

**TEXT FLY
WITHIN THE
BOOK ONLY**

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_190152

UNIVERSAL
LIBRARY

OSMANIA UNIVERSITY LIBRARY

Call No ۳۹۷۵۰۹ ت ۲ Accession No ۳۵۷

Author حسن نیریزی

Title تاریخ دیپلماتسی عمومی بعد از جنگ جهانی اول - ۱۳۳۶ شم

This book should be returned on or before the date last marked below.



نشریات دانشگاه تهران

۳۷۶

337

تاریخ دیپلماسی عمومی

بعد از جنگ جهانی اول

جلد اول

روابط آلمان و فرانسه

از پیمان ورسای تا قرارداد مونیخ

(۱۹۱۹ - ۱۹۳۸)

تألیف

دکتر محسن عزیزی

استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی

۱۳۳۶

چاپخانه دانشگاه

بنام خداوند بخشنده مهربان

هفتاد و نه

صبح مه آلود و سرد روز یازدهم ماه نوامبر ۱۹۱۸ بابطوء و کندی که خاص روزهای پائیز اروپای باختری است نرم نرمك طلوع میکرد و آفتاب پریده رنگ باغیزی از پس ابرهای متراکم کم كمك در افق بالا میرفت و اشعه سمید رنگ آن از خلال ابرهای انبوه بر سر زمین (وردن) فراسه که مدت چهار سال و نیم میدان جنگهای شدید تن بتن و صحنه خونین کشتارهای فجیع فرزندان آدم بود بتدریج درخشیدن میگرفت در این پایان سال ۱۹۱۸ میلادی سلحشوران و جنگجویان دو طرف متحارب چه متفقین و چه متحدين جمله خسته و فرسوده اند و آرزوی روزی نو و روزگاری تازه دارند و همچون گونه خردمند فیلسوف و شاعر بنام آلمان که پایان نبرد (والمی) را بهنگام انقلاب فرانسه شروع عصر جدیدی مینداخت همه در انتظار وصول خبر متار که جنگ که چون سرودی خوش و روح افزا رسیدن عصر جدید و دوران صلح و سلم را نوید میدهد میباشد همگی بفکر کاسانۀ خویش و دیدن زن و فرزند و تمتع از مواهب طبیعت در زمان صلح و صفا هستند که خدای لایزال برایگان در دسترس جمله آدمیان گذارده و آنان چه سا از روی چهل و غفلت بجای استفاده از آن همه نعمات الهی در مقام تجاوز و تطاول بحقوق و حدود یکدیگر بر میآیند و سرانجام بدست خود شعله آتش جنگیرا که نزدیک بود هستی نوع بشر را یکسر درهم سوزاند برافروختند. خبر متار که جنگ همه آنان از پیر و جوان، غنی و فقیر و غالب و مغلوب از هر ملت و نژادی را در مسرت و شغف و سرور زاید الوصفی فرو میبرد زیرا جمله بفکر برگشتن با وطن خویش و فرا رسیدن دوران زندگی شیرین و جان بخش روزهای صلح میباشد.

آنان و میلیونها افراد بشری که در مدت چهار سال و نیم جنگ چشم از جهان فرو بسته اند و هم اکنون در سینه این سرزمینهای پهناور از دریای شمال تا مرز سوئیس خفته اند بهنگام عزیمت بمیدان جنگ از آغاز نبرد عظیم سال ۱۹۱۴ تا پایان آن فقط يك مقصود داشته و در يك اديسه بوده اند چنانكه همه با خود میگفتند عازم جنگی میشویم كه امیدواریم آخرین جنگ باشد زیرا میخواهیم يك مك آن جنگ را برای ابد از بین ببریم. سربازان انگلیسی میگفت The last war we fight و افسر فرانسوی زمزمه میکرد Nous faisons cette Guerre pour tuer la guerre لیکن سرنوشت چنین معدر نکرده بود!

۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸

زبان و خسران این جنگ بیشمار بوده چه از لحاظ کثرت و عده افرادی که بنحوی از اجزاء در این جنگ خواه در میدان نبرد و خواه در پشت جبهه مداخله داشته اند و چه از حیث تلفات عظیمی که نصیب آدمیان شده زیرا پیروزی در این جنگ بهائی بس گران بدست آمده است نظری بآماری که متحاربین در این خصوص تنظیم کرده اند بر صدق این مطلب شاهدی بی میباشد اگر چه در ابتدای جنگ سه ربع از مردم کشورهای اروپا در این معرکه جانفرسا وارد شده بودند ولی نزودی آتش آن همه جا را فرا گرفت و جنگ ۱۹۱۴ جبهه جهانی پیدا کرد بیجانیت که آن را جنگ بزرگ (La Grande Guerre) نامیدند در حدود ۱۴ میلیون آلمانی و بیش از هشت میلیون فرانسوی از سال ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ بسیج شدند علاوه بر این قسمت اعظم افراد قادر بر کار و تندرست این کشورها فقط برای امور مربوط بجهت کار میکردند. در حقیقت این جنگ فقط جنگ بین ارتشها نمیباشد بلکه بر دین است بین کلیه افراد ملتھائی که در افطار و کفاف جهان از زن و مرد و پسر و برنا برای جنگ فعالیت میکنند و برای بدست آوردن پیروزی در زمان نامعلومی تلاش و کوشش مینمایند سر انجام پیروزی فرا رسید ولی آنهم آسان بدست نیامد بلکه بهائی گران این امر صورت تحقیق بحدود گرفت و اگر شك دارید بآمار این جنگ توجه نمائید و قضاوت کنید: تلفاتی که بفراسته خواه از لحاظ افراد جنگجو و خواه از حیث اتلاف سرمایه وارد

شد از کلیه متحاربین سنگینتر بوده است. شماره تلفات ارتش فرانسه در پایان جنگ به (۱۳۹۳۰۰۰) کشته رسید که ۶۶ هزار از آنان شامل قوای بومی یعنی مردم مستعمرات بوده است و بیش از ۳ میلیون مجروح شدند که ۷۴۰۰۰۰ نفر از آنان کلی ناقص الاعضاء گردیده‌اند و این تلفات نسبت به مجموع مردم فرانسه بمیران بکنفر ۲۹ نفر است؛ طبق آمارهای رسمی دیگر تلفات آلمانها ۱۸۲۷۰۰۰ کشته بمی نسبت ۱ نفر به ۳۸ نفر مردم این کشور است و تلفات انگلیسها ۷۴۳۰۰۰ نفر (۱ در ۶۳ نفر کل نفوس آن) و تلفات امپراطوری اتریش و هنگری و روسیه و ایتالیا هم بمی منوال است در مورد روسیه (بدون در نظر گرفتن تلفات ناشی از جنگهای انقلابی که از ۱۹۱۷ ببعد روی داد) ۱۷۰۰۰۰۰ نفر کشته و تلفات ارتش اتریش بیش از یک میلیون و تلفات ارتش ایتالیا ۷۰۰۰۰۰ نفر بوده و اگر تلفات ارتش آنازونی آمریکا (۱۱۵۰۰۰۰ نفر) و بلژیک و کشورهای بالکان و غرهم را نیز محاسبه میکنیم ملاحظه میکنیم که مج. و عا ۷۸ میلیون نفر در جنگ جهانی اول کشته شده‌اند.

خسارت مالی دول در این جنگ بسیار زیاد و هزینه این فاجعه عظیم نیز بس سنگین بوده است زیرا منجاوز از ۱۴۳ میلیارد فرانک آنزمان یعنی بمیزان ۷۱۵ میلیارد فرانک قبل از جنگ جهانی اخیر ساله شده است.

زبان و خساراتی که در نتیجه تجاوز متحاربین بخراب کشورهای حاصل گردیده بشمار و در بعضی موارد غیر قابل ترمیم بوده است مثلاً در منطقه نبرد دها و فصبان زیادی بکلی از بین رفته است بدون اینکه کوچکترین اثری از آن باقی مانده باشد و شهرهای بزرگی در فرانسه مانند پاریس - آرا و وردن در پایان جنگ فقط بصورت بله‌های خاک و ویرانه‌ای جغد بشین در آمده بود در یک قسمت از نواحی اشغال شده بوسیله ارتش آلمان در فرانسه قبل از تحلیه و غصب نشینی قوا که در ۱۹۱۸ پیش آمد عملیات تخریبی بطور منظم صورت گرفت بدین طریق که کلیه وسائل و ماشین‌های کارخانه‌ها بفارت برده شد و معادن را بکلی خراب کردند یا براز آب نمودند و درختان مشمره را قطع کردند اگر فقط بذکر ارقام آماری که از طرف دولت فرانسه وسعی کار کمان وزات مأمور رسیدگی بامور نواحی آزاد شده تنظیم گردیده قعادت نمائیم

آنان و میلیونها افراد بشری که در مدت چهار سال و نیم جنگ چشم از جهان فرو بسته اند و هم اکنون در سینه این سرزمینهای پهناور از دریای شمال تا مرز سوئیس خفته اند بهنگام عزیمت بمیدان جنگ از آغاز نبرد عظیم سال ۱۹۱۴ تا پایان آن فقط يك مقصود داشته و در يك ابدیته بوده اند چنانکه همه با خود میگفتند عازم جنگی میشویم که امیدواریم آخرین جنگ باشد زیرا میخواهیم يك مك آن جنگ را برای ابد از بین ببریم. سرمازا انگلیسی میگفت 'The last war we fight' و افسر فرانسوی زمزمه میکرد 'Nous faisons cette Guerre pour-tuer la guerre' لیکن سر نوشت چنین مفدر نکرده بود!

۱۱

ریان و خسران این جنگ بیشمار بوده چه از لحاظ کثرت و عده افرادیکه بنحوی از اجزاء در این جنگ خواهد در میدان نبرد و خواه در پشت جبهه مداخله داشته اند و چه از حیث تلفات عظیمی که نصیب آدمیان شده زیرا پروزی در این جنگ بهائی بس گران بدست آمده است نظری بآماري که متجاربین در این خصوص تنظیم کرده اند بر صدق این مطلب شاهدی بن می باشد اگر چه در ابتدای جنگ سه ربع از مردم کشورهای اروپا در این معرکه جانفرسا وارد شده بودند ولی نزودی آتش آن همه جا را فرا گرفت و جنگ ۱۹۱۴ جمه جهایی پیدا کرد. بیجانیتست که آن را جنگ بررگ (La Grande Guerre) نامیدند. در حدود ۱۴ میلیون آلمانی و بیش از هشت میلیون فرانسوی از سال ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ بسیج شدند علاوه بر این قسمت اعظم افرادقا در بکار و تندرست این کشورها فقط برای امور مربوط بچمک کار میکردند. در حقیقت این جنگ فقط جنگ بین ارتش ها نبی باشد بلکه بردی است بین کلیه افراد ملتھائی که در اوطار و کثاف جهان از زن و مرد و پیر و برنا برای جنگ فعالیت میکنند و برای بدست آوردن پروزی در زمان نامعلومی تلاش و کوشش می نمایند سر انجام پروزی فرا رسید ولی آنهم آسان بدست نیامد بلکه بهاء گرانی این امر صورت تحقق بنخود گرفت و اگر شك دارید بآمار این جنگ توجه نمائید و قضاوت کنید: تلفاتی که بفرانسه خواه از لحاظ افراد جنگجو و خواه از حیث اتلاف سرمایه وارد

شد از کلیه متعارفین سنگینتر بوده است. شماره تلفات از آتش فرانسه در پایان جنگ به (۱۳۹۳۰۰۰) کشته رسید که ۶۶ هزار از آنان شامل قوای بومی یعنی مردم مستعمرات بوده است و بیش از ۳ میلیون مجروح شدند که ۷۴۰۰۰ نفر از آنان کلی ناقص الاعضاء گردیده‌اند و این تلفات نسبت به مجموع مردم فرانسه میزان یکنفر در ۲۹ نفر است؛ طبق آمارهای رسمی دیگر تلفات آلمانها ۱۸۲۷۰۰۰ کشته یعنی نسبت ۱ نفر به ۳۸ نفر مردم این کشور است و تلفات انگلیسها ۷۴۳۰۰۰ نفر (۱ در ۶۳ نفر کل نفوس آن) و تلفات امپراطوری اتریش و هنگری و روسیه و ایتالیا هم به همین منوال است در مورد روسیه (بدون در نظر گرفتن تلفات ناشی از جنگهای انقلابی که از ۱۹۱۷ به بعد روی داد) ۱۷۰۰۰۰ نفر کشته و تلفات ارتش اتریش بیش از یک میلیون و تلفات ارتش ایتالیا ۷۰۰۰۰ نفر بوده و اگر تلفات ارتش انازونی آمریکا (۱۱۵۰۰۰ نفر) و بلژیک و کشورهای بالکان و غیرهم را نیز محاسبه میکنیم ملاحظه میکنیم که مجموعاً ۷ تا ۸ میلیون نفر در جنگ جهانی اول کشته شده‌اند.

خسارت مالی دول در این جنگ بسیار زیاد و هزینه این فاجعه عظیم نیز بس سنگین بوده است زیرا متجاوز از ۱۴۳ میلیارد فرانک آن زمان یعنی میزان ۷۱۵ میلیارد فرانک فل از جنگ جهانی اخیر بالغ شده است.

زبان و خساراتی که در نتیجه تجاوز متحاربین بخاک کشورها حاصل گردیده بیشمار و در بعضی موارد غیرقابل ترمیم بوده است مثلاً در منطقه نبرد دهات و قصبان زیادی بکلی از بین رفته است بدون اینکه کوچکترین اثری از آن باقی مانده باشد و شهرهای بزرگی در فرانسه مانند رس - آراووردن در پایان جنگ فقط بصورت لپهای خاک و ویرانه‌ای جغد بشین در آمده بود در یک قسمت از نواحی اشغال شده بوسیله ارتش آلمان در فرانسه قبل از تحلیه و عقب نشینی قوا که در ۱۹۱۸ پیش آمد عملیات تحرسی بطور منظم صورت گرفت بدین طریق که کلیه وسائل و ماشینهای کارخانها بفارت برده شد و معادن را بکلی خراب کردند یا باران آب نمودند و درختان مشوه را قطع کردند اگر فقط بذکر ارقام آماری که از طرف دولت فرانسه و سعی کارکنان وزات مأمور رسیدگی بامور نواحی آرا داشته تنظیم گردیده قناعت نمایم

چهار

بدرجه زبان و خسارات سنگینی که در نتیجه جنگ ناین کشور وارد شده بی‌میریم مثلاً ملاحظه می‌کنیم که ۳۱۲۷۴۰ خانه بکلی خراب شده و ۵۱۱۴۵۶ خانه خسارت دیده است و ۵۳۹۷۶ کیلومتر راه و ۷۹۸۵۰ کیلومتر خط آهن و ۴۸۷۵ پل و ۱۱۱۲ کیلومتر طرق آبی را میبایست طوری مرمت کنند که امکان استفاده از آنها میسر و مقدور شود همچنین ۲۳۳۷۰۰ هکتار اراضی را مجبور بودند در خانه جنگ ترمیم و اصلاح نمایند تا قابل کشت و زرع شود اما نه فقط در فرانسه بلکه در سایر نواحی که میدان جنگ و صحنه نبرد قرار گرفت میزان ضرر و زیان به‌مین‌نست، و به‌مین سر نوشت دچار شده است

در حقیقت جنگ جهانی اول چنان فاجعه عظیمی بوده که فقط امروز یعنی پس از گذشت چهل و اندی سال از وقوع آن میتوان فضاوت شایسته و بجائی در آن باره نمود و در تحولات و تغییرات و تأثراتی که در اقطار و اکناف دنیا داشته است غور و تعمق کرد و گفت دوران جدیدی یعنی سالهای پس از جنگ را بوجود آورده که آنهم بدون ثبات و آرامش و بکلی متغایر و متفاوت با دوره گذشته بوده است. گوئی این جنگ منظره جهان را تغییر داده و تعادل آن را از بن برده است و برای اینکه بگزاره گوئی متهم نشویم بجاست که در این مقام فقط از خصوصیات کلی دوران پس از جنگ که آنرا جنات عدن پنداشته بودند سخن گوئیم تا بر صحت آنچه در پیش رفت بهتر آگاه شویم

مهمترین مشخصات جنگ جهانی اول اینست که سراسر دنیا و بالاخص قاره اروپا را دستخوش بحران و وضع آشفته و پریشان و عدم ثبات خاصی ساخت (عبارة آخری يك نوع عدم تعادل و آشفتگی را جایگزین ثبات و آرامش ایام قبل از جنگ نمود. و این عدم تعادل هم جنبه معنوی و روحی داشه و هم در نظام سیاسی و اقتصادی و اجتماعی دنیا تأثیرات شگرف بخشوده است در حقیقت میتوان گفت که تاریخ دوران پس از جنگ بطور خلاصه دور نمائی از فعالیت‌های مداوم انباء بشر است که در میان انواع اغتشاشات و اختلافات و بحرانهای گوناگون (که در زیر بیعضی از آنها اشارت خواهد شد) منظور بدست آوردن تعادل از دست رفته جهان و در جستجوی بهشت مفقود تلاش

پنج

میکشد بدون اینکه سرمزمل معصود و ارض موعود راه یابند.

نخست عدم تعادل اقتصادی: که تأثیر آن در حیات اقتصادی و فعالیت ملی و بین‌المللی از همه بیشتر است زیرا جنگ کلیه اجزاء و چرخهای دستگاه اقتصادی را که در عصر و زمان معاصر تا این درجه کسب اهمیت کرده‌ولی در عین حال گردش آن بسیار دقیق است و حفظ آن بستگی به واضبیت و کوشش مستمر دارد محتل و فاسد نموده و بازار مسبر خود آن را منحرف کرده است، از جمله جنگ جهانی بهادلی را که در سراسر گیتی تحت تأثیر آن باررگانی بین‌المللی بالاخص بین تولید و مصرف برقرار شده بود از بین برد در دوران محاربه مردم کشورهای متخاصم اروپا که بدرجات متفاوت از سایر نقاط دنیا جدا شده و بدون ارتباط با آن بودند تمام سعی و کوشش خویش را مصرف عملیات نظامی و امور جنگ مینمودند و بالاچار فقط از وسائل و منابع و امکانات خویش کمک طلبیدند و آنها را به‌مورد استفاده تام و تمام گذارند پس در فعالیت تولیدی آنان که مشمول مقرراتی که دولت‌ها تنظیم کرده بودند گردید بسط و توسعه زیادی حاصل شد ولی بکلی جنبه ملی بخود گرفت در حقیقت فعالیت هر يك از دولتها مصرف آن میشود که خود که ماف احتیاجات خود را ننماید. بنابراین یکی از نتایج جنگ تعویب و تحکیم اساس اقتصاد ملی و برقرار کردن موانع و سدهای گمرکی برای تولید و حمایت کالای داخلی بوده است و همین موانع و سدهای گمرکی است که پریزیدنت ویلسن رئیس‌جمهوری وقت اتانزونی آمریکا در مواد جهاده گانه خود بدان اشاره کرده و کاستن و کم کردن از تأثیرات آن را وجهه همت خود قرار داد هر یک از اولیاء دولتهای تولید کننده برای جلوگیری از اهدام صنایع کشور در صدد برآمدند که از ورود محصولات خارجی بی‌بازار داخلی ممانعت بعمل آورند و حتی بر بنایای کبیر که مردم آن طبق سنت دیرین از دیر باز در این مهد آزادی موافق با پیروی از سیاست اقتصادی (معاوضه آزاد) بودند کم‌کم سیاست حمایت گمرکی را در پیش گرفتند از طرف دیگر اولیای صنایع بزرگ هم که طرفیت تولید آن دائم التزاید و روز افزون بود برای فروش کالا و اشیاء ساخته شده بحد کفایت بازار فروش بدست نیاورده بودند و بهمین مناسبت تقریباً مردم همه کشورهای جهان دچار بحران اضافه تولید و بیکاری شده‌اند.

اما مشهودترین نشانه عدم تعادل اقتصادی بحران پولی است که پس از جنگ در همه جا مشاهده شده و تورم (افلاسیون) یعنی انتشار مقادیر عظیمی اسکناس که بزرگترین و مهلکترین حادثه برای هر قوم و ملتی است در اغلب کشورهای اروپا بروز کرد و نتایج و تأثیرات عادی آن نیز چون کاهش ارزش پول و تضعیف شدن قوه و بنیه خرید افراد و گران شدن و افزایش هزینه زندگی و توسعه و تعویت عملیات سفته بازی شدن درونی خاصی گرفت و علاوه بر این موجب بوسانات و تغییرات زیادی در ارزش گردید مثلاً در آلمان در پایان سال ۱۹۲۳ مقدار اسکناس منتشر شده ۴۹۶۵۰۷۹ میلیارد میلیون مارک بالغ شد بحران تورم پول در کشورهایی که در جنگ مغلوب شده بودند مانند اطریش و هنگری و آلمان با وج شدت خود رسید و بصورت مصیبت و بلیه و فاجعه ملی در آمد بطوریکه بجای پول دیرین آلمان که مارک بوده است لاج پول دیگری معمول شد زیرا ارزش مارک نکلی از بین رفته بود و نیز در قیمت‌ها در هر ساعت روز افزایش صورت می‌گرفت در اسرمان مردم آلمان شاهد و فایمی شدند که از این لحاظ اندیشه آرا هم در محیله خود خطور نمیدادند و برای آنکه تصور نرود که در بیان این مطلب راه مخالفه و اغراق پوئیده و گرافه گوئی نموده ایم بجاست بدانیم که فی‌المثل نرخ دلار که در ماه اوت ۱۹۲۳ - ۴ میلیون و ۶۰ هزار مارک بود در ماه دسامبر همان سال به ۲۰۰ میلیارد مارک میرسد و حتی مجموع اسکناسی که در ژانویه سال بعد (۱۹۲۴) در جریان گندارده شده و میلیاردها بالغ می‌گردد یازده ماه بعد حتی برای خرید یک خوراک (کوئلت) کافی نیست همچنین تمپرستی که سابقاً فقط بنده فیک یعنی چندشاهی ارزش داشت در دوران تورم و انتشار اسکناس بمقدار زیاد ابتدا بچند صدم مارک و سپس بچند صد هزار مارک و بعداً بچند صد میلیون مارک و بالاخره میلیاردها مارک رسید و در باره افزایش بهاء سایر وسائل زندگی و مایحتاج مردم آلمان بقرینه میتوان دریافت که چه مصیبت عظیمی دامنگیر افراد این کشور شده است. همچنین فرانک فرانسه که پول رایج دولت غالب و بیروز جنگ جهانی اول بوده است در ابتدا بچشم ارزش قبل از جنگ خود در ۱۹۲۸ تثبیت شد و سپس دچار کاهش مجددی در ۱۹۳۶ گردید که بمیزان یک ثلث بود. همچنین لیره انگلیسی که تا سپتامبر ۱۹۳۱ دچار

تنزلی نگردیده بود از آن تاریخ به بعد متدرجاً یک نل ارزش خود را از دست داد.

دوم عدم تعادل اجتماعی : که تأثیرات آن در قلمرو اجتماع به مراتب کمتر از محیط اقتصادی مشهود شد. باستانی کشور روسیه که دستخوش انقلاب کمپراکتور و اغتشاشات عظیم بعدی گردید و هیئت حاکمه وقت آن بکلی از بین رفت. معنادار کلیه کشورهای اروپا که وارد جنگ شده بودند تحولات اجتماعی شدیدی نیز صورت گرفته است

یکی از تأثیرات عمده اجتماعی جنگ انحطاط نسبی طبقات متوسط و در مقابل وجود آمدن طبقه نوآر و نوآر و نوآر جدید است که در ضمن جنگ توانسته اند ثروتی با آورده بدست آورند دیگر کاسته شدن ارزش امور معنوی و آثار فکری و قلمی و احراز قدرت فائده و سلطه تام و تمامی است که طبقه اغنیاء و پولداران که باریسکراسی پول معروف شده اند بدست آورده اند

در حقیقت پس از خاتمه جنگ چنانکه در پیش گذشت بحران های پولی در کشورهای اروپا روی داده و وضع مالی عمومی و خصوصی را دستخوش انقلاب و پریشانی و هرج و مرج نمود و نتیجه آن باصلاح و جابجاشدن و تغییر مکان ثروت بوده یعنی ثروت از دست طبقه بیرون آمد و به طبقات دیگری درون شد و در این مقام برای روشن شدن موضوع بجاست که بخاطر آوریم که کلیه طبقاتی که عایدی معین و ثابتی داشتند یا عایدی آنها کمتر ممکن بود با افزایش سریع قیمت ها افزون شود مانند افرادی که عایدی سالیانه ثابتی داشتند یا کارمندان دولت و صاحبان مشاغل آزاد و نویسندگان و هنرمندان و مالکین مستغلات و صاحبان اراضی که آرا با چاره میدادند همه باین سر و شت دچار شدند.

بر خلاف نورم مفید بحال و موقعیت کلیه معاطعه کنندگان احتیاجات و امور مربوط به جنگ از صاحبان صنایع فلزکاری گرفته تا تجار و سوداگران مناطق اقامت ارتش و صنعتکاران و دلایان و سفته بازان که از عملیات خود استفاده سرشاری برده اند و بالاخص صاحبان بانکهای بزرگ بوده است.

دیگر از نتایج اجتماعی جنگ جهانی آنست که چون تلفات و آسیب دیدگان اعم از کشته و مجروح و ناقص الاعضاء که بمیلیونها میرسید فقط متوجه طبقه ذکور گردید در اهمیت نسبی ذکور به انان کشورهای اروپا تغییر شگرفی حاصل شده است و در نتیجه از این نظر در تعداد نفوس رنهای افزایش صورت گرفت هر چند قبل از بروز جنگ نیز این موضوع تحقق یافته بود بطوریکه بتعداد پنج میلیون نفر انان بیش از ذکور بود و حتی قبل از جنگ جهانی دوم یعنی سال ۱۹۳۴ این رقم به ۱۵ میلیون رسید در ضمن چون افراد طبقه ذکور از پیر و پرا بصوف جنگجویان پیوسته بودند افراد طبقه انان بجای آنها در کارخانها و سرویس های حمل و نقل و ادارات عمومی یا خصوصی مشغول کار شدند و توانستند در تمام حرف و کلیه شئون اقتصادی و اجتماعی مقامی را که شایسته آن بودند بدست آورند و در اغلب کشورها از لحاظ سیاسی با مردها تساوی پیدا کردند در هر صورت این امر بمنزله انقلابی است که در عادات و اخلاق و سنن و رسوم این کشورها حاصل شده است.

سوم عدم تعادل سیاسی : نتیجه آنی و فوری جنگ در نظام سیاسی سقوط پادشاهان و سلسله های سلطنتی که در میان آنها بعضی ارقدی ترین و قوی ترین سلسله های اروپا بشمار میرفتند چون خانواده هاسبورگ و هوهازلرن و روماف بوده و حکومت جمهوری در کلیه کشورهای اروپا سلطه یافت بطوری که از خانواده شاهزادگان بزرگ و قدیمی اروپا فقط خانواده هانور در انگلستان و خانواده ساو و آدریالیا باقی ماند .

پیروزی متفقین در پایان جنگ در دو امر بمنزله پیروزی اصول آزادیخواهی و دموکراسی که رئیس جمهور وقت انازوبی آمریکا (وودرو ویلسن) مروج و مبلغ آن بشمار میرفت متجلی شد در عمل هم این امر باعث توسعه و بسط رژیم آردادی و دموکراسی و پارلمانی در آلمان و چندین دولت دیگر که در نتیجه شکست متحدین و تجزیه و ازهم پاشیدن امپراطوری اطیش هنگری در اروپای مرکزی بوجود آمدند مانند چکواسلواکی گردید . لیکن جریان تحول و تطور سیاسی بالاخص تحت تأثیرات اختلال امور اقتصادی و اجتماعی فرارگرفت و تغییرات زیادی در آن

حاصل شد چنانکه در اغلب دولت‌ها حکومت دیکتاتوری توفیق یافت که اصیل‌ترین آن بشکل رژیم (ساویت) در روسیه و (فاشیسم) در ایتالیا و (نازیسم) در آلمان درآمد و بروز شد.

فتح و غلبه متعین همچنین باعث پیروزی اصل ملیتها گردید بدین معنی که بر اساس حق آزادی ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود قراردادهای صلح تنظیم شد و بالنتیجه میتوان گفت جنگ جهانی و دوران صلح و در تازۀ بطرمداران کلیۀ دعاوی ملی خواه در اروپا و خواه خارج از آن قاره بخشیده است. چنانکه گذشته‌ارملت‌های بزرگ اروپای مرکزی (حکواسلواکیا و یوگو-اسلاوها) که در نتیجۀ شکست و ازهم پاشیدن امپراطوری اطریش هنگری تجدید حیات نمودند انگلستان مجبور شد به ایرلند و مصر خود مختاری دهد و مردم هندوستان نیز برای بدست آوردن آزادی خود بانقلاب و اعتشاش عظیمی دست زدند

لیکن عدم تعادل سیاسی مخصوصاً بصورت خصومت‌های شدید و تصادمات خوبین بین ملت‌ها در آمد بدین معنی که پایان جنگ و تصفیۀ مسائل مربوط بآن موضوعاتی را بمیان آورده که حل اغلب آنها بی نهایت صعب و مشکل بود، است مانند مسئلۀ غراماتی که آلمان بوسی کشور مغلوب باید بمتعین پردازد و در مسئلۀ روابط فرانسه و آلمان و سایر دول بزرگ اروپا تأثیر سرائی داشته است و موضوع قروض بین المتفقین و مخصوصاً وامی که اولیاء انازونی آمریکا بدول اروپا پرداخته اند یا مسائل دیگری چون موارد اختلاف دول بر سر سرحدات (فیوم) و واحی که مورد ادعای چند دولت میباشد (سیلزی علیا و بروس شرقی) و موضوع اقلیت‌های ملی و روابط دول متفق با روسیه بلشویک و غیرهم و خود پسندی و خود خواهی دول و مشکلات و مصائی که از این تصادمات بوجود آمده از فعالیت‌هایی که برای ایجاد آرامش و صلح و صفا و خلع سلاح صورت میگرفته جلو گیری کرده و بازار تأثیرات آن کاسته است

بالاخره باید در نظر داشت که جنگ بالا جبار اهمیت نسبی دولت‌ها و بلکه بهتر است بگوئیم اهمیت نسبی قاره‌ها را تغییر داده است بدین معنی که یکی از نتایج آن تغییر مکان و جابجاشدن ثروت و کاسته شدن ار قدرت سیاسی اروپا ب نفع انازونی آمریکا

بنسبت زیادی بوده بطوریکه ایالات متحده آمریکا بزرگترین کشور صاحب طلا و وام دهند بدنیا منبع شمار رفت و قاره اروپا که بعلمت جنگ جهانی چه از لحاظ نفوس و چه ثروت و پول فقیر شده و قروض سنگینی نیز بردوش اولیاء دولت های آن قاره قرار گرفته بود از قدرت تولید آن کاسته گردید و بطور قطع و یقین بزرگترین قربانی جنگ ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ بشمار میرود چنانکه در مدت ۵۱ ماه جنگ اضافه صادرات آتازونی نسبت به واردات آن کشور قریب یازده میلیارد دلار بوده و بنابراین مقدار زیادی طلا از اروپا ایالات متحده آمریکا ارسال شده و ذخیره طلای آمریکادر ۱۹۱۸ به ۱۸۸۷۴ میلیون دلار یعنی تقریباً نیک ثلث ذخیره طلای جهان رسیده است بدین ترتیب اولیای ایالات متحده آمریکا توانسته اند نه تنها قروض خود را پردازند بلکه مقادیر عظیمی هم دلار بکلیه کشورهای گیتی وام دهند از جمله در سال ۱۹۱۴ بیش از ۲ میلیارد دلار آتازونی به دولت های بیگانه مقروض بود و در ۱۹۲۵ وضع درست برعکس شده است زیرا ۱۸ میلیارد دلار آنها از آمریکوام گرفته اند

مسائل بین المللی پس از جنگ جنگ و صلح چنانکه ملاحظه میشود و اهمیت روابط آلمان و فرانسه: مسائل بشماری را بمیان آورده و بر سیاستمداران دوران بعد از جنگ فرض و واجب بوده است که برای یافتن راه حلی جهت آن صبر و بردباری را پیشه کنند و سعی و کوشش جمیل مبذول دارند بنابراین حل مسائل ناسی از جنگ ۱۹۱۴ و اجرای قراردادهای صلح هدف اساسی و عمده سیاست بین المللی از سال ۱۹۱۹ بعد بوده است ولی فعالیت و کوششی که در این راه بکار برده شده مصادف میشود با بزرگترین مشکلات که از یکطرف ناشی از مقاومت دولت های مغلوب در قبول تحمیلات و قیود و شرایطی است که دول غالب در قراردادهای صلح گنجانیده اند و این مقاومت بدون شك اجتناب ناپذیر بوده و از طرف دیگر بعلمت از بین رفتن اتفاق و پیوستگی و روح همکاری و معاضدت بین دولت های معظم تفرقه در صفوف متفقین پس از جنگ جهانی بوجود آمده است

مشکل دیگر آنست که اولیاء ایالات متحده آمریکا از تصویب قرارداد و رسای و دخول در جامعه ملل امتناع نمودند و جانشینان ویلسن در پست ریاست جمهوری آتازونی

رویهٔ اعتزال و عدم مداخله در امور اروپا را در پیش گرفتند ولیکن کثرت و اهمیت سرمایه‌هائی که آمریکا می‌پسندد در قاره اروپا در معرض استفاده گذارده بودند ایجاب میکرد که این دولت از عدم مداخله کامل در امور این قاره خودداری و اجتناب نماید و بهمین مناسبت بکلیه کنفرانس‌های بین‌المللی نمایندگانی گسیل داشت و بانکهای بزرگ آنزونی کوشش زیادی در ترمیم و تقویت بنیه اقتصادی مردم کشورهای اروپا و بالاخص آلمان مبذول داشتند.

بین دول عمده و متفق اروپا هم توافق و اتحاد عقیده مدت مدیدی پس از خانمه جنک دوام نیلورد و بزودی اختلاف نظر شدیدی جایگزین آن شد زیرا دولت فرانسه معتقد است که حداقل برای تقویت آن کشور و ترمیم خرابی‌های جنک بدست آوردن غرامات مالی و ضمانت‌هائی لازم می‌باشد که در قرارداد و رسای بدان اشاره شده است. بنا بر این بدیهی است که رعایت قراردادهای صلح می‌باید اصل عمده سیاست فرانسه قرار گیرد برعکس در نظر دولت انگلستان موضوع عمده و حیاتی آنست که برای بحران صنعتی و اجتماعی که در آن کشور بروز کرده علاج و درمانی جستجو نماید بسی با شتابزدگی و عجله هرچه تمامتر اولیاء آن دولت مایل اند که مشتریان تجارت خود را بدست آورده و تقویت نمایند به عبارت آخری باید مراعات مغلوبین جنک و در درجه اول آلمان را بنمایند و چنانکه ملاحظه می‌شود همین اختلاف نظر بزرگترین مشکلات را در روابط بین فرانسه و آلمان و انگلیس پیش می‌آورد؛ بالاخره حکومت ایتالیا نیز از سهمی که در کمر اس‌صلح برای او تعیین نموده‌اند ناراضی است و بالنتیجه مستقلاً سیاستی را که مقتضی میدانند برای تأمین منافع آن دولت در حوزه مدیریت آن در پیش می‌گیرد.

البته بعلت اهمیت و کثرت مواد قرارداد و رسای اجرای آن بسیار مشکل بوده و بیشتر فعالیت سیاستمداران در این راه بکار رفته چنانکه مدت ده سال مذاکراتی برای تنظیم طرق اجرای آن لازم گردیده و چه بسا اختلافات و تصادماتی شدید که بین دول غالب و مغلوب در این طریق پیش آمده معذک بسیاری از مواد آن با اصلاح اجرا نگردید (چون مواد قضائی) و خلع سلاح آلمان نیز به مقاومت شدیدی برخورد و اجرای مواد مالی آن قرارداد نیز بنظر غیر قابل حل می‌آمد زیرا هر چه و مرج و اختلافی که در شئون اقتصادی

دوازده

آلمان روی داده است و عدم تثبیت ارزش پول مشکلاتی در این راه ایجاد کرده و بایندولت مجال میداد نشان دهد که تقاضاهای متفقین خارج از حدود بنیه پرداخت ملت آلمان است. بعضی از مواد آنهم بوج و باطل گردید زیرا اختلاف نظر و تفرقه و تشکیکی که بین متفقین پیش آمده بود باعث تسهیل پیشرفت تا کمیک دولت آلمان که مبنی بر (ابسترو کسیون) یعنی ممانعت و جلوگیری از نتیجه رسیدن مذاکرات است میگردد. از طرف دیگر اگر در نظر آوریم که کشور آلمان در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن بیستم بخصوص در ۱۹۱۴ در زندگانی اقتصادی گیتی نقش اساسی داشته و صنایع این کشور بالاخص پس از ۱۸۹۳ بچنان قدرت عظیمی باطل شد که بلافاصله قبل از جنگ جهانی اول از لحاظ استخراج ذغال سنگ با توجه به میزان محصول بریتانیای کبیر آلمان در قاره اروپا مقام اول را احراز نمود و در ضمن یکی از بزرگترین دول صادر کننده محصولات صنعتی گردید. بهمین مناسبت اولیاء آن کشور تحت تلقین و هدایت قیصر و یلهلم دوم سیاست خاصی را که به (ولت پلتيك) یعنی سیاست دنیائی موسوم است و بصورت تصرف مناطق نفوذ و بدست آوردن بارارهای صدور کالا در آمده (نه تصرف مستعمرات چون در این تاریخ مدت مدیدی است که تقسیم و تصرف نقاط بی صاحب گیتی خاتمه یافته) اعمال می نمایند.

همچنین میدانیم که این کشور در ۱۹۱۴ بصورت بزرگترین قدرت نظامی در جهان در آمده بود و صاحب قویترین ارتش دنیا از لحاظ سازمان و تجهیزات میباشد و در بین مردم آلمان نیز این ارتش از شهرت و حیثیت و اعتبار خاصی برخوردار است. امپراطوری آلمان هر چند مستعمرات وسیع و پر استفاده ندارد ولی در عین حال از لحاظ قوای بحری مقام مهمی را بدست آورده چنانکه از سال ۱۸۹۷ ببعده دولت آلمان تصمیم بساختن بحریه عظیم جنگی خود گرفت و در این راه چنان کوششی مینمود داشتند که در حوالی سالهای ۱۹۰۷-۱۹۰۶ انگلستان از پیشرفت و افزایش بحریه آلمان بو حشت افتاد.

با در نظر گرفتن جهات بالا و اهمیت موقعیت مرکزی آلمان در اروپا (میتل اروپا بقول آلمانها) و نقش فائقه که این کشور در سراسر دوران جنگ داشته و در

حقيقت ستون فقرات متحدين بشمار ميرفته بهمين جهت تمام فعاليت متعقبن هم از نظر نظامي و ديپلماسي معطوف بدرهم شكستن آلمان شد و در معاهدات صلح نيز با دقت تام و تمامي در ابتدا سعي كردند كه راه حلي براي موضوع آلمان پيدا كنند بنحوي كه از تجديد وقايع ناگواري كه اروپا بخود ديده بود در آتیه جلوگیری بعمل آيد. بنا بر اين عمده ترين مسائل پس از جنگ اجرائي قرارداد و رساي و مسئله روابط آلمان و فرانسه مي باشد كه در اين كتاب به تفصيل بدان اشاره شده است زيرا فرانسه هم بعلت كثرت سرمايه قابل استفاده در امور اقتصادي و هم از نظر قدرت نظامي در خاتمه جنگ قوي ترين دولت اروپا بشمار ميرود. چنانكه با وجود افزايش سريع نفوس آلمان و عليرغم فلت جمعيت فرانسه در مقابل آلمان فرانسه توانسته است بهمان ميزان قواي آن كشور نفرات بميدانهاي جنگ گسيل دارد.

حال كه معاوم شدم مهم ترين موضوع دوران پس از جنگ همانا حل مسئله آلمان است بايدريد اين دولت پس از خاتمه جنگ ۱۸-۱۹۱۴ بچه سرنوشي دچار شد و تحولات و تغييرات داخلي آن كشور تاجه حدودي در حل اين موضوع معضلين المللي و در روابط آلمان با فاتحين جنگ جهاني تأثيري داشته است و آيا روابط فرانسه و آلمان تحت الشعاع وقايع داخلي آن كشور فرار گرفته و يا برعكس آن بوده؟

وحدت ملي اساس متين و ركن ركين حيان اجتماعي آلمان است و بهمين مناسبت عليرغم مصائب ناشي از جنگ جهاني در بناي آن ضعف و فتوري روي نداد ليكن شكست ارتش آلمان موجب روز انقلاب و سقوط سلسله هوهان زلرن و كايه سلسله هاي سلطنتي كه در دول مختلف آلمان حكمرمائي ميكردند شد.

بهنگام متار كه جنگ ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸ شبح انقلاب بر سراسر آلمان سايه مخوف خود را افكنده بود يعني به تقليد ساويت روس شوراهاي انقلابي كارگران و سربازان در همه نقاط اين كشور تشكيل شد چنانكه در ۸ نوامبر در مونيخ و روز بعد (۹ نوامبر) در برلن حكومت جمهوري اعلام گرديد و ميتوان گفت در هيچ نقطه اي اين عمل با مقاومت شديدي روبرو نرود. قيصر كيوم معروف به ويلهلم دوم نيز در اين روز (۹ نوامبر) از محل اقامت ستاد كل ارتش در اسپا (Spa) استعفا داد و بهلمند فرار نمود بطوريكه نمايندگان آلمان

چهارده

که برای امضای متار که جنگ ۱۱ نوامبر نزد متفقین رفتند بنام رئیس حکومت موقتی که یکی از نمایندگان سوسیالیست رایشستاخ باسم ابرت بود برای این امر مهم اعرام شدند.

در ابتدای انقلاب بنظر میرسد که امیدواری های اولیه حزب بلشویک روسیه در باره هدف و پیشرفت های انقلابیون آلمان موجه و منطقی بوده است و حداقل سیر وقایع چنین نشان میداد زیرا شوراهای انقلابی مرکب از سران و کارگران و یک کمیته اجراییه و یک شورائی هم از کمیسرهای ملت که دو نفر سوسیالیست باسم ابرت و هازدر رأس آن قرار داشت بسرعت تشکیل شد لیکن برخلاف روسیه در آلمان عناصر و افرادی که معتقد بانضباط و نظم بودند وجود داشت مانند طبعه بورژوازی که اهمیت و قدرت زیادی کسب کرده بود و طبقات کارمندان دولت و افسران و درجه داران که از مدافعین سنن و آئین ملی و انضباط اجتماع میباشند و بالاخره باید خاطر داشت که روح و خصائل ملی آلمانیها هم بالذات مخالف باهرج و مرج است. از طرف دیگر در بین سوسیالیست های آلمان نیز در ضمن جنگ اختلاف و انشعابی روی داده بود یعنی دسته های چپ افراطی معروف باسپار تا کوس (۱) موافق با مسلک و مرام بلشویکها و جناح راست آنها باسم سوسیال دموکرات ها معتقد باصول دموکراسی بودند و بین این دو سوسیالیستهای مستقل (انده باندان) در طریقی که باید در بیس گرفت در این تاریخ مردند.

اما سوسیال دموکراتها که دارای سازمانی بمراتب محکم تر و مجهز تر بودند در شوراهای انقلابی اکثریت را بدست آوردند و تحت تلقین و توجه آنان مجلس مؤسسان تشکیل شد و ضمناً با فرمانده عالی ارتش و نفراتی که از جبهه جنگ برگشته بودند برای جلوگیری از شورش افراطیون چپ هم رای و همداستان شدند و سرانجام بوسیله قوه قهریه انقلابیون را منکوب و رؤسای بنام آنان را چون کارل لیبنخت و روزالو کزامبورک در زانو به و مارس ۱۹۱۹ مقتول نمودند و احزاب متوسط و بورژوازی قوت قلب گرفتند و اطمینان خاطر بیشتری یافتند و بتجدید سازمان خود همت گماشتند. مجلس مؤسسان نیز در شهر کوچک و ایما ر یعنی موطن گوته و مهد آزادی

آلمان تشکیل گردید و کلاً این مجلس طبق اصول دموکراسی یعنی انتخابات عمومی که در آن زنان هم حق رأی داشتند تعیین گردیدند و به ۴۳۲ نفر بالغ شدند که از این عده ۳۹ نفر نماینده انات بودند. در این مجلس مانند مجلس رایشتاخ حزبی که از سایرین بیشتر نماینده داشت حزب سوسیال دموکرات و سائتر کاتولیک و پس از آن دو اکثریت با حزب جدیدی که از آزادیخواهان طبقه بورژوازی مرکب شده و موسوم به حزب دموکرات بود میباشد.

مجلس مؤسسان بیش از یکسال (فوریه ۱۹۱۹ - مه ۱۹۲۰) بکار ادامه داد و قراردادهایی صلح (ژوئن ۱۹۱۹) و بعداً قانون اساسی آلمان را که بقانون اساسی وایمار معروف شد در ژوئیه ۱۹۱۹ تصویب کرد. احزابی که در این مجلس اکثریت داشته اند بنابراین بهیچوجه مایل بصرف نظر کردن از گذشته پرافتخار امپراطوری آلمان نبودند و همین مناسبت بدولت فدرال اسم رایش (Reich) دادند و اساس وحدت این کشور را تقویت نمودند بموجب قانون اساسی وایمار دولت آلمان اختیارات وسیعتری از آنچه در قانون اساسی ۱۸۷۱ بدو داده بودند دارا شد بدین معنی که دولت های فدرال قدیم آلمان که به لندر Länder (کشور) معروف شدند فقط حاکمیت محدودی داشتند و همه تبدیل بجمهوری هائی شدند که طبق اصول دموکراسی اداره میگرددند.

دولت آلمان بصورت جمهوری پارلمانی و دموکراسی در آمد و قدرت مقننه کماکان بدو مجلس تعلق داشت یکی رایشتاخ که از نمایندگان ملت آلمان تشکیل میگردد برای مدت چهار سال و بوسیله انتخابات عمومی. دیگر مجلس رایشسرات Reichsrat که از نمایندگان کشورهای جزء آلمان بهراریک نفر نماینده از طرف یک میلیون نفوس مرکب میشود. لیکن در اختیارات و اهمیت هر یک از دو مجلس پس از جنگ تغییرات زیادی روی داده است چنانکه از نظر مقننه رایشسرات فقط حق (و توئی) دارد که باعث تعویق امر میشود و نظارت در اقدامات دولت در دست رایشتاخ میباشد که قدرت فائقه را دارا است. معیناً قوه مجریه نضج و قدرت بیشتری بدست آورد زیرا در دست رئیس جمهوری است که برای مدت هفت سال بوسیله انتخابات عمومی تعیین میشود با حق

شانزده

تجدید انتخاب و کمک شانسلیه یعنی صدراعظمی که در مقابل رایشناخ مسئول است حکومت میکنند رئیس جمهوری آلمان حق دارد قانونی را که رایشناخ تصویب کرده فقط پس از آنکه در معرض آراء عمومی قرار گرفت توشیح کند. در مقابل بابه پیشنهاد رایشناخ و در نتیجه رأی افراد ملت رئیس جمهوری ممکن است خلع شود و بدین ترتیب در صورت بروز تصادم بین قوای عمومی کشور تصمیم با ملت است که حاکم می باشد پس چنانکه ملاحظه میشود قانون اساسی آلمان تألیف و ترکیبی است از حکومت پارلمانی و حکومت مستقیم.

اما بحول سیاسی داخلی آلمان جدید به صورت نگرفته است زیرا قبل از جنگ هیچگونه نهضت جمهوریخواهی در آن وجود نداشت و بر حسب تصادف حکومت جمهوری در این کشور برقرار شد و بالنتیجه بدیهی بود که عمر کونااهی خواهد داشت بخصوص که دولت جمهوری و ایماز و ارث اوضاع آشفته و ریشان و مجبور بحل مشکلات اقتصادی واجتماعی بزرگ بوده است بهمین مناسبت در تمام دوران بعد از جنگ اختلاف و اغتشاش از این کشور هیچگاه رخت بر نیست چنانکه در سال ۱۹۲۰ یکی از تیمساران ارتش با اسم لویدنورف و دکنر کاب در صدد اجرای کودتائی در برلن بر علیه حکومت جمهوری برآمدند لیکن در مقابل مقاومت سندیکاهای کارگران مواجه با عدم موفقیت گردیدند. همچنین در انتخابات ۱۹۲۰ احزاب سلطنت طلب مانند ملیون آلمان و بولیست ها و محافظه کاران قدیمی و ملیون آزادیخواه تقریباً آرائی مساوی با مجموع آراء احزاب دست چپ بدست آوردند و در ناحیه باویر قدرت را در دست گرفتند و افراد آن دست که از سایرین متعصب تر و در جمعیت های محفی گرد آمده بودند دوران ترور سفید را در آلمان ایجاد کردند که منتهی به قتل چندین نفر از زعمای احزاب سوسیالیست چون کورت ایزنر Kurt Eisner (۱۹۱۹) و هاز (۱۹۲۰) و ارزبرگر Erzberger (۱۹۲۱) که از نمایندگان حزب سائتر کانولیک بود و (والتر راتنو) که از زعمای صنایع آلمان ولی از دموکرات ها بود در ۱۹۲۲ شد. در ۱۹۲۵ بهنگام مرک ابرت که از حزب سوسیالیست ها بود موقع تجدید انتخاب رئیس جمهوری فرار سید و در انتخابات عمومی که برای تعیین رئیس جمهوری جدید صورت گرفت فرمانده سابق ارتش آلمان در جبهه جنگ باختر فله مارشال

فن‌هیندنبورك بجای او برقرار گردید.

در دوران هیندنبورك چندسنالی حکومت جمهوری وایمار بالنسبه اقتدار و اعتباری یافت و بالاخص ترمیم و اصلاح وضع اقتصادی در آلمان رجعت بدوره نظم و آرامش و زندگانی عادی را نوید میداد لیکن بحران اقتصادی که از سال ۱۹۲۹ شروع شد باعث تجدید اختلافات و اغتشاشات داخلی گردید که سرانجام منتهی بحکومت دیکتاتوری انقلابی حزب ناسیونال سوسیالیست شد. بدین طریق که توده عظیم ناراضی‌ها و بیکاران و طبقه بورژوازی که ورشکسته و تباه شده بودند و میهن پرستان افراطی همه در این حزب ریاست آدولف هیتلر گرد آمدند و از روشهای تبلیغاتی و طرقی که فاشیسم در ایتالیا بکار بسته بود پیروی نمودند و در انتخابات سال ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ به پیشرفت‌های بزرگی نایل شدند ولی البته در انتخابات ریاست جمهوری آلمان در ۱۹۳۲ پیروزی نیافتند و نتوانستند هیتلر را در مقابل هیندنبورك انتخاب نمایند. هیندنبورك هم در ابتدا در برابر فشار حزب ناسیونال سوسیالیست مقاومت نمود ولی در پایان امر تسلیم آنها شد و هیتلر را بصدارت عظمای آلمان برقرار کرد و او توانست اختیارات وسیعی را از صوب مجلس رایش تاخ ۱۹۳۳ بگذراند. پس از مرگ هیندنبورك در ۱۹۳۴ هیتلر به پیشوائی و ریاست (فوهرر) رایش و ملت آلمان نایل گردید و چنانکه به تفصیل در این کتاب خواهد گذشت عروج حزب ناسیونال سوسیالیست و آدلف هیتلر بحکومت و در دسب گرفتن زمان قدرت آلمان در ۳۰ ژانویه ۱۹۳۳ در ظاهر امر بنظر میرسد موضوعی است که فقط مربوط به کشور آلمان میباشد در صورتیکه در حقیقت و نفس الامر بندرت وقایع تاریخی تا این درجه انعکاس بین‌المللی که قابل مقایسه با نتایج آن حوادث باشد داشته است بهر صورت نباید فراموش کرد که تحولات سیاسی آلمان تا حدود زیادی بستگی بانقیرات و تطورات اقتصادی داشته که در این کشور روی داده است زیرا بلافاصله پس از خاتمه جنگ، آلمان چنانکه در پیش گذشت از نظر پولی دچار انقلاب و وضع برایشان و ناگواری شد که اوج و شدت آن در سال ۱۹۲۳ یعنی در دوران اشغال روهر بوسیله قوای فرانسه بوده است در این تاریخ تورم اسکناس چنان مقدار عظیم و غیرقابل تصویری رسیده بود که ارزش پول رایج آلمان یعنی مارک را بهیچ رسانید.

از نکات و ملاحظاتى که در پيش گذشت بخوبى ميتوان قضاوت نمود که روحيه و طرز زندگاني مردمى که بدین بليه خانمانسوز که تورم پولى است دچار شدند چه خواهند بود فقط کافىست بگوئيم که دولت آلمان دچار ورشکستگى وعده ز يادى از افراد طبقات متوسط که عايدى ثابتى داشتند بچنان فقر و فاقه و بدبختى و حشتناکى دچار شدند که اغلب بزندگى بر رنج و محن خویش بدست خود خاتمه دادند و سرانجام بحران فقط بکمک سرمايه داران خارجى و آلمانى خاتمه پذيرفت و بول جديدى با سم رايشمارک که بر اساس محکمى تضمين و تسهيلات شده بود جای مارکى را که از نظر ارزش پولى بهیچ رسیده بود گرفت.

بدون شک در ابتدای امر باز بين رفتن ارزش پول آلمان صاحبان صنايع بزرگ استعاده هاى شايانى کرده اند زیرا توانستند بقيمت بسيار ارزانى کالا توليد نمايند و بارهاى فروش خارجه را که در ضمن حوادث جنگ از دست داده بودند مجدداً بکف آورند و بهمين مناسبت است که در سازمان صنعتى کشور آلمانها باشهامت و جرأت ز يادى از روش راسيو، اليزاسيون، يعنى طريق عقلايى توليد پيروي کردند و دستگاه توليد و سازمان فنى آنرا تکميل نمودند و در نتيجه بازده کار کارگر افزايش يافت و تمرکز در کارخانه ها بحد کامل خود رسيد و شرک هاى عظيم معروف بکارتل بوجود آمد و همه تصور کردند که اوضاع اقتصادى آلمان بهبود يافته و باصلاح گراييده است. ليکن بعلىت عدم کفايت فروش در بازارهاى داخلى و جهاني اضافه توليد و پيروي از روش عقلايى توليد در ۱۹۳۱ منتهى ببحران جديدى که فوق العاده شديد بوده است گرديده چنانکه در ابتداى سال ۱۹۳۳ تعداد بیکاران آلمانى به شش ميليون نفر رسيد. کليه اين نکات بخوبى علل بيشرفت سريع حزب ناسيونال سوسياليست و زمامدارى آدلف هيتلر را که پيوسته در برنامه تبليغاتى خود وعده ميداد که نان و کار براى افراد آلمانى تهيه کنند نشان ميدهد و تأثيرى را که وقايع داخلى در سياست خارجى اين کشور در برداشته بيان ميکند.

البته حکومت ناسيونال سوسياليست بوسايل اجبارى بفعالىت اقتصادى اين کشور سروسامانى داد يعنى بیکارى را بحد اقل ممکن رسانيد و در عمل هم از ۱۹۳۳

بعد تقریباً کایه فعالیت صنعتی این کشور و منابع موجود آن بمصرف تجدید تسلیحات و تجهیزات آلمان رسید و تا حدودی هم عدم تعادل اقتصادی در اوضاع این کشور مشهود میگردد.

باید دانست که در تألیف و تدوین این رساله که قسمتی از آن مشتمل بر تقریرات مؤلف در شعبه سیاسی دانشکده حقوق است علاوه بر یادداشت‌هایی که در دوران تحصیل در مغرب زمین گردآورده از نکات و ملاحظات آنی که در نتیجه مطالعه کتب و مآخذ تازه و بو در سنوات تدریس جمع آوری و اندوخته گردیده و تحقیقات استاد بزرگوارم پیر و نوون که بهنگام تحصیل در مدرسه علوم سیاسی پاریس و دانشکده سوربن بدست آوردم استفاده شده و با تغییراتی که گذشت و مرور ایام ایجاب می‌نمود همان مواضع و همان سبک و اسلوب را در بیان باره‌ای مطالب بکار بستم و نیز در بخشی از این کتاب مخصوصاً از اثر ذیقیمت این استاد بنام تاریخ روابط بین‌المللی از ۱۹۱۴ تا ۱۹۴۵ که بسال ۱۹۵۳ نگاشته و کتب دیگری که در فهرست مآخذ این کتاب ملاحظه می‌شود مطالب بسیاری اقتباس گردیده است ولی حقیقت امر اینست که این استاد بزرگوار با نوشته‌های خویش چراغی فرا راه مانداشته‌اند و در این راه صعب و دشوار بسر منزل مقصود ما را هدایت کرده‌اند چون غرض اصلی مؤلف از گرد آوردن این یادداشت‌ها آن بوده است که دانشجویان از مراجعه ببعضی کتب خارجی که در دسترس آنها نمی‌باشد و بهیه یادداشت بی نیاز و مستغنی شوند و از طرفی بزبان پارسی تا آنجا که مؤلف بخاطر دارد در باره این مطالب کتابی بدین نسق تألیف و طبع و نشر نشده ممکن است اهل فن در تعبیرات و اصطلاحات علمی خاص مربوط باین رشته بخصوص که در طبع آن نیز بمنظور آنکه زودتر کتاب در دسترس متعلمان قرار گیرد تعجیل شده بنواقصی یا اغلاطی برخوردند که در غلطنامه بدانها اشارت رفته باقی المثل برای اصطلاحات علمی که متخذ از دیبای غرب می‌باشد معادل‌هایی پیدا کنند که استعمال آن ارجح بنظر می‌آید امید مؤلف آن است که

بسمت

اهل فن و معلمان دانشمند نقائصی را که در طی تدریس این کتاب پی ببرند محض خدمت
بملم و ادب برای مصنف یادداشت نمایند تا بهنگام تجدید طبع باصلاح این نواقص همت
گمارده شود .

تهران اسفند ماه ۱۳۳۵

محسن عزیزی

فصل اول

نکاتی چند دربارهٔ تنظیم مقررات صلح اروپا (۱۹۱۹)

باید قبلاً در نظر گرفت که سازمان جدید اروپا پس از معاهدات صلح ۲۰-۱۹۱۹ بر چه پایه‌ای استوار شده، مقصود از معاهدات صلح در این مقام معاهده ورسای است که با آلمان در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۹ منعقد شد و معاهده سن ژرمن با اطریش که انعقاد آن در ژوئن ۱۹۲۰ صورت گرفت. البته در این محل مقصود تبیین و تشریح مواد معاهدات صلح نیست بلکه تذکر نکات کلی و ملاحظات چندی درباره کیفیت سازمان اروپا در ۱۹۱۹-۱۹۲۰ میباشد.

دول فاتح در ۱۹۱۸ در مقابل مشکلاتی در مسائل قرون خالی به قرار گرفتن بدین معنی که مجبور بحل مسائلی بودند که حتی از مقررات مربوط بعد و دو نفور دولتهائی که در کنگره وین در ۱۸۱۵ تنظیم شد مشکلتر و درهم تر بود. بدون شك دول مغلوب نمیتوانستند در مقابل شرایط سختیکه متفقین بانها تحمیل کردند مجدداً نبرد را شروع نمایند زیرا از یکطرف شیرازه امپراطوری اطریش - هنگری از هم گسیخته شده و حتی قبل از انعقاد متار که جنگ بامتفقین این دولت تجزیه گردیده بود. آلمان هم از طرف دیگر در موقع امضای مواد متار که جنگ رو توند (در ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸) مجبور بقبول شرایطی شده بود که امکان تجدید مبارزه را باو نمیداد و از جمله مجبور به تحویل دادن پنجهزار توپ ۲۵۰ هزار مسلسل و قسمتی از وسائل خطوط آهن خود و قبول اشغال ساحل چپ رودخانه رن و سر بله‌ای واقع در ساحل راست رودخانه مزبور بوسیله قوای انگلیس و فرانسه و آمریکا گردیده بود برای روشن شدن این مطالب باید بدو از موانعی که در مقابل دول فاتح برای تنظیم و اجرای مقررات صلح پیش آمده بود گفتگو کرد و ثانیاً ملاحظه نمود بعداً چه شرایط و چه طرق حلی برای این

مسئله مهم مورد قبول متفقین قرار گرفت و بالاخره دید برای حفظ و نگاهداری سازمان ارضی که بوسیله این معاهدات برقرار شده بود تنظیم کنندگان مقررات صلح چه مصمیاتی اتخاذ نمودند؟

۱ - موافقی که در راه تنظیم معاهدات صلح وجود داشت

برای اینکه با دقت با اهمیت این مواع آگاه شویم باید بخاطر آورد که کمی قبل از امضاء متار که جنگ در روتوند رئیس جمهور آمریکا ویلسن از حکومت آلمان استفسار کرده بود که آیا آلمان قبول میکند که مذاکرات برای صلح بر اساس ۱۴ ماده ای که وی در پیغام خود بکنگره آمریکا در ۸ ژانویه ۱۹۱۸ بتفصیل بیان کرده است مستقر شود؟ و دولت آلمان در ۲۹ سپتامبر ۱۹۱۸ از ویلسن تقاضای برقراری صلح را بر اساس مواد ۱۴ گانه نموداگرچه حکومت آلمان هم آنرا قبول کرده بود ولی در بین این ۱۴ ماده علاوه بر اصول کلی (مانند منع دیپلماسی مخفی و از بین بردن موانع گمرکی و اقتصادی تا حدود امکان و تجدید تسلیحات و آزادی کشتیرانی در دریاهای) بعضی توضیحات درباره اساس صلح آتیه داده شده بود از جمله استرداد خاک بلژیک که با اشغال ارتش آلمان درآمده بود با استقلال کامل آن - برگشت الزاس و لورن فراسه - ایجاد دولت لهستان مستقل که شامل کلیه مردمی که بدون شک و تردید از نژاد لهستانی هستند باید بشود و این دولت باید راهی بدریا داشته باشد. تغییرات سرحدی بفتح ایتالیا برحسب خطوطی که بطور واضح حدود و ثغور ملیها را نشان میدهد و بالاخره مسائل بالکان که بوسیله تعاطی افکار دوستانه باید حل شود. البته راجع تغییرات مربوط بامپراطوری اطیش و همگری اشاره در آنجا نمیشود زیرا خود موضوع جداگانه بوده است - ولی اجرای چند نکته از مواد ۱۴ گانه عملاً بسیار مشکل بود زیرا منطق بر اوضاع حقیقی اروپا نبود و باعث تفسیرات متغایرو مختلفی در باره این مواد میشد بدینقرار

اولین موانع همانا اجرای امر تغییرات ارضی بر اساس اصل ملیتهاست که بر این اساس مواد ۱۴ گانه ویلسن انشاد شده بود زیرا باعث تصادم بین نهضتهای مختلف

ملیت ها میگردید و دول فاتح در مغالای دعاوی شدید و جوش و خروش ملل کوچکی که در پیروزی مشترک متفقین سهیم بودند فرار میگرفت بالاخص که اغلب وعد و وعید ها و قول و قرار هائی در ضمن جنگ و بهنگام جلب کمک این ملل بآنها داده شده بود ولی این ملیتها قانع بآنچه در مواد ۱۴ گانه ویلسن گنجاییده شده است نبودند و علاوه بر پیروی از اصل ملیتها از حقوق تاریخی و منافع استراتژیکی با منافع اقتصادی خود الهام میگرفتند و از جمله طرز تفکر لهستانیها و حکما بدین قرار بود . از طرف دیگر اغلب این ملیتها اختلافات ضمنی بایکدیگر داشتند زیرا در یک رشته نفاط اروپا دعاوی متقابل داشتند

مانع دوم موضوع آلمان بود: بدین شک دول آلمان مغلوب شده بود و مواد ۱۴ گانه ویلسن را بعنوان اساس مذاکرات صلح قبول کرده بود یعنی مثلاً از نگاهداشتن و ادامه اشغال اراضی که از نژادهای غیر آلمانی مسکون شده بود در آتیه خودداری خواهد کرد مانند الزاس و لرن و قسمت شمال اشلسویک و ایالات بروس که لهستانیها در آنجا مستقر شده بودند ولی همین مواد ۱۴ گانه ویلسن آلمان را در مقابل دعاوی و طرهای دیگر متفقین حمایت مینمود از جمله ویلسن بصراحت اعلام داشته بود که باتجزیه آلمان مخالفت خواهد نمود . بالاخره باید در نظر داشت که آلمانها نمیتوانستند از این مواد ۱۴ گانه بنفع خود نیز استفاده کنند و از اصل ملیتها در یکی از موارد مهم یعنی الحاق آلمانیهای اطریش بآلمان پشتیبانی نمایند زیرا پس از تجزیه امپراطوری اطریش و هنگری جمهوری آلمانیهای اطریش با ۶۶ میلیون و نیم نفوس که بایتختی مانند وین با دو میلیون جمعیت داشت تشکیل شده بود و همه میدانستند (حتی خود اطریشیها) که چنین دولت کوچکی برای ادامه حیات و استعلا خود مواجه باموانع زیادی خواهد شد و در تاریخ ۱۲ نوامبر ۱۹۱۸ یعنی روز بعد از متار که جنگ جهانی مجلس ملی جمهوری اطریش تمایل خود را در الحاق بدولت آلمان اعلام نمود و البته این الحاق موافق و منطبق بر حق آزادی ملل در تعیین سرنوشت خود و اصل ملیتها که پرزیدنت ویلسن بمیان آورده بود میبود . بنابراین بس لازم

و بجاست پی ببریم بچه نحو و چگونه دول فاتح ۱۴ ماده ویلسن را نسبت بآلمان اجرا خواهند نمود،

مانع سوم موضوع روسیه بود: آیا کسی میتواندست ادعا نماید که تجدید سازمان اروپا بدون در نظر گرفتن و بحساب آوردن روسیه امکان پذیر خواهد بود؟ زیرا روسیه تا قبل از جنگ ۱۹۱۴ یکی از عوامل اساسی تعادل و موازنه قوا در اروپا بشمار میرفت. در خاتمه سال ۱۹۱۸ کشور روسیه در بحبوحه جنگ داخلی است که ابتدا در جنوب روسیه از اواخر ماه نوامبر ۱۹۱۷ شروع شده و بعد در تابستان ۱۹۱۸ توسعه ییمانندی یافته بود. متفقین یعنی فرانسه و انگلیس در این جنگ داخلی عملاً دخالت نموده و بر علیه حکومت بلشویک قوای مرکب از سربازان انگلیسی و فرانسوی بسواحل شمالی روسیه در تابستان ۱۹۱۸ فرستاده بودند علاوه دسته قوای دیگر از کلیه سربازان متفقین که مخصوصاً ژاپونیا در آن بیشتر بودند در این هنگام وارد سیمیری شدند و در حدود چهل هزار نفر هم سپاهی تحت فرماندهی سرداران فرانسوی که گذشته از سربازان فرانسوی مخصوصاً از سربا و لهستانیها و حتی یونانیها مرکب میشد به بندر ادسا پیاده شده بودند. البته دخالت در جنگ داخلی روسیه با وسائل ناچیزی صورت گرفته بود چنانکه متفقین هر یک در حدود ده تا پانزده هزار نفر سرباز فرستاده بودند بهمین جهت بعدها لنین میگفت که اگر در اواخر سال ۱۹۱۸ دول غالب در اروپا تعداد نفرات خود را بچندین صد هزار سرباز میرسانند مقاومت حکومت بلشویک در مقابل انبوه سربازان غیر ممکن می گردید. کنگره سویت (کنگره شوراهای) در ۶ نوامبر ۱۹۱۸ از دولتهای فرانسه و بریتانیای کبیر و اتازوی تقاضا نمود که بدخالت مسلحانه در اراضی روسیه خاتمه داده و باب مذاکرات صلح را با این کشور مفتوح نمایند ولی این تقاضا از طرف متفقین بدون جواب مانده بود بنابراین مسئله مهمی که در اواخر سال ۱۹۱۸ باید حل شود این بود که آیا روسیه شوروی را بکنفرانس صلح اروپا دعوت خواهند نمود یا خیر؛ و در صورت قبول این راه حل معلوم می گردید که متفقین تصمیم گرفته اند ب سیاست دخالت مسلحانه

در اراضی روسیه خاتمه داده شود و نظر نخست وزیر انگلیس المویدجرج هم همین بود بعلمت آنکه از همین تاریخ للمویدجرج بیم تماس بین آلمان مغلوب و روسیه شوروی را داشت و میترسید بدین طریق کلیه قدرت و سازمان فنی و اقتصادی آلمان در راه همکاری با روسیه شوروی بکار بیفتد.

بنابر این دول غالب در مقابل چنین اشکالات اساسی قرار گرفته اند و چون بین و متفقین اختلاف منافع و حتی اختلاف طرز فکر و عقیده در باره چگونگی صلح آینده وجود دارد زعمای متفقین بطور متفرق این اشکالات و موانع را مورد مطالعه قرار میدهند از جمله در فرانسه قبل از هر امر بفکر تأمین امنیت فرانسه یعنی احتیاطات لازم در مقابل حس انتقام جوئی آلمانها بودند زیرا خاطره سه تاخت و تازی که در یک قرن از طرف آلمان بخاک فرانسه صورت گرفته در مخیله سیاستمداران فرانسه هنوز باقی است یعنی هجوم سالهای ۱۵-۱۸۱۴ و ۱۸۷۰-۱۸۷۱ و ۱۹۱۴-۱۹۱۸ بالنتیجه طرز تفکر و نظریات این سیاستمداران بالاخص جنبه تدافعی داشت علاوه اراضی شمال و شرقی فرانسه در نتیجه ۶ سال و نیم جنگ مداوم و عقب نشینی ارتش آلمان خراب شده و از حیز انتفاع افتاده بود

بنابر این دولت فرانسه احتیاج فوری و مبرمی بوصول غرامات و مجبور کردن آلمانها بپرداخت آن داشت. البته حکومت فرانسه بخوبی مستحضر بود که پیروزی فقط در نتیجه کوشش و فعالیت فرانسه میسر نشده بلکه بعلمت اتفاق و اتحاد قوای متفقین عملی گردیده است ولی بهنگام تنظیم مقررات صلح موقعیت فرانسه در این ائتلاف عظیم ضعیف شده بود زیرا سنگین ترین تلفات در عملیات جنگی نصیب ارتش فرانسه گردیده و در جنگ هائی که پس از ائتلاف چند دولت صورت گرفته است برای اینکه صلح در شرایط نیکوئی برای دولتی صورت تحقق بخود بگیرد باید در موقع صلح از نظر نظامی قوی ترین مؤتلف بشمارد رفت.

انگلستان ادعای ارضی در قاره اروپا نداشت و فقط چشمان خویش را بستمعمرات دول مغلوب دوخته بود. در مقابل این کشور اهمیت فوق العاده زیادی بمسائل اقتصادی

میداد و از جمله مایل بود که نواحی خراب شده قاره اروپا مجدداً قابل سکونت و میدان فعالیت اقتصادی گردد و بالنتیجه تمایل داشت که متفقین از آلمان مغلوب شده پشتیبانی نمایند

دولت انالات متحده آمریکا چیزی از اروپائیان تقاضا نمیکرد و هیچ گونه چشم‌داشتی نیز از آنان نمیداشت ولی پرزیدنت (وودرو ولسن) مایل بود صلح فقط عبارت از تنظیم مقررات دیپلماتیک ساده‌ای باشد بلکه مصمم بود شالوده روابط بین‌الملل در آتیه براساس تارۀ ریخته شود و مجمع انفاق ملل بوجود آید.

این قبیل طرز فکرهای مغایر یکدیگر بعلت اختلاف نظرهای اساسی بین سیاستمدارانی که در مذاکرات صلح دخیل بودند نیز تشدید می‌گردید زیرا اساس مذاکرات کنفرانس صلح در ۱۹۱۹ بوسیله شورای چهار نفری مرکب از ولسن (امریکا) کلمانسو (فرانسه) - للوید جرج (انگلیس) و اورلاند و نماینده ایتالیا (که نقش کمتری در مذاکرات داشت زیرا فقط در مسائل مربوط بایتالیا دخالت میکرد) گذارده شد ولسن یکمفر ایده‌آلیست بود که بخوبی از تفوق معنوی افکار مهم خویش در مقابل کلمانسو و للوید جرج آگاه بود. شغل ولسن استادی علوم سیاسی قبل از ورود در کاریر سیاسی بود. ساراین مدت مدیدی دردنیای افکار و عقاید مجرد بسر برده بود و تا آن موقع باواقعیات دنیای معرب و خصوصیات قاره اروپا تماس حاصل نکرده بود. کلمانسو مرد مبارز کهن سال واز و کلاه مبرزو صریح اللهجه و بایبان قاطع فرانسه بود که همیشه مخالف سرسخت دشمنان خویش بشمار میرفت، کلمانسو همواره بطرف خود سخت حمله میکرد و در تمام دوران فعالیت سیاسی خود توانسته بود بایبان قاطع و کلام نافذ خود باعث سقوط کابینه‌ها و هیئت دولتهای متعددی در فرانسه بشود ولیکن وی صالح برای عملی نمودن طرح صلح مثبتی نبود. از طرف دیگر وی مردی بود (رئالیست) یعنی واقع بین و ساده گوی پرزیدنت ولسن را بیاد سخریه واستهزاء می‌گرفت همچنین کلمانسو فوق‌العاده بدبین بود و نفرت و بی‌اعتنائی شدیدی در خود نسبت ببشریت بطور کلی حس مینمود.

للوئید جرج نیز وکیل دادگستری بود و از وکلاء مبرز انگلیس بشمار میرفت که زرنگی و مهارت و حضور ذهن عجیبی داشت ولی قبل از هر چیز یکمفر رجل سیاسی بشمار میرفت یعنی مایل بود که حتی الامکان خود را با جریانات متغیر عقاید عمومی مردم انگلیس وفق دهد.

۲- راه جهانی که از طرف متفقین قبول شد

در مقابل مواع و مشکلات اساسی که در پیش گذشت باید دید سیاستمداران تا چه اندازه و در چه جهانی راههای حلی را در مسائل بفرنج اروپای پس از جنگ جهانی اول پیدا کردند.

الف اجرای اصل ملیت ها - اعضاء شورای چهار نفری در مقابل انبوهی تقاضا و دعاوی ملیتها قرار گرفته بودند که اغلب این دعاوی ضد و نقیض هم بود و از طرفی نمایندگان ملل برای آنها با دداشتهای فراوان و آمارهایی که ناشکل قابل تفسیر و تعبیر و اغلب هم صحیح نبود فرستاده بودند چنانکه یکی از کارشناسان آمریکائی در کنفرانس صلح میگوید

قسم اعظم این احصائیه ها و نقشه های جغرافیائی منضم بآنها مخدوش و مشکوک بود و در این شرایط اعضاء شورای چهار نفری متفقین چگونه میتوانستند اصل آزادی ملل را در تعیین سر و شت آنها عملی سازند و چگونه وجه صحیحی از اراده مردم و نفوس مناطق مختلف اروپا باخر شوند، از نظری بهترین وسیله مراجعه بآراء عمومی یعنی (پلیسیست) بود ولی انجام این امر خطیر احتیاج به حل مسائل مشکلی داشت یعنی قبلاً حدود منطقه ای را که در آنجا میباید آراء عمومی مراجعه شود باید تعیین کرد و بعداً معین نمود که چه کسانی حق رأی دارند و بالاخره مقدمات آزادی رأی دادن را باید فراهم آورد یعنی از فشارهایی که محتملاً انتخاب کنندگان اعمال مینمایند جاو گبری نمود چنانکه پرزیدنت ویلسن که در ابتدای امر نسبت بروش مراجعه بآراء عمومی اعتماد و اطمینان تامی داشت در اواخر دوره کنفرانس صلح (۳ ر و ن ۱۹۱۹) معتقد شده بود که مراجعه بآراء عمومی بوجهی که حقیقتاً نماینده

عقاید عمومی باشد کاری بس مشکل خواهد بود. بالنتیجه چهار سیاستمدار مدتی از وقت خود را صرف مبارزه با ملیتها که خواهان این یا آن سرحد بودند و بیطالت و بی نتیجه گذرانیدند. در اینجا برای استحضار از اشکالات موجود در قاره اروپا در این زمان باید اشاره ای بموضوع سرحد لهستان و آلمان نمود که سالها بعد موجب بروز جنگ جهانی دوم گردید.

مسئله مرز لهستان و آلمان - تصمیم متفقین بر این قرار گرفته بود که لهستان باید تجدید حیات کند ولی چه سرحداتی بین آلمان و لهستان برقرار خواهد شد؟ آلمان مجبور بود اگذار کردن اراضی که متعلق بامپراطوری آلمان است ولی نفوس آن بزبان لهستانی تکلم میکردند و مخلوط بامردمی که بزبان آلمانی حرف میزدند میبود بنابراین لازم است مطالعه نموده و تصمیم بگیرند که خط سرحدی از کجا و از چه نقاطی باید بگذرد. کمیسیون منتخب از طرف نمایندگان کنفرانس صلح که بامور لهستان موظف بود رسیدگی بکند پیشنهاد کرده بود نواحی را به لهستان واگذار کنند که در آنجا حداقل ۷۵٪ نفوس لهستانی باشد بنابراین مناطق مزبور شامل قسمت اعظم پوزنانی و سیلزی علیا و قسمت مرکزی و شرقی ایالت پروس غربی میگردد و بالنتیجه ناحیه پروس شرقی که فقط مناطق اطراف آن دارای ده هزار لهستانی بود از سایر نواحی آلمان بدین طریق جدا میگردد. این پیشنهاد مورد قبول قرار گرفت و بالطبع ناحیه ای که بعداً به دالان دانتریک یا دالان لهستان موسوم گردید بوجود آمد. البته کلمه دالان اصطلاح مساعدی برای استفاده دستگاه تبلیغات آلمانها بود زیرا این دالان در حقیقت ۸۰ کیلو متر عرض داشت ولی در این دالان شهر دانتریک قرار گرفته بود که اهمیت اقتصادی زیادی داشته و بدون شك تمام مردمش آلمانی بودند پس باید دید چه تصمیمی درباره آن گرفتند؟ تصمیم للویدجرج آن شد که دانتریک از آلمان گرفته شود ولی به لهستان هم داده نشود بلکه بشکل شهر آزادی اداره گردد و البته للویدجرج تصمیم خود را براساس اصل

ملیتها اتخاذ نموده بود ولی علت حقیقی اتخاذ این تصمیم قطعاً در نظر گرفتن منافع اقتصادی انگلستان بود بدین معنی که در شهر آزاد دانتریک که بمنزله منجر نفت و ذغال سنگ ناحیه کوهستانی کاربات بشمار میرود معاملات و داد و ستد با انگلستان و ظرفیت کشتی های انگلیس که بار و جنس باین ناحیه میاورند در آتیه بدین طریق بس زیاد خواهد شد و بر سایرین خواهد چربید. از طرف دیگر تحت تلقین اللوید جرج تصمیم گرفته شد برای اینکه معین شود صاحب حقیقی ناحیه سیلزی علیا که هم لهستانها و هم آلمانها در آنجا سکونت داشتند چه دولتی خواهد بود بآراء عمومی مراجعه شود.

مسئله بفرنج سرحدات ایتالیا و یوگوسلاوی راهم بخصوص باید در نظر گرفت برای اینکه اشکالات اجرای اصل ملیتها در باره سرحدات و مناطق متنازع فیه بهتر روشن شود ولی چون از موضوع مآخارج است از تفصیل خودداری میشود.

بهر صورت اگر ترانز نامه و کارنامه ای از فعالیتهایی که برای اجرای اصل ملیتها در جریان مذاکرات صلح ۱۹۱۹ صورت گرفت تنظیم کنیم ملاحظه خواهد شد که در نتیجه انعقاد معاهدات صلح لهستانها و چکها و یوگوسلاوی ها و مردم الزاس و لرن و دانمارکی های ناحیه اشلز و بک شمالی از دیدر قیت خارجی آزاد شدند معذک حدود نقشه سیاسی قاره اروپا که بدین طریق بوسیله سیاستمداران ترسیم شد باعث گردید که اقلیتهای ملی دیگر و تازه ای ایجاد شود یعنی عده زیادی نفوس تحت حکومت دولتهای خارجی بسر برند. از جمله بکشور چکوسلواکی اراضی ضمیمه شده بود که دارای مردمی بنام سودت است که بزبان آلمانی تکلم میکردند و تقریباً بیش از ۳ میلیون آلمانهای سودت در آنجا زندگی میکردند و در قسمت جنوب آن نیز مجارها میزیستند لهستانها هم نه فقط آن اراضی را که بدون شك مردمش لهستانی بودند و طبق مواد ۱۴ گانه ویلسن ادعا مینمودند گرفتند بلکه نواحی دیگری را نیز بتصرف در آورده بودند که مردم آن از نژاد روسی بودند.

ایتالیا همچنین نواحی ایستری و قسمتی از دالماسی را بدست آورده که

اکثریت مردم آنجا از ایتالیاییها نبودند. بنابراین مسائل مورد اختلافی در نتیجه اجرای مواد معاهدات صلح بوجود آمد که بتدریج در این مبحث از آنها یاد خواهیم کرد. معذک باید در نظر داشت که تعداد اقلیتهای ملی در ۱۹۱۹ نسبت بسال ۱۹۱۴ براتب کمتر شده است و بنابراین باید در نظر آورد که گرچه کلیه طرق حلی که در کنفرانس صلح اختیار شده موافق با این اصل یعنی براساس اصل ملیتها بوده معذک در سازمان ارضی جدید قاره اروپا که در نتیجه این معاهدات بوجود آمده است براتب بیش از سازمان ارضی سال ۱۹۱۴ این اصل محترم شمرده شده است.

ب - مسئله آلمان - حل مسئله آلمان باعث مذاکرات شدید و طولانی بین متفقین گردید البته طبق مواد ۱۴ گانه ویلسن نواحی را که آلمان بایستی بسایرین واگذار کند معلوم شده بود لیکن اولیای دولت فرانسه تحت تلقین مارشال فوش برعهده گرفتند که بجای انتزاع قسمتی از اراضی آلمان و ملحق کردن آن بترانسه سعی کنند که نواحی ساحل چپ رودخانه رن را از آلمان جدا نموده و از آنها تشکیل یک یا چند دولت مستقل بدهند که تحت حمایت مجمع اتفاق ملل قرار گیرد و بادداشتی که آندره تاردیو همکار کلمانسو در ۲۵ فوریه - ۱۹۱۹ تنظیم نمود دال براین مطلب است ولی این قبیل دعاوی بامخالفت جدی و شدید ویلسن و لئوید جرج مواجه گردید یعنی نه تنها بعلمت مغایرت داشتن این امر با اصول و عقاید ویلسن با آن مخالفت ورزیدند بلکه حکومت انگلیس و آمریکا میترسیدند بانحمیل چنین شرایطی به آلمان ایجاد یأس و نومیدی در ملت آلمان نموده و او را وادار بنشان دادن عکس العملهای شدیدی بنمایند و برای اینکه دولت فرانسه از چنین ادعائی دست بکشد لئوید جرج و ویلسن طرق حل دیگری را بنظر دولت فرانسه رسانیدند از جمله :

۱- طرح خلع سلاح آلمان

۲- طرح دیگری مبنی بر خلع سلاح دائمی ناحیه چپ رودخانه رن بدین معنی

که دولت آلمان حق نخواهد داشت که قوای مسلح در آن ناحیه نگاهدارد و نه استحکامات بسازد،

۳- بالاخره اشغال ساحل چپرود رن در مدت پنجسال بوسیله قوای متفقین بعلاوه ویلسن وللویدجرج بحکومت فرانسه قولی دادند و این قول هم در آن زمان حائز اهمیت بسیار بوده است مبنی بر این که متفقین قراردادی منعقد کنند با آن دولت و متعهد شوند در صورتیکه آلمان بخیال انتقام بیفتد بلافاصله انگلیس و اتازونی بکمر فرانسه بشتابند و صریحاً در این طرح قید شده بود که ورود قوای آلمان در منطقه خلع سلاح شده ساحل چپرودخانه رن عمل تهاجمی تلقی خواهد شد لیکن بهر صورت باید در نظر داشت که در این مورد متفقین بفرانسه فقط قولی داده اند زیرا نه وللویدجرج و نه ویلسن شخصاً اختیاری نداشتند که چنین قراردادی را امضاء نمایند بلکه مجبور بودند آنرا حتماً بتصویب مقامات پارلمانی دو دولت برسانند و در صورتی که در این زمان بنظر میآمد که محققاً چنین قرار دادی بتصویب پارلمنت انگلیس خواهد رسید ولی در مورد سنای اتازونی چنین تصویری قریب به یقین نبود. حال باید دید آیا مذاکره کنندگان این قرارداد متوجه این مطلب در آن موقع شده بودند یا خیر؟ خود فرانسویها معتقدند که این مسئله هنوز روشن نشده است و فقط تحقیقاتی در این مورد میتوان نمود. سرهنگ هوز (۱) معتمد پرزیدنت ویلسن در یادداشتهای روزانه خود ضمن وقایع روزی که پیشنهاد این قرارداد به کلمانسو داده شده چنین نوشته است:

(... بهر حال بسیار مستبعد است که مجلس سنای ایالات متحده آمریکا هیچگاه با تصویب چنین قراردادی موافقت نماید و چنین تعهدی را قبول کند ولی چون این امر موجب خوشنودی کلمانسو خواهد شد میتوان این مطلب را بدو قول داد...)

همچنین باید در نظر داشت که نماینده سیاسی فرانسه در واشینگتن توجه دولت فرانسه را از ماه مارس ۱۹۱۹ بموانع قبولانیدن این امر یعنی اشکال تصویب این قرار داد را بوسیله سنای آمریکا جلب نموده بود وی در این باب چنین نوشته است:

(به تصویب رسانیدن میثاق جامعه ملل مشکل است... حال در صورتیکه بتصویب رسیدن میثاق جامعه ملل که هیچگونه تعهدات نظامی صریح در بر ندارد بوسیله سنای آمریکا بمشکلاتی برمیخورد البته اشکالاتی بر مراتب بیشتر در راه بتصویب رسانیدن قراردادد که شامل تعهدی است که للویدجر ج و ویلسن مینمایند وجود خواهد داشت). میتوان فرض کرد که کلاً و نسو هم بهنگام قبول چنین تعهدی از طرف نخست وزیر انگلیس و رئیس جمهور وقت آمریکا میدانست که با احتمال قریب یقین چنین تعهدی عمل نخواهد شد ولی فکر میکرد که این مطلب نوعی کمک برای تصویب رسانیدن معاهده صلح در پارلمان فرانسه خواهد بود. زیرا دولتها اغلب اوقات سعی مینمایند در وهله اول بر مشکلاتی که ممکن است در پارلمان برای آنها رخ دهد پیروز شوند و دورتر از آنها نمیبینند ولی در هر حال باید در نظر داشت که اظهار این مطلب بواسطه نداشتن اسناد متقن و مسلم هنوز فرضی بیش نیست.

ج- مسئله روسیه - مسئله روسیه بدفعات بین اعضا شورای چهار نفری مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار گرفته بود در ۱۶ ژانویه ۱۹۱۹ للویدجر ج سایر روساء دولتها چنین اظهار کرد که سیاست مداخله در جنگ داخلی روسیه بهیچ نتیجه ای منتهی نخواهد شد زیرا برای ساقط نمودن حکومت بلشویک باید قوای بیشتری بروسیه فرستاد و این امر به ملی که با سیاست داخلی کشورها بستگی داشت غیر ممکن مینمود زیرا سربازان متفقین با کمال بی حوصلگی انتظار تاریخ مرخص شدن و مراجعت با وطن خود را داشتند و بهیچوجه حاضر شروع جنگ در نقطه دیگری نبودند. ضمناً للویدجر ج می گفت که نمیتوان فقط بسرداران روس سفید که دشمن حکومت بلشویک میباشد تکیه کرد زیرا بقول نخست وزیر وقت انگلیس «تکیه بآنها در حکم ساختن بنای اروپا در روی شن است» بنابراین باید از حکومت بلشویک دعوت برای شروع مذاکرات نمود. برزیدنت و ویلسن هم پیشنهاد کرد که این مذاکرات در جزیره (دبرنس) در دریای مرمره و نزدیکی اسلامبول بعمل آید و در آنجا نمایندگان حکومت (سویت) و نمایندگان روسهای سفید و نمایندگان دولتهای متفق و متحد

جمعاً حاضر و شروع بمذاکرات بنمایند. لیکن روسهای سفید از حرکت و حضور در کنفرانس امتناع ورزیدند و دولت سویت هم بدون آنکه رسماً امتناع نماید تقاضا کرد قبلاً قول دهند که هیچ عاملی ملت روسیه را ممانعت نخواهد کرد که زندگانش را بر اصول سوسیالیسم بنانند. در حقیقت تعهد عدم مداخله در امور داخلی روسیه را بدین طریق مایل بود تحصیل کند و بدین ترتیب کنفرانس جزیره (دپرنس) هم صورت نگرفت.

علیرغم عدم موفقیتی که در این کنفرانس نصیب متفقین شد رئیس جمهور آمریکا ویلسن سعی کرد مجدداً تماس با حکومت سویت حاصل شود و برای حصول این مقصود ویلیام بولیت آمریکائی را بهسکو بملاقات لنین فرستاد: لیکن مذاکرات بین این دو بعمل زیر منتج به نتیجه نشد:

آنچه از اسناد و منابع و مأخذ آمریکائی و روسی مستفاد میشود (که تقریباً هر دو در این امر به یک نتیجه میرسند) اینست که روسهای انقلابی شرط قبلی هر گونه مذاکرات را عقب نشینی و مراجعت قوای متفقین که در روسیه بودند قرار داده بودند و جواب بولیت اینست که همین که حکومت سویت قوای خود را خلع سلاح نمود آنگاه قوای متفقین نیز مراجعت خواهند کرد و قطعی بود که در صورت مراجعت قوای متفقین ارتش سرخ بسرعت قوای روسهای سفید را شکست خواهد داد.

بنابراین ویلسن این مذاکرات را تعقیب ننمود. از صورت جلسات شورای چهار نفری که مقامات آمریکائی در ۱۹۴۶ انتشار دادند چنین مستفاد میشود که در مورد روسیه دول متحد و متفق هیچگونه سیاست واحدی نداشته اند. چنانکه در جلسه ۶مه ۱۹۱۹ ویلسن بهمکاران خود یعنی روسای دول بزرگ اظهار داشت که در مسئله روسیه هیچگاه سعی ننموده اند اقلاً خط مشی سیاسی واحدی را تعقیب نمایند. بهر صورت غیبت نمایندگان روسیه در تنظیم مقررات صلح اشتباه بزرگی بعقیده همه و مخصوصاً مورخین فرانسوی بشمار میرود زیرا بدون وجود روسیه در بنای صلح از همان

ابتداء، ضعف وفتور و سستی قطعی ایجاد گردیده بود.

بنابر این خواه ناخواه متفقین مجبور بودند اذعان نمایند که نتایج حاصله ناپایدار و غیر قابل دوام می باشد و این مطلب بکرات در بحثی که در مجلس نمایندگان فرانسه در موقع تصویب قرارداد صلح و رسای صورت گرفت اظهار شد و در ضمن مذاکرات مربوط بآن در پارلمان فرانسه چندین مرتبه این مطلب اعلام گردید. انتقاداتی که در این زمینه شد حاوی سه نکته اساسی زیر بود:

۱- در معاهدات صلح عده زیادی مسائل مورد اختلاف را حل نکرده اند زیرا دول غالب نتوانسته اند برای آنها طرف حلی پیدا کنند بنابر این باید دید چگونه در آتیه آنها را حل خواهند نمود؛

۲- اگرچه در نتیجه تحمیل معاهده صلح و رسای متفقین آلمان را ضعیف نموده اند لیکن بحد کفایت در تضعیف این دولت نکوشیده اند یعنی تاحدودی که برای مدت مدیدی آلمان در صدد توسل بعمل تهاجمی دیگری بر نیاید بالنتیجه پس از مدت زمانی برای آلمانها امکان دارد که ب فکر انتقام بیفتند.

۳- مسئله روسیه برای آینده سیاست اروپا عامل مجهولی را باقی گذارده که بسیار اضطراب آوراست.

صوم۱- اقداماتی که برای حفظ سازمان ارضی که معاهدات صلح برقرار کرده

پیش بینی شده بود

کلیه این امارات و قرائن حاکی از عدم ثبات و ناپایداری مقررات صلح بود بنابر این مسئله ای که در درجه اول اهمیت قرارداد است این بود که بدانند چه تصمیماتی برای نگاهداری و یا اجرای مواد معاهدات صلح باید اتخاذ نمود؛

بعقیده رئیس جمهور وقت آمریکا ویلسن ایجاد جامعه اتفاق ملل امر مهمی بوده و باید در تأمین ثبات و بقای آن بکوشند زیرا مجمع اتفاق ملل برای حفظ صلح بر اساس سازمان ارضی که معاهدات صلح معین نموده بوجود آمده است در میثاق جامعه ملل

ماده ۱۰ حاکی بر این بود که مجتمع تمامیت ارضی کلیه دول عضو را تضمین مینماید بنابراین همین موضوع بکرشته مسائل بسیار جالب توجه را از نظر قضائی بمیان میآورد ولی مسائلی که از نظر مامهم است مسائل اساسی از نظر سیاسی میباشد که اهم آن بدین قرار است:

۱- هدف میثاق مجمع ملل فقط نگاهداری سازمان ارضی است که معاهدات صلح بوجود آورده بنابراین عده ای معتقد بودند اگر به دول عضو تضمین قطعی و صریحی برای تمامیت ارضی آنها بدهند بدین طریق حفظ مزایائی را که هنگام انعقاد قرارداد صلح بدست آورده بودند تأمین کرده اند.

وزارت خارجه انگلیس در مقابل این طرز فکر فوراً اعتراضاتی نمود . در یادداشتی که پروفیسور زیرن (۱) نگاشته کارمندان عالی رتبه وزارت خارجه انگلیس در ماه دسامبر ۱۹۱۸ در آن چنین اظهار عقیده نموده اند

مطابق اصول ومبانی خردمندی نیست که تضمین غیرمشروطی به دول جدیدی که در اروپا بوجود آمده اند اعطاء نمود زیرا در این صورت سرحداتی که در معاهدات صلح تعیین گردیده در هر اوضاع واحوالی غیر قابل تغییر تلقی خواهد شد در صورتی که بعقیده این قبیل کارمندان عالی رتبه نمیتوان پیش بینی کرد چه تغییراتی در نفوس يك ناحیه در نتیجه توسعه و بسط امور اقتصادی پیش خواهد آمد بعلاوه این توسعه و پیشرفت اقتصادی ممکن است مسائل جدید سیاسی را بوجود آورد.

از طرف دیگر بعقیده آنها هیچ ناحیه در اروپا وجود ندارد که بتوان گفت دارای مرزهایی است بدون هیچگونه اختلاف نظری درباره آن (باستثنای پیرینه) بنابراین بعقیده اولیاء وزارت امور خارجه انگلیس ارجح است که هیچگونه ضمانت صریح و قطعی از لحاظ تمامیت ارضی بدول عضو مجوع اتفاق ملل اعطاء ننمود.

در این موضوع انگلیسی‌ها بهر صورت به دو نتیجه رسیدند

یکی آنکه اصل تضمین ارضی مرزها نرم نرمک از بین رفت و پس از بحث بسیار متن ماده‌ای که قبول شد و مشعر بر تضمین مرزها بود فقط حکایت از این مینه‌ود که مجمع اتفاق ملل از تمامیت ارضی دول عضو حمایت نموده و در مورد آنها جم دولتی مجمع ملل در باره طرق و وسائل انجام این وظیفه مشورت خواهد نمود چنانکه ملاحظه می‌شود این فرمول بیشتر شباهت به تصدیق اصولی امری دارد نه تعهد قطعی در آن باب. ولی متن انگلیسی و متن فرانسوی این ماده با یکدیگر تطبیق نمی‌کند بعدی که ابهامی در این مورد اساسی از بدو امر بوجود آمد. علاوه با گنج‌آیندن ماده ۱۹ در میثاق مجمع اتفاق ملل توفیق دیگری نصیب انگلیسی‌ها شد. این ماده حاکی از امکان تجدید نظر در سرحدات دول بود ولی در این مورد هم اختلاف طوری پیش آمد بدین معنی که عده مایل بودند که این ماده مصرح باشد یعنی مایل بودند که خود بخود تضمین ارضی که میثاق مجمع اتفاق ملل اشاره نموده در مورد دولی که از تغییر دادن سرحدات خود طبق سفارشات مجمع امتناع مینمایند از بین برود و سایرین برخلاف معتقد بودند که نباید تا این حدود پیشرفت بلکه فقط فشار دوستانه‌ای مجمع در این باره به دول مورد بحث وارد آورد بالاخره در متنی که مورد قبول اعضا، و مجمع قرار گرفت برای دولی که امتناع از قبول این امر نمایند تهدید و توسل بزور مسکوت گذارده شد.

۲- حال باید دید تضمین ارضی که میثاق مجمع اتفاق ملل با عباراتی که چندان روشن و صریح نبود پیش بینی نموده است (چون متن انگلیسی و فرانسه آن هم با یکدیگر تطبیق نمی‌نمود) چگونه صورت خواهد گرفت؛ و بر چه اساس محکمی استوار خواهد شد؛ این مسئله اساسی بشمار میرفت زیرا همان مسئله مجازاتی است که در مقابل عضو متخلفی که میثاق جامعه ملل را محترم نشموده است و دولت دیگری را مورد حمله قرار داده باید اجرا نمود. در مورد مجازات اختلاف اساسی بین طرز فکر و نظریات آمریکاها و انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها بطور وضوح موجود بود زیرا حکومت فرانسه طرحی

طرحی مبنی بر مجازات های نظامی تهیه کرده بود و تمایز داشت يك قوه مسلح بین المللی ایجاد شود تا وسایل محترم نگاهداشتن میثاق مجمع ملل فراهم شده باشد. طرح امریکائی ها مجازات های اقتصادی و نظامی را پیش بینی مینمود و کلمه نظامی در این متن بوسیله شخص ویلس اضافه شده بود. در این متن از مجازات های اقتصادی تفصیل نگفته و شده ولی در باره مجازات های نظامی شرح و بسطی داده نشده بود. اما نظر انگلیسها این بود که مجازات های معنوی بیش بینی شود و حدا کثر مجازات های اقتصادی اجرا گردد زیرا بهیچوجه با مجازات های نظامی موافق نبودند در این زمینه اختلاف نظر و عقاید متضادی پیش آمد و فراسوی بهانه نسبت سایرین در وضع بدی قرار گرفته بودند زیرا انگلیسها و آمریکائیها مشترکاً در باره متنی اتفاق نظر پیدا کردند که بینابین دو طرح آنها بود بلکه میتوان گفت خیلی بیشتر بزرگ بطرح انگلیسها بود تا بطرح امریکائیها. بنا بر این متن میثاق جامعه ملل که در کنفرانس صلح مورد بحث قرار گرفت متنی بود که بیشتر از عقاید انگلیسها ملهم شده بود به از نظریات ویلسن.

نمایندگان فرانسه بدفعات اودامائی نمودند تا طرح مربوط بقدرت نظامی و نیروی مسلح بین المللی مورد مطالعه قرار بگیرد ولی رئیس جمهوری آمریکا ویلسن بعدم امکان این امر اشاره نمود و بالاخره سازش درباره متنی حاصل شد (ماده ۱۶ میثاق) که چنین میگفت مجازات های اقتصادی جنبه اجباری داشته و خود بخود بر علیه دولتی که بر ضد میثاق جامعه قیام نماید جاری و ساری خواهد شد مجازات های نظامی بر عکس اختیاری است یعنی شورای جامعه ملل متخیر است که بدول عضو اجرای مجازات های نظامی را سفارش نماید و هر يك از دول مجتار است تعداد نفراتی را که ممکن است در اختیار مجمع ملل قرار دهد تجهیز نماید ولی برای اینکه چنین تصمیماتی اجرا شود باید تصمیمی که گرفته میشود بوسیله شورای جامعه ملل و باتفاق آراء باشد.

چنانکه از نكاح و ملاحظات فوق معلوم میشود از همان ابتدای امر یعنی هنگام امضای معاهدات صلح جرئومه ضعف و فتور در قرارداد صلح موجود بوده زیرا طرز

اجرای مجازات‌ها بر علیه دولتی که بر ضد میثاق جامعه ملل قیام و اقدام نکند بصورت ناقصی باقی ماند و اگر در نظر بگیریم که اصولاً میثاق جامعه ملل موظف بتأمین و حفظ و نگاهداری صلح و بالنتیجه تا حدود زیادی مأمور حفظ سازمان ارضی دولی که در قراردادهای صلح معین شده است میبوده بهتر بوجود این عامل تضعیف کنندۀ صلح بی میبریم.

فصل دوم

نظریات دولتهای بزرگ درباره مسائل مهم اروپا وبالاخص موضوع آلمان بلافاصله پس از معاهدات صلح (۲۰-۱۹۱۹)

بدون شك اظهار نظر درباره مهمترین مسائل اروپا و از جمله وضع آلمان بین دو جنگ جهانی اول و دوم بدون مطالعه وقایع بین المللی بین سالهای ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ غیر ممکن یا بسیار صعب و دشوار است لذا بس شایسته و بجاست که بدین مواضع اشاره کنیم . مسئله مهمی که در روابط بین المللی این دوران تأثیر و نفوذ تام و تمامی داشته اینست که تاچه حدودی مواد معاهدات صلحی که در سالهای ۲۰-۱۹۱۹ منعقد گردید . به مرحله عمل در آمده و اجرا خواهد شد بعبارة آخری باید دید چه شرایط کلی در تحول و تکامل روابط بین المللی در این دوران (۳۰ - ۱۹۲۰) حکمفرما و مؤثر بوده است . بدون شك این قبیل شرایط و اوضاع و احوال بستگی با مشکلات حاصل از جنگ جهانی دارد و مربوط به محیط نامساعدی است که پس از جنگ جهانی برای فعالیت های اقتصادی در دنیا بوجود آمده است لیکن نباید فراموش کرد که علاوه بر آن این مشکلات مربوط به علل «ایده نولوژیکی» و مسلکی نیز میباشد یعنی انحطاط رژیم های پارلمانی و پیدایش یا استحکام یافتن رژیم های معروف به «توتالیتر» مانند حکومت ساویت یا دولت فاشیست . این تأثیرات اقتصادی و مالی و مسلکی بسیار مهم است ولی آنچه را بالاخص باید در نظر گرفت ارتباط دائمی است که بین حوادث سیاست داخلی دول و وقایع مربوط به سیاست خارجی آنها موجود است و در این فصل در عین حال که بمطالعه این شرایط میپردازیم فقط به علل مستقیم یعنی عللی که مربوط به سیاست خارجی دول میباشد اشاره میکنیم .

آلمان علیرغم شکستی که نصیب او شده وحدت خود را حفظ کرده است و علاوه بر این صنعت عظیم این کشور نیز محفوظ و نیرومند و قوی باقی مانده است. بعبارة آخری آلمان در سال ۱۹۱۹ از جرگه دول معظم جهان خارج شده و بنابراین خواه ناخواه چون هنوز دولت قوی باقیمانده در فاصله دور یا نزدیکی بفکر احراز مجدد قدرت و برگشت باوضاع سابق افتاده و در این طریق سعی جمیل بکار خواهد برد. مورخ معروف فرانسوی راک بنویل (۱) در ماه مه ۱۹۱۹ یعنی قبل از تاریخ انعقاد معاهدات صلح باین مطلب درسطور زیر اشاره میکند: «شصت ملیون آلمانی هیچگاه تحمل آرا نخواهند کرد که در مدتی قریب پنجاه سال خراج و عرامتی معادل چندین میلیارد مارک بچهل ملیون فرانسوی منظمأ پردازند، همچنین شصت ملیون آلمانی تحمل نخواهند کرد که ماتغییراتی که در سرحدات شرقی صورت گرفته کشور آلمان کوچک شود و بین دو قسمت پروس یعنی منطقه شرقی و غربی آن فاصله و شکافی عظیم حاصل شود (مقصود ایجاد دالان داتزیک است) شصت ملیون آلمانی دیرزمانی تحمل نخواهند کرد که در مجاورت آن کشور دولت کوچک چکوسلواکی بوجود آید». مطلب جالب دقت و توجه آنست که این نظریات ژاک بنویل شبیه بهمان افکاری است که در ماه دسامبر ۱۹۱۸ یعنی قبل از شروع مذاکرات صلح در روزنامه آلمانی (دویچه آلگماینه تزایتونک) (۲) بدین مضمون بیان شده: اسکار مولر که نویسنده آن مقاله است از جمله چنین میگوید: «تازمانی که آلمان متحد و یکتا باقی و برقرار است هیچگونه تغییری در مسئله اساسی سیاست بری بیزمارک روی نداده است بعبارة آخری اگر آلمان متحد یعنی آلمانی که بوحدت گزائیده است باقی بماند عوامل مربوط بروانشناسی اجتماعی آلمان نیز باقی میماند و این مشخصات روانی بقرار زیر است: حس اطاعت و انضباط و احترام مخصوصی که آلمانها برای هر نوع سلسله مراتبی فائلند. آلمانها دارای نبوغی از لحاظ ایجاد سازمان و تشکیلات برای توده مردم و اجتماع میباشند ولی چندان تمایلی باعمال حقیقی آزادی سیاسی ندارند. بعلاوه

باید در نظر داشت که هنوز آلمانهای سال ۱۹۱۹ علی‌رغم شکستی که نصیب آنان گردیده احساس برتری مینمایند و آنهم در نتیجه تفوقی است که دسته‌ها و جماعات آلمانی در جریان قرن ۱۹ بدست آورده و کماکان حفظ کرده‌اند بعباره آخری اراده برای احراز قدرت یا بقول آلمانها (درویل زورماخت) (۱) را با وجود شکستی که نصیب آلمانها در سال ۱۹۱۹ شده در خاطر خویش نگاهداشته‌اند .

درین مشخصات مربوط برواشناسی اجتماعی آلمانها عواملی میباشند که نویسندگان آلمانی بارها (از جمله در نوشته های کیسرلینگ در ۱۹۲۴) (۲) بآن اشاره کرده‌اند چنانکه این مؤلف میگوید : وضع روحی آلمانها بسهولت منتفی بفقدان سنجش و یا اردست دادن هرگونه مقیاس و میزانی برای سنجش میگردد بقول کیسرلینگ در روح آلمانی تمایلات بطرف توسعه طلبی و وسعت یابی و سوق بسوی آنچه عظیم و وسیع است الی غیرالنهایه وجود دارد و در این مقام کنت دو کیسرلینگ مخصوصاً درباره نأثر و نفوذی که تمایلات غیرمنطقی و عقلانی در افکار آلمانها دارد بتفصیل سخن میگوید . بنا براین برای اینکه بهترین وجهی بعکس العمل . آلمانها در هنگام انعقاد قراردادهای صلح سال ۱۹۱۹ بی ببریم باید کلیه این مسائل را در نظر گرفت و بهترین راه آن مطالعه مطبوعات آلمان در این تاریخ است . در ابتدای سال ۱۹۱۹ بهنگام شروع جلسات کنفرانس صلح (کنت بروکدورف رانتزو) (۳) وزیر خارجه آلمان در تاریخ ۳ ژانویه ۱۹۱۹ چنین میگوید آلمان محق است بخواهد و انتظار داشته باشد که اصل (آزاد بودن ملتها در تعیین سرنوشتشان) را سایرین در باره او هم در نظر گرفته و اجرا نمایند و بنا براین صلحی که بدو تحمیل بشود نباید بوجود آید بعبارة آخری اصل آزاد بودن ملتها را که پرزیدنت ویلسن در مواد ۱۴ گانه خود بیان کرده باید درباره نواحی آلزاس و لرن و اراضی که بکشور لهستان باید پیوندند

Der will Zur Macht (۱)

Keyserling (۲)

Brockdorff – Rantzau (۳)

و نواحی بالتیک و حتی در مورد تیرول جنوبی نیز اعمال و اجرا گردد. بطور کلی مطبوعات آلمان در ابتدای سال ۱۹۱۹ در مقابل دعاوی فرانسه اصول ویلسن را مورد توجه و اساس دعاوی خود قرار میدهند و دائماً تشخیص و تفکیکی بین آنچه باصطلاح آلمانها صلح کلمانسو، نام دارد و صلح ویلسن، برقرار مینمایند. در مصاحبه ای که بروکدورف رانتزو در ۲۵ فوریه ۱۹۱۹ با محرر روزنامه فرانکفورت نزیونگ بعمل میآورد چنین میگوید (آلمان در عین حال که شرایط متار که جنگ را امضا نموده بعنوان اساس صلح مواد ۱۴ گانه ویلسن را قبول کرده بنابراین صلح آینده نباید برخلاف این مواد تنظیم شده باشد)

همین جهت بمحض اینکه شرایط صلح در ۷ مه ۱۹۱۹ بنمایندگان آلمان اطلاع داده شد تصادم شدیدی بین افکار طرفداران قبول و رد معاهده صلح صورت میگیرد. طرفداران معاهده صلح تقریباً از دسته های سیاسی محافظه کاراند و میگویند که مواد معاهده صلح منطبق با مواد ۱۴ گانه ویلسن نیست (حق هم آنست که بگوئیم کلیه مواد معاهده صلح بر طبق این مواد ۱۴ گانه انشاء نشده است) بنابراین بعقیده آنان دول متفق بقول خویش وفائتموده اند و معاهده صلح هم غیر قابل قبول است. و اگر آنطوریکه تنظیم کنندگان مواد معاهده صلح میگویند آرتش آلمان به یکصد هزار نفر تقلیل یابد چگونگی آلمان خواهد توانست سدی را در مقابل بلشویزم تشکیل دهد ؟

در جناح دیگر دسته های سیاسی افراد و احزاب افراطی چپ مانند سوسیالیستهای مستقل قرار دارند ولی آنها برخلاف دسته اول میگویند که باید معاهده صلح را امضا کرد هر چند که این صلح تحمیلی میباشد چون دولت آلمان هم در مارس ۱۹۱۸ هنگامیکه معاهده صلح برستلیتوسک را بروسیه انقلابی قبولانید و تحمیل کرد آنها صلح تحمیلی را امضا کردند بنابراین آلمان بهمان سر نوشتی دچار شده است که او برای دیگران تعیین نمود. لیکن احزاب طرفدار حکومت آلمان مانند سوسیالیستها و کاتولیکها معتقدند که البته این صلح تحمیلی است ولی برای آلمان مقاومت موثر

غیرممکن است بنابراین بهتر است آلمان چانه بز ندتا تخفیفی در مواد قرارداد در این ضمن برای اوقائل شوند و امتیازاتی بدو بدهند و در این راه مخصوصا باختلافاتی که بین اصول ویلسنی و شرایط صلح فعلی وجود دارد اشاره نموده و میگویند نمایندگان آلمان نه تنها باید باین نکات اشاره کنند بلکه بهترین وجهی آنها را مجسم سازند و بهمین جهت هم نمایندگان آلمان در ورسای یک رشته مطالبیرا در یادداشت های خود گنجانیده و برای متفقین ارسال داشتند که تضاد بین اصول ۱۴ گانه ویلسن و شرایط صلح با حسن طرق در آنها نشان داده شده بود.

معینا باید توجه داشت که در ماههای مه و ژوئن ۱۹۱۹ طبق مندرجات مطبوعات آلمان طرز فکر مردم آلمان در شرف تغییر و تحول و تطور محسوسی است بدینمعنی که تعداد طرفداران معاهده صلح و آنکسانیکه مخالف سیاست سازش بودند کمتر میشود. معینا هنگامی میرسد که کابینه آلمان باید تصمیم درباره این موضوع حیاتی بگیرد که آیا معاهده صلح و ورسای را امضا کند یا خیر؟ وزراء کابینه وقت آلمان بر سر این موضوع حیاتی بدو دسته تقسیم میشوند. طبق اسناد موجود در روز ۱۹ ژوئن ۱۹۱۹ در کابینه آلمان ۷ نفر رأی بقبول شرایط صلح و ۷ نفر برد آن رأی میدهند در اینوضع سوسیالیست شایدمان (۱) که رئیس الوزرا، وقت بود استعفای خود را تسلیم رئیس جمهوری آلمان میکند و یکنفر سوسیالیست دیگر باسم (بوئر) کابینه جدید را تشکیل میدهد و هیئت وزراء، با کمک سوسیالیستهای مستقل که طرفدار امضا، معاهده صلح بودند تشکیل میشود و همین کابینه است که در ۲۲ ژوئن بمجلس ملی و یماز پیشنهاد قبول شرایط صلح را میکند و پس از بحث شدیدی که در روزهای ۲۲ و ۲۳ ژوئن ۱۹۱۹ در مجلس ملی و یماز صورت میگردد بوئر میگوید در عین حال که باید اعتراض شدیدی باین شرایط صلح تحمیلی نمود نمیتوان معاهده را رد کرد زیرا دیگر آلمان قدرت مقاومت ندارد ولی جبهه مخالف در مجلس اظهار میکند که این صلح قابل قبول نیست و در شب ۲۳ ژوئن هنگام رأی اعتماد ۲۳۷ نفر رأی بقبول شرایط (یعنی سوسیالیستها

واعضاء حزب مرکز کاتولیک و سوسیالیستهای مستقل (۱۳۸ نفر علیه قبول معاهده صلح رأی میدهند و اینها عموماً از ملیون آلمان و پوپولیست‌ها و کلیه اعضاء حزب دموکرات اند ۵ نفر رأی ممتنع میدهند و ۳ نفر غایب‌اند پس مجموعاً اکثریتی که موافق با قبول معاهده صلح بود نسبتاً ضعیف است بهر حال در این شرایط نخست‌وزیر آلمان ورسای مبرود و در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۹ معاهده صلح را با متفقین امضا میکند بمحض امضای قرارداد صلح مطبوعات آلمان از جهتی که سیاست آلمان در آتیه باید داده شود بحث میکنند در اواخر سال ۱۹۱۹ کلیه آلمانیها متفق‌القولند که عمر معاهده ورسای کوتاه است ولی در قبول طرق و وسایلی که باید بکار برد تا متدرجاً معاهده ورسای را فایده ارزش بنمایند و ازین برنند اتفاق قول وجود ندارد ازین لحاظ بطور کلی میتوان گفت سه دسته افکار و عقاید مخلف در بین آلمانیها بوجود آمده است.

۱ - دسته اول که مایل سازش نیستند و میگویند که آلمان فقط باید بر قدرت خویش تکیه داشته و فقط بر روی این عامل حساب بکند بنا براین باید کوشش کرد احساسات ملی آلمانیها برانگیخته شود و در آن یکنوع تجدید حیاتی صورت بگیرد و بمحض امکان باید ارتش آلمان را بوجود آورد زیرا فقط در این صورت ممکن است راه حلی را که موافق با تمایلات ملت آلمان میباشد افتتاحین ۱۹۱۹ قبولانید. این عقیده حزب محافظه‌کار آلمان است که در ۲۰ - ۱۹۱۹ بحزب ملیون یا ناسیونال معروف است. همین حزب است که معتقد (بضر به خبجری که از پشت بآلمان زده‌اند) میباشد یعنی میگویند که ارتش آلمان در نوامبر ۱۹۱۸ شکست نخورده است و اگر مجبور بامضای متار که جنگ گردید بعلت آستکه بوسیله ایجاد اغتشاشات شدید انقلابیون ارتش آلمان را مانع از ادامه مبارزه گردیدند (البته این نظر صحیح نیست زیرا اگر وضع نظامی و ارتش را در آنوقت در نظر بگیریم امیدی به پیروزی برای فرماندهی آلمان باقی نمانده بود). درین این افراد که دارای روح آشتی ناپذیری هستند بعضی‌ها معتقدند که باید بفکر تهیه و ایجاد جنگ انتقامجویانه‌ای بود ولی برای نیل

بدین منظور هم راه حل دیپلماتیکی آنرا باید جستجو کرد یعنی تماسی با اولیاء روسیه بلشویک گرفت ولی سایرین (و حتی در محافل محافظه کار آلمان) معتقد اند که از مسئله کمک روسیه باید بنحو دیگری استفاده نمود یعنی بانگلیس و فرانسه پیشنهاد انعقاد قرارداد اتحادی بر علیه روسیه نمود و حتی در صورت لزوم مشترکاً (آلمان ها با کمک فرانسویها و انگلیسها) بر علیه روسیه بلشویک صف آرائی نمایند. این دوعقیده متضاد از اواخر سال ۱۹۱۹ در مطبوعات آلمان ملاحظه میشود.

۲- دومین دسته حزب دموکرات است که عمده ترین نماینده آنان در آن زمان برنستدورف (۱) است که سفیر سابق آلمان در اتنا زونی تامامه مه آوریل ۱۹۱۷ بوده. وی معتقد است و در کنگره حزب در ژوئیه ۱۹۱۹ این نظر خود را با صراحت اظهار کرد که باید دخول آلمان را در مجمع اتفاق ملل از متفقین خواستار شد و بعضی دخول آلمان باین مجمع باید تجدید نظر در مواد معاهده و رسای را از مجمع تقاضا نمود.

۳- عقیده سومین دسته که از سوسیال دموکراتها تشکیل شده همانست که

وزیر امور خارجه آلمان (هرمان مولر) در نطقی که در مجلس ملی ویمار در ۲۳ ژوئیه ۱۹۱۹ ایراد کرد بیان نمود. او میگفت باید مواد معاهده صلح را اجرا کرد ولی ملت آلمان میتواند انتظار داشته باشد که متدرجاً دشمنان آلمان از استفاده از کلیه حقوق خود مخصوصاً در زمینه اقتصادیات صرف نظر کنند. باین سیاست ما در سالهای آتی باید مخصوصاً سیاست اقتصادی باشد و باید در این زمینه بدریج بامتفقین چانه زد و مذاکره نمود و سر و صورتی باین موضوع داد و در عین حال از پشتیبانی انگلیس هم باید در اینراه استفاده کرد. چون ایندولت بیش از فرانسه نسبت بملاحظات و نکات اقتصادی توجه دارد. بعقیده هرمان مولر برای تعقیب و پیروی از این سیاست هیچگونه اتحادی نباید دست زد خواه در شرق و خواه در خاور دور و بعبارة آخری نه قرارداد اتحادی با روسیه انقلابی بست و نه در جستجوی اتفاقی با ژاپن برآمد و در اینراه سعی نکرد بلکه بهتر است بطرف غالبین جنگ روی آورد و آنانرا قانع و مطمئن نمود که مساعدت

با آلمان بنفع همه آنهاست و ایندول حتماً احتیاجات حیاتی آلمان را باید در نظر گرفته و تأمین بکنند. وجود این سه دسته عقاید بطور وضوح از بحثی که در ۱۲۳ کتب ۱۹۱۹ در مجلس ملی ویمار در گرفت مشاهده و ملاحظه میشود ولی آنچه بیشتر باید مورد مورد توجه قرار گیرد اینست که از همین زمان در مطبوعات آلمان بفکر ایجاد شکاف و جدائی انداختن در آتیه نزدیکی بین فرانسه و انگلیس و ایتالیا میباشند. زیرا آلمانها معتقدند که البته در یکروز و دو روز معاهده و رسای را نمیتوان از بین برد ولی زمان بنفع آلمان کار میکند بالاخص اگر در صف غالیین جنگ جهانی اول افتراق و نفاق روی دهد بنابراین باید دید طرز عمل و سیاست متفقین در این موضوع چه بوده است.

(طرز عمل و سیاست دول فاتح جنگ جهانی اول در موقع مذاکرات صلح)

بدون شك امیدواری مطبوعات و نویسندگان آلمان در مورد مسائلی که گذشت بی اساس نبود بلکه بعلمت اختلاف منافع و نظری که بین دو لیکه در جنگ غالب شده بودند از همان اواخر سال ۱۹۱۹ پیش آمد آلمانها را تشویق و تحریص به مقاومت و پایداری در راه تحقق پذیرفتن آمال و آرزوهای که ابراز کرده بودند مینمود.

۱- نظر فرانسه. در حین امضاء قرارداد های صلح ۱۹۱۹ اداره کنندگان سیاست فرانسه پی برده بودند که پیروزی فرانسه در ۱۹۱۸ نتیجه مساعی متفقین و بر اساس حدوث یکباره وقایع مساعد و موافقی بوده که بنفع دول متفق در ضمن جنگ صورت گرفت ولی احتمال آن نیز میرفت که در آتیه چنین موقعیت مساعدی پیش نیاید به عبارتی آخری پیروزی فرانسه در آینده در سایه اتفاق و اتحاد بین متفقین صورت عمل بخود نگیرد. بالتیجه مدیران سیاست فرانسه از خطری که برای فرانسه وجود داشت بعلمت مجاورت با آلمان که به مراتب پر جمعیتتر از فرانسه است بخوبی مطلع بودند زیرا این امر قریب به یقین بود که سنخ فکر و طرز روحیه مردم آلمان متدرجا آنان را بطرف اندیشه انتقام جوئی سوق میدهد. بهمین علت است که در جریان

کنفرانس صلح سیاستمداران فرانسوی برای مسئله امنیت فرانسه و طرف و وسایل تأمین این امنیت در آتیه کشور خود اهمیت زیادی قائل شده بودند .

اما عقیده توده مردم فرانسه در این موضوع و طرز فکر آنها تحت تأثیر عکس العمل های روحی و روانی خاصی قرار گرفته است که بطور اختصار بدین قرار میباشد : اولاً میل بنآمین امنیت کشور در آینده و ترس از تهاجم آلمان بخاک فرانسه که در تمام قرن نوزدهم در روحیه مردم فرانسه این ترس و بیم وجود داشته است . سپس تحت نفوذ طرز تفکری که باصطلاح فیلسوف آلمانی کیسرلینگ بروحیه دهقانان و یاباغیان (۱) معروف شده بوده و این روحیه را کیسرلینگ بطور کلی برای مردم فرانسه قائل شده (البته استثنای ندارد) . مقصود کیسرلینگ از این اصطلاح اینست که مردم فرانسه توجه تام و تمام بمسائل خارجی ندارند بالاخره باید در نظر داشت که در قرن بیستم فرانسویان توسعه و رشد بشریت را تحت لوای بعضی اصول ثابت و لا یتغیر (مانند اصل تحمل و اغماض عقاید دیگران - اصل آزادی سیاسی و غیر آن) درک نمیکنند و چنانکه بخوبی از آن مستفاد میشود این طرز فکر دارای جنبه توازن و تعادل میباشد و پیروان آن نمیتوانستند بسهولت روحیه و وضع خود را با اوضاع و احوال تازه و موقعیت های جدید تطبیق دهند . عبارتة اخری فرانسویان نمیتوانند خود را با اوضاع و احوالی که پس از جنگ و پیدایش بلشویسم و احراز قدرت پیروان فاشیسم در جهان بوجود آمده وفق دهند بهر صورت بدون شك در طی سالهای ۱۹۱۹/۲۰ فرانسویان بالصراحه موافق با آرامش اند و مردمی صلح دوست میباشد و چون در نتیجه فعالیت زیاد و فداکاری مداومی که در جنگ ۱۸-۱۹۱۴ ابراز داشته اند احتیاج بسکون و آرامش پس از این دوران فعالیت طولانی دارند لذا با استثنای دسته های کوچکی مردم این کشور قبل از هر چیز ب فکر آرامش و برخورد ارشدن از آن اند و تقاضای سبک شدن و تخفیف بار هزینه های سنگین نظامی را دارند . بهمین مناسبت نظر کسانی که معتقدند که ملت فرانسه در سنوات ۲۰-۱۹۱۹ طرز تفکر ملت غالب را

ندارد یعنی مایل باحراز مقام والا و برتر و بالاتری بوده و علاقه باعمال سیاست سلطه و نفوذ و ایفاء نقش رهبری که شایسته کشور بزرگی در جریان وقایع آزمون باشد ندارد صحیح است و ایمان راه حقیقت را پیموده اند زیرا با در نظر گرفتن برتری قوای نظامی فرانسه در این زمان (چون فرانسه تنها کشوری است که در ۲۰-۱۹۱۹ ارتش عظیمی در قاره اروپا تحت السلاح داشت) این ملت بخوبی میتواند نقش رهبری ملت بزرگی را بازی کند. لیکن طرز روحیه مردم فرانسه چنان بود که گفته شد یعنی به پیچوجه حکومت فرانسه را در اعمال سیاست سلطه و نفوذ یعنی سیاست استعماری شدید و حادی تشویق و ترغیب نمیکند. بنابراین در چنین وضعی منافع فرانسه بهترین وجهی ایجاب میکرد که بین دول غالب روح همکاری و فکراتحاد نگهداری و حفظ شود زیرا فقط در صورت حفظ روح همکاری و تعاون بین غالبین است که اجرای تام و تمام و موسوی قرار داد صلح ممکن بود و لاغیر. آلمانها نیز باین امر پی برده بودند و چنانکه در پیش گذشت سیاستمداران و وزراء این کشور و زو شب در فکر تفرقه انداختن بین متفقین سال ۱۹۱۸ بودند بعبارة اخری اساس و پایه موفقیت خود را بر ایجاد اختلاف و تقسیم قوای متفقین استوار کرده بودند و اتفاقاً این افتراق و اختلاف بین متفقین صورت تحقق بخود گرفت و بالاخره بوجود آمد و موجب تغییرات و تحولات عمیقی در روابط غالب و مغلوب گردید.

۲- نظر مصادر امور ایالات متحده آمریکا - طرز رفتار سیاستمداران ایالات متحده آمریکا نیز بمنزله اولین تجلیات این سیاست نفاق و شقاق بشمار میرود زیرا معاهده و رسای و عهدنامه مربوط به تضمین سرحدات کشور فرانسه که برزیدنت ویلسن بفرانسه قول تصویب آنرا داده بود بوسیله کنگره اتازونی رد و طرد شد و این عمل بسیار مهم بوده و نتایج فوق العاده خطرناکی برای آتی فرانسه داشته است. پس باید بتفصیل بعلم و چگونگی رد این معاهده و شکست رئیس جمهور وقت اتازونی (وودرو ویلسن) از طرف سنای آمریکا در انتخابات سال ۱۹۲۰ و تحول عا - اید عمومی مردم اتازونی پی برد تا از اهمیت آن بیشتر و بهتر آگاه گردید.

اولا باید در نظر داشت هنگامیکه رئیس جمهوری آمریکا برای حضور در مذاکرات صلح پیاریس آمد موقعیت سیاسی پرزیدنت ویلسن در اتازونی دچار ضعف و فتور بسیار شده بود زیرا در ابتدای ماه نوامبر ۱۹۱۸ در این کشور انتخاباتی برای تجدید قسمتی از اعضای سنای آمریکا صورت گرفته بود و در این انتخابات جمهور یخواهان که دشمنان سیاسی ویلسن بشمار میرفتند ۶ کرسی بدست آورده بودند و منبعد در سنا دارای ۵۱ کرسی میشدند یعنی يك رأی هم بیش از میزان اکثریت مطلق دارا میگرددند. شخص وود رو ویلسن در این مبارزه انتخاباتی دخالت کرده بود و در ۲۴ اکتبر ۱۹۱۸ اعلامیه‌ای برای اطلاع مردم اتازونی انتشار داد که در آن از جمله گفته بود اگر مردم اتازونی اکثریت کاندیداهای جمهور یخواهان را برای سنا انتخاب نمایند ملل ماورا، بحار این عمل را بمنزله انکسار و یا رد جهت و خط مشی سیاسی و تغییر رویه کشور اتازونی خواهند پنداشت ولی چنانکه گذشت انتخاب کنندگان باز هم بنفع جمهور یخواهان رأی داده بودند بنابراین باید دید آیا ابراز این عمل بمنظور رد و طرد سیاست خارجی رئیس جمهور وقت آمریکا بوده است؟ اگر چه این مطلب قریب به یقین نیست زیرا انتخاب کنندگان بععل و تحت شرایطی که ناشی از سیاست داخلی اتازونی بوده رأی داده‌اند معذک اکثریت دواطلبان کرسیهای سنا از جمهوریخواهان انتخاب شده است و از ماه مه ۱۹۱۹ در سنا اکثریت نصیب جمهور یخواهان که دشمن ویلسن بشمار میرفتند گردیده.

بهر صورت در ۲۷ نوامبر ۱۹۱۸ چند روز پس از انتخابات سنای آمریکا یکی از مردان سیاسی مهم اتازونی که احساسات دوستانه‌ای نیز نسبت بفرانسه داشت یعنی رئیس جمهوری اسبق اتازونی آمریکا تئودور روزولت در اعلامیه‌ای که به مطبوعات داد اظهار نمود که پرزیدنت ویلسن متعبد هیچگونه اختیار و صلاحیتی ندارد که بنام ملت آمریکا صحبت کند. تئودور روزولت در این بیانات خود باین نتیجه میرسد که بایستی بمتفقین (یعنی فرانسه و بریتانیای کبیر و ایتالیا) وقت کافی داد تا خودشان شرایط صلح با آلمان را تعیین کنند. پس نباید با تحمیل برنامه سیاسی ویلسن

آنها را در انجام این امر دچار مشکلات و تضییقاتی نمود لیکن عده زیادی از مردم اتازونی آمریکا نظر دیگری داشتند بدین معنی که می گفتند هر چند ویلسن منبع اختیاراتی ندارد ولی باید ما آمریکا آنها در تعیین و تدوین شرایط صلح با آلمان دخالت بکنیم تا متفقین بتوانند شرایط بسیار سنگین و سختی را به آلمان تحمیل کنند . بنابراین در حینی که ویلسن پاریس آمد یعنی در همان زمانی که بالویدجر و کلمانسو و اورلاند مشغول مذاکره است میداند که بمشکلات زیادی برای بتصویب رسانیدن معاهده صلح در سنای آمریکا برخورد خواهد خورد زیرا نباید فراموش نمود که طبق قانون اساسی اتازونی (قانون اساسی ۱۷۸۷) سنا باید رأی بتصویب معاهدات با کثریت دوثلث بدهد پس اگر يك ثلث مخالفین نظری مخالف ابراز کنند قرارداد مزبور بتصویب نخواهد رسید فقط مجلس سناست که در آمریکا برای تصویب معاهدات باید رأی بدهد یعنی در تصویب آن مؤثر است .

در عمل هم ۱۲ روز پس از امضاء قرارداد و رسای ویلسن با اتازونی برگشت و معاهده صلح را برای تصویب بسنا تقدیم نمود . کمیسیون امور خارجه سنا فوراً بمطالعه آن پرداخت و در ۱۹ اوت تقاضای ملاقاتی از رئیس جمهور وقت ویلسن نمود . از مذاکرات این جلسه صورت مجلسی (استنوگرافی) در دست است و قرائت آن بسیار مفید و جالب توجه است زیرا حاکی از تمایلات اکثریت اعضا کمیسیون امور خارجه میباشد . ویلسن اظهار نمود که تصویب معاهده صلح هر چه زودتر لازم است ضمناً از تردیدی که دچار اعضا کمیسیون در این باره شده میگوید سخت در تعجب میباشد . کلیه مذاکرات بعدی در حول میثاق جامعه ملل که در معاهده و رسای گنجانیده شده بود مخصوصاً در اطراف ماده (۱۰) این میثاق یعنی ماده ای که مشعر بر تضمین تمامیت ارضی و استقلال کلیه دول عضو جامعه ملل میباشد دور میزند . سناتور لاج (۱) رئیس کمیسیون امور خارجه سنا باستدلالی متوسل میشود که تأثیر و نفوذ زیادی در عقاید آمریکائیا دارد او میگوید این ماده ۱۰ دولت

اتازونی را مجبور میکند که در آینده برای دفاع از تمامیت ارضی کلیه دول عضو جامعه ملل در هر موردی دخالت کند و در کلیه اختلافاتی که در هر منطقه و نقطه دنیا روی دهد وارد بشود و سپس بکمک جمله زیر سناتور لاج عقیده نهائی خود را ابراز میکند (مثلا پادشاه حجاز بنا بر مفاد این ماده حق دارد تقاضا کند قوای آمریکائی برای عقب راندن هجوم بدویها و صحرائشینان عربستان بآنجا فرستاده شود) و باین دلیل اتازونی آمریکا مجبور بدخالت در بکرشته تصادمات و اختلافات بین المللی میگردد که آندولت را بمراتب دورتر از آنجائیکه میخواهد برود خواهد کشانید.

در جریان هفته های بعد کمیسیون وزارت امور خارجه سنا تحت ریاست لاج بتحقیق و مطالعه بیشتری در باره معاهده صلح میپردازد. چنانکه شصت شاهد را احضار میکند. برای تحقیق در این موضوع باید بصورت مجلس استنوگرافی این تحقیقات که منتشر شده است مراجعه نمود تا از طرز خاص تحقیقی که کمیسیون میکند آگاه گردید و به ذی نظر بودن اعضاء آن در این امر پی برد مثلا از شهود چنان سئوالاتی میکند که سیاست ویلسن را دچار اشکالات بکند و اعضاء کمیسیون در دهان شهود میگذارند که بگویند معاهده ورسای ناپسندیده و فاقد ارزش است و بخصوص سعی میکنند نشان دهند که در پاریس در ضمن بحث های مقدماتی مربوط بمواد معاهده صلح ویلسن همیشه همعقیده با مشاورین خود بوده و از جمله آنجاست که وزیر امور خارجه ویلسن لانسینگ (۱) میگوید که در کنفرانس صلح تصمیمات غیر عادلانه در بعضی مسائل اتخاذ نموده اند و مثلا ملاحظه میکنند و بلیام بولیت که مأمور تماس با مطبوعات در هیئت نمایندگی آمریکا و مأمور کنفرانس صلح نیز بوده میگوید که معاهده صلح موجب اختلافات بین المللی بزرگی در آینده خواهد شد و ایالات متحده آمریکا در نتیجه تعبیری که طبق سلیقه خاصی از ماده دهم میثاق جامعه ملل خواهند نمود در این اختلافات کشانیده خواهد شد. ویلسن همینکه پی میبرد که کمیسیون امور خارجه سنا مایل است اساس معاهده صلح را واژگون سازد در صدد

تقویت موقعیت خود بوسائلی که همیشه رؤساء جمهوری اتازونی در مواقع سخت و بحرانی بکار برده‌اند برمی‌آید یعنی مدد از توده مردم و افکار عمومی می‌جوید تا مقاومت کنگره را درهم شکسته و خورد کند. طلب کمک و استعانت رئیس جمهوری اتازونی از عقاید عمومی بدون توجه و توسل بسناتور ها از امور جاری در اتازونی بشمار می‌رود. بنابر این ویلسن شروع بسخنرانی‌هایی در طی مسافرتی که در سراسر آمریکا خواهد نمود بمنظور دفاع از معاهد صلح و مخصوصاً میثاق جامعه ملل مینماید و متذکر می‌گردد که جامعه ملل مانعت از توسل بجنگ میکند و جامعه ملل قادر نخواهد بود اتازونی آمریکارا مجبور بانخاذ تصمیمی که خود نخواهد بگیرد بنماید بعبارة اخری دورتر از آنجائیکه مردم آمریکا نخواهند بروند دولت اتازونی آنها را نمیکشاند زیرا در شورای جامعه ملل رأی باتفاق آراء باید گرفته شود بعلاوه چون در میثاق اشاره شده که فقط اجرای مجازاتهای اقتصادی در مورد تنبیه متجاوز کفایت میکند ایالات متحده آمریکا مجبور نخواهد شد شرکت در اجرای مجازاتهای نظامی بنماید. در ۲۲ روز تمام که مدت مسافرت ویلسن طول کشید وی در طی ۳۷ خطابه این مطالب را بگوش مردم اتازونی رسانید در حالیکه وضع مزاجی رئیس جمهوری اتازونی بهیچوجه مساعد برای ابراز این فعالیت شگرف نبود و ناگهان در ۲۵ سپتامبر در موقعی که سی و هفتمین خطابه خود را در کلرادو (۱) ایراد مینمود ویلسن در ضمن نطق مدهوش شد یعنی دچار عارضه فلج گردید که البته باعث مرگ وی نشد ولی بعداً بتدریج در وضع مزاجی او فوق العاده تأثیر سوئی نموده است. معذک مرض در قدرت اراده این مرد بزرگ ضعف و فتوری ایجاد نموده بود و حتی میتوان گفت که مرض وی را در تصمیم خود یعنی مقاومت در مقابل دشمنان سیاسی خویش را سخت و سرسختتر نمود. لیکن نباید از نظر دور داشت که منبع ویلسن مرد مریضی است که بتدریج ضعف و فتور در جسم او روی نموده و نخواهد توانست از عهده انجام نقشی که بدون این حادثه میتوانست بخوبی ببیان برساند برآید.

بحث در سنا درباره معاهده صلح هم در همین موقع شروع شد و بدون اینکه بتفصیل و بجزئیات این موضوع اشاره شود باید بدانیم که سنا دومرتبه در این باره رأی داد یکی در ۲۰ نوامبر ۱۹۱۹ و دوم در ماه مارس ۱۹۲۰ و در این دو نوبت اکثریتی را که قانون اساسی آمریکا برای تصویب شدن آن معین کرده بود یعنی اکثریت دولث بقرارداد رأی نداد.

سناتور لاج از طرف دیگر قطعنامه‌ای به سنا پیشنهاد نمود که تصویب و قبول معاهده و رسای را تحت شرایطی بسنا سفارش میکرد و یکی از این شرایط در عمل لغو ماده دهم میثاق جامعه ملل بود ولی این پیشنهاد بنظر ویلسن قابل قبول نبود (۲) اما راه حلی را که لاج هم پیشنهاد نموده مورد قبول سنا قرار نگرفت زیرا دولث سناتورها بدان رأی ندادند در حقیقت سنای آمریکا بطور ساده و صریح قرار داد صلح و رسای را رد نمود.

البته ممکن بود در این موضوع چنین اظهار نظر بکنند و بگویند که فقط کنگره آمریکا معاهده صلح را رد کرده است نه مردم آن کشور ولی باید در نظر داشت که در ماه نوامبر ۱۹۲۰ در موقع انتخاب رئیس جمهور اتارونی همین مسئله را در معرض افکار عموم انتخاب کنندگان آمریکائی قرار دادند. البته ویلسن هم بعزت ضعف مزاج و هم بنسبست اینکه تا کنون دومرتبه بر ریاست جمهوری اسازونی انتخاب شده بود نمیتوانست داوطلب این مقام باشد. ولی کاندیدای حزب دموکرات را خود او معین کرد و در این تاریخ داوطلب پست معاون ریاست جمهوری فرانکلن روزولت و داوطلب ریاست جمهوری سناتور کاکس بود لیکن دو نتیجه این انتخابات حزب دموکرات کاملاً شکست خورد چنانکه بد او طلب ریاست جمهوری از حزب جمهوریخواهان

(۲) بعضی از مورخین آمریکائی در کتب خویش اشاره باین موضوع نموده اند که اگر ویلسن حقیقتاً مایل بتصویب قرارداد صلح بوده باید این شرایط را قبول کند و بنا بر این متعقدند که خود رئیس جمهور وقت آمریکا باعث شکست قرارداد صلح بعزت سرسختی و لحاج وجود خواهی خویش شد ولی باین مورخین باید جواب داد چگونه ممکن بود ویلسن لنوماده دهم میثاق جامعه ملل را قبول کند و آیا این ماده اساس و پایه ایجاد مشروع سیستم و دستگاهیکه ویلسن برای سازمان صلح دو نظر گرفته بود بشمار نمیرود؟

که به هردینگ (۱) موسوم بود انتخاب کنندگان ۱۶ میلیون رأی دادند در صورتیکه کاندیدای ویلسن یعنی کاکس فقط ۹ میلیون رأی داشت.

بنابراین سیاست ویلسن یعنی سیاستی که براساس همکاری بین المللی استوار بود نه تنها از طرف سنا بلکه از طرف عقاید عمومی آمریکا رد شده بود. حال باید دید چرا چنین وضعی پیش آمد؟ بدون شك علت رد معاهده صلح در سنا ابراز نظریات و عقایدی میباشد که کاملاً مربوط بامور داخلی آمریکا بوده است بعبارة اخرى اعضاء سنای آمریکا تقریباً از یکسال پیش فوق العاده بر ضد ویلسن تحريك شده بودند زیرا ویلسن در ژانویه ۱۹۱۸ بوسیله قانونی که جنبه استثنائی داشته اختیارات فوق العاده و سیممی برای تمام مدت جنگ بدست آورد و بدین طریق حدود و حقوق اعضاء کنگره را پایمال نموده بود. بعلاوه اکثریت جمهوريخواهان مایل نبودند که رئیس جمهوری از حزب دموکرات باشد و موفق به تنظیم مقررات صلح جهانی گردد و بالنتیجه از این راه شهرت و حیثیت بیشتری بدست آورد بنابراین تعصب و حس طرفداری از هم مسلمان حزبی بدون شك در این اختلاف نقش مهمی داشته است. ولی علاوه بر این جهات که حاکی از چگونگی رأی منفی سناتورها میباشد علل کلی تر و عمیقتری یعنی علل روحی نیز وجود دارد که اساسی ترین آن اینست که آمریکائیهامایل اند از سال ۱۹۱۹ ببعید سیاست انزوا و اعتزال و گوشه نشینی را که موافق با سنن و رسوم و آئین آمریکاییست و منطبق بر اصول واشینگتن و جفرسون است اختیار و تعقیب کنند زیرا کلیه بزرگان سیاست آمریکا همیشه عدم دخالت در امور قاره اروپا را به آمریکائیهاسفارش و توصیه کرده اند و در ضمن اظهار کرده اند که اتانازونی آمریکا نباید اتحاد دائمی بادول دیگر منعقد کند. بعلاوه آمریکائی متوسط بخوبی احساس میکند و معتقد شده است که نصایح واشینگتن و توصیه های جفرسون عاقلانه بوده و باعث تأمین معموریت و قدرت و آبادی اتانازونی آمریکا در گذشته شده. از طرف دیگر بطور کلی آمریکائی متوسط قادر بفهم و درك مشکلات

و معضلات سیاست اروپائی‌ها نیست و بالاخره برگشت به سیاست انزوای خود وسیله‌ای است برای اجتناب از قبول بار مخارج سنگین نظامی و هزینه‌هایی که مصروف قوای بحری و زمینی می‌شود و سرانجام موجب عدم قبول قیود مالی که نتیجه غیر قابل احتراز آن بشمار می‌رود می‌باشد.

پس از انتخابات ۱۹۲۰ و احراز قدرت بوسیله جمهوریخواهان اولیاء سیاست خارجی اتازونی متمایل به تعقیب از سیاست انزوای گوشه نشینی در روابط با دول اروپا می‌شوند و اصلی را که وزرات امور خارجه امریکا مسلم و متبع می‌شمارد همانا عدم قبول هر گونه مسئولیت و هر نوع قیود و دخالتی در امور اروپا می‌باشد (رجوع شود باظهارات وزیر امور خارجه هیوز) (۱) معیناً برای حکومت اتازونی ممکن نیست که نسبت بمسائل قاره اروپا بکلی بی اعتناء باشد و آنهم بعلمت منافع اقتصادی عظیمی است که امریکادر این قاره دارد. اروپا بازار فروش و محل ارسال صادرات آمریکاییهاست. همچنین این امر بمناسبت منافع مالی مهمی است که ایندولت در آنجا دارد یعنی اتازونی امریکا مجبور است موضوع قروضی را که بدول اروپا در سنوات ۱۸-۱۹۱۷ داده است بنحوی فیصله دهد و بهمین جهت آمریکاییها قبول میکنند که در کنفرانسها یا سازمانهایی که جنبه اقتصادی یا فنی دارد مانند اداره بین‌المللی کار (B.I.T.) نماینده بفرستند و حتی ناظرینی در بعضی مواقع به اروپا گسیل میدارند و این مأمورین بیشتر جنبه سیاسی دارند تا اقتصادی و فنی مثلاً در مورد مسائل مربوط بمحدود کردن تسلیحات چنین است.

بر عکس در روابط کشورهای خاور دور با قاره آمریکا زعماء اتازونی به تعقیب و پیروی از سیاست اعتزال و انزوا تمییز دارند از جمله در خاور دور آمریکاییها در صدد بدست آوردن همکاری و کمک دول اروپائی مخصوصاً انگلستان (مثلاً در کنفرانس واشینگتن در ۱۹۲۲) بر می‌آیند و راضی بقبول مسئولیتهائی در این زمینه میشوند بدون اینکه زیر بار قیود و تعهدات نظامی بروند. اولیاء دولت امریکا بعلمی که هم جنبه سوق الجیشی (از جمله در دریای آنتیل) و هم اقتصادی دارد مایلند موقعیت برتر و فائقی برای خود بدست آورند و در این راه طرق و روشهای مخصوصی

را که معروف (به سیاست دلار) میباشد اعمال مینمایند ولی به‌الآخره در سال ۱۹۲۸ در کنفرانس پان آمریکن در لاهوان مواجه با عکس العمل های شدیدتری گردیدند که از طرف سایر دول آمریکائی بمنصبه ظهور رسید.

۳ - سیاست انگلستان - از آنچه گذشت معلوم شد که حکومت انگستان قرار داد تضمین سرحدات فرانسه را که للوید چرج به کلمانسو در کنفرانس صلح وعده داده بود رد کرد زیرا ایندولت معتقد است که در این امر ذیحق بوده چون این قرارداد قراردادی است سه جانبه بدینمعنی که دول اتانزونی و انگلیس و فرانسه هر سه در آن مشارکت داشته‌اند و چون ایالات متحده امریکا از انعقاد امضاء آن روی بر تافته بنا بر این انگلیس هم بهمین دلیل نمیتواند آنرا امضاء کند. بعلاوه از اواخر سال ۱۹۱۹ سیاستمداران ایندولت نسبت به سیاست فرانسه سوء ظن وافر و بد گمانی شدیدی ابراز میدارند که آهم بستگی با دلائل زیرین دارد.

دلیل اول - در عقاید عمومی مردم انگلیس اعتقاد باینکه کمال مطلوب صلح (۱) آرامش طلبی است تأثیر و نفوذ نام و تمامی دارد یعنی عقیده عمومی در انگلیس مایل است در اروپا سازمانی بر قرار شود تا در روابط بین المللی اصل زور و قدرت حکومت نکند در نتیجه انگلیسها مایل باعمال سیاست حاد و شدیدی در قاره اروپا نیستند و بدان جهت بیشتر باین موضوع یعنی تعقیب چنین سیاستی در اروپا علاقمند هستند که هیئت دولت انگلیس مجبور است عقاید مردم دمیسیون‌ها را نیز مورد توجه قرار دهد ولی مردم دمیسیون‌ها هم توجهی بمعضلات مسائل اروپا ندارند.

دلیل دوم - عقاید عمومی انگلیس مایل به حفظ و نگاهداری تعادل و موازنه در اروپاست و چنانکه میدانیم این امر از دیر باز مورد توجه انگلستان بوده و بمنزله سنت دیرین و آجین کهن سیاست این کشور میباشد. بعبارۀ آخری بریتانیای کبیر مایلست که در قاره اروپا دولتی تسلط بر دیگران نیابد و بالاخص اگر آن دولتی که احراز تسلط کرده دارای قدرت بحری باشد و چون در ۱۹۱۹ فرانسه تنها دولتی است که در قاره اروپا ارتش بزرگی دارد بعلاوه بحریه جنگی مهمی هم در دست دارد، بنا بر این عقاید عمومی انگلیس میترسد که در برابر فرانسه وزنه سیاسی

دیگری در اروپا موجود نباشد. در حقیقت انگلیسها در این دوره (۱۹۱۹) هنوز قانع نشده‌اند که فرانسویان از آرزوها و امیال توسعه طلبی زمان ناپلئون اول دست کشیده باشند و این قبیل جاه طلبی ها و بلند پروازی ها را که انگلیسها بفرانسویها نسبت می‌دهند موجب رنجش و عبارت صحیح تر تصادم و برخورد با عقاید عمومی انگلیسها می‌گردد زیرا حقیقتاً این قوم در ۱۹۱۹ معتقد شده است که انگلوسا کسونها باید در رأس تغییرات و تحولات کلی جهان قرار گیرند و تحت نظر آنها این تطورات صورت بگیرد. بعبارت اخیری انگلیسی‌ها می‌گویند صحیح است که فرانسه در جنگهای ۱۸-۱۹۱۴ نقش مهمی را ایفا نموده ولی در اینراه دچار خسارات و تلفات بسیار شدیدی نیز شده بطوریکه منبعده نمی‌تواند اول مقام را در جهان دارا باشد و از همان سلطه و عظمت دیرین کماکان برخوردار باشد از جمله مورخ معروف انگلیس توین بی (۱) در این باره چنین مینویسد: طرز تصور و درکی که در آغاز دوران صلح انگلیسهای سال ۱۹۱۹ از دوات فرانسه مینمایند این است که معتقدند همان تبعیت از اصول افتخار آمیز فرن هیجدهم یعنی اصول انقلاب کبیر فرانسه برای آنان کفایت میکند.

بهین مناسبست همینکه مشاهده میکنند که چنین دولتی مایلست کماکان قدرت نظامی قابل ملاحظه خود را در دست نگاهدارد دچار تعجب و شگفتی میشوند و بی باین امر نمیرند زیرا هر نوع تمایلات توسعه طلبی و احراز سلطه و قدرت دولت و مردم فرانسه نه فقط به نظر آنان مزاحم و مصدع است بلکه بکلی برخلاف معمول زمان میباشد. بالاخره با آخرین دلیل مرسوم یعنی عقاید عمومی انگلیس مایل است هر چه زودتر شرایط و اوضاع و احوالیکه مساعد با فعالیت بازرگانی و مالی در اروپا باشد مجدداً بوجود آید. ایندولت بیش از همه آرزو دارد که نظم و ترتیب و وضع عادی در حد اقل زمانیکه ممکنست در اروپا برقرار شود و شرط تحقق پذیرفتن این امر را تجدید بنیه اقتصادی آلمان میدانند زیرا اگر اقتصاد آلمان دست خوش انهدام گردد اقتصاد انگلیس هم از آن صدمه خواهد دید بنا بر این بطور وضوح ملاحظه میشود که این قبیل تمایلات مخالف نظر سیاستمداران فرانسه که

غرامات را می‌خواهند بهر صورت شده از آلمانها وصول کنند میباشد. پیرونون (۱) عضو فرهنگستان فرانسه و استاد علوم سیاسی پاریس و مورخ مشهور فرانسوی معتقد است که باین عکس العمل های انگلیسها باید پی برد و برای وقوف بدان و روشن شدن راه و روشیکه انگلیسها در این قبیل مواقع بکار بسته‌اند باید آنرا تحقیق و بعد تشریح کرد و برای این مقصود باید بعضی از مشخصات روانشناسی اجتماعی انگلیسها را در نظر گرفت (۲):

اولا - خود خواهی و خود پسندي انگلیسهاست به‌بارة اخري افراد این ملت نمی‌خواهند بسهولة خود را بجای دیگران قرار داده و مانند آنان در قضایا قضاوت کنند زیرا میل وافری بشناختن و پی بردن باحساسات دیگران ندارند. در سال ۱۹۱۹ انگلستان حس میکند که امنیت کامل برای او فراهم شده زیرا از بحریه جنگی آلمان که در بنادر انگلیس تحت نظر گرفته شده است متباعد و اهماه و ترسی ندارد و در نتیجه پی باحساسات مردم فرانسه که از عدم امنیت بیم دارند نمیرند چون عدم امنیتی برای این دولت وجود ندارد و انگلیسها قادر به درك آن نیستند. نانیاب - بطمی و کندی را که خاص انگلیسها برای درك و فهم بعضی استدلالات و مدرکات میباشد نیز باید در نظر گرفت افراد این ملت برای اقدام بکاری و اتخاذ تصمیمی مخصوصاً بیشتر تحت تأثیر فطرت و قوه دراکه و شعور قرار میگیرند و در جستجوی پیش بینی های دورودرازی نیستند بلکه شاگردان مکتب تجربه و آزمایش میباشد (۳)

ثالثا - فقدان ویا ضعف قوه تصور - انگلیسی اغلب اوقات خطر را در لحظه ای مشاهده میکند که مستقیماً مواجه با آن شده است. بنا براین بعکس العمل های روحی و روانی مردم فرانسه که تحت تأثیر بیم از تهاجم قرار گرفته اند پی نمیرند زیرا در بریتانیای کبیر در سال ۱۹۱۹ هیچکس معتقد نیست که در مدت کوتاهی آلمان مجدداً دشمن خطرناکی خواهد شد.

معذلك نباید فراموش نمود که علیرغم این قبیل عکس العمل های روحی در

P. Renouvin (۱)

(۲) رجوع شود بکتاب این استاد تحت عنوان روابط بین المللی از ۱۹۱۴ تا ۱۹۴۵ طبع

پاریس ۱۹۵۳

(۳) میگویند منتظر شویم ببینیم چه پیش میآید Wait and See

سالهای ۱۹۱۹/۲۰ بسیاری از انگلیسیها (خصوصاً در بین صفوف جنگجویان قدیمی) علقه و محبت و تمایلات دوستانه خاصی نسبت به فرانسه ابراز میدارند لیکن این احساسات دوستانه کمتر در محافل که نفوذ سیاسی فائقی در کشور دارند و یا در محافل سرمایه داران و بانکداران و بازرگانان بزرگ و مهم و سازمانهای سندیکائی و غیره وجود دارد و این مطلب را آندره زیگفرید بوجه شایسته ای در کتاب مختصر و مفیدی که تحت عنوان (انگلستان امروزی) بسال ۱۹۲۴ چاپ و منتشر کرد نشان داده است.

علاوه بر این شرایط و اوضاع و احوال که بستگی با تمایلات عمیق روحی و طرز تفکر انگلیسها دارد عامل دیگری را هم برای تشریح این موضوع باید در نظر گرفت و آن تأثیری است که در این زمان کنابی که عالم اقتصادی معروف ج م کینز (۱) که یکی از کارشناسان اقتصادی بنام انگلیس در کنفرانس صلح و استاد علم ثروت در دانشگاه کمبریج بود نوشته است. کینز در ۱۹۱۹ کتابی انتشار داده تحت عنوان (نتایج اقتصادی صلح) و در این کتاب مؤلف میگوید که شرایط معاهده صلح برای دولت مغلوبی چون آلمان بسیار سخت و شدید میباشد و بنابر این اجرای این معاهده غیر ممکن است و عدم امکان آن بالاخص از اینجهت است که دول غالب میخواهند آلمان بعنوان غرامات جنگ مبالغ زیادی بپردازد که از قدرت پرداخت او خارج است. در ضمن مطالب همین کتاب کینز میگوید که قرار داد ورسای بمنزله وسیله تاواج و پیمای آلمان میباشد و هدف آن انهدام و بردگی این کشور است. این قرار داد باعث انحطاط و از بین بردن هر گونه فعالیت و ابراز وجود و حیات ملل متمدن در اروپا خواهد شد زیرا با نیان قرار داد در نظر دارند همکاری اقتصادی را میان دول اروپا از بین ببرند. در صفحات دیگر این کتاب مصنف چنین مینویسد: که مواد اقتصادی این قرار داد تحت نظر کلمانسو و سیاستمداران فرانسوی تنظیم شده و در ضمن باتنقاد بعضی از مواد سیاسی قرار داد مخصوصاً تجدید حیات و تشکیل دوباره لهستان و توسعه رومانی میپردازد و میگوید: «احیاء مجدد و تجدید دولتهای لهستان و رومانی یا توسعه آنها برای کمک به سیاست سعاداد و برتری فرانسه در اروپا صورت گرفته است». ممکن است تعجب کنند که چگونه فقط تدوین و انتشار

کتابی تا این درجه در این قبیل موضوعات تأثیر داشته باشد ولی این امر بعلم آنستکه این کتاب موفقیت قابل توجهی پیدا کرد چنانکه دو سال پس از انتشار آن یکصد و چهل و هشت هزار نسخه از این کتاب فروخته شد و به یازده زبان ترجمه شد. میتوان گفت هیچ کتابی در نوع خود چنین موفقیتی نداشته است و بدون شك عقاید کینز در بی اعتبار کردن قرار داد ورسای تأثیر فوق العاده داشته است

۴ - نظر ایتالیا - اولاً دولت ایتالیا از قرار داد ورسای ناراضی است زیرا این مردم میگویند فریب خورده اند بالاخص در سالهای ۱۹۱۹ - ۱۹۲۰ ایتالیاییها معتقد شده اند که در حصول صلح و پیروزی سهم عمده ای داشته اند چنانکه موسولینی در شماره دوم نوامبر ۱۹۱۸ روزنامه (ایل بوپولو دیتالیا) چنین نوشته پیروزی ارتش ایتالیا از پیروزی کلیه ارتش های متفقین برتر و بالاتر بوده است زیرا در ۱۹۱۷ در جبهه ایتالیا و اطیش در کنار رودخانه لایپاوه قدرت ارتش ایتالیا بآن درجه رسید که جبهه دشمن (یعنی جبهه اطیشیها) را کاملاً در هم شکست و از هم شکافت در صورتیکه در جبهه فرانسه و آلمان در باختر چنین وضعی بوجود نیامد (در آن زمان مخصوصاً باید در نظر داشت که موسولینی هنوز قدرت و حکومت را در دست نگرفته است ولی یکی از کسانی بوده که در ۱۹۱۵ باعث ورود ایتالیا در جنگ جهانی اول در صف متفقین شده است) بهر صورت این است طرز تفکر اغلب ایتالیاییها زیرا معتقد اند که نقش و سهم آنها در پیروزی متفقین در ۱۹۱۸ بسیار مهم بوده ولی از طرف دیگر ایتالیاییها بمنافع و مقاصدی که مورد انتظار و حق آنان بوده نرسیده اند. البته به پاره ای منافع و نتایج محسوس مانند تصرف ترانتن و تیرول جنوبی و ایستری و قسمتی از ساحل آدریاتیک و حتی جزایر دودکانز (اثنی عشر) نائل شده لیکن بهمه آنچه انتظار داشته اند نرسیده اند مثل تصرف دالماسی که طبق معاهده ۱۹۱۵ بهنگام ورود ایتالیا بجنک با متفقین منعقد شده است و ایتالیاییها به بیش از آنچه رسیده اند ممکن بود نائل شوند. علاوه ایتالیاییها چشم داشت بقسمتی از آسیای صغیر داشته اند ولی در معاهده سور (۱) فقط منطقه نفوذی برای آنها

در آنجا شناخته شد که آنرا هم در معاهده لوزان از دست دادند. علاوه بر اینها از مستعمرات سابق آلمان هم چیزی برای آنها در نظر گرفته نشده است.

بالنتیجه عقیده عموم ایتالیائیا اینستکه در این معامله فریب خورده اند و حقیقت هم آنستکه تا حدی نظر آنان صحیح است زیرا اگر وقایع و حوادثی را که در ۱۹۱۸ پیش آمده در نظر بگیریم ملاحظه میکنیم که نسبت بتعهداتی که فرانسه و بریتانیای کبیر در مقابل ایتالیا داشته و قول و قرارهایی که با آنها گذاشته بودند توجهی تام و تمام معطوف نداشته اند و در نتیجه رنجش و تلخ کامی شدیدی در روح ایتالیائیا باقی گذاردند و این تلخ کامی بدون شك یکی از علل قطعی پیروزی نهضت فاشیست در ایتالیا بوده است.

پس از حرکت پیراهن سیاهان بطرف روم و خروج موسولینی باوج قدرت در ۳۰ اکتبر ۱۹۲۲ اولیاء فاشیسم کوشش زیاد و سعی جمیل مینول میدارند تا رستاخیزی در ملت ایتالیا بوجود آورند و احساسات ملی آنها را بیدار نمایند و ضمناً راده و نیت حکومت فاشیست را در باره اعمال یکنوع سیاست خارجی فعالی در اروپای مرکزی و در برای آدریاتیک و مخصوصاً در بحر الروم ب مردم ایتالیا اعلام مینمایند بعبارة اخری از همین هنگام سیاست خارجی حکومت فاشیست در تصادم با سیاست انگلیس و بیش از آن با سیاست فرانسه در میآید آنچه مهمتر از این مسئله میباشد آنستکه بعلت اختلاف بین طرز حکومتها و سازمان سیاسی دموکراسی و فاشیسم این اختلافات و تباينات روز بروز شدیدتر خواهد شد.



بهر صورت همینکه زعمای سیاست فرانسه مشاهده کردند که دول انگلیس و اتانزونی آمریکا از امضاء قرار داد تضمین سرحدات فرانسه که قبلاً بدو قول داده بودند سرباز زدند پی بردند که روح همکاری با متفقین معظم خود در جنگ جهانی اول از بین رفته است بهمین مناسبت در صدد پیدا کردن تضمین دیگری برآمدند یعنی بفکر اتحاد و اتفاق با دول کوچک یا دول درجه دوم اروپا مانند چکوسلواکی و لهستان و رومانی افتادند بخصوص که این امر با یکی از اصول دیرین و کهن

سیاست فرانسه تطبیق مینمود مبنی بر تأمین و در دست داشتن تکیه گاههایی در اروپای مرکزی. این سیاست را در قرن هفدهم زعمای سیاسی فرانسه بر علیه خانواده سلطنتی هابسبورگ پیش گرفته بودند و در قرن بیستم در صدد اعمال همین سیاست در مقابل تهاجم احتمالی آلمان برآمدند

لیکن باید در نظر داشت که نتیجه چنین سیاستی همانا توسعه دادن بشکاف و اختلاف موجود بین فاتحین جنگ اول جهانی میباشد. زیرا مسئله موجودیت و بقا و حیات لهستان و چکوسلواکی برای دولت انگلیس مسئله قابل توجهی بشمار میرود. چون انگلستان فائده‌ای در ایجاد سد و مانع و رادعی در مقابل آلمان نمی‌بیند حتی یکی از مورخین انگلیسی موسوم به بروکن (۱) معتقد است که منافع انگلستان در آنستکه توجه آلمان را از دریا منحرف نماید یعنی توسعه و بسط آلمان را بطرف اروپای مرکزی متوجه سازد زیرا تحقق این امر بمراتب برای انگلیس سودمندتر است تا آنکه آلمان در صدد برآید سیاست توسعه و تقویت قدرت بحری دست بزند از طرف دیگر نباید فراموش نمود که دولت و حکومت ایتالیا همینکه تمایل فرانسه را نزدیک شدن بایوگوسلاوی و انعقاد قرار داد اتحاد با آن دولت ملاحظه میکنند دچار عدم رضایت خاصی میشوند زیرا بالطبع یوگوسلاوی رقیب ایتالیا در مسئله احراز قدرت در دریای آدریاتیک میباشد. از نکات و ملاحظات فوق شرایط اساسی و اوضاع و احوالیکه در تحولات و تغییرات روابط سیاسی بین دول غالب و مغلوب در سنوات ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ تأثیر بسزایی خواهد داشته و قوف یافتیم. بدون شك نباید از اهمیت تأثیر عوامل دیگری مانند سیاست روسیه شوروی چشم پوشید. البته در مطالعه وقایع و حوادث سیاسی بین سالهای ۱۹۳۹-۱۹۲۰ مشاهده میکنیم مسائل سیاسی متعددی در اروپا وجود آمده است که بر حسب اصل تقدم و تأخر تاریخی عبارتند از مسئله آلمان - مسئله روسیه شوروی - مسائل

دول حوزه رودخانه دانوب - مسئله مدیریتانه و بالاخره موضوع روابط دولتهای اروپا با دایم خاور دور که در خارج از اروپاست ولیکن در این مقام فقط به بیان تطورات و تحولات مهمترین مسئله این زمان یعنی موضوع روابط فرانسه و آلمان و دولتهای بزرگ اروپا بعد از صلح ورسای (۱۹۱۹-۱۹۲۰) و پس از این سنوات خواهیم پرداخت .

فصل سوم

مسئله آلمان بین سالهای ۱۹۲۰-۱۹۲۰

مقدمتاً باید بخاطر آورد که بدون شك اهمیت موضوع آلمان از کلیه مسائلی که در این زمان سیاستمداران قاره اروپا در صدد یافتن راه حلی برای آن بودند بیشتر است. در سالهای ۳۰-۱۹۲۰ مسئله اساسی برای آلمان آن بود که آیا دول فاتح و پیروز در جنگ جهانی اول باجرای تام و تمام و کامل مقررات و موادی که در قرارداد ورسای گنجانیده شده مبادرت نموده و آنها را با آلمان تحمیل خواهند کرد یا خیر و از این لحاظ مخصوصاً در باره اجرای مواد مربوط بدو موضوع مهم شدت عمل بیشتری بکار میبرند که یکی مربوط بفراغات است چون دولت آلمان طبق ماده ۲۳۱ قرار داد ورسای متعهد شده که غرامات و خساراتی که در نتیجه تجاوز و تهاجم آلمان به سایر دول وارد شده (چه خساراتی که متوجه اشخاص شده و چه خسارات مربوط باموال) را بپردازد و دیگری مقررات مربوط بامنیت یعنی خلع سلاح آلمان و اشغال ناحیه رنانی در مدت ۱۵ سال و از وضع نظامی بیرون آوردن همین ناحیه است که بیشتر مورد توجه آنها میباشد.

چنانچه در پیش باختصار گذشت در این باب بین سه دولت فاتح اروپا یعنی فرانسه و انگلیس و ایتالیا اختلاف نظر وجود دارد. البته از دولت اتازونی و سیاستی که در مقابل قرار داد ورسای پیش گرفت چون بتفصیل بحث شد اشاره ای ننماینیم. علل مخالفت دول معظم بخصوص در این مواضع نیز در فصل پیش بیان شد و بالنتیجه ملاحظه شد دولت فرانسه که بیش از دول دیگر از نزدیک ذینفع در این مسائل و در حل موضوع معضل آلمان است در وضع سختی قرار میگردد زیرا منبعد نمیتواند بكمك و پشتیبانی دولی که متفق وی در جنگ جهانی اول بودند مستظهر باشد بالاخص که در بعضی موارد هم این دول نسبت بمنافع یا نظریات فرانسه روش کاملاً خصمانه ای

در پیشگرفتند و تردید و ابهامی هم که در سیاست فرانسه در سالهای مورد بحث ملاحظه میشود بستگی بهمین موضوع دارد زیرا سیاستمداران فرانسه بین افعال دو سیاست گرفتار تردید شده بودند یکی اجرای تمام و تمام و تحمیل کامل مواد و مقررات معاهده و رسای آلمان مغلوب و دیگر آنکه سعی نمایند بوسیله امتیازاتی که در حق آلمان مترجاً قائل میشوند روابط نزدیکتر و دوستانه تری با آلمان برقرار کنند. بطور کلی از نخستین روش سیاسی یعنی اجرای کامل مقررات معاهده صلح در باره آلمان تا ماه مه ۱۹۲۴ در سیاست فرانسه پیروی شده و پس از سال ۱۹۲۴ شق دوم یعنی سیاست سازش با آلمان را دولت فرانسه اختیار کرد و میتوان گفت تقریباً در تمام این دوران از آن پیروی کرده است. بنا بر این بجاست که در ابتدای این مقال بوقایع و حوادثی که در اولین مرحله این سیاست روی داده اشاره بنمائیم.

مرحله اول سیاست فرانسه در آلمان (۱۹۲۴ - ۱۹۲۰)

بلافاصله پس از امضاء قرار داد و رسای (۲۸ ژوئن ۱۹۱۹) و تامت دو سال بعد از آن تاریخ یعنی تاماه مه ۱۹۲۱ بهر صورتیکه بود اتفاق نظر فرانسه و انگلیس و ایتالیا در این موضوع باقی و برقرار بود. بدون شك در اغلب موارد اختلاف و تبانی بین نظریات سه دولت مشهود میشود لیکن در مسائل اساسی سه دولت فئاتح اتحاد نظر داشتند تا بعضی طرق حل این مسئله را با آلمان تحمیل کنند و آلمان هم خواه و ناخواه مجبور به تسلیم در مقابل این سیاست بوده است. بنابراین باید در این مقام بدو جنبه جدا گانه این سیاست یعنی آنکه مربوط بقرامات است و آنکه مربوط به خلع سلاح آلمان میباشد جدا جدا اشاره کنیم.

۱ - مسئله غرامات - در کنفرانس صلح در ۱۹۱۹ بین دول فرانسه و انگلیس و ایالات متحده آمریکای شمالی در باره موضوع غراماتی که آلمان میباید بمنظور جبران خساراتیکه در زمان جنگ بسایر دول وارد کرده بود پیردازد اختلاف نظر شدیدی روی داد و بالاخره در کنفرانس صلح قرار شد تعیین و با تخمین مجموع

گراماتیکه آلمان باید پردازد و میزان خساراتیکه بسایرین وارد آورده است
بعده سازمانیکه بموجب معاهدات صلح ایجاد شده یعنی (کمیسیون گرامات) که
اعضایش از نمایندگان کلیه دول متفق بودند سپرده شود.

لیکن تعیین مبالغیکه آلمان باید پردازد باعث مباحثات دور و دراز و طولانی
گردید که از آخر ماه ژوئن ۱۹۱۹ تا ماه مه ۱۹۲۱ ادامه پیدا کرد و علل طولانی
شدن این مذاکرات بقرار زیر بوده است.

نخستین اشکال وجود اختلاف نظر بین فرانسه و انگلستان بود زیرا فرانسه
احتیاج آنی و فوری از نظر مالی و اقتصادی باین گرامات داشت و مایل بود هر قدر
بیشتر ممکن است گرامات را از آلمان وصول نماید ولی مسئولین امور عقیده عمومی و
ملت فرانسه را بوجه صحیح و شایسته در موضوع گرامات ارشاد و هدایت نکرده
بودند زیرا وزیر مالیه وقت (۱۹۱۹) کلتز (۱) همه جا و همه وقت تکرار کرده بود
که آلمان گرامات را خواهد پرداخت. بنا براین فرانسویان مشکلات عملی این امر را
درک نکرده بودند بقول عالم معروف اقتصادی کلسن مردم فرانسه میخواستند
گرامات را نقداً از آلمان وبصورت وجوه دریافت کنند نه بشکل کالا و یا کار در
صورتیکه پرداخت گرامات بصورت جنس عملی ترین روش پرداخت آن بود.
انگلستان برخلاف فرانسه مایل بود بارسنگین و طاقت فرسائی بردوش ملت آلمان
گذارده شود و نظریات عالم اقتصادی معروف انگلیس کینز را هم در این باره در
پیش دیدیم که موافق با این امر نبود زیرا مسئله ایکه بیشتر توجه سیاستمداران
انگلیس را بخود جلب کرده است تجدید حیات و رونق تجارت بین المللی در اسرع
اوقات ممکنه میباشد بنا براین انگلیسیها مایل اند که حتی الامکان مردم آلمان قدرت
خرید خود را در بازار بین المللی حفظ نمایند و از دست ندهند سیاست فرانسه مبنی
بر این بود که تا حدود امکان تعیین مبلغ گرامات را بتأخیر بیاندازد تا کمیسیون
گرامات قدرت پرداخت آلمان را در نظر بگیرد زیرا در صورتیکه بسرعت مبلغ

غرامات را تعیین میکردند حکومت و مردم آلمان که تحت تأثیر شکست اخیر خویش بودند قدرت پرداخت کمتری داشتند، تا در دو یا سه سال دیگر برعکس حکومت انگلیس مایل بود و دائماً تقاضا میکرد که هر چه زود تر قروض آلمان را بدول دیگر یعنی مبلغ غرامات را تعیین کنند و حتی معتقد بود قبل از خاتمه اقدامات کمیسیون غرامات باین عمل دست بزنند تا اگر ممکن باشد و حکومت آلمان قبول نماید غرامت بطور مقطوع تعیین شود بدون اینکه بطور تفصیل قدرت پرداخت آلمان مورد مطالعه قرار بگیرد و بنا براین از این لحاظ اختلاف نظر بین دو دولت فرانسه و انگلستان اولین اشکال مهم بشمار میرود.

لیکن اشکال دوم بمراتب مهمتر و خطرناکتر بود زیرا اختلاف راجع به تعیین طرق و روشهایی بود که برای پرداخت قروض آلمان بعنوان غرامات باید بکار برد و از این گذشته باید تعیین نمود چگونه حکومت آلمان (حتی در صورتیکه نیت پرداخت آنرا داشته باشد) میتواند مبالغی را که مدیون بدول فاتح است بآنها انتقال دهد زیرا این امر ممکن بود بچندین طریق تحقق پذیرد بهر صورت روشهای پرداخت غرامات در گزارش جالب توجهی که اطاق بازرگانی بین المللی کمی بعد از این تاریخ یعنی در ۱۹۲۵ منتشر نموده نشان داده شده است. اولین طریق ممکن آن بود که آلمان بکوشد تا صادرات خود را توسعه دهد و در تمام بازارهای جهان آنرا بفروش برساند و بدین طریق خواهد توانست مقادیر معتنابهی ارزش خارجی بدست آورد و این اسعار خارجی را در مقابل غراماتی که مدیون است بدول متفق به پردازد. اصولاً اینصورت ساده ترین روش پرداخت غرامات است ولی نباید فراموش نمود که در این حال آلمان فقط بمیزانی میتواند قروض خود را پردازد که صادراتش توسعه پیدا کرده باشد و بنا براین بمیزانی است که صنعت آلمان از حیث تهیه کالا قادر باشد با صنایع فرانسه و انگلیس در بازارهای جهان رقابت نماید

روش دوم - آلمان ترتیبات و مقرراتی با طلبکاران خود تنظیم نماید و کالا و امتعه به آنها تحویل دهد یعنی پرداخت غرامات را بصورت جنسی انجام دهد

البته این روش حاوی مزایای بسیار است زیرا احتیاج بانقل سرمایه از کشور بکشور دیگر ندارد ولی عیب آن اینستکه اگر فراسه کالا وامته آلمانی را برای تجدید ساختمان و مرمت نواحی منهدم شده خود بکار برد بدون شك از این حیث یصنایع فرانسه لطمه ای عظیم خواهد خورد زیرا برای مرمت نواحی ویران شده کشور مردم فرانسه فعالیتی مبدول نخواهد داشت

روش سوم - آلمان برای پرداخت غرامات کار تحویل دهد از جمله طبق برنامه معینی عملیات مربوط بقوائد عامه را انجام دهد بدینطریق که نه تنها کالا و ماشین بفرانسه بفرستد بلکه کارگر نیز بدین نواحی گسیل دارد تا این ترتیب که مثلاً شرکتهای و تأسیسات آلمانی موظف به تجدید ساختمان و مرمت نواحی شمالی و شرقی فراسه و تجدید بنای خانه‌هاییکه بوسیله آلمانها در ضمن جنگ ویران شده است بشوند ولی البته این امر نتایجی دروضع کارگران فراسه خواهد داشت زیرا که در مواقع عادی این عمل را آنها باید انجام دهند

بالاخره چهارمین وسیله و آخرین طریق اینستکه آلمان اوراق بهادار دولتی یا اوراق قرضه ای که براساس خطوط آهن آلمان تضمین شده باشد در بازارهای خارجی بفروش برساند. البته در نتیجه فروش این قبیل اوراق بهادار بوسیله دولت آلمان در بازارهای خارج اسعار خارجی برای این کشور بدست خواهد آمد و آلمان این اسعار را بطلبکاران خود تحویل خواهد داد تفاوت این روش با طریق اول آنستکه در این مورد دولت آلمان بوسیله انتشار این اوراق يك وام خصوصی از بانکهای خارجی میگیرد که جای قرض دولت آلمان را در مقابل دول متفق میگیرد. بطور خلاصه چهارمین روش پرداخت غرامات یعنی انتشار اوراق قرضه بوسیله حکومت آلمان باعث خواهد شد که ایندولت در مقابل بانکهای خارجی بجای اینکه در مقابل دول فرانسه و انگلیس بدهکار بگردد بدهکار شود در حقیقت در اوراق قرضه معامله ای صورت گرفته است.

البته متفقین برای قبول یکی از چهار طرق مذکور در فوق دچار تردید

شده‌اند زیرا در هر يك از این روشها مزایا و معایبی وجود داشت . اما باید دید در عمل سیر وقایع و حوادث مربوط به پرداخت غرامات چگونه بوده است و این امر بجهت نحو صورت تحقق بخود گرفت؟ حکومت فرانسه و دولت انگلستان مشترکاً و بنا بر تقاضای دولت اخیر در ابتدا اقداماتی نمودند تا بمبلغ مقطوعی غرامتی را که آلمان باید بپردازد تعیین کنند. برای تعیین مبلغ غرامت بطور مقطوع کنفرانسهای متعددی بین نمایندگان فرانسه و انگلیس و ایتالیا و بلژیک منعقد شد مانند کنفرانس سان - رمو (۱) در آوریل ۱۹۲۰ و کنفرانس بولونی (۲) و کنفرانس بروکسل در ژوئیه ۱۹۳۰ و اسپا (۳). لیکن بطور کلی باید در نظر داشت که در اجرای این امر و اقداماتی که برای تعیین مبلغ غرامات بطور مقطوع بعمل می‌آید این دول بمقصود نرسیدند و در این راه دچار شکست و عدم موفقیت گردیدند زیرا حکومت آلمان مایل بقبول آن نبود و چون در قرار داد صلح گنجانیده شده بود که کمیسیون غرامات بساید مجموع قروض آلمان بمقتضی یعنی غرامات را تعیین کند اگر فرانسه و انگلیس بعنوان مقطوع مبلغی را تعیین میکردند آلمان اجباری در قبول آن نداشت . بهر صورت اختلاف نظر بین دول متفق بسیار شدید بود چنانکه فرانسه و انگلیس از ارقامی بحث کرده و سپس قبول کرده‌اند که به ۲۰۰ میلیارد مارك طلا برسد ولی آلمانها میگفتند که میتوانند فقط ۳۰ میلیارد مارك طلا بپردازند . بنا بر این در اینصورت ممکن نبود بسازشی برسند زیرا اختلاف بین ارقامیکه دوطرف پیشنهاد میکردند بسیار زیاد است و چون ترتیب پرداخت غرامات بطور مقطوع در عمل معلوم شد غیر ممکن است مجبور شدند همان روشی را اختیار کنند که قرار داد ورسای تعیین کرده بود یعنی غرامتی را که آلمان میتواند بپردازد تخمین بزنند و کمیسیون غرامات انجام این برنامه را بعهده گرفت و بالاخره تصمیم گرفت پس از مطالعات زیاد مجموع غرامات را که آلمان باید بپردازد به ۱۳۲ میلیارد مارك طلا تثبیت کند بشرط اینکه از این مبلغ بفرانسه ۵۲٪ بانگلیس ۲۲٪ بایتالیا ۱۲٪ و بلژیک ۸٪ برسد ولی در

عوض اگر سهم بلژیک از همه کمتر بود قرار شد در درجه اول غرامات باید باو پرداخت شود و سپس سایر دول متفق حصه های خود را دریافت نمایند.

در کنفرانس لندن که در ماه مه ۱۹۲۱ منعقد شد کمیسیون غرامات بحکومت آلمان (طرح پرداختی) را که تنظیم کرده بود ارائه داد و بالاخره در ۱۹ مه ۱۹۲۱ تحت فشار و تهدید اشغال ناحیه روهر (منطقه رودرن) حکومت آلمان که در این بین ترمیم و کابینه شانسلیه جوزف ویرث (۱) تشکیل گردیده بود پرداخت غرامات را طبق طرحی که کمیسیون غرامات تهیه کرده بود قبول نمود.

میتوان گفت همیکه دولت آلمان پرداخت غرامات را قبول کرد بدون شك دول متفق به نتیجه ای رسیده بودند ولی هنوز بنظر آنها نتیجه حاصله کافی نیست زیرا مخصوصاً در اینطرح معلوم نشده بود که آلمان این مبلغ غرامات را در چه مدتی باید پرداخت کند چون در متن این طرح اینطور مقرر شده که آلمان هر سال مبلغ معینی (۲ میلیارد) مارك طلا پرداخت بـاضافه مبلغ متغیری که شامل یکربع مجموع ارزش صادرات آلمان باشد در ۱۹۲۱ در موقع تهیه طرح پرداخت غرامات صادرات آلمان تقریباً به ۴ میلیارد مارك طلا در سال بالغ میشد در نتیجه غرامات متغیری که آلمان در هر سال باید پرداخت بـه يك میلیارد بالغ می گردید بنابراین مجموعاً سه میلیارد مارك طلا آلمان در هر سال مجبور بود پرداخت ولی در صورتی که منبع صادرات آلمان توسعه مییافت ممکن بود که از آلمان پرداخت مبلغ بیشتری را درخواست نمود اما این مطلب در طرح پرداختی پیش بینی نشده بود.

۴ - مسئله خلع سلاح آلمان - مسئله خلع سلاح آلمان باعث مشکلات بسیاری بین سالهای ۱۹۱۹-۱۹۲۱ گردید و آنهم بعلمت اغتشاشات و انقلاباتی می باشد که در جریان این دوره در آلمان رویداده است و بعداً بتفصیل خواهیم دید. در این مقام باید در نظر داشت که طبق معاهده صلح و رسای نفرات ارتش آلمان باید حداکثر تا میزان یکصد هزار نفر تقلیل یابد و ناحیه رنانی از وضع نظامی خارج شود. یعنی آلمان در ساحل چپ رودخانه رن و در يك منطقه ای که بعرض ۵۰ کیلومتر

در ساحل راست آن رودخانه واقع است حق نخواهد داشت حتی بعنوان موقت قوای مسلح نگاهدارد.

اما از نظر میزان قوای تحت السلاح بواسطه اغتشاشات و انقلاباتی که در این کشور روی میداد دولت آلمان مایل بود هر چه بیشتر ممکن است قوای زیرپرچم نگاهدارد و در آخر سال ۱۹۱۹ حد اقل در ارتش آلمان ۳۵۰ هزار نفر سرباز و چهل هزار افسر وجود داشت که در ژوئن ۱۹۲۰ فقط بدویست هزار تقلیل یافته است در صورتی که قرار داد صلح بیست و یکصد هزار نفر میزان آن را تعیین نموده بود ولی بالاخص باید در نظر داشت که در خارج از قوای منظم و مسلح در این کشور تجمعاتی منضم و ملحق بارتش وجود داشت که بعضی از آنها قانوناً بوجود آمده بودند و پاره ای دیگر علیرغم قانون و برخلاف آن میباشند. دستجات منضم بارتش که وجود قانونی داشتند معروف به (زیشهایت پولیزای) (۱) یعنی پلیس تأمینات و دارای سازمان نظامی بود و از حیث تسلیحات تشابه با ارتش داشت. دیگر (فولکس وهرن) (۲) یا گارد سیویل و بالاخره (آین وهرن وهرن) (۳) یعنی گارد مردم ولی همانطوری که ذکر شد دستجاتی هم موجود بودند که غیر قانونی هستند مانند قوای آزاد یا چریک که بدون رضایت حکومت آلمان تشکیل شده است و وسیله بعضی افسران بوجود آمده است. البته این قوای آزاد هنوز بتعداد زیادی نرسیده اند یعنی از چندین هزار نفر (شاید در حدود ۱۵ تا ۲۰ هزار نفر) تجاوز نکرده اند ولی همه افراد مصمم و با اراده و بعضی اوقات فوق العاده متعصب میباشند.

دولت متفق از اول ماه دسامبر ۱۹۱۹ تقاضای انحلال کلیه دستجات ملحق بارتش آلمان را خواه قانونی و خواه غیر قانونی نمودند لیکن حکومت آلمان این موضوع را بدرازا کشانید و مدت یکسال این روش ماطله و تسامح را ادامه داد و فقط در ۲۹ ژانویه ۱۹۲۱ همینکه متفقین اتمام حجتی بدولت آلمان فرستادند دستور انحلال فوری کلیه دستجات ملحق بارتش آلمان را دادند بناچار دولت آلمان

Sicherheit Polizei (۱)

Volks Wehren (۲)

Einwohnerd Wehren (۳)

تصمیم بانحلال آنها گرفت .

از طرف دیگر مسئله منطقه رودرن که باید خلع سلاح گردد یعنی از صورت نظامی خارج بشود نیز در ماه مارس ۱۹۲۰ لازم بود حل شود ولی بمناسبت نهضت شورش طلبان و انقلابی که در روهر پیش آمد و آنهم از شهر دور تموند سر چشمه گرفت دولت آلمان تصمیم گرفت که این شورش را که کمونیست ها بر پا نموده بودند بوسیله اعزام چندین رژیم ارتش منظم آلمان که بناحیه رن یعنی به منطقه که از صورت نظامی خارج شده بود گسیل داشت منکوب کند . البته طبق معاهده ورسای دولت آلمان حق فرستادن ارتش بان منطقه را نداشت ولی حکومت آلمان اظهار کرد که این بار فرس مائور یعنی مورد فوق العاده ایست و خود را محق بفرستادن ارتش بدین ناحیه نشان داد. دولت فرانسه هم بحکومت آلمان اطلاع داد اگر این قوا بفوریت از منطقه رن خارج نشود فرانسه مجازاتهائی در مقابل این عمل آلمان در نظر گرفته و اجرا خواهد نمود و دولت آلمان هم جوابداد برای ما غیر ممکن است که این قوا را از این منطقه بطلیم زیرا بر شدت خطر شورش کمونیستها که در ناحیه روهر در حال حاصر وجود دارد افزوده شده و سرانجام آنها پیروز خواهند شد و ضمناً این شورش به بقیه کشور آلمان هم سرایت خواهد کرد. در این اوضاع دولت فرانسه در ۶ آوریل ۱۹۲۰ شهرهای فرانکفورت و دارمشتاد را بوسیله ۲۰ هزار نفر قوای فرانسوی اشغال کرد و اظهار نمود که این قوا بعضی آنکه ارتش آلمان شهر های روهر را که اشغال کرده اند تخلیه کنند آنان نیز این منطقه را ترك خواهند گفت .

البته این حادثه بزودی خاتمه یافت یعنی از ۷ آوریل قوای آلمان شهر اسن را در روهر اشغال و دستجات مسلح کمونیستها را منکوب کردند. بنا بر این همینکه این نهضت انقلابی شکست خورد دولت آلمان هم کمی بعد قوای خود را عقب کشید و قوای فرانسه هم که این منطقه را اشغال کرده بودند بلافاصله از اینقسمت خاک آلمان حرکت کردند و بفرانسه مراجعت نمودند. پس سرانجام فشاریکه بوسیله متفقین بر آلمان وارد شد منتج بدو نتیجه گردید : یکی تصویب قانون ۲۲ مارس

۱۹۲۱ که آنهم از طرف دولت آلمان وضع و تصویب شد و نفرات ارتش و افراد زیرسلاح را به ۹۶ هزار سرباز و ۴ هزار افسر تعیین نمود که باید از بین افراد داوطلب (برای مدت ۱۲ سال برای کسانی که سرباز می‌خواهند بشوند و ۲ سال برای افسران) انتخاب گردد. علیرغم چنین قوانینی که بتصویب مجلس رایش‌تاج رسید دستجات مسلح غیرقانونی باز هم باقی ماندند و همچنین دستجات نظامی آزاد که بشکل دستجات مخفی بسر می‌بردند و ابزار اسلحه را نگهداری می‌کردند ولی تعداد این افراد زیاد نبود. لیکن مسئله‌ای که برای دول متفق مهمتر و خطرناکتر بود اینست که ارتش جدید آلمان که طبق قانون ۲۳ مارس ۱۹۲۱ به یکصد هزار نفر محدود شده بود در اثر ابتکار رئیس آن ژنرال فن سیکت (۱) چنان سازمانی یافت که بسهولت میتوانست در راه تجدید حیات ارتش بزرگتری در آتیه بکار رود بعبارت دیگر ۹۶ هزار سربازی که افراد این ارتش را تشکیل میدادند در نتیجه اینکه طبق برنامه‌های تکمیلی تعلیم یافته بودند تا آن درجه معلومات نظامی را فرا گرفته‌اند (چه نظری و چه عملی) که حتی سرباز ساده میتواند بلافاصله در آن واحد در ارتش آتئی آلمان مقام گروه‌بانی و یا درجه داران را احراز نماید و همان وظائف را بهترین وجهی انجام دهد. شخص ژنرال فن سیکت هم در یادداشت‌های خود چنین نگاشته که (ارتش جدید آلمان (رایشوهر) را بجای آنکه بصورتی باشد که از مزدوران تشکیل شده است بصورت ارتشی درآورده که همه از رؤسا و فرماندهانند) بنابراین از این لحاظ در آتیه خطری وجود خواهد داشت ولی البته در خاتمه سال ۱۹۲۱ این خطر آتئی نیست بلکه بسیار مستبعد و دور است زیرا در ایزمان در آلمان کمیسیون نظارت بین‌المتفقین مشغول فعالیت است و کارخانه‌ها و سربازخانه‌ها را بازدید میکنند. اما این کمیسیون نظارت نمیتوانست همه نقاط را بازدید کند و فقط وجود آن در آلمان یکنوع تضمین اساسی برای آینده بود. بالاخره در ماه مه ۱۹۲۱ آلمان مجبور شد خواه در باره مسئله غرامات و خواه در مسئله خلع سلاح سر تسلیم در مقابل تصمیمات مشترک متفقین فرود آورد و باوجود اختلاف نظرهایی که در جزئیات مسائل مربوط بآلمان در بین آنها یعنی سه دولت فرانسه و انگلیس و ایتالیا وجود داشت تصمیمات

فوق را با آلمان قبولابیدند



لیکن بین ماههای مه ۱۹۲۱ و مه ۱۹۲۴ مرحله تازه‌ای در مسئله روابط آلمان با متفقین پیش آمد. زیرا دولت آلمان در بایمیز ۱۹۲۱ اعلام نمود که قادر پرداخت غرامات نیست. دولت انگلستان هم نظر دولت آلمان را در عمل تصدیق نمود و در نتیجه بین سیاست فرانسه و سیاست انگلستان اختلاف نظر شدیدی پیش آمد. حال باید دید علت اتخاذ چنین تصمیمی از طرف دولت آلمان مبنی بر چه عواملی بوده است؟ چنانکه دیدیم دولت آلمان در دهم ماه مه ۱۹۲۱ طرح پرداختی را که کیسیون غرامات تهیه کرده بود قبول نمود و عملاً هم در آخر ماه ۱۹۲۱ یک میلیارد مارک پرداخت کرد ولی همینکه قرار شد یک میلیارد دنانوی را پردازد اولیا، آن دولت اظهار کردند آلمان قدرت پرداخت آنرا ندارد زیرا میگفتند دسترسی به اسعار خارجی لازم برای این مقصود ندارند چون پول کشور یعنی مارک آلمانی دستخوش تنزل شدیدی شده بلکه میتوان گفت نسبت بیول کشورهای دیگر دچار تورم و سقوط گردیده است بعلاوه حکومت آلمان مدعی بود که در قدرت پرداخت مردم کشور بواسطه وضعی که در مسئله سیلزی علیا پیش آمده کاهش راه یافته است. حقیقت این موضوع آنستکه در نتیجه مراجعه بآراء عمومی در مسئله سیلزی علیا در ۲۱ مارس ۱۹۲۱ اکثریت زیادی از مردم آن به نفع دولت آلمان و باقی ماندن در آن کشور رای داده بودند معیناً همچنان دولت لهستان الحاق قسمتی از سیلزی علیا را خواهان بود و بالاخره هم در این راه موفق شد و قسمتی از حوزه ذغال سنک سلیزی را که اکثریت ساکنین آن لهستانی بودند بخود ملحق نمود.

دولت فرانسه که ادعای آلمان را در مورد اشکال تهیه اسعار خارجی موجه میدانست در صدد برآمد که برای پرداخت غرامات آلمان طریق دیگری را در پیش گیرد یعنی بجای تحویل اسعار خارجی تحویل جنس را بعنوان غرامات تقاضا و قبول نماید و بدین طریق از راه تحویل ماشین آلات و ذغال سنک و کالا فعالیت آلمان مصروف تجدید ساختمان و مرمت صنایع نواحی منهدم شده فرانسه گردد. این امر صورت

تحقق بخود گرفت و در تاریخ ۱۷ اکتبر ۱۹۲۱ بموجب قرارداد و یسپادن که در آلمان منعقد شد و وزرای آلمان و فرانسه را اتنو (۱) و لوشر (۲) که هر دو از ارباب صنایع بزرگ بودند آنرا امضا کردند این امر عملی شد اما متأسفانه قرارداد را اتنو لوشر که در این زمان نتایج نیکوئی برای فرانسه ممکن بود داشته باشد بلافاصله به مرحله اجرا در نیامد زیرا حکومت انگلیس با آن مخالف میبود. در انگلستان فکر میکردند که با این قرار داد مزایای فرانسه نسبت به مزایائی که با انگلستان ممکن است برسد بسیار زیاد خواهد بود و بهمین مناسبت مدت چندین ماه مباحثات زیادی در این باره صورت گرفت و در این فاصله دولت آلمان در ۲۷ نوامبر ۱۹۲۱ رسماً اعلام نمود که تقاضای مهلت (۳) از طلب کاران خود مینماید بعبارة آخری تقاضای تعویق پرداخت های خود را بعنوان غرامات میکند.

حکومت انگلستان فوراً با تقاضای مهلت دادن بآلمان موافقت نمود و در چنین وضعی باید دید سیاستمداران فرانسه چه طریقی را در پیش گرفتند؟ آنها متدرجاً در دوره مختلف قدم گذارند بدینمعنی که بدوا یعنی از اواخر سال ۱۹۲۱ کسۀ ریاست وزراء ایندولت با آریستید بریان بود دولت فرانسه سعی کرد که طریقی سازشی هم با انگلیس و هم با آلمان در پیش گیرد و بعداً یعنی پس از سقوط بریان در ژانویه ۱۹۲۲ و تشکیل دولت جدیدی بوسیله ریمن پوانکاره سیاستمداران فرانسه بطرف فکر اجرای مجازات در مورد آلمان متمایل شدند. اما در بهار سال ۱۹۲۱ یعنی در زمان کابینه بریان ابتدا حکومت فرانسه اعلام نمود که تاب تحمل عدم تمکین و مقاومت آلمان را در مقابل اجرای قرارداد دارد و در صورت احتیاج و لزوم بوسائل شدیدی برای مجبور کردن این دولت بر عایت اجرای این مواد دست خواهد زد ولی اولیا، فرانسه متدرجاً تغییر رفتار دارند چنانکه در اکتبر ۱۹۲۱ در نطقی که در شهر (سن نازر) بریان ایراد کرد اشاره بامکان سازشی بین فرانسه و آلمان نمود زیرا بریان معتقد بود که سیاست اجرای مجازات در باره آلمان که هدف آن تحمیل اجرای

Rathenau (۱)

Loucheur (۲)

Moratoire (۳)

کامل قرارداد ورسای بوسیله زور یا تهدید باین کشور باشد به نتیجه‌ای نخواهد رسید مگر آنکه منجر بعدم وجود اتحاد و بروز اختلاف مابین فرانسه و انگلیس گردد بخصوص که نیمی از مردم جهان مخالف اعمال این سیاست در آلمان بودند بعبارت دیگر آریستید بریان میگفت چون عقاید عمومی انگلیس و عقاید عمومی دنیا بطور کلی فرانسه را در راه اجرای پرداخت تام و تمام غرامات بوسیله آلمان سرزنش مینماید بنابراین لازم است که امتیازاتی درباره آلمان منظور گردد و از ۱۸ تا ۲۹ اکتبر ۱۹۲۱ بحث شدیدی در پارلمان فرانسه بر سر این مسئله در گرفت و نظریه بریان در این جمله خلاصه میشود: آيا فرانسه مایل است تا خطر قطع روابط با دولت انگلیس برای اجرای تام و تمام غرامات پیش رود؟

حکومت انگلستان در فکر این است که بیش از تاب و توان آلمان ویرا مجبور بپرداخت غرامات نکند و در تجسس است که چگونه تقاضای استمهال دولت آلمان را بفرانسه بقبولاند لئوید جرج نخست وزیر انگلیس تصور کرد اگر چنانچه از نظر سیاسی تضمیناتی برای فرانسه قائل شود جلب نظر فرانسه را نسبت بقبول سیاست انگلیس در مورد آلمان خواهد نمود. البته بخاطر داریم که حکومت فرانسه در ۱۹۱۹ تقاضای امضای پیمانی را در باره ضمانت از سرحدات خود از دول اتازونی و انگلیس نموده بود ولی با آنکه تقاضای او مورد قبول این دول قرار گرفت لیکن پیمان تضمین سرحدات فرانسه چون مورد تصویب مجلس اتازونی واقع نشد انگلیس هم از آن روی برتافت اما سیاست لئوید جرج در این زمان مبنی بر این است که پیشنهاد امضاء قرار دادی مبنی بر ضمانت فرانسه را بوسیله انگلیس بنماید در مقابل فرانسه هم بعضی مزایا در مسئله غرامات برای آلمان قائل شود بدون شك اصرار ورزیدن حکومت انگلیس در این مسئله بستگی با تمایلات اساسی انگلیسها درباره آلمان دارد که میخواهند حتی الامکان زود تر این کشور را در جریان فعالیت عمومی اقتصاد اروپا وارد نمایند.

بریان بمذاکرات با دولت انگلیس تن در داد و بدین مناسبت کنفرانسی در کان (۱) (در جنوب فرانسه) از همان شروع ماه ژانویه ۱۹۲۲ بین سیاستمداران

دو دولت انعقاد یاب و در آن مذاکرات بتاريخ ۴ ژانویه ۱۹۲۲ حکومت انگلیس پیشنهاد امضای قرار داد اتحادی را بین فرانسه و انگلیس کرد و اضافه نمود که این اتحاد در مورد حمله بدون بهانه آلمان بفرانسه قابل اعتبار خواهد بود ولی از قبول هر گونه مسئولیتی در باره مسائل اروپای مرکزی و اروپای شرقی خودداری نمود. از طرف دیگر همین حکومت پیشنهاد اجتماع نمایندگان کلیه دول اروپائی حتی دولت روسیه را در یک کنفرانس اقتصادی در این سال برای مطالعه در باره ترمیم و تقویت بنیه اقتصادی و مالی قاره اروپا نمود. اما البته واضح بود که در صورت انعقاد کنفرانس بین المللی مزبور چون برای مطالعه در موضوع تجدید سازمان و تقویت بنیه اقتصادی اروپا میباشد خواه ناخواه مسئله مطالعه در غراماتیکه آلمان باید بپردازد نیز مورد توجه قرار خواهد گرفت و بالتبع فرانسه مجبور خواهد شد از قسمت مهمی از غرامات صرف نظر بنماید و حال آنکه چنانکه گذشت طبق طرح پرداختیکه کمیسیون مأمور این کار در ۱۹۲۱ تهیه نموده بود بنا بود مبالغ زیادی تری غرامات بوسیله آلمان بفرانسه پرداخت شود.

در ۸ ژانویه ۱۹۲۲ آریستید بریان پیشنهاد انعقاد کنفرانس اقتصادی بین المللی را قبول نمود و اصولاً فکر انعقاد پیمان اتحاد فرانسه و انگلیس را نیز قبول کرد مشروط باینکه این اتحاد فقط در مورد حمله آلمان بفرانسه عمل نکند بلکه در مورد حمله آلمان علیه یکی از متفقین فرانسه در اروپای مرکزی و یا در اروپای شرقی نیز بمرحله عمل در آید یعنی حداقل بریان مایل بود که در چنین صورتی انگلیس قول دهد که بفرانسه مشورت خواهد نمود.

لیکن در همانوقتی که امکان انعقاد قرار داد موضوع بحث بین فرانسه و انگلیس و احتمال استقرار اتحاد و اتفاق بیشتری بین دو دولت مبرفت ناگهان از پاریس اعتراضاتی باین مذاکرات شد و مخصوصاً این اعتراض از طرف رئیس جمهور وقت فرانسه آلکساندر میارن (۱) صورت گرفته بود. شورای وزیران فرانسه بدون حضور آریسئید بریان (که در اینوقت در شهر کان بود) تشکیل شد و تصمیم گرفت که هیچگونه امتیازاتی فرانسه در مورد غرامات بآلمان نخواهد داد مگر اینکه

در مقابل وفاق یا گروهی یا تضمیناتی بفرانسه داده شود. از طرف دیگر شورای وزیران فرانسه تصمیم گرفت در صورتیکه این مذاکرات منتهی با انعقاد قرار دادی بین فرانسه و انگلیس گردد و این پیمان طلیعه قرار دادهای دیگری باشد که در آن آلمان مجاز بمجاذله و بحث در شرایط قرار داد و رسای بشود در این حال دولت فرانسه آنرا نخواهد پذیرفت، بعبارة آخری سیاست انگلستان متمایل بآن شده بود که آلمان را فوراً در جامعه ملل اروپائی وارد بکند و نه تنها از نظر اقتصادی بلکه از جهات سیاسی نیز آلمان از این امتیاز متمتع و بر خور دار گردد و حال آنکه شورای وزیران فرانسه کاملاً با این موضوع مخالف است.

همینکه بریان از طرز تفکر و زرای عضو شورای وزیران فرانسه مستحضر گردید بدون فوت وقت تقاضای در یافت پاسخ فوری باین سؤال خود نمود که آیا مذاکرات با انگلیسها را قطع کند یا خیر؟ و در جواب او رئیس جمهور فرانسه پاسخ داد که حکومت فرانسه مسئولیت قطع مذاکرات با انگلیسها را ببرد. در این شرایط بریان فوراً بهاریس برگشت و بحث شدیدی بین او و وزراء کابینه در هیئت وزیران در گرفت، و همچنین گفتگوها و بحث شدیدی دیگری بین نخست وزیر و رئیس جمهور فرانسه پیش آمد و بالاخره در همان شب مراجعتش بهاریس بریان تصمیم باستعفاء گرفت بدون اینکه در این باره رأی در مجلس فرانسه گرفته شود. بریان میگفت که به بعضی همکاران خود اعتماد ندارد و ضمناً رئیس جمهور نیز اعتماد و اطمینان لازم را بدو ندارد و بنا بر این حس میکند که فاقد اختیارات و قدرت لازم برای بختامه رسانیدن مذاکرات سیاسی با انگلیس بطور موفقیت آمیزی میباشد. رئیس جمهور فرانسه هم پس از استعفاء بریان از ریمون پوانکاره که رئیس کمیسیون امور خارجه سنا بود و خویش را مخالف اعطای هر گونه امتیاز و مزیتی در مسئله غرامات با آلمان نشان داده بود برای قبول پست نخست وزیر استمداد نمود و کابینه ریمون پوانکاره هم به انعقاد پیمانیکه انگلیس پیشنهاد نموده بود تن در نداد و مذاکرات قطع شد.

پس از شکست مذاکرات و عدم موفقیت در طرح چنین قرار داد اتحادی

لازم بود معلوم شود که سیاست فرانسه چه جهتی را اختیار خواهد کرد؟ دولت آلمان همچنان میگفت که پرداخت غرامات برای او غیر ممکن است و بنا بر این تقاضای مهلتی لااقل برای مدت سه سال نمود لیکن پوانکاره در یاد داشتی که در ۳۰ ماه ژوئیه ۱۹۲۲ بحکومت انگلیس تسلیم کرد باطالع آندوات رسانید که فقط بشرطی برای آلمان در مسئله غرامات مهلت قائل خواهد شد که معادن ناحیه روهر بعنوان وثیقه به متفقین سپرده شود.

بنا بر این در سیاست فرانسه از همین زمان فکر اشغال ناحیه روهر در مخیله اولیا، امور خطوط کرده و علت آنکه پوانکاره چنین پیشنهادی را نمیکند بعقیده او بستگی داشتن آن بدو دلیل زیر میباشد اولاً در دست گرفتن معادن روهر بمنزله بدست آوردن وسیله برای وارد آوردن فشاری بآلمان است زیرا آلمان در اداره حیات اقتصادی خویش پس از آن بچنان مشکلاتی بر خواهد خورد که بدون شك بفعالیتی روز افزون دست خواهد زد تا قرار داد ورسای اجرا شود. پس آلمان که از ۱۹۱۹ به بعد سوءنیت خود را تا سر حد امکان برای پرداخت قروض خویش یعنی غرامات نشان داده است منبعده مجبور بکوششی در راه پرداخت آن خواهد شد.

دلیل دوم آنستکه تصرف معادن روهر بوسیله فرانسه باعث نیل بمقصود یعنی در دست داشتن وسیله ای برای پرداخت غرامات آلمان خواهد شد زیرا در صورت تصرف این معادن توسط متفقین استخراج آن نیز امکان پیدا میکند بعبارة اخری وثیقه ای که فرانسه در دست خواهد گرفت وثیقه ای تولید کننده و مثمره خواهد بود.

بعضی از نویسندگان سیاسی و مورخین فرانسوی از جمله وایل ری نال (۱) در کتاب ذبیحیه‌تی که در باره این مسئله تحت عنوان (سیاست فرانسه در باره غرامات) نگاشته اظهار عقیده میکند که بین ایندو دلیل که پوانکاره برای توجیه سیاست خود میآورد تضادی موجود است و حال آنکه اگر با دقت و امعان نظری در آن بنگریم بنظر میآید که چنین مطلبی وجود ندارد بلکه در حقیقت این دو

مراحل مختلف يك عمل و اقدام سياسی است بدینمعنی که اول شروع باشغال ناحیه روهر خواهند کرد بامید آنکه برای استخلاص از اشغال روهر که مهمترین ناحیه صنعتی و معدنی آلمان میباشد دولت آلمان غرامات را خواهد پرداخت و اگر مشاهده نمودند که آلمان باز هم حاضر بپرداخت غرامات نمیشود وثیقه را در دست نگاه خواهند داشت و شروع به بهره برداری از این وثیقه و سود برداشتن از آن خواهند نمود.

لیکن انگلیس اعتراضات شدیدی باین طرح پوانکاره نمود و پس از مذاکرات دراز و بحث های طولانی در کنفرانسی که در ابتدای ماه ژانویه ۱۹۲۳ در پاریس صورت گرفت هیئت وزراء انگلیس چنین اظهار عقیده نمود که سیاستی که هدف آن اشغال ناحیه روهر میباشد مغرب رونق حیات اقتصادی اروپا خواهد بود لیکن پوانکاره با وجود نظریکه کابینه انگلیس در این مورد رسماً اعلام نموده بود تغییری در تصمیم و اراده حکومت فرانسه و در سیاست فرانسه نداد و روز ۹ ژانویه ۱۹۲۳ متحداً با حکومت بلژیک تصمیم خود را در باره فرستادن يك کمیسیون نظارت که همراه آن قوای مسلح فرانسه میباشد بحوزه معدنی روهر اعلام نمود.

و بدین طریق در ۱۱ ژانویه ۱۹۲۳ قوای فرانسه شهر صنعتی مهم اسن و در روزهای بعد کلیه حوزه معدنی روهر را اشغال کردند. البته دولت آلمان بر این عمل اعتراض شدیدی نمود و یاد داشتی در این زمینه بکلیه دولتهای متفق فرستاد و در آن نوشت که فرانسه حق اشغال ناحیه روهر را ندارد و هدف سیاست فرانسه در حقیقت آنستکه برای همیشه این ناحیه را تصرف نماید.

مسئله ای که در اینوقت پیش آمده این بود که آیا فرانسه سیاست پوانکاره را بالتامام اجرا خواهد کرد یعنی ادامه سیاست در دست گرفتن چنین (وثیقه تولیدی) خواهد داد یا خیر؟ لیکن برای اینکه از این وثیقه بهره برداری شود لازم بود که فعالیت اقتصادی منطقه روهر کما فی السابق ادامه پیدا کند البته تحت نظارت دولت فرانسه در صورتیکه دولت آلمان دستور (مقاومت منفی) را داده بود یعنی بکلیه کارمندان آلمانی که در ناحیه روهر بودند دستور داد که دست از کار خود بکشند و در همین موقع بکلیه کارمندان و کارگران خطوط و راه آهن آلمان فرمان داد که

اعتصاب بنمایند و کارگران معادن روهر باید دست از کار بکشند.

در این اوضاع و احوال فعالیت اقتصادی در روهر فلج شد و حکومت فرانسه در مدت چند روز در موقعیت سخت و بوضع بسیار مشکلی دچار شد زیرا انتظار چنین عکس العمل و اتخاذ این تصمیم را از طرف دولت آلمان نداشت ولی برای بحران بدین طریق پیروز شد که سازمانی برای ادارات و دستگاههای تولیدکننده روهر ایجاد نمود یعنی کارمندان و کارگران فرانسوی و بلژیکی را برای برآنداختن خطوط و راه آهن بروهر فرستاد و حتی از فرانسه کارگران معادن فرانسوی را به آلمان فرستاد و همینکه معدنچیان آلمانی ملاحظه کردند که معدنچیان فرانسوی بجای آنان مشغول کار میشوند بسیاری از آنها مجدداً بکار شروع کردند.

بنابراین شروع به بهره برداری از معادن روهر و ارسال زغالیکه از آنجا استخراج میشد به فرانسه امکان پذیرفت. اما باید در نظر گرفت که مقاومت آلمان همچنان جنبه آرام و منفی خود را حفظ نکرد بلکه در چند نقطه مقاومتهای شدیدی از طرف آلمانها صورت گرفت و از جمله اقدام بحرابکاری در خطوط آهن آلمان که فرانسویها شروع با استفاده از آن کرده بودند نمودند و یکی از عاملین این خرابکاری که موسوم به شلاگر (۱) بود و بکمک بمب یک قطار نظامی را منفجر نموده بود دستگیر و بوسیله قوای فرانسه ترسان شد و بعداً از این نوع اقدامات دیگر چیزی مشاهده نشد.

بدین ترتیب در روهر بین فرانسه و آلمان مبارزه اقتصادی در گرفته بود. حکومت فرانسه کارمندان آلمانی را که از ادامه خدمت در ادارات و دستگاههای خود امتناع داشتند از روهر بیرون میکرد و زمامداران فرانسوی برای اداره خطوط و راه آهن آلمان کارگران فرانسوی و بلژیکی را بخدمت گماشته و جاشین آلمانها نمودند و بالاخره تصمیم گرفتند که بین ناحیه روهر و بقیه اراضی آلمان خط گمرکی برقرار کنند.

در نتیجه برای خارج کردن کالا و امتهای که در این منطقه یعنی در روهر

ساخته شده است باید دارای اجازه کتبی مقامات فرانسوی و بلژیکی بود پس ملاحظه می شود که بدین طریق ممکن نبود دغال سنگ این منطقه بطرف دیگر نواحی آلمان فرستاده شود مگر با اجازه مقامات اشغال کننده بهاره آخری روز بروز دولت فرانسه می توانست فعالیت اقتصادی را در کلیه نقاط آلمان متوقف و فلج سازد. از طرف دیگر دولت آلمان در صدد اتخاذ تصمیمات شدیدی برای مقاومت در مقابل اقدامات فرانسه بر آمد از جمله به بانک دولتی آلمان دستور داد که بدستگاهها و دستگاههای صنعتی و معدنی روهر کمک و مساعدت های مالی بنماید تا ارباب صنایع آلمان بتوانند مزدبکارگران خود پیردازند و کارگران هم کار نکنند ولی در این صورت (رایش بانک) یعنی بانک دولتی مجبور است مقادیر زیادی اسکناس (مارک) چاپ و انتشار بدهد تا بتواند پول در دست صنعتگران آلمانی بگذارد و بدین طریق آنها بتوانند مزدی بکارگران خود بدهند بدون اینکه در مقابل هیچگونه مابازائی وجود داشته باشد

در این مبارزه اقتصادی که چندین ماه طول کشید آلمان بالاخره مغلوب گردید ولی ارباب صنایع مقتدر و بزرگ روهر مخصوصاً هوگو اشتین (۱) شش هفته پس از ورود فرانسویان بروهر این مطلب را پیش بینی نموده بودند زیرا پی برده بودند که هر چه این مبارزه بیشتر طول بکشد قدرت مقاومت آلمان کمتر خواهد شد و مقامات دولتی این کشور هم از ۲۳ اوت باین مطلب بخوبی وقوف پیدا کرده بودند زیرا ملاحظه کردند عموم مردم نواحی که بوسیله فرانسه و بلژیک اشغال شده روحیه خود را کاملاً باختند زیرا کارگران آلمانی که از کار دست کشیده بودند حتی در صورتیکه قسمتی از مزد آنها پرداخت میشد از بیکاری خسته شده و بجان آمده بودند. بعلاوه مخصوصاً دولت آلمان مجبور به تعهد مخارج بسیار سنگین و عظیمی شده بود تا از صنایع روهر تقویت کند و این مخارج و هزینه های عظیم باعث سقوط مارک شده و این سقوط و تنزل مارک بوضع وحشت آوری ادامه پیدا کرد چنانکه روزی که قوای فرانسه وارد شهر اسن شد یعنی روز ۱۱ ژانویه ۱۹۲۳ ارزش دلار

به ۱۰۴۲۵ مارك كاغذی بالغ میشد و در آخر ماه مه دلار به ۷۵ هزار مارك رسید و در ابتدای ماه سپتامبر به ۳۳ ملیون مارك و در ۲۷ آنگاه به ۱۴۲ ملیون مارك رسید (۱) بعبارة آخری پول آلمان منبعه دارای ارزشی نبود و در این تاریخ است که کارمندان دولت آلمان برای گرفتن حقوق خود مجبور بودند چمدانی همراه خود بیاورند تا دسته های اسکناسی را که چند ساعت بعد قریب یکربع از ارزش یا نیمی از قدرت خرید خود را از دست میداد اخذ و بمنزل برسانند.

در اینوقت دولت آلمان پی برد که ادامه مقاومت در روهر غیر ممکن است بنا بر این بفکر سازش و مذاکراتی با دولت فرانسه از روز ۳ سپتامبر بعد افتاد. دولت فرانسه هم در جواب اظهار نمود تا موقعیکه حکومت آلمان دستور پایان مقاومت منفی را ندهد مذاکراتی صورت نخواهد گرفت. مدت سه هفته دولت آلمان در صدد تحصیل تضمیناتی بر آمد زیرا بالاخص ماییل بود فرانسه قول بدهد که در صدد تصرف روهر یا ناحیه رنانی نمیشد.

اما پوانکاره هم هیچگونه تغییری در نظر و تصمیم خود نداد بدینمعمیکه گفت مذاکرات فقط پس از ترك مقاومت آرام که بوسیله آلمان باید داده شود شروع خواهد شد و لاغیر و بالاخره در ۲۶ سپتامبر حکومت آلمان خاتمه مقاومت منفی را اعلام و سر تسلیم فرود آورد.

پس از این پروزی بنظر میرسید که مسئله روهر در طریق حقیقی خود سیر میکند بعبارة آخری همه منتظر این بودند که پوانکاره شرایط خویش را معین کند و بدولت آلمان اطلاع بدهد ولی پوانکاره شروع به مذاکراتی با ارباب صنایع آلمان در ناحیه روهر نمود نه با دولت آلمان و این مذاکرات بالاخره در ۲۳ نوامبر منجر بانهمداد قرار دادی بین هوگواشتین (یعنی بزرگترین زعیم صنعتی روهر) بنام سندیکای کارفرمایان و حکومت فرانسه گردید و بكمك این قرار داد فرانسه منبعه میتواند از منطقه روهر از نظر اقتصادی بهره برداری کند.

(۱) يك دلار در ۱۹۱۴ ارزش ۴ مارك و در اوت ۱۹۲۳ معادل ۶۲۰۴۵۵ مارك

و در دسامبر معادل ۴ تریلیون و ۲۰۰ میلیارد مارك بوده است

حال بایید دید چه شد که هوگواشتین راضی بانعقاد قرار دادی با دولت فرانسه شده، شاید مهمترین علت آن وقایعی بود که در اینروز ها در ناحیه رنسانی اتفاق افتاد یعنی در همین زمان است که تحت ریاست د کتر درتن (۱) يك نهضت خود مختاری و تجزیه طلبی در قریب بیست شهر ناحیه رن مانند اکسلاشابل و آخن و ویزبادن و کبلنترز و غیره بوجود آمد و در ۲۳ اکتبر ۱۹۲۳ منتهی بـاعلام ایـجاد دولت خود مختار رنانی گردید و البته چنین امری برای آتیه کشور آلمان حـادثه فوق العاده خطرناکی بشمار میرفت در حقیقت این نهضت در نتیجه فعالیت اقلیتی بوجود آمده بود و آتیه موفقیت آمیزی ممکن نبود داشته باشد مگر آنکه مقامات فرانسوی اشغال کننده منطقه روهر و دست کم بعضی از این مقامات همانطوریکه در عمل مشهود شد از این نهضت تقویت و پشتیبانی مینمودند. بهر صورت این نهضت بسیاری از ادبای صنایع منطقه روهر را متوحش نمود و بفکر انداخت که بهر قیمتی شده باید بدان خاتمه داد و بدین منظور باید سازشی با دولت فرانسه نمود بطور کلی اشغال ناحیه روهر به پیروزی فرانسه منجر گردید زیرا به تنها حکومت آلمان بلکه از باب صنایع مهم آلمانی ناحیه روهر هم در مقابل تصمیمات دولت فرانسه تسلیم شدند و این امر یعنی تسلیم شدن زعمای صنعتی روهر بهماندرجه اهمیت داشت که تسلیم شدن دولت آلمان معذک انباجی بر این پیروزی مترتب نگردید و برای فهم این موضوع باید دید مقصود و هدف فرانسه از اشغال منطقه روهر چه بوده است. هدف نهائی آن دولت مجبور کردن آلمان بپرداخت غرامات بود لیکن اشغال روهر باعث این شد که پرداخت غرامات بمراتب مشکلتتر شود زیرا نتیجه اشغال روهر سقوط سریع و بیسابقه پول آلمان بود. بدون شك حکومت فرانسه روهر را در دست داشت و میتواندست از این وثیقه بهره برداری کند زیرا اکنون از باب صنایع آلمان شکست خورده بودند لیکن چنین نظر میرسد که اگر پوانکاره جرأت اعمال و پیروی از این سیاست را تا حدود بیشتری بخود اجازه نداده است از ترس قهر و قطع دوستی با دولت انگلیس بوده.

زیرا حکومت انگلیس که از همان ابتدای اشغال منطقه روهر مخالفت خود را با این امر بشدت اعلام نموده ولی در ضمن گفته بود که جلوگیری از این عمل نمیکند از تمام فرصتهای مناسب برای خاتمه دادن باین حادثه استفاده میکنند چنانکه در ماه اوت ۱۹۲۳ پیشنهادی مبنی بر کسب اطلاع و استفاده از عقاید محافل بین المللی تنظیم مینماید تا قدرت پرداخت آلمان را معین کند و این نظر مورد تصویب و تصدیق ایالات متحده آمریکا نیز قرار گرفت و ملاحظه شد که بواسطه کاره هم در ۳۰ نوامبر ۱۹۲۳ یعنی ۸ روز پس از پیروزی در روهر لروم این تحقیق و استفسار بین المللی را تصدیق و قبول کرده است و حال آنکه این اقدام راه حل مسئله غرامات را بکف زعمای مالی انگلیس انگلیس و آمریکا میسپرد .

فصل چهارم

مرحله دوم حل مسئله آلمان

۱۹۲۰-۱۹۲۴

از ماه مه ۱۹۲۴ در روابط فرانسه و آلمان مرحله تازه‌ای شروع شد بدین‌طریق که در تاریخ ماه مه ۱۹۲۴ انتخابات فرانسه شروع شد و بلوک چپ معروف بکارتل در این انتخابات پیروز گردید و سقوط کابینه بواسکاره را موجب شد و بالنتیجه با ایجاد عوامل تازه جهت تازه‌ای هم‌اولیاء سیاست‌فراسه در روابط خود با آلمان اختیار نمودند یعنی آریستد بریان در فرانسه و گوستاو اشترازمن در آلمان چه در سیاست فرانسه و چه در سیاست آلمان فصل جدیدی را باز کردند .

باید در نظر داشت که بااستثناء زمان کوتاهی آریستید بریان تقریباً علی‌الدوام بین سالهای ۱۹۲۵ و ۱۹۳۲ در فرانسه پست وزارت امور خارجه را بهعهده داشته است . علاوه بر این کاریر سیاسی بریان بسیار درخشان بوده زیرا چندین مرتبه پست ریاست وزرائی فرانسه را اشغال نموده بود و در وقایع سیاسی اولین سالهای نخستین جنگ جهانی (۱۹۱۴/۱۳۱۸) نقش مهمی را ایفاء نموده است . اما آنچه در این مقام برای ما مهم و با ارزش می‌باشد روحیه و طرز تفکر بریان در باره مسئله آلمان از ۱۹۲۵ بعد می‌باشد . ولی متأسفانه بوسیله مطالعه و بررسی اسناد متقن و معتبر نمیتوان بدین طرز روحیه پی برد و آنرا شماخت ، زیرا شخص بریان در این باره بسیار کم چیز نوشته و فقط بوسیله خاطرات شهودیکه طرز عمل او را از نزدیک مشاهده میکردند و خاطرات خود را برشته تحریر درآورده‌اند بآن پی‌می‌بریم .

از این اسناد و خاطرات چنین برمی‌آید که اولاً بریان از ادامه اجرای مواد قرارداد ورسای مایوس شده بود بعبارت بهتر می‌گوید بعقیده او غیرممکن است که اشغال ساحل چپ رودخانه رن را برای مدت مدیدی ادامه داد . و همچنین میگفت نمیتوان آلمانرا

مجبور پرداخت غرامات بیشتری نمود. از طرف دیگر بریان مأیوس شده بود که مواد فرار داد مربوط بخلع سلاح آلمان را برای مدت بیشتری بتوان اجرا کرد. در نتیجه بریان معتقد شده است که ممکن نیست بیش از این و برای مدت بیشتری آلمان را در حال ضعف و ناتوانی نگاهداشت. عللی که بریان را در این عقیده استوار کرده بود اختلاف و عدم وجود اتحاد و اتفاق بین متفقین جنگ اول جهانی بود زیرا هر فشار و هر تحمیلی که با آلمان از طرف فرانسه یا دولت دیگری وارد میشد باعث مخالفت انگلستان میگردد و لی بریان بر این عقیده بود که فرانسه بقه پنهانی قادر با اعمال این سیاست نیست از طرف دیگر او بخوبی پی برده بود که عقاید عمومی مردم جهان بطور کلی موافق با الغاء هر گونه دستگاه نظارتی در زندگی اقتصادی آلمان است و مایل بود این کشور در جریان معاوضات بین المللی می باشد. بالنتیجه بعقیده بریان چون فرانسه نمیتواند از ایجاد دوباره آلمان قوی و مقتدری جلوگیری کند آیا بهتر آن نیست که با آلمان سازش نماید و نهضت و رستخیز آلمان را بطرف صلح و صفا هدایت و ارشاد کند؟

بنابراین بعقیده بریان باید سیاست همکاری بین فرانسه و آلمان را در پیش گرفت و هدف نهائی این سیاست باید مبتنی بر تغییر دادن طرز تفکر مردم آلمان باشد. در این زمینه بریان هم عقیده با افکار مردی که همکار صمیمی او بین سالهای ۱۹۳۲ - ۱۹۲۶ بوده یعنی فیلیپ برتلو (۱) میباشد که در این موقع مجدداً بست منشی کل وزارت امور خارجه فرانسه را اشغال نموده است. از فیلیپ برتلو کاغذی در دست است که به بریان در ماه ژانویه ۱۹۲۲ نگاشته و موضوع اساسی در آن نامه اینست که چون آلمان هفتاد میلیون نفوس و فرانسه ۴۰ میلیون جمعیت دارد بنابراین خواه و ناخواه در بیست و یک سال بعد بطور حتم فرانسه در نبرد شکست خواهد خورد. پس هدف سیاست فرانسه باید پشتیبانی و تقویت جمهوری آلمان باشد تا این دولت مخالف و خصم هر گونه جنگ و انتقام جویی گردد. در حقیقت اساس و پایه دستگاه سیاسی فرانسه در مورد آلمان بر اعمال سیاست سازش با این کشور باید استوار باشد تا بتوان عقاید عمومی ملت

آلمان را کم کم متوجه این امر نمود که از فکر انتقام و کینه جوئی بپافتد .

بدون شك اعمال این سیاست منطبق بر طرز تفکر و روحیه بریان بوده زیرا این مرد در تمام عمر شخص سازش طلبی بوده است چنانکه در ابتدای کاریر سیاسی خود در سال ۱۹۰۶ در مسئله اجرای قانون تفكیک کلیسا از دولت و دین از سیاست این روح سازش طلبی خود را نشان داد . از طرف دیگر بریان کاملاً معتقد شده بود که نگاهداری صلح و آرامش در اروپا ارزش کوشش و فعالیت در این راه را دارد . علاوه بر این باید در نظر گرفت که سیاست بریان با تمایلات اکثریت عقاید عمومی فرانسویان که در دوره جنگ جهانی اول فداکاری بزرگی نموده و قبل از هر چیز بآرامش و امنیت احتیاج دارند کاملاً تطبیق میکرد .

اما در باره شخصیت گوستاو اشترازمن که در دوران اشغال ناحیه روهر در ماه اوت ۱۹۲۳ وزیر امور خارجه آلمان شد باید در نظر داشت که از همان ابتدای امر خود را طرفدار تعقیب از سیاست اجرای تعهدات و رسای نشان داد و از این حیث واقعاً برای او ارزش بزرگی باید قائل گردید زیرا سوابق سیاسی او نشان میدهد که وابسته بحزب ارباب صنایع بزرگ یعنی حزب ملیون آلمان که در اوت ۱۹۲۳ طرفدار سیاست مقاومت در مقابل فرانسه اند میباشد . لیکن باید دید هدف اشترازمن در اعمال چنین سیاستی چه میباشد ؟ هدف اشترازمن در این راه تحصیل بعضی امتیازات و مزایایی است که در نامه ای که بولیعهد سابق پروس (گروفرینز) (۱) بتاريخ ۷ سپتامبر ۱۹۲۵ نگاشته است اشاره کرده (۲) . در این نامه اشترازمن میگوید که سیاست آلمان در آینده باید سه هدف را تعقیب کند : هدف اول راه حلی برای مسئله ناحیه رن باید جستجو کند و اراضی میهن را از اشغال دشمن آزاد نماید و سواحل چپ رن را از اشغال متفقین قبل از ۱۵ سال معهودی که قرارداد و رسای معین نموده بیرون آورد

Krönprinz (۱)

(۲) برای تفصیل بیشتری رجوع شود بکتاب تاریخ روابط سیاسی از ۱۹۱۹ تا امروز تألیف دورسل صفحه ۹۹-۱۰۰ و کتاب سراستن چمبرلن تحت عنوان Au fil des années صفحه ۵۱ و کتاب روابط روسیه و آلمان (۱۹۱۹-۱۹۳۹) تألیف Carr و از همه مهمترین بایدادداشت های اشترازمن مراجعه شود

هدف دوم باید تأمین حمایت آلمانی‌هایی را که در خارج از مرز و حدود و نفوذ آلمان زندگی می‌کنند بنماید زیرا بعقیده اوده تا ۱۲ میلیون آلمانی در خارج از مرزهای آلمان وجود دارد (البته این عدد تاحدی اغراق است). برای وصول باین مقصود باید آلمان وارد مجمع اتفاق ملل بشود زیرا در صورت حضور آلمان در شورای جامعه ملل است که برای مساعدت باقلیتهای آلمانی که در خارج هستند عمل مؤثر و مفیدی انجام خواهد داد. بالاخره سومین هدف آستکه آلمان باید بتواند در مرزهای خود تغییری بدهد یعنی راهپائی برای حل مسئله داننتریک و دالان لهستان پیدا کند و بعداً هم طریق حلی برای الحاق اطریش بآلمان بیندیشد.

سپس برسبیل نتیجه اشتراک در نامه معروف خود میگوید: بهر صورت باید آلمانی که در صدد خفه کردن ما هستند دست از اینکار بردارند (البته مقصود از خفه کنندگان دولت فرانسه است). و راه نیل باین هدف بعقیده اشتراک در الهام گرفتن و تعقیب و پیروی از همان سیاستی است که مترنیک در ۱۸۰۹ یعنی پس از شکست‌هایی که ناپلئون اول باطریش داد در پیش گرفت (اشتراک در این متن کلمه فیناسیرن یا فیناسه (۱) را استعمال می‌کند که بمعنای سیاست خدعه آمیزی دست زدن و از تصمیمات مهم خودداری کردن است) مورخین از همین کلمه فیناسه استفاده کرده و اشتراک در نامه مورد شماتت قرارداده اند ولی باید در نظر داشت که اشتراک در می‌دانند که بکسی نامه مینویسد که خصم سیاست اجرای مقررات و رسای است بنابراین بالطبع با استدلالی متوسل میشود که بتوان او را قانع و مجاب کرد.

بطور خلاصه سیاست اشتراک در مبنی بر اینست که بتدریج تجدید نظر در معاهده و رسای را در مقابل اجرای مواد همین قرارداد بوسیله آلمان عملی کند و البته این مطلب نباید بذهن مستبعد و غریب آید زیرا باین نکته مهم زعمای حزب پوپولست آلمان سابقاً (از ۱۹۱۹ به بعد) اشاره نموده بودند. حال باید دید مراحل مختلف اجرای این سیاست چه بوده و تحولی که در این سیاست ساراش که از طرفی بریان و از طرف دیگر اشتراک در رفتار اعمال آن می‌باشند روی داده کدام بوده است.

بطور خلاصه در این سیاست سازش دومرحله میتوان تشخیص و تمیز داد :

مرحله اول که منطبق بر سالهای ۲۵-۱۹۴۴ است و مرحله دوم که شامل سنوات ۱۹۴۶ تا ۱۹۴۹ میشود و بنابراین باید مشخصات هر يك از این دومرحله و وقایع و حوادث مهمی که در آن سالها روی داده تشریح نمود .

مرحله اول سالهای ۱۹۲۴-۱۹۲۵

برای اینکه مطالعه دقیقی از حوادث و وقایع اساسی آن دوره بمایم قبلاً باید در نظر داشت که در این سنوات دو واقعه مهم روی داده است یکی آنکه حکومت آلمان قبول نمود غرامات را که از سال ۱۹۲۲ بعد پرداخت آن معلق مانده بود مجدداً بپردازد و از طرف دیگر اولیای دولت آلمان از فرانسه خواهش میکنند که قراردادی با آن دولت منعقد نماید و این قرارداد است که پس از انعقاد با اسم قرار داد لوکارنو معروف گردید .

۱- پرداخت مجدد غرامات - پس از آنکه بمقاوم منفی در ناحیه روهر خامه داده شده حکومت آلمان بشرحی که در فصل سابق گذشت قبول کرد که به پرداخت قروض خویش تحت عنوان غرامات مجدداً ادامه دهد. حکومت فرانسه که در آن موقع در رأس آن بوانکاره قرار داشت نیز قبول کرد که کمیسیون مرکب از کارشناسان بین المللی برای مطالعه در قدرت پرداخت آلمان تشکیل شود و در این کمیته نقش اساسی بوسیله یکنفر خبره و کارشناس امریکائی با اسم دویس (۱) اعمال شد. طرح پرداخت جدیدی که تهیه شد رسماً بوسیله حکومت آلمان در ۱۶ اوت ۱۹۲۴ قبول گردید. طبق این طرح که معروف به طرح دویس شد آلمان متعهد گردید که بدول فاتح اقساط سالیانه بپردازد که در سال اول مبلغ آن به يك میلیارد مارك طلا و سپس متدرجاً زیاد میشد تا به دومیلیارد و نیم مارك طلا در سال پنجم میرسید ولی تعداد اقساط سالیانه تعیین نشده بود .

البته طبق طرح دویس قرار شده بود که اقساط سالیانه پس از سال پنجم نیز باید پرداخت شود ولی مبلغی که آلمان باید پس از سال پنجم بپردازد تعیین نشده بود به علاوه معین هم ننموده بودند که تا چه مدتی غرامات را آلمان باید بپردازد . نکته دوم آن بود که در طرح دویس و ثائقی برای پرداخت غرامات در نظر گرفته بود بدیعنی خطوط آهن آلمان و صنایع این کشور را برهن نزد متفقین گذارده بودند. این اموال مرهونه و وثائق اداره امور مربوط با وراق بهادار قابل استهلاك را تضمین میکنند بالاخره آخرین نکته ای که باید در نظر داشت آنستکه در طرح دویس قرار شده بود برای آنکه آلمان بتواند طبق مواد بالا غرامات را بپردازد از خارجه استقراضی بمبلغ ۸۰ میلیون مارک طلا نماید . عملاً هم این وام خارجی مبالغیرا که آلمان باید در طی سال اول بپردازد تقریباً بطور کامل جبران میکرد . پس مشخصات طرح جدید پرداخت غرامات بهر ازیراست

اولاً- مبلغ سالیانه ای که آلمان باید بپردازد نسبت بطرح پرداختی که در ماه ۱۹۲۱م تعیین شده که تراست زیرادر ۱۹۲۱ قسط سالیانه ای که آلمان باید بپردازد لااقل سه میلیارد مارک طلا بوده در صورتیکه در ۱۹۲۴ حداکثر بدو میلیارد و نیم میرسید .

ثانیاً- مجموع مبلغی که آلمان بعنوان غرامات باید بپردازد تعیین نشده بود زیرا تعداد اقساط سالیانه معین نگردیده بالنتیجه طرح دویس بمنزله موافقتنامه موقتی میباشد زیرا بدیهی است که پس از پنج سال مجدداً کارشناسان باید مجتمع شوند و تصمیم بگیرند ولی اگر این عدم نباتی را نیز که در آینده در طرح پرداخت غرامات وجود دارد در نظر بگیریم حقیقت امر آن میشود که دولت فرانسه بوسیله قبول طرح دویس از مقدار اعتبار خود و قرضی که آلمان باید بپردازد یکباره میکاست و اگر خوش بین ترین پیش بینی ها را در نظر میگرفتند و بحساب میآوردند و فرض میکردند که طرح دویس تا مدت ۶۰ سال اجرا خواهد شد در اینصورت بفرانسه بازهم (۴۰٪)

کمتر از آنچه طرح پرداخت غرامات ماه ۱۹۲۱ مقرر کرده بود میرسید . البته برای اینکه بتفصیل در اینباب که از مسائل مهم پس از جنگ جهانی اول است

بمطالعه پردازییم باید بکتاب وایل - رینال (۱) تحت عنوان (فرانسه و مسئله غرامات) مراجعه نمود که در آن مؤلف یکرشته محاسبانی نموده تا ارزش کلیه طرحهای پرداخت گراماتی را که متدرجاً در جریان مباحثات و مذاکرات درباره غرامات تهیه شده نشان بدهد.

لیکن باید در نظر داشت که نسبت به طرح دویس در آلمان مخالفت زیاد و شدیدی بعمل آمده است از جمله میلیون آلمان کوشش خود را در مخالفت با تصویب این طرح بخوبی نشان دادند. اما اشتراکین هم لروم قبول و اجرائی طرح دویس را بآنان گوشزد نمود زیرا می گفت برای اینکه آلمان بتواند از دول خارجی اعتباراتی کسب بکند و خارجیان مخصوصاً امریکائیها و انگلیسها اعطای وامی را بآلمان قبول نمایند باید آلمان لااقل حسن نیت خود را برای پرداخت قروض خود یعنی غرامات نشان بدهد چون در این صورت نه تنها آنها هشتصد میلیون مارک طلائی را که طرح دویس تعیین نموده بلکه مبالغ فوق العاده بیشتری را برای رفع احتیاجات صنایع آلمان (نه دولت آلمان) بشکل وام خواهند پرداخت بهمین مناسبت بالاخره طرح دویس از طرف رایشتاخ آلمان تصویب گردد و نتیجه این عمل تخلیه ناحیه روهر بوسیله قوای فرانسه شد

طرح دویس در مدت پنج سالی که بوسیله کارشناسان تعیین شده بود بخوبی اجرا شد و آلمان در این مدت قسمتی از غرامات خود را پرداخت ولی البته پرداخت غرامات بکمک سرمایه های خارجی که بشکل وام بآلمان اعطا میشد عملی گردیده است. زیرا سرمایه داران آمریکائی و انگلیسی حساب میکردند که چون آلمان در دوران جنگ جهانی اول بهیچوجه دچار خرابیهائی نشده و بالنتیجه صنایع این دولت دست نخورده باقی مانده بنابراین از نظر اقتصادی میتواند بسرعت توسعه و رونق خود را بدست بیاورد بشرط اینکه بدو کمک بشود و سرمایه داران انگلیسی و آمریکائی هم مقدار زیادی سرمایه در دسترس دولت آلمان قرار دادند فرانسواپونسه (۲)

سفیر فرانسه در برلن در کتابی که تحت عنوان (غرامات و آلمان) نگاشته به سی میلیارد مارک طلا مجموع سرمایه ابرا که در مدت پنج سال اجرای طرح دویس سرمایه‌داران خارجی بینگاہها و مؤسسات آلمانی پرداخته‌اند تخمین می‌زند و بعلمت کمی که بدین طریق باقتصاد این کشور شد دولت آلمان اشکالی برای پرداخت غرامات در پیش نداشت .

طرح دویس بنابراین تا اجرای طرح دیگری معروف بطرح (بانگ) در ۱۷ مه ۱۹۳۰ عمل شد طبق محاسبات دقیق و یا تخمینی که کمیسیون غرامات زده مجموع مبالغی که آلمان قبل از اجرای طرح دویس پرداخته بده میلیارد و دویست ملیون مارک طابالغ گردیده که ۴ میلیارد و دویست ملیون آن بشکل جنس پرداخت شد . مبالغی هم که طبق طرح دویس پرداخته شده به ۷ میلیارد و ۱۷۰ ملیون مارک طالارسید پس مجموعاً مبلغ پرداختی در این مدت به ۱۷ میلیارد و سیصد و هفتاد ملیون مارک طابالغ گردیده است .

بار سال جنس مخصوصاً توسعه قابل توجهی در اقتصاد فرانسه پیدا شد . البته اولیای صنایع فرانسه همینکه مشاهده کردند که بصنایع آلمان از طرف فرانسه سفارشات برای ساختن کشتی و قطار راه آهن داده شد اعتراض شدیدی نمودند . اما بواسطه اجرای برنامه عملیات ساختمانی مهمی در فرانسه و در مستعمرات آن دولت اولیاء این کشور آتیه درخشانی را برای ادامه این نوع فعالیتها پیش بینی نموده و وعده میدادند و بدین طریق برای فرانسه میسر شد و سالی که بدون آلمان ایجاد و تهیه آن غیر ممکن بود بدست آورد : از جمله بوسیله ماشینها و دستگاههایی که آلمانها بفرانسه دادند سد معروف کمبز (۱) در مسیر رودخانه رن که متعلق بفرانسه است ساخته شد .

۲- دومین واقعه مهم انعقاد قرارداد لوکار نو است . چون موافقتنامه موقتی در باره مسئله غرامات و اجرای طرح دویس افق بین‌المللی را روشن نموده بود بنابراین بنظر سیاستمداران و دولت امکان داشت که شالوده قراردادی را بریزند که بالاخص علل ایجاد جنگ را از بین ببرد و اشتراک از این طرز تفکر و روحیه مخصوص که در بین

مردم دو کشور بوجود آمده بود خواست بجمع سیاست آلمان استفاده کند در واقعیت امر اینست که هیچگونه افکار صلح طلبانه‌ای بخودی خود در محمله او وجود نداشت بلکه قبل از هر امر وی منافع آلمان را در نظر می‌گرفت

برای نخستین بار اندیشه و فکر مذاکره برای انعقاد قرارداد لوکار نودر مخيله سفر انگلیس در برلن (۲۰) در دایرن (۲) خطور کرد در دایرن از آن نوع سیاستمداران انگلیسی بود که معتقداند هر چه زودتر آلمان را باید در جریان و مسیر کلی سیاست اقتصادی اروپا گذاشت. البته او مخالف با اشغال ناحیه روهر بوسیله دولت فرانسه و همینطور خصم هر گونه سیاست اجرای مجازات در مورد آلمان بود بلکه معتقد است در صورتیکه در جنگ جهانی اول متعین مصلی گذشتها می‌نمودند امکان اجرای قانونی معاهده ورسای را آلمان می‌توانستند انتظار داشته باشند کلیه این عقاید و بسیاری دیگر را در دایرن در یادداشتهای شخصی (اصطلاح روزنامه خاطراتش) ثبت نموده و هم اوست که در ۲۹ سپتامبر ۱۹۲۴ به اشتراک من تلفن نمود که با اقدام شخصی وی در افق بین‌المللی یکبار ممکن است صلح و صفائی حکم فرما شود به عباره آخری آلمان از فرانسه تقاضای انعقاد قرارداد عدم تجاوزی را بنماید

سیاستمدار نامی آلمان اشتراک من در این اندیشه استفاده نمود ولی آنرا با وسع نظر بیشتری یعنی در درجه اول اهمیت ملقی کرده و بکار برده است بدین معنی که در ۹ فوریه ۱۹۲۵ حکومت آلمان بدول فرانسه یادداشتی فرستاد که در آن چنین می‌گفت: بسیار منطقی بنظر می‌رسد که دولت فرانسه تمایل بتأمین امنیت مردم و کشور خود داشته باشد. سایر این دولت آلمان پیشنهاد می‌کند که با فرانسه و انگلیس و ایتالیا تعهد مشترکی را بگردن بگیرد که بموجب آن در مدت زمانی که طبق قرارداد باید معین شود برای تصفیه مسائل فیما بین از توسل بجنگ خودداری نمایند. بعلاوه دولت آلمان پیشنهاد انعقاد قراردادی را مینماید تا بطور قطعی حفظ وضع موجود در منطقه رن تضمین شود به عباره آخری بوسیله انعقاد چنین قراردادی هر دو طرف متعهد شوند که مرزهای را که قرارداد ورسای تعیین نموده و همچنین خلع سلاح

واز وضع نظامی خارج شدن اراضی رنان را طبق این معاهده که اشترزمن آنرا پیمان امنیت نام گذاشته بود محترم بشمارید .

حال باید بکمت اسناد و مدارك موجود پی بطرز تفکر و روحیه اشترزمن در اقدام باین امر برد .

اولاً - هدف اشترزمن آنستکه از انعقاد قراردادی که بسیار امکان داشت بپنهایی بین دولتین فرانسه و انگلیس صورت بگیرد جلو گیری کند زیرا چنانکه گذشت تحقق پذیرفتن این امر در موقع افتتاح کنفرانس کان بسیار قریب الوقوع بود و چه بسا ممکن بود که در آتیة دور یا نزدیکی مجدداً باین اقدام دولتین متوسل شوند و حال آنکه بعقیده اشترزمن دولت آلمان منافع زیادی در جلو گیری از انعقاد چنین میثاقی بین فرانسه و انگلیس دارد .

ثانیاً - اشترزمن تصمیم دارد که از امکان بدرازا کشانیدن اشغال ناحیه روهر جلو گیری کند تا فرانسه در آتیة بدین حربه متوسل نشود و در حقیقت او میخواست این قدرت را از فرانسه سلب نماید . قرارداد و رسای مقرر داشته بود که در صورتیکه آلمان مواد قرارداد را اجرا نماید مدت نازده سال نواحی رنانی تحت اشغال قوای متعین بماند و حال آنکه برای فرانسه بخوبی ممکن بود که در موقع مقتضی ثابت کند که آلمان با اجرای کامل مواد قرارداد تن در نداده و بالنتیجه با اشغال ناحیه رنانی ادامه داده شود .

ثالثاً - اشترزمن مایل است که دائماً مجمیع اتحاق ملل نظارت در اراضی رنانی بنماید تا بدیوسیله سیاست فرانسه در این قسمت از آلمان فلج شود و از تکرار وقایعی که سابقاً در روهر صورت گرفت و بتفصیل بیان شد جلو گیری بعمل آمده باشد اینها هستند مزایائی که اشترزمن از انعقاد قرارداد امنیت انتظار دارد بدست آورد بعلاوه باید در نظر گرفت که او این میثاق را فقط مربوط بحدود غربی آلمان میکند و بنابراین دولت آلمان آزادی عمل خود را حفظ خواهد نمود تا بواسطه آرام تغییراتی در مرزهای شرقی خود بدهد ، یعنی مرزهایی که با لهستان و با چکسلواکی دارد .

التمه حکومت فرانسه هم بخوبی از احساسات و طرز تفکر و روحیه اشترزمن

در اقدام باین عمل با خبر بود و اگر موافقت با فکر انعقاد چنین قرارداد امنیتی نموده بعلت آنست که قبل از هر چیز مایل بتحصیل يك نوع تضمین بین المللی میباشد که بهنگام کنفرانس کان خواسته بود آنرا بوسیله انگلستان تحصیل کند.

ولی چنانکه گذشت این اقدام دچار شکست وعدم موفقیت شده بود. اما مسئله ای که بمراتب بیشتر باعث تشویش خاطر سیاستمداران فرانسوی گردیده بود مسئله مرزهای شرقی آلمان است زیرا امضاء قراردادی با آلمان از طرف دولت فرانسه که مطابق بر مرزهای غربی آلمان شود و آزادی عمل را برای مرزهای شرقی این دولت باقی بگذارد برای فرانسویان غیر ممکن جلوه مینمود و همین موضوع را اولیای امور فرانسه در جوابی که در تاریخ ۱۶ ژوئن ۱۹۲۵ بیادداشت دولت آلمان دادند گنجانیدند. در جوابی که فرانسه بیادداشت آلمان داد نوشته شده بود که حکومت فرانسه حاضر برای مذاکره با دولت آلمان در باره وسائل تحکیم صلح میباشد مشروط باینکه دولت فرانسه هم بتواند تضمینی بدولت لهستان در مقابل آلمان بدهد. پس از وصول جواب فرانسه بنظر میرسد که عقاید عمومی آلمان دچار شك و تردید بزرگی شده باشد چنانکه در کایه مطبوعات متعلق به احزاب دست راست شدیداً بمذاکراتی که با فرانسه شروع شده بود حمله گردید بدین معنی که ملیون آلمان اشتراک را در پیشنهاد امضا کردن چنین میثاق امنیتی با فرانسه شمات می کنند زیرا میگویند نتیجه این قرارداد واگذار کردن آلتزاس و لرن بطور قطع و برای همیشه بفرانسه است. محافل سیاسی دیگر آلمان هم بیم دارند که انعقاد قرارداد امنیتی با فرانسه شاید باعث مغشوش شدن روابط سیاسی آلمان و روسیه انقلابی شود.

جواب اشتراک در مقابل این انتقادات در گزارشی که در تاریخ ۱۷ ماه ژوئیه ۱۹۲۵ بکمسیون امور خارجه رایشناخ تسلیم نمود ملاحظه میشود. در این گزارش اشتراک اشاره باین موضوع میکند که اساساً آلمان احتیاج بسازش و تحصیل موافقت از کشورهای صاحب سرمایه دارد زیرا در صورت عدم توافق با کشورهای که بدو اعتبار میدهند آلمان مجدداً دچار يك بحران عظیم اقتصادی خواهد شد. از طرف دیگر میگوید بهیچوجه پولی برای تأمین اعتبار فعالیتها و عملیاتیکه در جریان است بدست نخواهیم

آورد و حال آنکه انعقاد قرارداد امنیتی با فرانسه تأثیر بسیار نیکوئی در عقاید مردم اتازونی امریکا خواهد نمود و اشتراکات و خصوصاً طالب تحصیل چنین رضایت خاطری است زیرا میگوید بدین طریق آلمان دلایلی بر حسن نیت خود بدینا نشان داده و در نتیجه سیل سرمایه های آمریکائی بآلمان روی خواهد آورد . در یادداشت های روزانه یا ژورنال خود ، اشتراکات در این تاریخ چنین مینویسد : « یک تروست یا شرکتی که مرکب از سرمایه دارهای انگلیسی و آمریکائی و آلمانی میباشد در شرف تشکیل است لیکن تشکیل آن بالطبع بستگی با انعقاد قرارداد امنیت موضوع بحث دارد و در حال حاضر آلمان احتیاج مبرمی بمیلیارد ها دارد . در حقیقت چنین بظن میرسد که استدلال اقتصادی در تعیین خط مشی سیاسی که حکومت آلمان در پیش میگيرد اهمیت بسزائی داشته است یعنی اگر آلمان پیشنهاد انعقاد قرارداد امنیتی با فرانسه مینماید بعلم آنست که این قرارداد وسیله اطمینان بخشی برای سرمایه داران انگلیسی و آمریکائی است و آلمان احتیاج فوری بکمک و مساعدت آنان دارد . بهمین جهت است که در ۲۰ ژوئیه ۱۹۲۵ حکومت آلمان یادداشتی بدولت فرانسه فرستاد و در آن اعلام نمود که شروع مذاکرات را بشروطی قبول میکند . در ۸ سپتامبر ۱۹۲۵ فرانسه و بریتانیای کبیر و ایتالیا از آلمان دعوت کردند که کنفرانسی که در لوکارنو از ۵ تا ۱۶ اکتبر ۱۹۲۵ تشکیل میشود نمایندگانی اعزام دارد . در این کنفرانس اشتراکات و آریستید بریان و سروستن چمبرلن که وزیر امور خارجه انگلیس در این موقع بود و بیتو موسولینی رئیس دولت ایتالیا و واندروولد نماینده بلژیک حضور داشتند و پس از مذاکرات زیاد در ۱۶ اکتبر ۱۹۲۵ قرارداد های لوکارنو امضاء گردید میگوئیم قراردادهای لوکارنو زیرا مجموعه قراردادهائی که در این کنفرانس با امضاء رسید بقرار زیر میباشد :

اولاً- قرارداد ضمانت مشترک سرحدات بین فرانسه و آلمان و بلژیک-

و این قرارداد بضمانت انگلیس و ایتالیا نیز میباشد .

ماده اول این قرارداد چنین میگوید :

دول امضاء کننده زیر فردا و جمعا حفظ و نگاهداری وضع حاضر را در باره سرحدات

بین آلمان و فرانسه و بلژیک طبق معاهده و رسای تضمین میکنند بعلاوه در آن مخصوصاً یادآوری میشود که از وضع نظامی خارج شدن ناحیه رنایی هم جزء این مقررات که معاهده و رسای آنها را تعیین و تسجیل کرده است میباشد

ماده دوم میگوید

دول آلمان و بلژیک و فرانسه متقابلاً متعهد میشوند که هیچگونه تجاوز یا حمله‌ای دست نزنند و متوسل بچنگ نشوند مگر در دو مورد

اول - موقعیکه آلمان اوضاع منطقه رنایی را که خلع سلاح یعنی از وضع نظامی خارج شده تغییر دهد .

دوم - در موردیکه اقدام و عملی صورت گیرد که طبق تصمیم مجمع اتفاق ملل مجبور بچنگ بشود

این قرارداد که مربوط بوضع رنایی است در مجموعه قرارداد های لوکارنو قرارداد و لی در شهر لوکارنو در حضور نمایندگان آلمان و با اطلاع آنها قرارداد های دیگری هم امضا شد که عبارت از قرارداد فرانسه با چکوا اسلواکی و قرارداد فرانسه با لهستان است یعنی حکومت فرانسه بموجب این دو قرارداد متعهد شده بوسیله قوای مسلح خود در صورت تهاجم آلمان باین دو کشور کمک بآنها نماید .

حال باید دید که ارزش این سیستم سیاسی که معروف به پیمان لوکارنو است از نظر سیاست خارجی فرانسه چه میباشد ؟

فرانسه بالاخره توانست ضمانت انگلستان و ایتالیا را در مورد امنیت کشور خود بدست آورد . در حقیقت دولت فرانسه بهدنی که همواره از سال ۱۹۱۹ تعقیب میکرد نائل شد و چنانکه دیدیم چه زمانیکه فرانسه بانعقاد قرارداد ضمانتی که قرار بود بوسیله انگلیس و ایالات متحده آمریکا امضا بشود بیجهت اطمینان حاصل کرد و چه در مذاکرات کان این مقصد را پیوسته جستجو میکرد و بنا بر این امضاء پیمان لوکارنو بمنزله نیل بهدنی است که در اواخر سال ۱۹۲۱ یعنی در کنفرانس کان بهنگام مذاکره درباره انعقاد قراردادی با انگلستان بیهوده این دولت تعقیب کرده است . البته برای دولت فرانسه این تضمین از نظر معنوی ارزش زیادی دارد

ولی از نظر سیاسی چه مزیتی دارد ؟

در آن زمان یعنی در سال ۱۹۲۵ آلمان بهیچوجه نمیتواند جنگ انتقامجویانه‌ای دست بزند و بالنتیجه تضمینی که فرانسه در لوکارنو تحصیل کرده در ۱۹۲۵ منافع واقعی و حقیقی در بر ندارد ولی برای آینده مشروط باینکه قرارداد لوکارنو ده الی بیست سال ادامه یابد و طول بکشد مزیت بزرگی در بر خواهد داشت .

در مقابل دولت فرانسه بوسیله قرارداد لوکارنو متعهد میشود که برای مجبور کردن آلمان با اجرای قراردادهای صلح بزور متوسل نخواهد شد در حقیقت در آینده توسل بمیلی ماسد اشغال روه در ۱۹۲۳ بوسیله فرانسه غیر ممکن میشود زیرا قرارداد لوکارنو محترم شمردن متقابل سرحدات دو کشور را تصدیق میکند .

از طرف دیگر طرح لوکارنو از نظر فرانسه بسیار ناقص بنظر میرسد زیرا ضمانتی که از طرف انگلستان و ایتالیا بعمل آمده فقط شامل سرحدات غربی آلمان میشود و عبارت روشنتر منطبق بر سرحدات بین آلمان از یکطرف و فرانسه و بلژیک از طرف دیگر میگردد ولی در مورد سرحدات چکواسلواکی و لهستان چنین عملی انجام نگرفته . بنظر میرسد در سال ۱۹۲۵ چنین احساس میکردند که شروع جنگ از طرف لهستان یا از ناحیه چکواسلواکی خیلی بیشتر قریب الوقوع باشد تا از طرف دول غرب - البته اگر آلمان بطرف لهستان یا به ناحیه چکواسلواکی حمله میکرد فرانسه چنانکه در بالا مذکور شد حق دخالت نظامی و مسلحانه را بر علیه آلمان برای خود حفظ کرده بود و وارد در جنگ میشد زیرا با چکواسلواکی قراردادی و با لهستان قرارداد دیگری در این خصوص امضا کرده است . ولی در این مورد ضمانت ایتالیا و انگلستان قابل اعمال و اجرا نبود و بنابراین در طرح لوکارنو نقصی بسیار خطرناک وجود داشت .

در اینصورت آیا باید عقیده کسانی مانند بلرینو را که در کتاب خویش (سیاست لوکارنو را سیاست شتر مرغ خوانده است) قبول بود ، البته خبر زیرا این عقیده يك عقیده افراطی در این مورد بخصوص بنظر میرسد چون سیاستی که منتهی بانعقاد قرارداد لوکارنو شد اقلادارای معنی و مفهومی بوده است یعنی بر اساس

امید بایجاد توافق بین فرانسه و آلمان و آرزوی از بین بردن فکراتتماعجوبی آلمان اعمال و تعقیب شده است.

برسبیل نتیجه باید بگوئیم که در پایان اولین مرحله روابط فرانسه و آلمان اشترزمن در ۱۹۲۵ نتیجه‌ای بس مهم رسیده که موجب مباحثات و باعث افتخار وی است زیرا طرح پرداخت غراماتی را توانسته بدست آورد که بموجب آن دیون آلمان کاهش یافته و در ضمن آلمان بدانوسیله توانسته انبوه سرمایه‌های خارجی را بداخل کشور خود بکشاند همچنین بوسیله انعقاد قراردادهای لوکارنو این مطلب تحقق یافته است که فرانسه در آتیة نخواهد توانست باشغال مجدد روهردست بزبد و موجبات وحشت واضطراب دولت آلمان را فراهم نماید. بدون شك در عوض اشترزمن هم مجبور بتمهیدی مبنی بر محترم شمردن سرحدات فرانسه (یعنی بطور قطع دست برداشتن از هر گونه ادعائی درباره آلزاس ولرن) گردیده است ولی چنانکه دیدیم در کاغذی که بولیمهد سابق آلمان نگاشته است میگوید این امر حقیقتاً اداکاری مهمی بحساب در نمیآید زیرا آلمان در ۱۹۲۵ هیچوجه نمیتواند آلزاس ولرن را بصرف کند.

بهر صورت در ۸ سپتامبر ۱۹۲۶ آلمان طبق قولی که شفاهاً در لوکارنو داده شده بود مجاز ورود در جرگه دول متفق شد و بنا بر این داخل در جامعه اتفاق ملل گردید و چنانکه در پیش ملاحظه نمودیم ایهم یکی از هدفهای بود که اشترزمن تعقیب میکرد

فصل پنجم

مرحله دوم روابط فرانسه و آلمان و ادامه سیاست

اشترزمن (۲۹ - ۱۹۲۶)

بمحض ورود دولت آلمان در جامعه اتفاق ملل اشترزمن در صدد انجام هدف اساسی برنامه سیاسی خود چنانکه گذشت یعنی آزاد نمودن آلمان از اشغال دول فاتح جنگ جهانی اول بر آمد تا قبل از تاریخی که قرارداد ورسای معین نموده است ناحیه رنانش را ارتش متفقین تخلیه نماید و این مسئله تخلیه رنانشی از سال ۱۹۲۶ تا ۱۹۲۹ در روابط فرانسه و آلمان تأثیر فوق العاده‌ای داشته است.

مرحله اول این امر با ملاقات دو سیاستمدار نامی یعنی آریستید بریان و اشترزمن در تواری (۱) (فرانسه) در ۱۷ سپتامبر ۱۹۲۶ شروع شده است. فکر این ملاقات از اشترزمن میبایست بدین معنی که وی در ماه اوت همین سال رئیس اداره مطبوعات سفارت فرانسه در برلن موسوم به هسنارد را (۲) که از دوستان صمیمی و معتمد آریستید بریان بود پذیرفت و علاقه خود را با ملاقات با بریان در دوره اجلاس جامعه ملل که برای رسیدگی بموضوع ورود آلمان باین مجمع انعقاد یافته اظهار نمود بشرط اینکه محل ملاقات در خارج از شهر ژنو قرار داشته باشد تا روزنامه نویسان و مدیران جرائد مزاحم آنها نگردند. بریان هم پس از اطلاع با این ملاقات موافقت نمود و بدین طریق روز ۱۸ سپتامبر ۱۹۲۶ بریان و اشترزمن در کمی مسافت دور از ژنو در خاک فرانسه در محلی باسم (تواری) در مهمانخانه کوچکی ملاقات نمودند و تنها شاهد این ملاقات هسنارد سابق الذکر است که مترجم بین بریان و اشترزمن بوده و تا کنون از ملاقات تاریخی تواری از طرف بریان یادداشتی باقی نگذاشته نشده

و اگر گذارده شده تا کنون بدست نیامده است و فقط همان شرحی است که اشترزمن از خود باقی گذارده و آن عبارت از یادداشت مفصلی است که شب همان روز ملاقات تنظیم گردیده و پس از مرگ این سیاستمدار در بین مکاتبات او پیدا شده است. در اینجا نکات مهم و اساسی ملاقات تواری را طبق یادداشت اشترزمن بیان میکنیم. در ابتدای این ملاقات و شروع مذاکرات بریان از میل باطنی و علاقه قلبی خود در باره یافتن راه حل کلی برای رفع مشکلات فرانسه و آلمان حکایت میکند و میگوید مایل و موافق است که تخلیه ناحیه رنانی و استرداد منطقه سار با آلمان عملی شود مشروط بر اینکه آلمان هم در مقابل (مابارائی) از نظر اقتصادی و مالی بفرانسه عطا کند. جواب اشترزمن آنستکه موافقت بر اساس نظریات بریان امکان دارد بشرط آنکه تخلیه رنانی به سرعت صورت بگیرد ولی در عوض آلمان تقاضای تجدید نظر در طرح پرداخت غرامات مینماید یعنی تجدید نظر در طرح دویس. اما درباره ما به ازائی که بریان تقاضا میکند اشترزمن اشاره باوراق بها داری که طبق طرح دویس پیش بینی شده کرده میگوید که در بازارهای جهان بالاخص در بازار آمریکا سرعت این اوراق بهادار بفروش خواهد رفت و در آتیبه نزدیکی دولت آلمان خواهد توانست بمقتضی مبالغ قابل توجهی از غرامات خود را بپردازد و فرانسه هم از این مبلغ البته سهم معمولی خود را که ۵۲٪ است دریافت خواهد کرد. بهر صورت موافقت در این مسائل بدین طریق حاصل میشود که از طرفی مزایا و محسناتی را در زمینه سیاسی فرانسه برای آلمان قائل میشود یعنی مایل است با آلمان اعطا کند و در مقابل در زمینه مالی مزایا را برای آلمان برای فرانسه قائل میگردد. برای آنکه بهتر بعلمت وقوع این مذاکرات بی ببریم باید در نظر گرفت که در ۱۹۲۶ بحران مالی شدیدی در فرانسه روی داده و مصادف با زمانی است که سرنوشت فرانک باید تعیین شود و پول فرانسه لحظات بسیار بحرانی را طی مینماید. معذرت یادداشتی که اشترزمن از مذاکرات این جلسه برداشته و در خاطرات سیاسی خود آورده حاوی مطالبی است که تا حدی غریب بنظر میآید زیرا باید دید چرا بریان برای آلمان تا ایندرجه قائل بامتيازات و مزایایی میشود در حالیکه آلمان

فقط مابازای مالی بفرانسه میدهد، جواب آنستکه از ملاقات تواری در دسترس ما فقط یادداشتی که از منابع آلمان بدست آمده موجود میباشد و بدینجهت نمیتوانیم بحقیقت محض رسیده و این مسئله بفرنج را روشن نمایم.

بهر صورت پس از انعقاد جلسه شورای وزیران فرانسه که بعد از ملاقات تواری صورت گرفت وزراء اصولاً فکر مذاکره با آلمان را تصویب نمودند ولی بادر نظر گرفتن دو نکته زیر که در آن جلسه مورد بحث و فحص قرار گرفت یکی آنکه مزیت مالی که آلمان برای فرانسه فائل میشود بستگی باوضاع و احوال بازار جهانی دارد یعنی فروش اوراق بهادار طبق پیشنهاد وطرح دویس در عمل بستگی دارد بامیل سرمایه داران آمریکائی یعنی آنها هستند که باید در این باره تصمیم بگیرند و لاغیر. از طرف دیگر تخلیه ناحیه رنانی در صورتی امکان پذیر است که نه تنها آلمان غرامات را پردازد بلکه خلع سلاح اینکشور نیز باید عملی بشود.

دراول نوامبر ۱۹۲۶ یعنی شش هفته پس از ملاقات تو آری سفیر فرانسه در برلن در ملاقاتیکه با اشترزمن نمود نکاتی را درباره خلع سلاح آلمان ناوگوشزد نمود و اشترزمن بلافاصله جوابداد که باید پی برد آیا فرانسه علاقه به تعقیب سیاستی که در ملاقات تو آری بین دو سیاستمدار در میان گذاشته شده است دارد یاخیر؟ در حقیقت نباید فراموش نمود که در این بین یعنی در ظرف چند هفته پس از ملاقات تو آری وضع مالی فرانسه تغییراتی کرده بود بدین ترتیب که در فرانسه جلوی سقوط فرانک را با تدابیری گرفتند یعنی پوانکاره که پست ریاست وزراء را مجدداً قبول کرده بود توانست فرانک را تثبیت بنماید و بنابراین احتیاجات مالی فرانسه در اینوقت چندان جنبه آنی نسبت بهفتههای قبل نداشت بهمین جهت میتوان گفت بر ملاقات تو آری نتیجهای مترتب نگشت. بدون شك بر بیان و اشترزمن مجدداً در این مسائل مذاکره کرده اند ولی مذاکرات بجای معقول و بمرحله اساسی هیچگاه نرسید و اشترزمن چنین احساس کرد که بر بیان در ملاقات تو آری نکاتی چند را بمیان آورد که در اطراف آنها خود او بقدر کفایت تفکر نموده بود و سپس همیشه ملاحظه

نمود که در بین همکاران و در عقاید عمومی فرانسه نسبت به این افکار مخالفتی ابراز
میشود مجبور به تغییر وضع خود در این باب گردید.

به صورت ملاقات تو آری نتیجه عملی نداشته و در مسئله تخلیه رنانی در این
زمان پیشرفتی حاصل نشد و عقاید عمومی آلمان از این جهت دچار نومیدی گردید.
مقصود ما از ذکر این جمله در این مقام عقاید ملیون آلمان نیست بلکه اشاره به عقیده
مثلاً مردم معتدلی مانند جرژ فویرث شانسلیله این کشور است که در مجله جمهوری
آلمان (۱) در ۱۹۲۷ چنین میگوید. (آلمان پیوسته در امری چون انعقاد قرارداد لوکارنو
شروع مذاکرات مربوط به تخلیه ناحیه رنانی را در نظر داشته است ولی نتوانسته
باین نتیجه و مقصود برسد.)

در ۱۹۲۸ در انتخابات عمومی آلمان قدرت بدست هیئتی ارا حزاب ائتلافی که
در رأس آن سوسیالیستها قرار داشتند افتاد و یکنفر سوسیال دموکرات با سم هرمان
مولر شا نسلیه آلمان گردید و اشتراکین هم کماکان پست وزارت امور خارجه را
حفظ نمود. هرمان مولر بعضی اینکه قدرت را در دست گرفت در اعلامیه‌ای که در
ابتدای احزاب پست نخست‌وزیری خود در آلمان (دوم ژوئیه ۱۹۲۸) صادر نمود
مسئله تخلیه ناحیه رنانی را رسماً بمیان آورد زیرا اعلام نمود که آلمان يك نوع
(حق معنوی) در مسئله تخلیه فوری رنانی دارد زیرا قرار داد لوکارنو امضا نموده
است. در حقیقت تخلیه ناحیه رنانی بعقیده زمامداران آلمان مابعد ای گذشتی است
که آلمان با انعقاد پیمان لوکارنو نسبت بفرانسه نموده است. در صورتیکه حقیقت
امر آنستکه آلمان با انعقاد قراردادهای لوکارنو مزایای بیشتری از آنچه واگذار
کرده بدست آورده است.

در اواخر ماه ژوئیه ۱۹۲۸ اشتراکین به سفیر آلمان در پاریس نوشت که
حکومت آلمان مصمم است که تقاضای تخلیه رنانی را قبل از تاریخ معهود بنماید و
شخصاً هم اشتراکین در آخر ماه اوت ۱۹۲۸ بپاریس آمد و ملاقاتی بابریان و ملاقات

دیگری با پوانکاره نخست وزیر فرانسه نمود. درباره این ملاقاتهای اشترزمن با سیاستمداران و اولیای حکومت فرانسه فقط یادداشتهای اشترزمن را امروز در دست داریم بریان طبق این یادداشتهای اشترزمن اظهار نموده که مسئله تخلیه قبلی ناحیه رنانی در شرف (پخته شدن) و بشمار رسیدن است و عقاید عمومی فرانسه بلزوم آن بی برده ولی باید در مقابل آن مابازائی شکل پرداخت غرامات بدست آورد یعنی همان عقایدی را که در ملاقات تو آری اظهار کرده بود بریان مجدداً بمیان میآورد. ملاقاتی که اشترزمن با پوانکاره نمود، مراتب اهمیت بیشتری داشته است زیرا علیرغم سیاستی که در ۱۹۲۳ پوانکاره با اشغال روهو رعقب نمود در ملاقات با اشترزمن (بنابر یادداشتهای سیاستمدار آلمانی) اظهار علاقه به نزدیکی فرانسه و آلمان نموده و همینکه اشترزمن از تخلیه رنانی بحث کرد پوانکاره جواب داده که راه حل این مسئله امکان پذیر است و همانا در تربیتی و راهی است که برای همیشه برای مسئله غرامات باید در نظر گرفت یعنی حل قطعی غرامات و بدین طریق پوانکاره در مذاکرات با اشترزمن آنچه را که تا آن زمان ابا کرده بود قبول نموده است علت این تغییر عقیده گویا بستگی با وضع مالی فرانسه داشته و مخصوصاً بوسیله مسئله قروض بین المتفقین میباشد.

برای روشن شدن این موضوع باید در نظر داشت که در اواخر جنگ ۱۸-۱۹۱۴ فرانسه مانند انگلیس مبالغ زیادی مقروض با تازونی گردیده بود. دولت انگلیس با تازونی قول داده دیون خود را در دوران جنگ جهانی اول بعداً پرداخت خواهد نمود و در نتیجه فرانسه هم مجبور بقبول پرداخت دیون خود گردید و در ۲۹ آوریل ۱۹۲۶ قراردادی با تازونی در این باره منعقد کرد که بموجب آن این دیون در شصت و دو قسط سالیانه مسترد گردد. لیکن پارلمان فرانسه از تصویب این قرارداد خود داری نمود زیرا میگفتند در حالیکه معلوم نیست طبق طرح دیوس در موضوع پرداخت غرامات علی التحقیق آلمان چه مبلغی خواهد پرداخت بجه علتی فرانسه تعهد پرداخت چنین مبالغ سنگینی را تا شصت و دو سال بنماید. برای اینکه از این اشکال بزرگ خارج شوند پوانکاره تمایل و علاقه خاطر شدیدی داشت که قروض آلمان

بفراسه که عنوان غرامات داشت بطور قطع تعیین و تثبیت گردد و بعد هم کلاً پرداخت شود. در حقیقت پوانکاره مایل بود که مسئله قروض فرانسه با تازوونی بامسئله قروض ناشی از غرامات آلمان بفرانسه بستگی پیدا کند و برای اینکه آلمان این مسئله را قبول نماید پوانکاره تمایل خود را بمسئله تخلیه اراضی رنانی قبل از موعد اظهار داشته است.

این فکر کم کم قوت گرفت و در دسامبر ۱۹۲۸ در ژنو مذاکراتی بین بریان و هرمان مولر صورت گرفت و منتهی بقرارداد اصولی گردید که در اعلامیه ای بتاریخ ۱۶ سپتامبر ۱۹۲۷ گنجاینده و اظهار شد که مذاکرات توأم برای تخلیه قبل از موعد مقرر ناحیه رنانی و صدور قرار قطعی و کامل در باره مسئله غرامات شروع خواهد شد و این قرار قطعی پس از مشکلاتی چند بالاخره در کنفرانس لاهه در ماه اوت ۱۹۲۹ صادر گردید.

در کنفرانس لاهه دو قرارداد امضا شد: یکی قرارداد سی ۱ اوت ۱۹۲۹ مربوط به بتخلیه ناحیه رنانی یعنی دول غالب و پیروز جنگ جهانی اول اعلام داشتند که شروع به تخلیه ناحیه رنانی در سپتامبر ۱۹۲۹ نموده و تمام ژوئن ۱۹۳۰ آنرا خاتمه خواهند داد. از طرف دیگر قرارداد ۳۱ اوت ۱۹۲۹ طرح جدیدی برای پرداخت غرامات تدوین شد معروف به طرح یانک (۱) که قرار است جای طرح دويس را بگیرد. بموجب طرح یانک آلمان مجبور بود بعنوان غرامات تا سال ۱۹۸۸ اقساط سالیانه ای بپردازد ولی برای اینکه باین نتیجه برسد دولت فرانسه مجبور شد مجدداً از مقدار قروض و دیون آلمان بکاهد یعنی نسبت بطرح دويس ارزش بالفعل طرح یانک ۱۷٪ کمتر بود.

ارتباط بین این دو مسئله یعنی تخلیه ناحیه رنانی و طرح یانک بدین طریق بطور روشن برقرار گردید و در متون قرارداد های منعقد در لاهه مصرحاً ذکر شده بود که تخلیه ناحیه رنانی در ماه ژوئن ۱۹۳۰ بشرطی صورت خواهد گرفت

که طرح يانك قبل از اين تاريخ بوسيله مجلس شوراي آلمان تصويب گردد و در عمل طرح يانك در تاريخ ۱۷ مه ۱۹۳۰ بوسيله پارلمان آلمان تصويب و بموقع اجرا در آمد و تخليه اراضي رناني نيز در ۳ ژوئن ۱۹۳۰ خانه يافت .

حال اگر نظري كلي به روابط فرانسه و آلمان بين سالهاي ۱۹۲۴ و ۱۹۳۰ بنماييم بچه نتايجي بر خواهيم خورد ؟ البته بخوبي متوجه اين موضوع ميشويم كه ابتكار در دست آلمان بوده است زيرا در نتيجه اعمال سياست خاصي از طرف اشرف زمان است كه در روابط فرانسه و آلمان تغييراني صورت گرفته فرانسه در مسئله عرامات گذشتهاي زيادي نموده است بدون اينكه اولاً رابطه حقوقي بين پرداخت مبالغيكه آلمان بفرانسه مديون بود و بايد پردازد و ديون فرانسه بايالات متحده آمريكا برقرار سازد . همچنين فرانسه تقليل و كاستن از ديون آلمان را قبول كرد و حتي درو نائقي و تضمينات پرداخت عرامات نيز محدوديتي قائل شد . از طرف ديگر از اشغال ناحيه رناني كه تا سال ۱۹۳۵ يگانه وسيله تضمين امنيت او بود نيز دست كشيد . بالاخره فرانسه قبول كرد كه خلع سلاح آلمان امري است كه كاملاً صورت گرفته است . زيرا كميسيون نظارت بين المتفقين كه مأمور رسيدگي به خلع سلاح آلمان بود منحل گرديد .

در نتيجه فرانسه تجديد نظر در قسمتي از قرارداد و رساي را قبول كرد . حقيقت امر آنستكه شايد تجديد نظر در قرارداد و رساي در اين زمان خطر بزرگي بشمار نميرفت زيرا فرانسه هنوز تفوق نظامي خود را حفظ كرده و قراردادهاي اتحادي با دول اروپاي شرقي و مركزي منعقد نموده است معذلك بايد تصديق كرد كه اگر فرانسه چنين گذشتهائي را نموده باميد آن بود كه تغييری در طرز فكر و روحيه آلمانها داده شود . حال بايد ديد آيا از اين حيث بابين هدف غائي نائل گرديد ؟ برعكس زيرا بمحض اينكه در مسئله تخليه رناني تقاضاها و پيشنهادات آلمان عملي شد و به نتيجه رسيد اولياء اين دولت تقاضاي تازه اي نمودند مانند استرداد ناحيه سار و همچنين در نطقی كه رئيس جمهور آلمان هيندنبورك در مائانس در ۲۰ ژوئيه ۱۹۳۰

کرد تقاضای لغو مقررات مربوط به خلع سلاح و ازوضع نظامی در آوردن ناحیه رنانی را کرد و نیز تقلیل تسلیحات کلیه دول را خواهان شد. در نطقی که اشتراک در ژنو بتاريخ ۹ سپتامبر ۱۹۲۹ نمود اظهار داشت که آلمان خلع سلاح شده است و بنا براین سایر دول هم بنوبت خود باید در تقلیل تسلیحات خود بکوشند و اگر این دول مایل نباشند که از تسلیحات خود بکاهند در اینصورت آلمان هم حق خواهد داشت که بتسلیحات خود بیفزاید.

حال باید دید که عقاید عمومی در آلمان بجه سمتی متمایل میشود؟ در انتخابات عمومی سپتامبر ۱۹۳۰ حزب ناسیونال سوسیالیست یعنی حزبی که در رأس آن آدلف هیتلر قرار دارد شش میلیون رأی داشته و ۱۰۹ کرسی در رایشستاخ در نتیجه این انتخابات بدست آورده است در حالیکه در ۱۹۲۸ فقط یک میلیون نفر بآنها رأی داده و ۱۲ کرسی بدست آورده بودند بالنتیجه این حزب که از سایر احزاب آلمان احساسات مخالف آمیز شدید تر و خصمانه نسبت بفرانسه ابراز میدارد به پیشرفتهای قابل توجهی در انتخابات نایل شده و میشود یعنی ۹۷ کرسی بیشتر در بین دو تاریخی که گذشت در رایشستاخ بدست آورده است در حالیکه عقاید عمومی فرانسه امیدوار بود که با تخلیه قبل از موعد ناحیه رنانی سیاست سازش و صلح و صفائی با آلمان شروع شده است.

بنابر این با که مال صداقت باید اعتراف کرد که ترازنامه فعالیت سیاسی سیاستمداران فرانسوی از لحاظ پیشرفت این مقصود بسیار ناچیز و در درجه متوسطی قرار دارد و بدون شك شکست سیاستی را که بریان تعقیب نموده باید امر مشهود و قطعی بشمار آورد.

فصل ششم

مسائل کلی مربوط به سازمان روابط

بین دول اروپا و جهان

برای آنکه مطالعه مسائل مربوط بروابط بین فرانسه و آلمان و سایر دول بزرگ اروپا بین سالهای ۱۹۲۰-۱۹۳۰ تا حدود امکان و بنحو شایسته صورت پذیرد باید از موضوعات کلی مربوط بسازمانی که در مناسبات بین دول اروپایی بوجود آمد نیز سخن بمیان آورد.

در مواد چهارده گانه که در ژانویه ۱۹۱۸ بوسیله رئیس جمهور آمریکا ویلسن تنظیم گردید بکرشته اصول کلی بیان شده بود که بعقیده وی منظور از آن تأمین و تحکیم صلح در آینده میباشد. بنا براین اصولی که در آتی بعقیده وی باید حاکم بر روابط بین المللی باشد عبارت است از طرح کمک متقابل دول بر علیه متجاوز و محدود نمودن تسلیحات و قبول آزادی روابط اقتصادی بین دول. چون ویلسن در این اصول خود را مدافع سرسخت آزادی روابط اقتصادی نیز نشان میداد. حال باید بدقت ملاحظه نمود و دید آیا جامعه ملل میتواند مجدداً باین مسائل که در ۱۹۱۹ بطور نافص عملی شد رسیدگی نموده و نواقصی را که در طرح تهیه شده در آن سال (۱۹۱۹) وجود دارد رفع کرده و سازمان مفید ترو مؤثرتری از سازمان و میثاق جامعه ملل بوجود آورد؟ چنانکه ملاحظه میشود این موضوع از مسائل اساسی بعد از جنگ جهانی اول بشمار میرود. اما چنانکه در پیش به تفصیل بیان شد از همان بدو امر بواسطه امتناع ایالات متحده آمریکا از تصویب قرارداد و رسای و عدم دخالت در سازمان همکاری بین المللی که مقرش در شهر ژنو بود در اساس جامعه ملل بوضع

خطرناکی ضعف و فتور راه یافته است علاوه بر این نباید فراموش نمود که از طرف دیگر اولیای ایالات متحده آمریکا در قاره آمریکا سیاستی را اعمال می نمایند که هدف آن استقرار سیستم و سیاست خاصی معروف به سیاست اتحاد و اتفاق دول امریکائی (بان آمریکن) تحت ارشاد و هدایت اتازونی میباشد و حال آنکه دول امریکائی جنوبی که جزء این اتحادیه امریکائی هستند در عین حال عضو جامعه ملل نیز میباشند.

با بر این در این فصل دو جنبه این موضوع مهم را از یکدیگر باید تمیز داد و تفکیک نمود: یکی اقداماتی است که دولتهای عضو جامعه ملل نموده اند و دیگر تصمیماتی که از طرف ایالات متحده امریکائی شمالی در این زمینه اتخاذ شده است.

۱ - اقدامات و ابتکارات جامعه ملل برای جستجوی طرق آرام حل و عقد اختلافات.

الف - تقویت میثاق جامعه ملل - اولین مسئله ای که توجه اعضای جامعه ملل را بخود معطوف نمود این بود که ترتیبی قائل شود تا بدان وسیله اختلافات بین الملل بطور آرام فیصله یابد و وصول باین مقصود و نیل باین هدف نیز جز با تکمیل طرح و سازمانی که میثاق جامعه بر آن شالوده ریخته شده باشد میسر و مقدور نییود.

بنابر این باید دید چه ابتکاراتی در این راه بکار برده شده است و نتایجی که بدست آمده کدام است؟

در این زمینه از جمله اقداماتی که صورت گرفت یکی اینست که بایجاد دیوان دائمی داورى بین المللی پرداخته اند. ماده ۱۴ میثاق و شورای جامعه ملل پیش بینی کرده بوده که چنین دیوانی باید دایر گردد. در فوریه ۱۹۲۰ بنابر گزارش نماینده فرانسه و ن بوژوآ (۱) شورای جامعه ملل کمیسیونی مرکب از حقوق دانان را تشکیل داد تا درباره سازمان آن مطالعه لازم بنمایند. البته در این مقام به تفصیل در باره مسائل حقوقی که در این کمیسیون بحث کرده اند و جزئیات آن اشاره نمیکنیم چون باموضوع کلام ارتباط مستقیمی ندارد بلکه توجه ما باید معطوف جنبه سیاسی آن بشود. در بین اعضا کمیسیون در دو مورد اختلاف نظر وجود دارد: یکی درباره اینکه آیا

دیوان صلاحیت دارد که تمام اختلافات را مورد بررسی قرار دهد یا بعضی از آنها را. اختلاف دوم در باره اینست که آیا دول عضو جامعه ملل مجبورند که بعضی اختلافات خود را بدیوان دائمی داوری بین المللی ببرند یا برعکس میتوانند معاف از آن باشند بعبارة اخرى قضاوت دیوان اجباری است یا اختیاری؟ در جلسه جامعه ملل با وجود عقیده اینکه از طرف نمایندگان دول کوچک ابراز شد مبنی بر اینکه داوری باید اجباری باشد نظر دول بزرگ یعنی فرانسه و انگلیس بر این قرار گرفت که داوری دیوان باید اختیاری باشد. البته این امر با تقویت سازمان عمومی که هدفش حفظ صلح در جهان بوده مبیانت دارد ولی شورای جامعه ملل تصمیم گرفت که صلاحیت دیوان دائمی بین المللی فقط محدود با اختلافاتی است که دول بخواهند بآن دیوان بفرستند بنابراین صلاحیت اختیاری دارد ولی در این باره بحث بزرگی در جامعه ملل صورت گرفت و در نتیجه اختلاف نظری بین نمایندگان دول کوچک (داوری اجباری دیوان) و نمایندگان فرانسه و انگلیس (داوری اختیاری) پیش آمد و بالاخره برای وصول بمقصود و اختیار راه حل مناسبی دول کوچک رضایت دادند که نظریات دول مذکور قبول شود.

دیوان دائمی داوری بین المللی بنابراین در ژانویه ۱۹۲۲ در لاهه شروع بکار کرد. ولی مهمترین مطلبی که دقت شورای جامعه ملل را بخود معطوف نموده بود جلب توجه و دخول اتنازونی در دیوان دائمی داوری بین المللی است و بهمین مناسبت در زمانی که سازمان دیوان مورد مطالعه قرار میگرفت جامعه ملل یک نفر آمریکائی را دعوت نمود تا در کارهای مقدماتی آن با سایر اعضاء همکاری نمایند و این شخص از افراد برجسته اتنازونی یعنی الیهوروت (۱) میباشد که گذشته از اینکه حقوق دان معروفی است از رجال سیاسی بزرگی نیز بشمار میرود و در زمان ریاست جمهوری تئودور روزولت وزیر خارجه بوده است. بنابراین مسئله مهم آن است که آیا اتنازونی شرکت در دیوان دائمی داوری بین المللی خواهد نمود یا خیر؟ برای حصول این امر سنای آمریکا

شرایطی پیشنهاد کرد یکی آنکه چون سازمان دیوان آنطور که بتصویب شورای جامعه ملل رسیده کاملاً موافق میل سنا نباشد بنابراین خواهان تغییراتی در سازمان دیوان طبق نظریات اتازونی آمریکا میباشد و بالاخره این تغییرات در سال ۱۹۳۰ صورت عمل بخود گرفت ولیکن سنای آمریکا این مسئله را به تعلل و درازا کشانید تا سال ۱۹۳۵ و در این زمان هم اکثریت سنا با دخول اتازونی در دیوان دائمی داوری مخالفت نمود و بنابراین در بدو امر ا در امیدواریهایی در این باره اعضاء جامعه ملل داشتند تا بلکه بتوانند ایالات متحده امریکا را به سازمان همکاری ملل در ژنو بنحوی از انحاء بکشانند مبدل بیأس گردید.

نکته دیگری که در باره ایجاد سازمان امنیتی در روابط بین المللی مورد بحث قرار گرفت مسئله مجازاتها بوده است زیرا میثاق جامعه ملل چنانکه گذشت طرح مؤثری راجع به اعمال مجازات بر علیه دولی که تعهدات خود را زیر پا بگذارند تصویب نکرده بوده ولی فراسه در دو نوبت کوشش زیادی برای رفع آن و ترمیم ضعف میثاق نمود که یکی پروتکل ژنو و دیگری طرح اتحاد اروپا میباشد.

۲- بنابراین ابتکار و اقدام دوم تدوین پروتکل ژنو بوده است. در سپتامبر ۱۹۲۴ (۱) طرح پروتکلی برای فیصله دادن باختلافات بین المللی بطور آرام و صلح جویانه در جلسه مورخ ۱۲ اکتبر ۱۹۲۴ بجامعه ملل پیشنهاد شد. در حقیقت این پیشنهاد بمنزله تجدید نظر در میثاق جامعه ملل بوده است تا تصمیمات این مجمع تأثیر و قدرت بیشتری دارا شود. بدین معنی که چنانکه در پیش گذشت ماده ۱۶ میثاق جامعه پیش بینی نموده بود که بر علیه دولت متجاوز یا دولتی که میثاق ملل را نقض کند باید تصمیم باعمال مجازاتهای اقتصادی فوری گرفته شود ولی برعکس در صورتیکه

(۱) طرح پروتکل فیصله اختلافات بین المللی بطور آرام از طرف نمایندگان فرانسه در جامعه اتفاق ملل از جمله ادوار هریوبل بنکور داده شد ولی تهیه کنندگان این طرح ادوار بش رئیس جمهوری وقت چکوسلواکی و نیکلا بولی تیس اند که معتقد بودند برای تقویت امنیت بین المللی باید سیستمی از تضمینات متقابل ایجاد کرد و در جلسه ۲ اکتبر ۱۹۲۴ جامعه اتفاق ملل تصمیم گرفت متنی را که معروف به پروتکل ژنو است قبول بکند.

مقصود اعمال مجازاتهای نظامی باشد شورای جامعه ملل فقط سفارشاتى بدول عضو درباره تصمیماتی که باید اتخاذ بشود می‌نماید بنابراین طبق این ماده تردید و ابهام خطرناکی در مورد وظایف دول عضو جامعه ملل وجود داشت در صورتیکه پروتکل ژنو که چنانکه گذشت در ۱۲ اکتوبر ۱۹۲۴ تصویب شد. در ماده ۱۱ چنین مقرر می‌داشت: هنگامی که شورای جامعه ملل تصمیم به اعمال مجازاتهای نظامی بر علیه دولتی که تعهدات خود را نقض کرده میگیرد هر يك از دول عضو مجبوراند بطور مؤثر و قانونی تمام تصمیماتی را که میگیرند اجرا نمایند و تا حدودیکه موقعیت جغرافیائی و وضع تسلیحات آن دولت اجازه میدهد در این اقدام شرکت نمایند.

لیکن پروتکل ژنو که بتصویب جامعه ملل رسید قرار بود بتصویب یکا يك دول عضو نیز برسد. در انتخابات عمومی که در انگلیس تاریخ ۵ نوامبر ۱۹۲۴ صورت گرفت محافظه کاران اکثریت را بدست آوردند. اما در کابینه کارگری رمزی - ما کدونالد که انگلیسها پروتکل ژنورا قبول کرده بودند مخصوصاً برای این بوده است که رضایت دولت فرانسه را که تحت ریاست ادوارد هربرتسکیل شده و حکومت کارگری انگلیس با آن دولت روابط بسیار دوستانه داشت جلب نمایند. همینکه دولت بالدوین جانشین آن حکومت شد چون حکومت جدید انگلیس بهمچوجه تحت همان موجبات و عللی که حکومت کارگری را بهمکاری بادولت فرانسه و امیداشت قرار نگرفته بود بنا بر این مهلتی برای مطالعه این موضوع تقاضا کرد و بالاخره در ۱۲ مارس ۱۹۲۵ دولت محافظه کار اعلام نمود که نمیتواند پروتکل ژنورا تصویب نماید. دلائلی که وزیر خارجه وقت انگلیس سراوستین چمبرلین پیش می‌کشد و در این موضوع بدان متوسل میشود چنان ارزشی دارد که باید آنرا در خاطر داشت: او میگوید دولت انگلیس نمیتواند قبول کند که کلیه اختلافات را بدوری اجباری رجوع نماید و بهمین ترتیب نمیتواند تصور کند که بتوان سیستم مجازاتهای علیه متجاوزانرا توسعه داد در صورتیکه جامعه ملل بواسطه غیبت ایالات

متحدہ امریکا از آن بوضع خطرناکی دچار شده و بدین جهت تضعیف یافته است بالاخره چنین اظهار نظر میکند کہ بعقیدہ دولت انگلیس مناسب و بجا نیست کہ صلح را بوسیله پیش بینی کردن تصمیماتی کہ جنبہ جنگی دارد حفظ نمود پس پروتکل ژنو ہم بدین طریق دچار شکست گردید .

۳- در ماه مه ۱۹۳۰ ناگهان طرح دیگری از طرف فرانسویہا پیشنهاد شدہ باسم طرح اتحاد اروپا (۱) کہ آریستید بریان وزیر امور خارجه اینکشور آنرا تہیہ کردہ بود . هدف این پیشنهاد اجتماع اعضا و نمایندگان دول اروپائی عضو جامعہ ملل بود کہ در کنفرانسی منظمأ حضور بہرسانند . باعضاء این کنفرانس بوسیله یک کمیٹہ سیاسی دائمی بیز کمک خواهد شد کہ در حقیقت بمنزلہ وسیلہ اجرا نمودن تصمیمات آن خواهد بود . اسم آن کمیٹہ سیاسی اتحاد دول اروپاست و این کمیٹہ صلاحیت خواهد داشت کہ از طرفی یک سیستم داورى (حکمت) و یک سیستم امنیت (فقط در بارہ دول اروپائی) را در نظر گرفته و بر قرار نکند ، بارہ اخری طرح قراردادہای لوکار بورا کہ بین دولتہای آلمان و فرانسہ و انگلیس و ایتالیا امضا شدہ است شامل تمام دول اروپائی بنماید . از طرف دیگر یک سیستم همکاری و تعاون اقتصادی یعنی سازمان عقلائی تولید و معاوضہ را بین دولتہای اروپا بر قرار کند . در یادداشت بریان فقط فہرستی از مسائلی کہ باید مورد مطالعہ قرار گیرد وجود داشت و راہ حل حقیقی را او پیشنهاد نمیکرد .

البتہ ابہام این طرح حاکی از اشکالاتی است کہ مؤلف طرح بآن برخوردہ است . اشکال بزرگ فقط استقرار همکاری بین کمیٹہ سیاسی دول اروپا و شورای مجمع اتفاق ملل نمیشد بلکہ باید بی بردچگونہ میتوان اتحادی بین دول اروپائی ایجاد کرد کہ در عین حال حق حاکمیت کلیہ دول محترم شمردہ شود . حتی عدہ ای از خود میپرسند کہ آیا در این طرح (آریستید بریان) کلیہ مطالب بطور جدی مورد مطالعہ قرار گرفته است یا خیر؟ البتہ نمیتوان اطلاعات دقیق و معتبری در این بارہ

بدست آورد زیرا تاکنون باسنادیکه در آرشیو دولتی فرانسه است مورخین دسترسی پیدا نکرده اند تا با مطالعه آن اسناد و مآخذ اطلاعات بیشتری بدست آورند. حال باید ملاحظه نمود آیا دول اروپا از طرح اتحاد اروپا حسن استقبال نمودند یا خیر؟ ملاحظه میکنیم که این طرح در همه جا باعث ایجاد سوء ظن گردید مثلا بد بینی آلمان ها از این جهت بود که آنرا وسیله غیرمستقیمی از طرف فرانسه میدانستند تا سرحدات دول اروپای شرقی را که در سیستم معاهدات و کارنو تضمین نشده است ضمانت نمایند. این طرح در روسیه هم ایجاد بدبینی کرد با وجود اینکه در این زمان روسیه عضو جامعه ملل متفق نبود زیرا تصور میکردند طرح بریان وسیله ایست تا (بلوکی) از طرف دول اروپائی بر علیه اتحاد جماهیر شوروی تشکیل شود. بالاخره در انگلستان هم این طرح ایجاد سوء ظن نمود زیرا دولت انگلیس و وزارت امور خارجه آن دولت برای طرح بریان دو صفت قائل شده اند: (میگویند مایوس کننده و غیر قابل انتظار است) و در جواب اشاره باین مطلب میکنند که معلوم نیست چه هدف سیاسی را این طرح تعقیب میکند؟ در حقیقت انگلیسها نمیتوانند بآن پی ببرند و گاه گاه از خود این پرسش را می نمایند و در ضمن سؤال میکنند که این طرح چه هدف اقتصادی در بر دارد؟ آیا هدف آن تحکیم اقتصاد اروپا است تا بتوان بر علیه رقابت اقتصادی ایالات متحده آمریکا جنگید؟ زیرا این هدف بنظر آنها از همه بیشتر قابل قبول است. در عین حال بعقیده دولت انگلیس انگلستان نمیتواند دخول در دسته و اتحادیه از دول اروپائی را خواه از نظر سیاسی و خواه اقتصادی قبول کند زیرا ممکن است در عمل با ورود در این دسته بندی روابط خصمانه ای با ایالات متحده آمریکا پیدا کند و حال آنکه بریتانیای کبیر بهیچوجه مایل نیست تغییری در حسن روابط آن دولت با آمریکا داده شود. بعلاوه وجود چنین اتحادیه از دول اروپا ممکن است مزاحمتی در روابط بریتانیای کبیر با کشورهای دمیسیون فراهم نماید. علیرغم این موانع کمیسیون مأمور مطالعه درباره اتحاد اروپا تشکیل شد و فقط بمطالعه مسائل اقتصادی که ناشی از این اتحاد بود پرداخت ولی هیچگونه طرحی از اینهمه بحث و انتقاد بیرون نیامد

بعبارة آخری این طرح از بین رفت .

بنابراین این ابتکارات منتج بنتیجه و منتهی به پیشرفت قابل توجهی در سازمان حل و فصل و رتق و فتق اختلافات بین المللی بوسایل آرام و صلح جویانه نشد . میثاق جامعه ملل همچنان باقی و برقرار ماند ولی بعقیده بویسندگان فرانسوی مخصوصاً سیاست انگلستان مسئول این وضع میباشد زیرا ایندولت است که باعث شکست طرح پروتکل ژنو که از طرف فرانسه پیشنهاد شده بود در ۱۹۲۵ گردید و همینطور نسبت بطرح اتحاد اروپا هم در ۱۹۳۰ نظر صریح و روشنی ابراز نداشته است بلکه جانب تساهل و تسامح را اختیار نمود و تعقیب کرد .

بنابراین چنین نتیجه می گیریم که سرانجام جامعه ملل نتوانسته است سازمان دستگاہی کاملتر از آنچه در ۱۹۱۹ بوجود آمده بود ایجاد کند ولیکن عیب و نقص جامعه ملل یعنی ضعف زیاد آن ناشی از آنستکه نه ایالات متحده آمریکا و نه اتحاد جماهیر شوروی در شمار اعضاء آن هستند در حقیقت جامعه ملل جنبه عمومی و جهانی ندارد . بنابراین بفکر اوتاندند که بلکه قراردادی بین دولتها منعقد کنند که شامل کلیه دول جهان چه آنهاستیکه اعضاء جامعه ملل هستند و چه آنهاستیکه نیستند بشود و آن قرارداد بریان - کلوک میباشد (۱) . کلوک در این وقت وزیر امور خارجه اتازونی بود و همین هدف را دنبال کرده است . بنابراین باید دید چگونه و در چه شرایطی این قرارداد منعقد شده است ؟

در ۶ آوریل ۱۹۲۷ بریان وزیر امور خارجه فرانسه بمناسبت سر سال ورود اتازونی در جنگ جهانی اول نطقی خطاب بمردم اتازونی ایراد نمود . در حقیقت این نطق سیاستمدار فرانسوی بمنزله استمدادی از آن ملت بود و ضمن آن بریان تلقین میکرد که قراردادی بین فرانسه و اتازونی منعقد شود تا بموجب آن جنگ غیر قانونی اعلام گردد بعبارة آخری دولت فرانسه و اتازونی تعهد نمایند که هیچگاه بین خود بجنگ متوسل نشوند . اگر بریان باین عمل متوسل شد برای این بود که بعضی سوء تفاهماتی

که بین فرانسه و اتانازونی وجود داشت از بین برود. زیرا در این تاریخ بسیاری از آمریکاییان معتقد بودند که فرانسه دارای عقاید و افکار استعماری (امپریالیستی) است و بریان هم برای از بین بردن این عقاید ب فکر انعقاد این قرارداد افتاد. لیکن بعضی از محافل آمریکایی مخصوصاً رئیس دانشگاه معروف کلمبیا نیکس-لا موره بتلر (۱) این طور تلقین کردند که ممکن است اندیشه و فکر آریستید بریان را با وسعت نظر بیشتری مورد توجه قرارداد ثابتوان با انعقاد يك قرار داد عمومی موفق شد که کلیه ملل آنرا امضا نمایند و تعهد کنند که بهیچ وجه گرد جنگ در روابط خود با دیگران نگردند. (۲) دولت ایالات متحده آمریکا این فکر را قبول نمود هر چند با طرح بریان کاملاً متفاوت بود و در بیست و هشتم دسامبر ۱۹۲۷ بفرانسه پیشنهاد انعقاد قرارداد عدم توسل بجنگ را نمود با این نظر که در انعقاد این قرارداد کلیه دول دخالت و مشارکت کنند عبارت دیگر آنها هم این قرار داد را امضاء نمایند.

لیکن حکومت فرانسه در این موقع دچار مشکل و دستخوش نگرانی خاصی گردید زیرا هر چند این دولت بنحو کامل باین موضوع علاقه داشت که با اتانازونی قول داده و تعهد کند که در آتی بجنگ متوسل نخواهد شد ولی با انعقاد قرار داد عمومی که در آن تصریح شود که از توسل بجنگ اجتناب و احتراز خواهد شد ملاحظه میکرد که مسئله صورت دیگری بخود خواهد گرفت. زیرا طبق تعهداتی که اعضا جامعه ملل نموده بودند مواردی وجود داشت که دول عضو جامعه ملل مجبور بودند که از جنگ خود داری نکنند و جنگ باید بعنوان مجازات بر علیه دولتی که متجاوز اعلام شده بود بکار رود.

بنابراین جهات دولت فرانسه مشکلات خود را بدولت آمریکا خاطر نشان نمود و دولت آمریکا هم برای اینکه این اشکالات از بین برود بالاخره فورمول و طرحی را بدولت فرانسه پیشنهاد کرد که از جنگ بعنوان وسیله اعمال سیاست ملی

(۱) Nicolas Murray Butler

(۲) این طرح مخصوصاً بسمی همکار باتلر با اسم جوزشتول J shotwell تهیه شده بود

اجتناب نمایند به عبارت دیگر جنگ بعنوان وسیله اعمال سیاست بین المللی باقی خواهد ماند. یعنی اگر جامعه ملل تصمیم با اجرای مجازاتهای نظامی بر علیه دولت متجاوزگی بگیرد دول عضو میتوانند بدین عمل متوسل شوند و طرح قرارداد بریان - كلوك هم که در ۲۷ اوت ۱۹۲۸ بالاخره امضا شده است براین اساس گذارده شده است بدین معنی که در قرارداد بریان كلوك دوماده وجود دارد :

ماده اول چنین میگوید : دول امضاء کننده ذیل رسماً اعلام مینمایند بنام ملل خود که از توسل بجنگ بعنوان فیصله دادن باختلافات بین المللی اجتناب و احتراز خواهند نمود و همچنین از توسل بجنگ بعنوان وسیله اعمال سیاست ملی در روابط متقابل خودداری و صرف نظر میکنند .

بموجب ماده ۲ دول امضاء کننده زیر اعلام میدارند که راه حل کلیه اختلافات یا تصادم منافع بهر صورت و بهر شکل باشد فقط در جستجوی طرق آرام و صلح جویانه میباشد .

بدین صورت است که قرارداد بریان كلوك بوسیله کلیه دولتها حتی آلمان و ژاپون و اتحاد جماهیر شوروی امضا شد . ضمناً دولت ایالات متحده آمریکا بوسیله یادداشتی که منضم باین متن بود اعلام نمود که طبق قرارداد بریان - كلوك در مواردیکه جنگ تجاوزی نباشد بلکه جنگ بمنظور دفاع مشروع صورت بگیرد میتواند بدان متوسل شد . لیکن در یادداشت آمریکا جنگ تجاوزی تعریف نشده و همینطور از تعریف جنگی که برای دفاع مشروع صورت میگرفت نیز خودداری شده بود. در نتیجه در قرارداد بریان كلوك هم يك نوع ابهام و تردیدی وجود داشت . اما باید اعتراف نمود که با انعقاد این قرارداد قدم بزرگ و قابل ملاحظه‌ای بجلو گذاشته شد زیرا اولیاء ایالات متحده آمریکا قبول کرده بودند که برای نگاهداری صلح در قراردادی بادول دیگر شرکت نمایند معذک فراراد بریان كلوك بمنزله قرارداد دست و ضعیفی نیز میباشد زیرا این قرارداد بهیچوجه موردی را پیش بینی نمیکرد که دولت انازونی مجبور باشد در جنگی که دول عضو جامعه ملل بمنظور دفاع مشروع و بر علیه دولت متجاوزگی بدان دست میزنند شرکت کند . چنانکه در ماه اکتبر ۱۹۲۸ تنظیم کننده

متن این قرارداد یعنی جز شتول آمریکائی در تفسیری که بر آن نگاشت چنین میگفت : ایالات متحده آمریکا مانند سابق مخالف هر گونه اقداماتی هستند که هدف آن تحمیل صلح بوسیله زور باشد یعنی با هر اقدامی که باعث کشاندن آنها در يك جنگ اروپائی بشود مخالفتند. بنابراین باید گفت از کلیه این اقدامات که منظور آن فیصله دادن به اختلافات بین المللی بوسیله آرام و صلح جویانه بوده پیشرفت قابل توجی در این زمینه حاصل نشده است .

ب - مسئله خلع سلاح - طبق میثاق جامعه ملل و قرارداد های صلح ۱۹۲۰ - ۱۹۱۹ دول غالب در ابتدای امر اصل خلع سلاح را بدول مغلوب تحمیل نموده بودند منتهی در ضمن قرارداد صلح و رسای گفته شده بود که بعدها این خلع سلاح باید شامل کلیه دول جهان بشود در نتیجه اگر خلع سلاح جنبه عمومی بخود نمیگرفت آلمان مثلاً محق بود که تصمیم به مسلح شدن مجدد خود گرفته و آنرا اعلام بدارد. بهمین مناسبت جامعه ملل سعی کرد که راه حلی برای مسئله دشوار خلع سلاح بیابد و در این مورد باید مسئله خلع سلاح بحری و خلع سلاح بری را از یکدیگر جدا کرد زیرا حتی از نظر فنی این دو جنبه های کاملاً مختلف و متفاوتی بایکدیگر دارند .

خلع سلاح بحری - مسئله خلع سلاح دریائی مربوط با اعمال حق محاصره دولتها و بنابراین بامسئله آزادی دریاها ارتباط دارد زیرا وظیفه اصلی بحریه جنگی دول نظارت در ارتباطات دریائست . هر دولتی در صورت وقوع جنگ سعی میکند آزادی ارتباط خود را با سایر نقاط دنیا تأمین بکند تا بتواند از حیث ورود مواد خام و مواد خوراکی بکشور دچار مضیقه نشود و ضمناً در صدد برمیآید که روابط دشمن خورا با سایر نقاط جهان دچار مزاحمت بکند بالتبعیجه بحریه جنگی اسلحه موحشی است که در جنگ اقتصادی بر علیه خصم بوجه مؤثری بکار برده میشود .

مسئله خلع سلاح بحری در سال ۱۹۲۲ در کنفرانس واشینگتن مورد مطالعه قرار گرفت و پس از مذاکرات طولانی در این کنفرانس تناسبی بین بحریه جنگی دول معظم در نظر گرفته شد یعنی مقرر شد از یکطرف که برابری بین بحریه جنگی

انگلستان و ایالات متحده آمریکای شمالی موجود باشد و از طرف دیگر بحریه ژاپن بنسبت سه پنجم بحریه اتازونی و بحریه فرانسه و ایتالیا فقط بنسبت يك سوم بحریه اتازونی آمریکا برسد. لیکن این تصمیمات کنفرانس واشینگتن فقط منطبق بر سفاین خط اول یعنی زره پوش و (کروازرهای) بزرگ شد و در مورد سایر کشتیهای جنگی هر دولتی آزادی عمل خود را حفظ نمود.

دومین کنفرانس مهمی که در آن از مسائل بحری باز بحث بمیان آمد در لندن سال ۱۹۳۰ بوده است. در این کنفرانس در موضوع عمومیت دادن اصل محدودیتی که در کنفرانس واشینگتن قبول شده بود مذاکراتی بعمل آمد و این محدودیت را در باره سایر کشتیهای جنگی و مخصوصاً کشتیهای ضد ترپیل و تحت البحری قبول کردند. لیکن در این کنفرانس نتوانستند بموافقتی بین فرانسه و ایتالیا در باره مسئله کشتیهای (کروازر) نایل شوند زیرا ایتالیا مایل بود که از این حیث بین فرانسه و آن کشور برابری برقرار باشد و دولت فرانسه برعکس معتقد بود که از نظر تعداد و قدرت (کروازرها) باید دارای بحریه ای قویتر از ایتالیا باشد زیرا دارای مستعمرات زیادی است و در نتیجه مجبور به حفظ ارتباطات بحری بیشتری میباشد. بنابراین فقط بین بریطانیای کبیر و ایالات متحده آمریکا و ژاپون در کنفرانس لندن در ۱۹۳۰ موافقتی حاصل شد ولی عمر این موافقت نامه نیز طولانی نشد زیرا ژاپون آنرا در دسامبر ۱۹۳۴ لغو کرد.

پس با این مقدمات به تنها نتیجه حقیقی که در مسئله خلع سلاح بحری رسیدند و نایل شدند این بود که از رقابت بین انگلستان و اتازونی آمریکا جلوگیری بعمل آمد عبارت صحیح تر باید گفت که ایندو دولت بین خود تسلط و سیادت در دریاهارا تقسیم نمودند.

مسئله خلع سلاح بری - حل مسئله خلع سلاح بری بمراتب مشکل تر بود زیرا چنانکه در پیش بتفصیل گذشت در نتیجه جنگ جهانی اول قویترین دولت از نظر تسلیحات بری (در ۱۹۲۵) دولت فرانسه است ولی زمامداران فرانسه بخوبی پی برده

بودند که این تفوق موقتی مییابد.

پس همینکه صحبت از خلع سلاح بهمان میآمد نمایندگان آن دولت در کنفرانسهای مربوط باین موضوع و سیاستمداران آنکشوردچار نگرانی میشدند که مسئله خلع سلاح در آتیة دور یا نزدیکی بتجدید خطر مسلح شدن آلمان منتهی شود زیرا کشور آلمان از نظر جمعیت و عوامل افزایش آن و منابع ثروت صنعتی به مراتب بر فرانسه تفوق داشته و دارد.

در سال ۱۹۲۵ در جامعه ملل يك کمیسیون بدوی خلع سلاح تشکیل شد که مدت پنجسال در این زمینه فعالیت نمود. البته در باره بسیاری مسائل فنی (که چون اغلب جنبه نظامی دارد از بحث در آنها در این مقام خود داری میگردد) اختلاف نظر وجود داشت و در اینجا فقط اشاره به اختلاف عقاید که در مسائل اصولی بهمان آمد میشود.

دولت آلمان اظهار میداشت چون آنکشور طبق مقررات قرارداد و رسای ارتش خود را خلع سلاح نموده بنابراین حق دارد اعلام بکند که سایر دول هم باید خلع سلاح بشوند زیرا غیر ممکن است که بعضی از دول (از جمله فرانسه) کماکان تسلیحات عظیم خود را حفظ کنند در حالیکه آلمان سلاح کافی برای تضمین امنیت کشور خود نداشته باشد.

دولت فرانسه با امر خلع سلاح موافق بود ولی نمایندگان آن دولت میگفتند که در ابتدای امر باید مسئله امنیت حل شود.

چنانکه در پیش گذشت دولت فرانسه در ۱۹۲۴ بوسیله پروتکل ژنوسمی کرده بود مقررات میثاق جامعه ملل را تقویت نماید ولی متأسفانه باین هدف نائل نشده بود بنابراین بعقیده نمایندگان آن دولت باید مسئله امنیت و ایجاد سازمانی برای آن را در درجه اول اهمیت قرارداد و همینکه بحل این مسئله توفیق یافتند مسئله خلع سلاح را بمیان بکشند.

بعلاوه حکومت فرانسه میگفت: خلع سلاح در صورتی میسر است که بتوان

بر آن بوسیله بازرسی بین‌المللی در باره تعداد افراد تحت‌السلطه و انواع اسلحه نظارت نمود والا خطر تجهیز افراد بطور مخفی پیش خواهد آمد و چون افراد در دولتها تحت حکومت‌های مختلف بسر میبرند این خطر خطر خطیری است. مثلاً در دولتهایی که از حکومت دموکراتیک برخوردارند مخفی نگاه داشتن هزینه‌هایی که مصرف تسلیحات میشود بمراتب مشکلاتر است زیرا بودجه منظمی را تدوین میکنند در صورتیکه در دولتهایی که رژیم دیکتاتوری توانایتر دارند و در این زمان مقصود از چنین دولتی ایتالیای فاشیست بود میتوان مخارج را در بودجه مستتر نمود و در نتیجه چنین دولتی تسهیلات زیادی برای مسلح شدن بطور مخفیانه دارد.

کمیسیون بدوی خلع سلاح بالاخره در ۹ دسامبر ۱۹۳۰ یک گزارش کلی و یک طرح قراردادی را در این باره تهیه و تصویب کرد. ولی در این طرح باصطلاح فرانسویها فقط (کادر) یعنی کلیاتی تعیین و در نظر گرفته شده بود بدین معنی هر موقعی که در خصوص مسئله جالب توجهی بحث میکردند در متن نقطه استقامتی وجود داشت از حیث تعداد نفرات و انواع سلاح و لوازم جنگی. بنابراین در صورتیکه تعداد افراد زیر سلاح و مقادیر اسلحه هر دولتی تعیین نشده بود میتوان گفت مسئله مهم و اساسی هنوز حل نشده است.

لیکن در باره آن مسائل کلی خلع سلاح هم اتفاق آراء حاصل نشده بود، از جمله دولت آلمان اعلام میکرد که هیچ‌وجه حاضر نیست طرحی را قبول بکند که یکنوع عدم تساوی در این مورد بین دول برقرار و حفظ میکند و دولت اتحاد جماهیر شوروی هم با آن مخالفت نمود زیرا این قرارداد را محصول تفکرات و عقاید امپریالیستهای سرمایه دار میدانست.

دولت ایتالیای فاشیست نیز این طرح را بشدت مورد انتقاد قرارداد زیرامیگفت در این طرح تناسب حقیقی و منصفانه‌ای بین احتیاجات هر کشور و شرایط و اوضاع و احوال دفاعی آن در نظر گرفته نشده است. لیکن دول فرانسه و لهستان و رومانی و یوگسلاوی مجموع طرح را تصویب نمودند با اظهار این نظر که چرا قبلاً سازمان

امنیت دستجمعی را در آن ملحوظ ننموده اند زیرا این مسئله بخودی خود بسیار قابل تأسف است. تنها کسانی که بنظر خوش بینی در این طرح مینگریستند انگلیسها بودند که امیدوار بودند که این طرح اجرا خواهد شد و بنتایجی خواهد رسید. لیکن وقتی که کنفرانس خلع سلاح اصلی منعقد شد از مذاکرات آن پی بردند که این امیدواری بر اساس پابرجائی تکیه نداشته است.

در این باره که مسئله مهمی است باز هم مطالبی در جای خود گفته خواهد شد.

باید اعتراف نمود که در این قسمت فعالیت دول برای خلع سلاح بری مثرتر و مفید فایده نگردیده و نتیجه این فعالیتها ناجیز و منفی بوده است زیرا نتوانستند بسازمان امنیت دسته جمعی بوسیله ایجاد یک رشته مجازاتهای نظامی یا بحری که باید در نظر گرفته باشند سروصورتی بدهند و نه موافقتی در اصل موضوع خلع سلاح ده سال پس از ایجاد جامعه ملل صورت گرفت. علت اساسی این مسئله آنست که دولت های معظمی که در شورای این مجمع هستند یعنی بریتای کبیر و فرانسه در اصول با یکدیگر موافقت ندارند. علت دیگر آنهم عدم وجود یک نوع عقیده عمومی بین المللی بسیار قوی است تا در انتها را بقبول راه حلهای تازه در این موضوع مجبور نماید.

پس در عمل تا سال ۱۹۲۵ مسئله خلع سلاح بری بطور جدی مورد مطالعه قرار نگرفت ولی همینکه قرار داد های لوکارنو منعقد گردید و در ظاهر سازش و صلح و صفائی در روابط فرانسه و آلمان بر قرار گردید همه حس کردند که نمیتوان بیش از این مسئله خلع سلاح را عقب انداخت و راه حل قطعی برای آن در نظر نگرفت بنابراین همانطوریکه ذکر شد در ۸ دسامبر ۱۹۲۵ شورای جامعه ملل تصمیم بایجاد کمیسیون مقدماتی کنفرانس آینده خلع سلاح گرفت. این کمیسیون مقدماتی با آنکه مدت پنج سال فعالیت نمود ب نتیجه قابل توجهی نرسید زیرا اختلاف نظر شدیدی در باره مسائل فنی و در مسائل اصولی بین اعضا، آن پیش آمد.

اختلاف نظر در باره مسائل فنی اینطور پیش آمد که کمیسیون مقدماتی جامعه ملل پرسشنامه ای تنظیم کرد که مورد تصویب شورای آن مجمع قرار گرفت در باره آن

عده از مسائل فنی که باید راههای حلی برای آنها پیدا کرد و در آن پرسشنامه به تفصیل اشارت رفته بود .

از جمله در این پرسشنامه ذکر شده بود که تسلیحات یعنی چه ؟ عبارت اخیری چگونه باید عوامل اقتصادی و نظامی و جغرافیائی را که قدرت دولتی بر آنها قرار دارد تعریف و بیان نمود. همچنین در آن نوشته شده بود مقصود از محدود نمودن تسلیحات چیست ؟ عبارت دیگر چگونه روشهای ممکن و مفید و مؤثر در تقلیل تسلیحات را باید تعریف و تشریح نمود ؟ همینطور بر چه اساسی و چگونه باید سطح و میزان تسلیحات را در دو دولت مقایسه کرد ؟ و در این مقایسه آیا از منابع و عواملی مانند جمعیت و شبکه خطوط آهن و باز بودن مرزها در مقابل حمله و غیره نیز ذکر می باید بمیان آورد یا خیر ؟ بالاخره آیا میتوان بین سلاحهای تهرضی و تدافعی تمیز و تشخیص قائل شد ؟ همینکه بمطالعه این مسائل پرداختند متأسفانه به بن بست رسیدند و در دو مورد این وضع پیش آمد :

نکته اول - این بود که برای محدود نمودن تسلیحات چندین دولت آیا فقط مقدار قوای فعلی زیر پرچم یعنی قوای زمان صلح را باید در نظر گرفت یا قوای را که اخیراً تعلیمات دیده اند نیز باید بشمار آورد ؟ عبارت دیگر مجموع افرادی که تعلیمات نظامی دیده اند ولی در حال حاضر در خانواده خود بکسب و کار اشتغال دارند نیز باید محسوب داشت ؟ نظر نمایندگان دولت فرانسه این بود که نباید قوای ذخیره تعلیم دیده را هم بحساب آورد البته از نظر فرانسه قبول این مسئله و تصویب آن از طرف دول دیگر بنبغ ایندولت بود زیرا دارای قوای ذخیره زیادی بود .

برعکس نظر آلمانها کاملاً مخالف نظر فرانسه بود چون میگفتند باید قوای ذخیره تعلیمات دیده را هم بحساب آورد زیرا چون در آلمان طبق مقررات و مواد قرار داد صلح و رسانی از ۱۹۱۹ بیمه نظام وظیفه (اجباری) لغو شده بود بنا براین قوای ذخیره تعلیمات دیده ای دیگر در آلمان وجود نداشت .

نظر دولت انگلستان در ابتدا مخالف نظر فرانسه در این مسئله بود ولی بعداً در ۱۹۲۹ انگلیسها تغییر عقیده دادند زیرا در مقابل دولت فرانسه هم گذشتگاهی نسبت

بانگلیس در مسئله خلع سلاح بحری نموده بود .

دوم - در مسئله دیگری که اعضاء کمیسیون دچار اختلاف نظر و اشکال گردیدند محدود نمودن وسایل و لوازم جنگی بود بدین معنی که بحثی در گرفت در این مورد بخصوص یعنی در صورتیکه بخواهند ساز و برگ و لوازم جنگی دودولت را محدود نمایند آیا فقط باید تعداد توپ و تفنگ و هوا پیمایهای نظامی که داراست بحساب آورد یا باصطلاح ظرفیت جنگی آن دودولت یعنی تعداد کارخانها و منابع مواد اولیه را نیز باید در نظر گرفت زیرا بطور خلاصه دولتی که قدرت صنعتی بیشتری از دولت دیگر دارد همیشه از حیث مواد مربوط بساختن اسلحه بر آندیکری برتری و تفوق دارد . البته این مزیت را در همان اولین روز شروع جنگ دارا نیست ولی بتدریج و با گذشت زمان (مثلا پس از یکسال یعنی مدتی که لازم برای بکار انداختن کارخانهایش میباشد) این برتری را احراز خواهد کرد .

در باره این مسئله عقاید دول درست نقطه مقابل نظریه آنان در مسئله اول بود یعنی نمایندگان فرانسه میگفتند برای آنکه سطح تسلیحات دولتی بدست آید باید ظرفیت جنگی آن دولترا بحساب بیاوریم .

البته در چنین اوضاع و احوالی حصول توافق بسیار مشکل است . لیکن اشکالات بزرگتری هم در ضمن این بحث پیش آمد از جمله حکومت آلمان دائماً یعنی در هر جلسه کمیسیون مقدماتی خلع سلاح باصرار تمام و تمام میگوید خلع سلاح وظیفه ایست که طبق میثاق جامعه ملل و قرارداد های صلح باید بطور دقیق و کامل صورت بگیرد بالنتیجه اولیا ، این کشور اینطور استدلال میکنند که چون آلمان بالا جبار خلع سلاح شده اگر دول دیگر خلع سلاح نشوند آلمان حق دارد مجدداً مساح شود بدون آنکه بدلالی که سایرین اقامه میکنند و میگویند بدانجهت است که خلع سلاح آندولت عملی نشده توجهی مبذول دارند . برخلاف جواب نمایندگان فرانسه آنستکه دولت فرانسه حاضر بخلع سلاح میباشد ولی این امر منوط بدو شرط است که باید قبلاً صورت تحقق بخود بگیرند .

شرط اول - آنستکه بین دولتها يك سیستم امنیت متقابل برقرار شود و

حکومت فرانسه به نمایندگان سایر دول یاد آوری میکنند که در ۱۹۲۴ فرانسه پروتکل ژنو را پیشنهاد نمود بدون اینکه متأسفانه دولتها قدمی در راه تقویت آن بردارند. شرط دومی را که فرانسه خواهان تحقق پذیرفتن آن میباشد آنست که بوسیله يك طرح بین‌المللی عملاً دستگاه نظارت و کنترلی برقرار گردد تا عموم مطمئن شوند که هر دولتی وظایف خود را در مورد خلع سلاح انجام داده است. و این بازرسی و نظارت چه در باره قوای تحت سلاح و چه در مورد سلاح و لوازم جنگی باید عملی شود والا دولتی که در این راه صادقانه گام بر میدارند و از این لحاظ مایل بانجام کلیه تکالیف خویش میباشند قربانی این طرح و دستگاه خلع سلاح خواهند گردید بدین طریق که مثلاً دولتی که دارای حکومت دموکراسی است و طبق این سنن اداره میشود و بودجه دولت باید بتصویب پارلمان برسد و اجرای آن تحت نظارت بعضی مؤسسات آنکشور صورت میگیرد قادر بمسلح شدن بطور مخفی نیست در صورتیکه برای دول استبدادی بسیار سهل است که بوسایل مخفی خود را مسلح نمایند. بنا بر این بنظر حکومت فرانسه در صورت عدم وجود نظارت بین‌المللی دول دموکراسی فدای صداقت و درستی خویش در راه انجام تکالیف مربوط بخلع سلاح خواهند شد.

اینهاست اشکالاتیکه مدت پنج سال اعضاء کمیسیون مقدمه‌ای خلع سلاح مواجعه با آن بوده اند و بالاخره پس از زحمات بسیار در ۹ دسامبر ۱۹۳۰ این امر بطرح قراردادی منتهی شد. گرچه امروز که این قرارداد را مطالعه میکنیم از این لحاظ مأیوس کننده است زیرا در آن فقط اشاره بکادر (Cadre) یعنی کلیات و حدودی که باید مطالعه شود شده بود بدون اینکه نه تعداد قوای هر دولت و نه مقادیر اسلحه و لوازم جنگی که احتمالاً در دست دارد تعیین گردیده باشد. در نتیجه مسائل اساسی در این طرح حل نشده است معذک بر سر همین قرارداد مبهم هم اتفاق نظر بوجود نیامد زیرا چنانکه گذشت و ملاحظه شد دولت آلمان اعلام نمود که آنرا قبول ندارد روسیه بهم چنین فقط فرانسه و لهستان و چکوسلواکی باتصویب مجوع طرح موافق بودند ولی معتقد بودند که باید باین طرح سازمان امنیت دسته جمعی را هم اضافه

نمود زیرا فقدان آن بمنزله نقص بزرگی بشمار میرود. در حقیقت هیچ دولتی از این طرح راضی نبود فقط شاید انگلستان بچشم قبول در آن مینگریست و بنابراین نباید از عدم موفقیت و شکستی که کنفرانس خلع سلاح در این اوضاع و احوال دچار گردید تعجب نمود.

ج- صلح اقتصادی - اهمیت این مسئله را در این جمله میتوان خلاصه نمود و بیان کرد که برای استقرار صلح در جهان ایجاد اعتماد متقابل بین ملل لازم است و برای تحقق این موضوع ناگزیر باید میان آنها از نظر اقتصادی همکاری وجود داشته باشد زیرا بعلت رقابتهای تجارتنی که بین دولتها قهرأ ملاحظه میشود از طرفی احساسات نامطلوب و غیر پسندیده مانند کینه و حسد و عداوت بوجود میاید و باقی خواهد ماند و از طرفی دیگر بعلت وقوع بحرانهای اقتصادی این امر در هر کشوری خواه ناخواه تأثیرات اجتماعی و روحی سوئی خواهد داشت یعنی حس حسادت و کینه توزی در نهاد افراد آن بر علیه مردم کشورهاییکه از بحران برکنار و کماکان معمور و آباد و قوی باقی مانده اند روز بروز بیشتر میشود و بالنتیجه هرج و مرج و اغتشاشی در روابط صنعتی و اقتصادی حکمفرما خواهد شد که خود یکی از علل جنک است یعنی خواه و ناخواه دامنه آن بجنک کشانیده خواهد شد. بهمین مناسبت اگر مایل باشند در روابط بین المللی آرامش و صلح و صفائی برقرار شود لازم است که از این ملاحظات و نکات اقتصادی نیز تبعیت و پیروی نمایند.

بدون شك اگر نظری کلی بسالهای ۱۹۲۶ - ۱۹۲۵ بنمائیم یقین میتوان اظهار کرد که وضع اقتصادی و مالی اروپا تدریجاً به زیادی تعدیل یافته است و در حالیکه سالهای بلا فاصله پس از ختم جنک یعنی سنوات ۱۹۲۱ - ۱۹۲۰ بسیار سخت و بحرانی بود از ۱۹۲۴ به بعد تدریجاً داد و ستد و معاملات سرو صورتی بخود گرفت و تقریباً در همه جا کوشش زیادی بعمل آمده که وضع پول را محکمتر و بهتر نمایند و بهمین مناسبت توانستند وضع آبرومندی به پس انداز افراد بدهند و از ربح و بهره پول بکاهند و نقل و انتقال سرمایه از کشوری به دیگر کشورها بسهولت صورت بگیرد بحدیکه در ۱۹۲۵ همه احساس میکردند که سرمایه داری کهن احیا شده و بتجدید

حیانی نایل آمده است و از خطر اضمحلال و انقراض نجات یافته است. لیکن در این اوضاع آنچه بیشتر جلب توجه معاصرین را مینموده عدم تساوی مشهود و بینی است که در این تجدید حیات اقتصادی بین ایالات متحده آمریکای شمالی و اروپا وجود داشته و همه اذهان را متوجه خود نمود. در انازونی در سنوات ۲۶-۱۹۲۵ دوره آبادی و معموریت بعد اعلای خود رسیده یعنی در تولید صنعتی دائماً افزایش ملاحظه میشود و کوشش و فعالیت زیادی مصروف دادن سازمان بکار از نظر فنی میگردد.

اگر بکتاب آندره زیگنرید تحت عنوان «انازونی امروز» که در سال ۱۹۲۹ منتشر شده رجوع کنیم ملاحظه میکنیم که مؤلف طرز فکر و روحیه مردم انازونی را قبل از بروز بحران بزرگ اقتصادی این قرن دو آن کشور بخوبی نشان میدهد. از جمله مشاهده میکنیم که خوش بینی و افروزی در انازونی حکم فرما بوده است. برخلاف در اروپا در حالیکه از تورم اسکناس و سقوط پول بزرگ حتمی گرفته شده است اقلانامدنی قیمتها ثابت مانده اند یعنی در سطح بسیار بالائی قرار گرفته و نتیجه این وضع اینست که معاملات و دادوستد مراحل مشکلی را میگذرانند و بیکاری کارگران در فرانسه و انگلیس و اغلب کشورهای اروپا بدرجات شدید تر از آنست که قبل از ۱۹۱۴ ملاحظه میشد.

بعلاوه در فروش کالا و محصول صنایع هم بواسطه وجود سرحدات و موانع گمرکی باشکالانی برمیخورند زیرا اغلب دول اروپائی خواهان پیروی از سیاست حمایت گمرکی هستند بعلت آنکه توجه باین امر برای آنان تنها وسیله ایست که میتواند بعضی صنایع خود را حفظ و نگهداری کنند زیرا در غیر اینصورت از بین خواهند رفت و حالا آنکه وجود این صنایع از نظر دفاع ملی برای آنان لازم میباشد.

پس مهمترین نکته ای که در سال ۱۹۲۶ از نظر اقتصادی افکار را بخود معطوف نموده آنست که اختلاف و بعبارت بهتر بگوئیم تضاد بین انازونی و اروپا را از بین ببرند و راه حل و طریق علاجی برای جهات علمی که جلوی رونق و توسعه اقتصادی اروپا را سد کرده پیدا نمایند بهمین جهت است که جامعه ملل تصمیم بافتتاح کنفرانس

اقتصادی بین المللی گرفت که در ژنو در ۴ مه ۱۹۲۷ منعقد شد. اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده آمریکا که از اعضا، جامعه اتفاق ملل نبودند به این کنفرانس دعوت شدند و نمایندگان این بدان فرستادند. لیکن از ۸۸ نفر عضو این کنفرانس اقتصادی که در سال ۱۹۲۷ بژنو آمدند فقط ۲۵ نفر نمایندگان از طرف سازمان کارگران بدین شهر عزیمت نموده اند.

در حقیقت بیشتر در این کنفرانس سازمان کارفرمایان و دولتها نماینده فرستاده اند چنانکه از میان ۵۰ دسته مختلف نمایندگان در ۴۱ دسته حتی یک نفر نماینده از طرف کارگران بکنفرانس نیامده بود.

در کنفرانس اقتصادی ۱۹۲۷ یک رشته تصمیماتی گرفته شد از جمله نمایندگان عضو علاقه خاطر خود را بروشهای عقلایی تولید که در انازونی شیوع فراوانی پیدا کرده اظهار داشتند. همچنین نسبت به اتحادیه های صنعتی یعنی کارتل های بین المللی نظر موافق ابراز داشتند و بالاخره بدول سفارش نمودند که از تعرفه های گمرکی که مانع معاوضات بین المللی شده است بکاهند.

اگر امروزه تصمیمات کنفرانس اقتصادی ۱۹۲۷ را مورد مطالعه قرار دهیم دو نکته بیشتر جلب توجه ما را میکند:

یکی آنکه در این کنفرانس اقتصادی ابدأ بمسائل اجتماعی عطف توجهی نشده است مثلاً نه توجهی بمسئله سطح زندگی کارگران کردند و نه بموضوع دیگری که از مسائل اساسی و مهم قاره اروپا بشمار میرفت یعنی موضوع مهاجرین: بدین معنی که قبل از سال ۱۹۱۴ افرادی که راضی از وضع و حال و سرنوشت خود نبودند اقلاً میتوانند راه انازونی را در پیش بگیرند و بمهاجرت از وطن مألوف و حرکت بسوی آن کشور تن در دهند تا بر فراه و آسایش بیشتری نایل گردند و هر ساله بیش از یک میلیون اروپایی بدین ترتیب از اقیانوس اطلس میگذشتند و از اروپا باتازونی بهمین جهات مهاجرت مینمودند. ولی از سال ۱۹۲۱ بعد و بخصوص از سال ۱۹۲۴ اولیای حکومت انازونی ابواب آن کشور را بروی مهاجرین اروپایی بکلی بستند در این اوضاع منطقی بود که در کنفرانس اقتصادی بین المللی میباید اقلاً

عطف توجهی باین مسئله بکنند و تعدیلی در این امر قائل شوند و حال آنکه برای خوش آمد حکومت ایالات متحده آمریکا ابداً التفاتی باین امر حیاتی نمدوند.

نکته دوم آنستکه در کنفرانس اقتصادی بین المللی سال ۱۹۲۷ فقط از طریق اتحادیه‌های صنعتی بین المللی بجستجوی راه‌های حلی پرداخته اند و حال آنکه از نظر ماهیت این اتحادیه‌ها محیط و میدان عمل منافع بزرگ سرمایه داری میباشد و وجود کارتل‌های بین المللی است که باعث حفظ قیمت‌ها میشود و بالتبیین در جهت مخالف منافع مصرف کنندگان پیش میرود.

باید اعتراف نمود که از همه این مذاکرات و بحث‌ها نتیجه اساسی بدست نیامد. مهمترین نکته‌ای که از بین تصمیمات کنفرانس سال ۱۹۲۷ نظر مارا جلب میکند باین آوردن تعرفه‌های گمر کی است در صورتیکه پسر از گذشت دو سال از این تاریخ ملاحظه میکنیم که در هیچ نقطه‌ای این امر صورت تحقق بخود نگرفت بعبارة آخری کلیه دول تصمیمات کنفرانس اقتصادی بین المللی را قبول کرده بودند ولی هیچیک آنها را اجرا نکرده اند. البته بین سنوات ۱۹۲۷ و ۲۹ تعرفه‌های گمر کی باین نیامده اند ولی اقلاً با سرعت کمتری نسبت بسابق افزایش یافته است بنا براین در این زمینه دول دنیا دچار شکست و عدم موفقیت شده اند و تراز نامه فعالیت آنان منفی است.



حال در پایان این فصل باید دید بچه نتایجی رسیده ایم؟ از نظر سازمان امنیت دسته جمعی تراز نامه فعالیت نمایندگان دول منفی بوده و همچنین است درباره مسئله خلع سلاح (باستثنای خلع سلاح بحری) که ده سال پس از ایجاد جامعه ملل هنوز تمهیداتی که در میثاق این جامعه گنجانیده و قبول شده است اجرا نگردیده. همینطور از نظر اقتصادی هم تراز نامه فعالیت دول عضو منفی میباشد زیرا دیدیم که از تعرفه‌های گمر کی چیزی کاسته نگردیده است.

حال باید دید علل این عدم موفقیت‌ها چیست؟ نخستین علت آنستکه دودول معظمی که در شورای جامعه اتفاق ملل نفوذ تام و نقش فائق را دارند یعنی فرانسه

و انگلیس در اصول مسائل بایکدیگر اختلاف نظر دارند و دومین علت آنستکه عقیده عمومی بین المللی بسیار قوی و مؤثری برای مجبور کردن دول بقبول نظریات و طرق حل تازه هنوز بوجود نیامده است. معذالك علیرغم این عدم موفقیت ها و شکستها در ۱۹۳۰ هنوز خطرات آنی از این لحاظ وجود ندارد زیرا عقیده عمومی تقریباً در کلیه کشورهای جهان مایل و مصمم است که از جنگ اجتناب بکنند ولی از سال ۱۹۳۱-۱۹۳۰ اوضاع و احوال و شرایطی بوجود میاید که تغییر کلی در روحیه ملل روی میدهد و ملاحظه میکنند که عقیده عمومی و اولیاء امور بعضی از دول مانند ژاپون و آلمان و تاناندازه ای در ایتالیا در وقوع جنگ راه حلی جستجو میکنند برای مسائل معضل و سختی که در مقابل اشکالات اقتصادی و اجتماعی موجود چنان گریبان آنان را گرفته است که کم کم بآن متوسل میشوند و بداندست میروند.

II- سیاست اتانزونی آمریکا - چنانکه در پیش گذشت دیدیم مشی اولیای سیاست اتانزونی آمریکا در سال ۱۹۲۰ یعنی همینکه جمهوری خواهان قدرت را پس از انتخاب هردینک بریاست جمهوری در دست گرفتند این شد که جبهه مشخص و وضع مستقیمی در باره مسائل اروپا در پیش بگیرند زیرا منافع ایالات متحده آمریکا کاملاً مغایر و مخالف بامناف دولتهای قاره اروپا بود لیکن از طرف دیگر اولیای حکومت اتانزونی تمایل دارند که در قاره آمریکا نیز سیاستی را تعقیب کنند که تفوق و سیادت را بدانوسیله بدست آورند. بنابراین بجاست که به تجزیه و تحلیل سیاست آمریکا در قاره اروپا پردازیم و چون سیاستی که ایالات متحده آمریکا در باره کشورهای آمریکای جنوبی یا آمریکای لاتین در پیش گرفت مربوط بموضوع سخن مانیست از آن صرف نظر میکنیم.

سیاست آمریکا در باره اروپا - در امور اروپا اولیای حکومت اتانزونی هیچگونه مسئولیتی را مایل نیستند قبول بکنند ولی البته نمیتوانند چنان عمل کنند که گویی اروپائی اساساً وجود ندارد. زیرا اولاً علل اقتصادی و مالی آنها را بعطف توجه بمسائل اروپا میکشاند چون احتیاج دارند که اتمه و محصول صنایع و مواد خوراکی و مواد خام و خوارو بار خود را باروپا صادر نمایند. از طرف دیگر از دول

اروپایی طلبکار هستند بدین معنی که در زمان جنگ جهانی اول ایندولتها متحد و شریک امریکاییان در جنگ بوده اند و بهنگام متار که جنگ جهانی اول مبلفی (در حدود ده میلیارد دلار بدو بدهکار اند. علاوه بر این از نظر مافع سیاسی هم آمریکاییها نمیتوانند به بعضی مسائل مهم اروپا توجه نکنند از جمله مسئله غرامات و خلع سلاح است و مقصود از آن چنانکه گذشت نه تنها مسئله خلع سلاح بحری میباشد که با منافع اتازونی تماس نزدیکی دارد بلکه شامل مسئله خلع سلاح بری نیز میباشد. بنا بر این باید دید چه راه و روش را حکومت اتازونی آمریکا در پیش گرفته است تا میان نظر اصولی خود و لزوم نظارت در امور اروپا سارشی ایجاد نماید.

بدین جهت است که حکومت اتازونی تصمیم گرفت که بکنفرانس های بین المللی حتی آنهاییکه تحت نظر و توجهات جامعه ملل تشکیل میگردد نمایندگان رسمی بفرستد و در مواقعیکه کنفرانسهای اقتصادی یا فنی منعقد میشود در کنفرانسهاییکه جنبه سیاسی دارد امریکاییها نه تنها يك نماینده بلکه يك نفر ناظر (۱) میفرستند که اصولاً حق دخالت و بحث در مسائل را ندارد.

حال باید دید تاچه حدودی ایالات متحده آمریکا در مسائل اروپایی دخالت نموده است ؟

از نظر اقتصادی و مالی نقش اتازونی مخصوصاً در دو مورد بسیار مهم بوده است یکی مسئله قروض بین متفقین که با مسئله غرامات ارتباط دارد و دیگری مسئله انعقاد کنفرانس اقتصادی بین المللی در سال ۱۹۴۷

۱- مسئله قروض جنگ - چنانکه گفتیم ایالات متحده آمریکا در حدود ده میلیارد دلار از دول فرانسه و انگلستان و ایتالیا و چند دولت دیگر طلبکار بوده است ولی همین دولها از دولت آلمان بعنوان غرامات طلبهایی داشتند. بنا بر این نظر بدهکاران (فرانسه - انگلیس - ایتالیا) آنست که باید بین مسئله غرامات و مسئله قروض ارتباطی برقرار کرد و در حقیقت با اتازونی میگویند اگر بدهی خود را آلمان

بما پرداخت ما نیز بدهی خود را باتازونی آمریکا خواهیم پرداخت ولی در صورت خلاف آن توانائی پرداخت قروض خود را با آمریکا نخواهیم داشت. البته کنسره آمریکا این نظری را که بدهکاران اتازونی ابراز میدارند نپذیرفت و در فوریه ۱۹۲۲ آمریکا بپها اعلام داشتند که مسئله قروض هیچگونه ارتباطی با مسئله غرامات ندارد زیرا ایالات متحده آمریکا قرارداد و رسای را تصویب ننموده است. از این زمان بعد حکومت اتازونی یکرشته مذاکرات دو رود را زو دقیقی را با این دول شروع کرد و موضوعانی که در این مذاکرات مطرح شد اهمیت زیادی از نظر روحی داشته است زیرا در روزنامه‌ها و مجلات بحث زیاد و انتقاد فراوانی در این باره صورت گرفت و بین نظریات متقابل هیچگونه تفاهم کاملی پیدا نشد و بالاخره این مذاکرات بمقد قرارداد هائی چند بین انگلستان و آمریکا در ۱۹۲۳ (پس از آنکه آمریکا قریب ۲۰٪ از میزان طلب خود کاست) و سپس با بلژیک در ۱۹۲۵ و با ایتالیا در همین سال و با فرانسه در آوریل ۱۹۲۶ منتهی گردید.

ولیکن بهنگام تصویب این قرار داد در پارلمان فرانسه ماده ای بدان افزودند که از نظر فرانسه شرط اعتبار و ارزش آن بشمار میرفت بدین شرح که اگر آلمان بفرانسه بدهی خود را نپردازد فرانسه هم نخواهد توانست بدهی خویش را با آمریکا بپردازد. ولی باید در نظر داشت که این ماده احتیاطی جنبه یکطرفه داشته و در نظر اتازونی فاقد هرگونه ارزشی بوده و بالنتیجه تا سال ۱۹۲۹ سیاست اتازونی آمریکا کوشش زیادی برای تحمیل مقرراتی چندبده بدهکاران خود و بمنظور استهلاك دیون آنها بکاربرد و در این راه بموفقیت هائی نیز نایل شد بدون آنکه این مسئله را بموضوع غرامات ارتباط دهد.

سبب بمسئله غرامات آمریکا بپها گفتند که این امر ارتباطی با ما ندارد معذلك در عمل نفوذ آنها بطرز قابل توجهی در حل این موضوع بکار رفته و این امر از دوراه صورت گرفت. از طرفی کارشناسان آمریکائی طرح پرداخت غرامات آلمان را (در ۱۹۲۴ طرح دویس و در ۱۹۲۹ طرح یانك) تهیه کردند. البته این کارشناسان مالی بعنوان افرادی که بطور خصوصی کار میکنند در این کار دخالت نموده اند نه بعنوان

مقام رسمی معهدا بدون شك در عمل تمایلات و نیات دولت اتانزونی را در نظر میگیرفتند و بكار میبستند. همچنین در مدت پنج سالی كه طرح دویس اجرا شد مسئول كل پرداخت غرامات یكنفر كارمند عالیرتبه آمریكائی بود.

از طرف دیگر در دوره‌ای كه میتوان گفت حقیقتاً آلمان قسمتی از غرامات را پرداخت یعنی بین ۱۹۲۴ و ۱۹۲۹ (دوره طرح دویس) چنانكه ملاحظه شد اگر این دولت توانست اقدام باین عمل كند بعلت آن بود كه در همین ضمن آمریكائیهامؤسسات و دستگاههای اقتصادی آلمان مبالغ هنگفتی قرض دادند از جمله بین ۱۹۲۴ و ۱۹۳۰ قریب ۲۵۰ میلیون دلار یعنی در حدود ۲۱ میلیارد مارك طلا سرمایه‌های آمریكائی در آلمان بكار افتاد و همین سرمایه‌است كه خون تازه‌ای در جسم و پیکر اقتصاد آلمان دمید. میتوان گفت در عمل آلمان بشكل سرمایه‌های آمریكائی و برعكس از آنچه بعنوان غرامات بدول طلبكار خود پرداخت از آمریكا پول دریافت نمود. ولی همینكه این وضع ادامه یافت سرمایه داران آمریكائی بفكر افتادند كه شاید آلمانها نتوانند در عین حال هم قروض خود را بعنوان غرامات بدول فاتح بپردازند و هم سرمایه‌های آمریكائی را مسترد بدارند و بنا بر این از این زمان ببعد يك نوع رقابتی برای پرداخت قروض خصوصی آلمان كه از آمریكا گرفته بود و قروض وی بعنوان غرامات بدول اروپائی بوجود آمد.

زیرا سرمایه داران آمریكائی در این امر بخصوص بهیچوجه همان عقیده‌ای را كه فرانسویان در این مسئله ابراز نمودند و در بالا گذشت نداشتند چون مایل بودند كه آلمان اولاً قروض خصوصی خود را بپردازد. كینز عالم اقتصادی معروف انگلیسی هم در سپتامبر ۱۹۲۶ چنین مینوشت: بطور خلاصه سرمایه داران اتانزونی آمریكا بآلمان وام میدهند و آلمان هم معادل آنرا منتقل بمتفقین میكند و متفقین هم بعنوان پرداخت قروض خود بآمریكائیهامان پول را برمیگردانند حال باید دید تا چه مدتی این بازی ادامه خواهد یافت؟ البته جواب این مسئله مربوط بسرمایه داران آمریكائی است نه بمانعاً بعبارة آخری تاهنگامیكه سرمایه داران آمریكائی بآلمانها وام میپردازند

آنها هم غرامات خود را میپردازند ولی در صورت وقفه در این عمل (چنانکه در بحران اقتصادی سال ۱۹۲۹ پیش آمد) ممکن بود در این طرز پرداخت هم مانعی پیش آید و همین حادثه بوقوع پیوست .

ایالات متحده آمریکا از نظر اقتصادی غیر از مسئله قروض در مسئله دیگری نیز دخالت کرده است و آن کنفرانس اقتصادی سال ۱۹۲۷ است و چنانکه گفته شد نماینده ای باین کنفرانس فرستادند. در این کنفرانس نمایندگان دول اروپائی هم خود را مصروف این امر نمودند که نشان دهند تضاد و اختلافی عظیم بین وضع اقتصادی قاره اروپا و رواج دادوستد در اتازونی که با آخرین سرحد امکان رسیده وجود دارد یعنی در عین اینکه معموریت و رونق معاملات در آن کشور برقرار است اغلب دول اروپائی گرفتار مصائب و مشکلات مالی و اقتصادی بسیار میباشند . (۱)

در مسائل سیاسی : اولیاء حکومت اتازونی بهمان سیاستی که در مقابل جامعه ملل پیش گرفته بودند ادامه دادند و حتی در مسئله دیوان داوری دائمی بین المللی با آنکه چندین مرتبه از اتازونی دعوت بمشارکت در آن نمودند و با آنکه چنانکه گذشت قسمتی از اساسنامه دیوان داوری بوسیله یکی از حقوقدانان بنام آمریکائی موسوم به الیهوروت (۲) که وزیر خارجه سابق اتازونی در زمان ریاست جمهوری تئودور روزولت بود تهیه شده است معذک اتازونی در دیوان داوری

(۱) بطور خلاصه هدف این کنفرانس دو فکر کسانیکه آنرا متعقد نمودند آن بود که اولیای امور ایالات متحده آمریکا را تشویق و تشجیع باخذ تصمیم و اقداماتی در باره مساعدت بیشتری به آبادی و رواج ناز و داد و ستد اروپا نمایند . لیکن زمامداران ایالات متحده آمریکا قبول نکردند که مسائل اساسی در این کنفرانس مورد بحث قرار بگیرد
از این مسائل اساسی یکی موضوع مهاجرت اروپائیان بود بآمریکا که پس از تصویب قوانین ۱۹۲۴ - ۱۹۲۹ اولیای امور ایالات متحده برای محدود کردن و حتی ممنوع کردن مهاجرت دست با اقدامات شدیدی زده بودند . همچنین آمریکائیا از بحث در قروض بین المتفقین نیز در این کنفرانس خود داری نمودند و همیکه مذاکرات به بحث در باره پایین آوردن دستجمعی تعرفه های کمرکی کشانیده شد دو حالیکه با اعمال و اجرای این سیاست اقتصادی موافقت نمودند در باره کشور خود سیاست مغاللی را پیش گرفته و اجرا نمودند زیرا در سال ۱۹۳۰ باز هم تعرفه کمرکی معمول در اتازونی را بالا بردند بنا بر این باید گفت که دولت اتازونی با اعمال چنین سیاستی مسئول شکست و عدم موافقت کنفرانس اقتصادی ۱۹۲۷ شناخته شده است .

شرکت نمود.

البته چنانکه دیدیم در طرح «اجتناب از جنگ» یعنی قرارداد بریان کلوك آمریکا ابتکاری بخرج داد که مستقیماً در سازمان روابط بین المللی تأثیر تام و تمامی داشته است و باین مسئله بتفصیل در سابق اشاره شد (۱).

بنا بر این مؤلفین و نویسندگان اروپائی این زمان نسبت بطرز رفتار و وضعی که ایالات متحده آمریکا در مسائل سیاسی و اقتصادی و مالی بین سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ پیش گرفته است انتقاد شدیدی نموده اند. زیرا میگویند که اولیاء دولت اتازونی از قبول مسئولیت در امر اروپا اجتناب نمودند ولی در عین حال يك نوع سیاست استعماری (امپریالیسم) اقتصادی و مالی را در نقاط دیگر جهان پیش گرفته اند.

از طرف دیگر بعضی از آمریکائیهها مخصوصاً در محافل روشنفکران اعمال

(۱) طبق این طرح قراردادشکلیه دوک جهان بیانی میفکند که باستانی اعمال حق دفاع مشروع در هیچ موردی بچك متوسل نشود. البته چنانکه در سابق اشاره شد برای دولت فراسه امضاء چنین بیانی اشکال سیار داشت زیرا در اینصورت اساسی بیانیهای لوکارنو ازین میرت چون در این بیمن پیش بیی شده بود که فراسه دو موردیکه مثلا آلمان اساسنامه منطقه خلع سلاح شده رنانی را نقض کند میتواند دو مقابل آنکشور بچك مبادرت نماید ولی معلوم نود که آیا این مورد همان «دفاع مشروع» میباشد یاخیر؟

از طرف دیگر میثاق جامعه ملل پیش بینی کرده بود که محاذات های اقتصادی بر علیه دولتی که مقررات جامعه ملل را نقض سوده اسم اعمال و اجرا شود و چه سا فراسه ممکنست مجبور شود که بكمك متفقین خود در اروپای شرقی و اروپای مرکزی شتابه بدون اینکه مستقیماً م رد مرض قرار گرفته باشد

بهین مناسبت دولت فرانسه ایراداتی باین طرح گرفت و اظهار نمود که طرح اجتناب و خودداری از توسل بچك موجب میشود که قدرت عمل فراسه را در این موارد احتمالی سلب کند و بنا بر این نمیتواند تهدید کند که دو کلیه مواد از توسل بچك صرف نظر میکند پس از مذاکرات طولانی که مراحل بسیار حساسی نیز رسید بالاخره حکومت ایالات متحده آمریکا در نامه قائل به تمبیر و تفسیری در باره فرمول «صرف نظر بودن از چك» گردید بدین معنی که توسل با ورود بچك نه فقط دومورد اعمال حق دفاع مشروع بلکه اگر دو جنگی که طلق میثاق جامعه ملل یا بیمنهای لوکارنو بوقوع پیوسته باشد مجاز شمرده میشود لیکن این تفسیر در سند سیاسی علیحده ای گنجاییده شد نه در متن این قرارداد. بنا بر این دو این متن نه چك بطور دفاع مشروع و نه چك تجاوزی تعریف شده بود و باین موضوع بمرتبطیم کننده متن قرارداد جیز اشتول دو کتابی که سال بعد منتشر ساخت تاحدودی اعتراف نمود و بنا بر این اجرای این قرارداد بسیار مشکل مینود علاوه بر این امضاء چنین قراردادی بوسیله اتازونی حاکی از آن یست که تغییری در خط مشی خود دو مقابل مسائل مربوط با اروپا داده باشد.

یهوده را که عمال و مسئولین امور حزب جمهوریخواه در سال ۱۹۲۹ انجام داده اند مورد شماتت قرار میدهند از آنجمله است سخت گیری در مورد پرداخت قروض بین المتفقین. زیرا اگر چنانچه روزی این قروض پرداخته میشد باعث خسران و ضرری میگردد که در درجه اول متوجه فعالیت اقتصادی ایالات متحده آمریکا میشد. زیرا با ملاحظه جمیع جهات فقط بوسیله ارسال جنس این قروض ممکن بود تصفیة شود. دیگر آنکه سیاست حمایت گمر کی شدیدی را دولت اتازونی در پیش گرفت و اینهم دور از منطق بود زیرا متضاد با توسعه روابط اقتصادی اتازونی با خارج کشور است. بالاخره باید بخاطر داشت که اگر اولیای ایالات متحده آمریکا مایل اند که از صلح جهانی بعلت تأثیریکه در فعالیت اقتصادی آنان (که در تمام دنیا گسترش یافته) دارد پشتیبانی نمایند آیا معقول نبود که برای تأمین چنین صلحی مسئولیتهائی هم در مسائل سیاسی بدوش بگیرند ؟ بدون شك اشخاصی بوده اند که در سال ۲۹-۱۹۲۸ بدفعات این مسائل را بگوش اولیای حکومت اتازونی رسانیده اند ولی متأسفانه بسمع قبول اصفا نگردیده است.

بنا بر این مهمترین مسئله ایکه در دوران سالهای ۳۰-۱۹۲۹ در همه امور تأثیر و نفوذ تامی داشته روشی است که حکومت ایالات متحده آمریکا اختیار کرده زیرا همین روش و راه ورسم است که جلوی هر گونه کوششی را بمنظور تقویت سازمان صلح جهانی گرفته است. البته در ۱۹۲۹ این وضع نتایج خطرناکی نداشته زیرا در بین ملل اروپا حتی آلمانها جنگ را محتمل الودع نمیندardند. لیکن همینکه بحران بزرگ اقتصادی که در اواخر سال ۱۹۲۹ در اتازونی شروع شد و تا سال ۱۹۳۲ باروپا سرایت ورخنه کرد بظهور بیوست چون بالاخص این بحران ایجاد مشکلات و مصائب و اغتشاش و اختلافات داخلی نموده که منجر بطلوع حکومتهای دیکتاتوری (توتالیتار) نه فقط در آلمان بلکه در ژاپن و سایر کشورها گردیده است این حکومتها سیاست بین المللی را در مسیر تازه ای انداختند که بالاخره منتهی بچنگ دوم جهانی گردید.

فصل ششم

نتایج بحران اقتصادی سالهای ۲۲-۱۹۲۹

در سیاست بین‌المللی

• حال باید شرایط و اوضاع تازه‌ای که پس از سال ۱۹۳۰ در روابط بین‌المللی تأثیر بسزایی نموده و تغییرات و تحولاتی در آن ایجاد کرده است آشنا شویم. اولین مسئله که با آن مواجه می‌شویم شدت و وسعت دامنه بحرانی است که از سال ۱۹۲۹ تا ۳۲ در دنیا بروز کرد و بهیچوجه قابل مقایسه با بحرانهای اقتصادی که قبل از آن در جهان ظهور کرده نمی‌باشد. این بحران عظیم اقتصادی ابتدا در اکتبر ۱۹۲۹ در اتانزونی روی داد و سپس بسایر دول اروپائی سرایت نمود.

در اطریش بحران اقتصادی به آخرین سرحد امکان و نقطه اوج خود در ماه مه وژوئن ۱۹۳۱ رسید و در آلمان بین ماههای ژویه و دسامبر ۱۹۳۱ و در انگلیس بحرانی‌ترین موقع ماه سپتامبر ۱۹۳۱ بوده است. در فرانسه بروز بحران دیرتر صورت گرفت و مخصوصاً در سال ۱۹۳۲ محسوس و مشهود شد. تنها کشوری که از بحران اقتصادی بزرگ این زمان برکنار ماند اتحاد جماهیر شوروی است که به علت وضع اقتصادی و اجتماعی مخصوص خود از تأثیرات و گزند آن در امان ماند.

نتایج این بحران بزرگ بسیار خطرناک بوده زیرا نه تنها در زمینه اقتصادی بلکه در زمینه اجتماعی نیز تأثیرات بسیار سوئی داشته است از جمله طبق حسابی که کرده اند در ۱۹۳۲ در دول بزرگ صنعتی جهان قریب ۳۰ میلیون نفر بیکار وجود داشته است.

نتایج روحی این بحران نیز بهمین درجه اهمیت دارد زیرا این نتایج چنان وحشتناک بوده است که مخصوصاً در انگلستان در بحبوحه بحران از خود می‌پرسیدند که آیا رژیم سرمایه داری محکوم بشکست و فنا نشده است ؟ و برای اینکه بهتر

باین امر پی بیریم باید مقدمه‌ای را که مورخ معروف انگلیسی-توین بی (۱) در سالنامه‌ای که بنام بررسی اوضاع بین‌المللی (۲) نوشته‌است مطالعه‌نماییم. در مقدمه این کتاب مؤلف سال ۱۹۳۱ را بنام «سال موحش» نامبرده و میگوید در نظر انگلیسها این سال به مراتب سخت‌تر از سالهای جنگ ۱۸ - ۱۹۱۴ بوده است. پس مطالعه و درک این عکس‌العمل‌های روحی برای پی بردن بوقایعی که در این سالهای دهشتناک روی داده بسیار لازم است.

لیکن علاوه بر نتایجی که بلافاصله این بحران در اوضاع داخلی دولتها داشته است بحران عظیم اقتصادی اوایل قرن بیستم دارای نتایج دیگری هم بوده که مدت زمانی بعد محسوس گردیده‌است و عمده‌ترین آن پیروزی نهضت معروف باقتصاد ملی است. این نهضت (ناسیونالیسم اکونومیک) در همان زمانی که در کنفرانس اقتصادی بین‌المللی علماء برای جستجوی طرق علاج از هم پاشیدگی و گسیختگی دستگاه تولید گرد هم جمع شده بودند و پس از مذاکرات زیاد دچار شکست و عدم موفقیت گردیدند و وجود آمد یعنی در سال ۱۹۳۳ و در همین زمان است که در آلمان و ایتالیا درلتهای وقت از سیاست اوتارشی (۳) پیروی کردند.

بالاخره نباید از نظر دور داشت که همین بحران عظیم اقتصادی تأثیرات و نتایج خطرناکی در رژیم سیاسی و وضع حکومتهای اغلب دولتهای جهان داشته است.

البته ماهیت بحران اقتصادی و نتایج آن را در سیاست داخلی دولتهای اروپا و بخصوص آلمان و فرانسه در محل خود باید مورد تشریح و تفسیر قرارداد و چون باموضوع کلام در این مقام مناسبیتی ندارد از ذکر آن میگذریم زیرا در این جامقصور بیان تأثیراتی است که این بحران در روابط بین‌المللی داشته است. در حقیقت بدو باید ملاحظه نمود که چه نتایجی این بحران در روابط اقتصادی و مالی و سیاسی دولتها داشته است.

(۱) Toynbee

(۲) Survey of International Affairs

(۳) Autarchie

I- نتایج اقتصادی و مالی بحران ۲۲-۱۹۲۹

برای درک نکاتی که در پیش گذشت باید دید چه نتایج اقتصادی و مالی این بحران عظیم اقتصادی جهانی در روابط بین المللی داشته است .

بابروز این بحران برای دولت آلمان موقعیت مناسبی بدست آمده که مجدداً دو مسئله ای را که برای ادامه حیات بین المللی نهایت درجه اهمیت را داشت مورد توجه قرار دهد . یکی مسئله الحاق اتریش به آلمان و دیگری مسئله غراهات است و چنانکه در موقع بحث در اوضاع داخلی آلمان خواهیم دید دولتی که در سالهای ۱۹۳۱ - ۱۹۳۲ این دو مسئله مهم را به میان کشیده است حکومتی بود که از اعتدالیون تشکیل یافته و رئیس الوزرا آن از بین اعضاء حزب سائتر کاتولیک انتخاب شده است .

۱- مسئله الحاق اتریش و آلمان - بحران اقتصادی جهان را اگر نتوان علت کوشش و فعالیتی که برای الحاق اتریش با آلمان شد دانست بهر صورت باید آنرا بمنزله موقع مناسب و لحظه مساعدی جهت این منظور و ایجاد یکنوع اتحاد گمرکی بین اتریش و آلمان تلقی نمود . لیکن در مقابل مقاومت فرانسه و دولتهائی که تشکیل اتفاق صغیر را میدادند این اقدام دچار عدم موفقیت شد . این موضوع بدین طریق پیش آمد که در نتیجه مذاکرات بسیار سریع و محرمانه در ابتدای سال ۱۹۳۱ بین دولت اتریش و حکومت آلمان دو دولت در ۱۹ مارس ۱۹۳۱ اعلامیه مشترکی را امضاء نمودند که بموجب آن تصمیم خویش را درباره ایجاد يك اتحاد گمرکی بین اتریش و آلمان اعلام مینمودند و در دادوستد و معاملات تجارتي بین دو دولت قرار شد هیچگونه حقوق و عوایدی نه از واردات و نه از صادرات گرفته نشود . همچنین در روابط تجارتي بین اتریش و آلمان از یکطرف و دول خارجی از طرف دیگر آلمان و اتریش مجبور بودند تعرفه گمرکی و قانون گمرکی واحدی معمول و مجری دارند . معذک در اعلامیه مشترك دو دولت گفته شده بود که هر يك از دو دولت دارای سازمان و اداره گمرک مخصوص بخود بوده و هر يك از دو دولت حق انعقاد و امضاء قراردادهای تجاری با دول خارجی را خواهند داشت . البته این مطلب موضوع

مهمی نبود زیرا در صورتیکه دو دولت اطریش و آلمان هر دو تعرفه گمر کی یکسانی را قبول مینمودند برای آنها امکان نداشت که جدا جدا با دول خارجیه قراردادهای بازرگانی منعقد بکنند.

در موقع امضاء اعلامیه که مبنی بر تشکیل اتحاد گمر کی بین دولتهای وین و برلن بود این دو حکومت تأیید میکردند که این اتحاد فقط بمنظور پیدا کردن راه علاجی برای اشکالاتی که زائیده بحران اقتصادی است میباشد چون اطریش احتیاج دارد که بازار وسیعتری برای محصولات صنعتی خود تهیه و پیدا کند و منافع آلمان هم اقتضا میکند که بازار خود را توسعه بخشد.

لیکن در مقابل این طرح فوراً مقامهای شدیدی ابراز شد زیرا ممکن بود ویم آن میرفت که آلمان پس از انعقاد این قرارداد و تشکیل اتحادیه گمر کی با اطریش در صدد بیفتمد محیط فعالیت اقتصادی خود را بطرف دولتهای دیگر اروپای مرکزی یا اروپای جنوب شرقی گسترش دهد.

البته هنوز فراموش نکرده بودید که در دوران جنگ جهانی اول اولیای امور آلمان در فکر این توسعه بودند و حتی با دقت زیادی بمطالعه پرداختند که منطقه معروف به (میتل اروپا) (۱) یعنی ناحیه بزرگ اقتصادی را بوجود آورند که شامل کلیه آلمان مرکزی و آلمان جنوب شرقی باشد و در صدد برآمدند که سازمانی هم بدان بدهند.

بنا بر این مردم اروپا از خود میپرسیدند که آیا اتحاد گمر کی اطریش و آلمان مقدمه انجام همین طرح بوجود آوردن (میتل اروپا) نیست ؟

لیکن علاوه بر این ملاحظات اتحاد گمر کی بین اطریش و آلمان ممکن بود طلیعه یک اتحادیه سیاسی نیز باشد زیرا نباید از خاطر دور داشت که در قرن نوزدهم وحدت آلمان بر اساس وقایع و حوادث نظامی که در سالهای ۱۸۷۰-۱۸۷۱ میلادی صورت گرفت تحقق نیافته بود بلکه این امر قبل از سال ۱۸۵۰ و از نظر اقتصادی صورت گرفته یعنی بوسیله ایجاد یک اتحاد گمر کی معروف به (زول و راین) (۲) بوجود آمده.

بنا بر این همانطوریکه زولوراین باعث وحدت آلمان شده بود اتحادیه گمر کی هم که قرار بود در ۱۹۳۱ بین این دو دولت تشکیل شود ممکن بود طلیمه بوجود آمدن يك آلمان بزرگ باشد .

بهین مناسبه بمحض اینکه این طرح از طرف دولین اطیش و آلمان اعلام وتائید شد از هر طرف بمخالفت با آن برخواستند .

در بدو امر مخالفت و اعتراض شدیدی از طرف دولت فرانسه ابراز شد زیرا عفايد عمومى فرانسه و کلیه احزاب (باستثنای بعضی از سوسیالیست ها) و مطبوعات متحد القول بر علیه اتحادیه گمر کی اطیش و آلمان اظهار نظر نموده بودند .

از جمله سیاستمدار نامی فرانسه ادوار هریو در ۲۶ مارس ۱۹۳۱ مقاله ای در روزنامه فرانسوی معروف به لرنول (عصر جدید) (۱) نوشت که از جمله در آن چنین میگفت بحقیقت باید ما را سقیه پندار ندا کرتصور میکنند ما فرانسونیو هافر اموش کرده ایم که وحدت سیاسی آلمان از طریق وحدت گمر کی صورت گرفته است) .
و مخصوصاً مجلس شورای فرانسه در ۸ مه ۱۹۳۱ با کثرت کثیری فی المجلس دستور جلسه ای را تصویب کرد که مبنی بر مطرود شمردن طرح اتحاد گمر کی بین اطیش و آلمان بوجه مؤکد و مصری بود .

از طرف دیگر از جانب چکواسلواکی نیز اعتراضات شدیدی بعمل آمد و رئیس جمهور چکواسلواکی سیاستمدار فقید ادوار بنش معروف در اعلامیه ای که در برابر کمیسیونهای مجلس پراك خواند اظهار کرد که اتحادیه گمر کی بین اطیش و آلمان هدف سیاسی داشته و این هدف سیاسی الحاق اطیش با آلمان از نظر سیاسی میباشد و اگر این الحاق صورت بگیرد بمنزله فنا و محو استقلال دولت چکواسلواکی میباشد . ضمناً بنش از پشتیبانی یوگوسلاوی و از پشتیبانی رومانی نیز تلمیحاً برخوردار گردید بالاخره کنفرانس دول اتحاد صغیر که در ۳ مه ۱۹۳۱ در شهر بخارست منعقد شد تصمیمی گرفت و اعلامیه صادر نمود مبنی بر اینکه سه دولت چکواسلواکی و یوگوسلاوی و رومانی بهر وسیله ای که ممکن باشد با اجرای اتحاد گمر کی اطیش و

آلمان مخالفت خواهند نمود .

روش انگلستان - در ابتدای امر انگلستان با احتیاط تمام رفتار کرد زیرا چنانکه در این باره اشاره شد عقاید عمومی انگلیس توجهی بمسائل اروپای مرکزی نمیکرد .

البته عقاید عمومی انگلیس مخالف طرز مذاکرات که در خفا بین دولتين اطريش و آلمان صورت گرفته میباشد و این مطلب را اعلام و روش خود را تاحدی نشان داد. ولی روزنامه های انگلیس بطور صریح و آشکار با قطعیت در باره این مسئله مهم اظهار نظر نمیکنند . معذلك دولت انگلیس در عدم موفقیت این موضوع نقش مهم و فعالیت زیادی داشته و این امر از اسناد و مدارکی که اخیراً یعنی پس از خاتمه جنگ جهانی دوم در لندن چاپ و منتشر شده است معلوم میگردد . دولت انگلیس پیشنهاد کرد که این طرح الحاق یعنی اتحاد گمرکی اطريش و آلمان را بدیوان دائمی داوری بین المللی ببرند زیرا در حقیقت عده ای میگفتند (از جمله در فرانسه و چکوسلواکی) که اطريش حق انعقاد اتحاد گمرکی با آلمان را نداشته است زیرا قرارداد های ورسای و سن زرن الحاق اطريش را بآلمان قدغن نموده بودند .

بعلاوه در ۱۹۳۱ در اوضاع و احوالیکه بیان شد و در ابتدای این کتاب ملاحظه کردیم حکومت اطريش در عوض کمک مالی که جامعه ملل بدو کرده بود تعهد مؤکدی سپرد مبنی بر اینکه هیچگاه در صدد ایجاد وسایل این الحاق بر نیاید . بنا بر این طرفداران این نظر در فرانسه و چکوسلواکی میگفتند : باید از دیوان دائمی داوری بین المللی سؤال شود که آیا از نظر حقوقی طرح الحاق گمرکی اطريش و آلمان موافق با تعهداتی که حکومت اطريش قبلاً بگرددن گرفته و امضاء نموده هست یا خیر ؟

بعلاوه باید در نظر داشت که طرز رفتار و عکس العمل حکومت انگلیس با رعایت احتیاط بسیار صورت گرفته زیرا تمام مسئولیت را بدوش دولت اطريش انداخته است یعنی بدوش دولت ضعیفتر و بهیچوجه و بنحوی از انحاء در صدد ایجاد مسؤلیتی مستقیماً برای آلمان بر نیامده .

بالاخره این موضوع در ۱۸ مه ۱۹۳۱ در شورای جامعه ملل مورد بحث قرار گرفت و آنها هم نظریات و تلقینات انگلیس را معتبر شمرند و اعضاء مجمع هم در جریان آن جلسه تاریخی شورای جامعه ملل از شوهر (۱) وزیر امور خارجه اطریش تقاضا نمودند تعهد بنماید که تا موقعیکه دیوان دائمی داوری بین المللی اظهار عقیده‌ای ننموده است قرار دادی که بین آلمان و اطریش امضاء شده اجراء نشود . .

بنا براین موضوع بدیوان دائمی بین المللی داوری برده شد و از ۲۰ ژوئیه تا ۶ اوت ۱۹۳۱ مدت مدیدی این موضوع در آن دیوان مورد بحث قرار گرفت و نظریه دولت فرانسه بوسیله پل بنکور و بلدوان در این دیوان تشریح و بیان گردید و قرار بود دیوان در ۱۵ سپتامبر ۱۹۳۱ نظریه مشورتی خود را ابراز کند ولیکن در ۴ سپتامبر همین سال دولت اطریش اطلاع داد که از اجرای طرح اتحاد گهر کی با آلمان اعراض و اجتناب میکند و بدین طریق این اقدام تاریخی که فعالیت و کوشش برای انجام آن بیشتر از طرف آلمان صورت گرفته بود نه از طرف اطریش و ممکن بود اولین قدم بطرف عملی شدن انسلوش بشمار رود از بین رفت و منتج بشتیجه نگردید.

۲- مسئله غرامات - بحران اقتصادی از طرف دیگر باولیا، دولت آلمان اجازه داد که مجدداً مسئله غرامات را بمیان بکشند و تمام سعی و کوشش خود را در این مرتبه بکار برند تا راه حل قطعی برای این مسئله جستجو نموده و بدست آورند و بدین امر نیز نایل شدند یعنی بکلی غرامات را از بین برده و ملقی ساختند .

برای روشن شدن این موضوع البته باید در نظر داشت که در ۱۹۳۰ طرح بانک (چنانکه گذشت) مقرر داشته بود که بعنوان غرامات آلمان میبایست در مدت ۵۸ سال مبالغی پردازد که بین ۱۶۰۰ میلیون مارک و ۲۴۰۰ میلیون مارک متغیر بود .

طبق این طرح فرانسه هم در عوض باید با تازونی امریکا قروض جنگی خود را پردازد ولیکن اگر موازنه و سنجشی بین مبلغیکه آلمان باید بعنوان غرامات بفرانسه پردازد و مبلغیکه فرانسه باید با تازونی بصورت قروض زمان جنگ پرداخت

نماید بعمل آید ملاحظه میکنیم که طبق طرح بانک سودی در دست فرانسه باقی میماند که تقریباً بثلث مجموع غرامات بالغ میگردد. لیکن از همان بسو امر اوضاع و احوال نشان میدهد که حکومت فرانسه از قبل آلمان نخواهد توانست مبالغ کافی برای پرداخت مخارجی که صرف ترمیم نواحی کشورش که در ضمن جنگ جهانی اول خراب شده کرده بدست آورد و در نتیجه تقریباً ۵۰٪ مخارجی که صرف این نواحی نموده بدوش فرانسه باقی خواهد ماند. معذک در نتیجه فعالیت و کوشش حکومت آلمان با وجود آن که مبلغ ناچیزی قرار بود بفرانسه برسد غرامات بکلی ملغی گردید.

چنانکه در ابتدای این فصل گذشت بحران اقتصادی در تابستان سال ۱۹۳۱ به اروپای مرکزی سرایت کرده بود و از جمله در ماه مه ۱۹۳۱ در شهر وین بزرگترین بانکهای اطریش یعنی (کردیت آنستالت) (۱) بکلی ورشکست شد و در ماه ژویه ۱۹۳۱ حکومت آلمان مجبور شد که تقاضای استمهالی بکند زیرا بانکهای آلمان نمیتوانستند در مقابل تقاضای عده کثیری از مردم که برای استرداد سرمایه خود از بانک هجوم آورده بودند از عهده پرداخت آن برآیند.

بهین مناسب در تاریخ ۵ ژوئن ۱۹۳۱ حکومت آلمان که تحت ریاست برونینگ (۲) بود اعلامیه ای برای ملت آلمان منتشر نمود و در آن پیام اعلام کرد که پیش بینی هایی که بمنزله اساس تنظیم طرح بانک بشمار رفته است بنظر میاید که صحیح نبوده است و بواسطه تحول و تبدیلی که در اوضاع اقتصادی جهان ایجاد گردیده و صورت گرفته صدق نکرده است.

بنا بر این باید آلمان را از پرداخت غرامات معاف نمود زیرا نمیتواند منبعده برای مدت زیادی طاقت پرداخت آنرا بیاورد و ضمناً برونینگ در این پیام اضافه میگرد که لغو قطعی غرامات برای ادامه حیات اقتصادی جهان لازم است.

رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا که در این موقع از حزب جمهوریخواه و موسوم به هور بود فوراً اظهار داشت که باید تقاضای آلمان مورد توجه قرار گیرد

و علت اینکه بلافاصله تقاضای آلمان از طرف آمریکا مورد اجابت قرار گرفت مربوط بدو موضوع بوده است: یکی آنکه اگر بحران اقتصادی در آلمان شدت مییافت و بمرحله خطرناکی میرسید بدون شك تجارت و داد و ستد اتا زونی با آن کشور دچار خسران و ضرر میشد زیرا بازار داخلی آلمان منبع د قادر بخرید کالا از آن کشور نخواهد بود و بالتبقیه فلج شدن جریان داد و ستد و معاملات با آلمان بر شدت خسارت و میزان ضرری که نصیب تولید کنندگان محصولات کشاورزی اتا زونی در این زمان شده بود میافزود و وضع طاقت فرسایی را که کشاورزان آنان بسر میبردند بدتر میکرد و این امر قابل دوام منبعد نمیبود.

علت دوم - آنستکه از زمان اجرای طرح دویس سرمایه داران آمریکایی مبالغ عظیمی سرمایه در آلمان در معرض بهره برداری گذارده بودند و این سرمایه ها بعنوان اعتباراتی بود که بمؤسسات خصوصی آلمان داده شده بود. اگر آلمان فاقد قدرت پرداخت میگردد بهره سرمایه های آمریکائی که برای بهره برداری عرضه شده بود در بازار آلمان صعب الوصول میگردد و بلکه میتوان گفت بکلی از میان میرفت. بهمین مناسبت رئیس جمهور اتا زونی فوراً پس از تقاضائی که دولت آلمان نمود اظهار داشت که موافق بالغو پرداخت غرامات است ولی البته این امر با اصول اخلاقی مبیانت داشت زیرا در حالیکه اولیای حکومت ایالات متحده آمریکا برای پرداخت قروض جنگی فرانسه با اتا زونی فشار وارد میآوردند موافقت بالغو پرداخت قروض آلمان نسبت بفرانسه مینمایند.

بهمین مناسبت هوور در بیستم ژوئن ۱۹۳۱ پیشنهاد نمود که موافقت برای مدت یکسال پرداخت هر گونه قرضی بین دول مختلف موقوف گردد بعبارت دیگر پرداخت قروض آلمان بفرانسه بعنوان غرامات موقتا موقوف گردید و همین حال را هم قروض فرانسه با اتا زونی پیدا کرد و این عمل معروف به استمهال هوور (مورا توآرهوور) است (۱). این موضوع تمایل قلبی اولیاء دول بریتانیای کبیر و ایتالیا بود و حتی در مورد انگلیسها باید گفت که باشعف و مسرت تام و تمام این امر را قبول کردند زیرا از

سقوط اقتصادی کامل آلمان بسیار واهمه داشتند .

حکومت فرانسه هم اعتراضاتی بدین عمل نمود و تقاضا کرد که آلمان اقبلاً قسمتی از اقساط سالیانه غرامات را (هر قدر هم کم باشد) که قرار شده بود بعنوان اقساط سالیانه طبق طرح بانک پردازد پرداخت کند مشروط باینکه این مبلغ نزد بانک تصفیہ بین المللی (۱) سپرده شود و آن بانک هم فوراً آنرا در دسترس آلمان قرار دهد در نتیجه پول همیشه نزد حکومت آلمان باقی خواهد ماند .

اصرار حکومت فرانسه در این مورد برای آن بود که میخواست اقلاً موضوع پرداخت مبالغیکه آلمان بعنوان غرامات باید پردازد حفظ شود و البته حکومت اتنازونی آمریکا هم این شرط را که مزاحمتی برای آن دولت بهیچ وجه فراهم نمیآورد قبول نمود .

ولیکن باید دید پس از گذشتن یکسال موعود چه پیش آمد ؟ در تمام دوره استمهلال مذاکرات زیادی برای بدست آوردن راه حل و روشی که در آتیه باید بموقع اجرا گذارده شود ادامه داشت و بدین مناسبت دید و بازدید هایی بین اعضاء حکومت فرانسه و اولیاء امور برلن و سپس واشینگتن در ماههای سپتامبر و اکتوبر ۱۹۳۱ صورت گرفت .

نتیجه این مذاکرات چه شد ؟ حکومت آلمان بطور مستمر اظهار میداشت که نمیتواند در عین حال پرداخت مبالغی که بعنوان غرامات مدیون فرانسه است و مبالغی که ب سرمایه داران آمریکائی مقروض است و بعنوان اعتبارات سابقاً یعنی در زمان اجرای طرح دویس بآلمان پرداخته اند تن دهد .

شکی نیست که اولیای دولت آلمان بامهارت تامی مسئله را بدین صورت بیان آورده بودند زیرا از جواب آمریکائیها قبلاً اطلاع داشتند که روش موافقی با آنها در پیش خواهند گرفت چون آمریکائیها مصمم بودند اول مبالغی را که بآلمان سابقاً اعطا نموده بودند بدست بیاورند و البته برای آنها اهمیتی نداشت که دیون آلمان در مقابل فرانسه پرداخت بشود یا خیر اما نظر وعقیده اولیاء دولت فرانسه آن بود (با

وجود آنکه معتقد بل-زوم سازش موفقی در این زمینه است (که این راه حل فقط برای دوره‌ای که بحران اقتصادی بر دنیا استیلا دارد باید معمول گردد. معینا عموم مردم فرانسه مخصوصا فائل باین مطلب اند که باید رابطه‌ای بین مسئله غرامات و مسئله قروض فرانسه با ایالات متحده آمریکا وجود داشته باشد. ولی اولیاء حکومت ایالات متحده بهیچوجه گوش شنوایی در مقابل این قبیل تقاضاها و پیشنهادات دولت فرانسه نداشتند و بالاخره در دهم فوریه ۱۹۳۲ دولت‌ها موافقت نمودند که يك کنفرانس بین المللی منعقد گردد و در آنجا راه حلی برای این مسئله غامض و بهم پیچیده جستجو کنند .

کنفرانس بین المللی در شهر لوزان از ۱۶ ژوئن منعقد گردید و تا ۹ ژوئیه ۱۹۳۲ ادامه داشت و منتهی با امضاء قرار دادهای ۹ ژوئیه ۱۹۳۲ گردید. طبق متن این قراردادها چنین مقرر گردید .

اولا- دولتهایی که از آلمان طلبکارند یعنی دولیکه آلمان باید بعنوان غرامات مبالغی بآنها بپردازد قبول کنند که بپرداخت غرامات خاتمه دهند و برای اینکه خاتمه باین امر داده شود آلمان متعهد شد کلا مبلغ سه میلیارد مارك بپردازد . البته این پرداخت بعنوان پرداخت سمبولیک صورت میگرفت زیرا بفرانسه که مهمترین طلبکار آلمان بشمار میرفت بولی پرداخت نمیشد بلکه به بانک بین - المللی تصفیة داده میشد و آن مؤسسه هم موظف بود آنرا بطور کلی بمصرف تجدید بنیه و ترمیم وضع اقتصادی اروپا برساند .

ثانیا- از طرف دیگر طبق قرارداد های ۹ ژوئیه ۱۹۳۲ آلمان مجبور است جنس بفرانسه بفرستد یعنی کلا اینکه لازم برای اجرای برنامه فواید عامه و ترمیمی که در فرانسه شروع شده میباشد تهیه نماید ولی مجموع این قبیل کالا محدود بیک حد اقلی (یعنی ۸۲/۵ میلیون مارك) بود .

در حقیقت میتوان گفت با انعقاد این قرارداد پرداخت غرامات آلمان بدول متفق بکلی خاتمه پیدا کرد .

از طرف دیگر دولتهای فرانسه و انگلیس و ایتالیا بحکومت آلمان اعلام

داشتند که پرداخت غرامات را از طرف آلمان بشرطی موقوف داشته اند که دولت ایالات متحده آمریکا هم در مقابل از فرانسه و بریتانیای کبیر و ایتالیا استرداد قروضی را که در ضمن جنگ با آنها پرداخته شده مطالبه نمایند.

لیکن دولت اتازونی در ۱۹۳۲ از حکومت فرانسه مطالبه پرداخت مبلغی را که قرار بود پردازد نمود و مجلس شورای ملی فرانسه در ۱۳ سپتامبر ۱۹۳۲ علیرغم نظریکه حکومت هر یو داشت از پرداخت قروض خود بدولت اتازونی در صورتیکه آلمان منبعد چیزی بفرانسه نپردازد امتناع نمود و مجلس شورای فرانسه این مطلب را تصویب نمود.

حکومت انگلیس هم تصمیم مشابهی اتخاذ نمود با این اختلاف که بجای امتناع قطعی و کلی از پرداخت قروض اظهار کرد که حد اقل مبلغی را خواهد پرداخت بعنوان (پرداخت سمبولیک) و این امر هم بهین حال باقی ماند.

ایالات متحده آمریکا نیز بدون اینکه از حق خود در این مورد صرف نظر نمایند اصراری در مطالبه طلب خود از فرانسه و انگلیس و ابطال آنها نمودند

حال باید دید نتیجه لغو پرداخت غرامات آلمان از نظر فرانسه چه شد؟ چنانکه گذشت طبق طرح بانک فرانسه فقط ۵۰٪ مخارجی را که برای تجدید بنا و ترمیم نواحی خراب شده خود خرج میکرد بر عهده اش بود و چون آلمان از پرداخت غرامات طبق طرح بانک سرباز زد بنا بر این ۷۰٪ مخارجی که برای ترمیم نواحی خراب شده در زمان جنگ ۱۸ - ۱۹۱۴ فرانسه متحمل گردیده بود بردوش این دولت باقی ماند و همین امر مانع بزرگی برای پیشرفت اقتصادی فرانسه شد زیرا نتوانست وسایل تولید و وسایل معاوضه کالا و لوازم مورد احتیاج مدارس و مریضخانه های خود را آنطور که مایل بود توسعه بدهد و بالنتیجه عدم پرداخت غرامات بوسیله آلمان برای فرانسه نتیجه فوق العاده خطرناکی داشته است.

حال که بنتایج اقتصادی بحران اقتصادی بین المللی پی بردیم مناسب است که بنتایج سیاسی آن نیز واقف شویم.

فصل هشتم

عکس العمل بحران اقتصادی در آلمان و شروع دوران هیتلر (ژانویه ۱۹۳۳)

عروج آدلف هیتلر بحکومت و در دست گرفتن زمام قدرت آلمان در ۳۰ ژانویه ۱۹۳۳ در ظاهر امر بنظر میرسد موضوعی است که فقط مربوط به کشور آلمان است در صورتیکه در حقیقت و نفس الامر بندرت وقایع تاریخی تا این درجه انعکاسات بین المللی داشته اند که قابل مقایسه با نتایج آن حوادث باشد. چون با احرار قدرت هیتلر نه فقط افراطی ترین نهضت های ملی توانسته است که حکومت را در آلمان در دست بگیرد بلکه در روابط بین دول نیز نظریه جدیدی حکمفرما میگردد و با اینکه سیاستمداران و متفکرین کشور های دموکراسی غربی کم کم و متدرجاً باین مسئله مهم پی بردند ولی بدون شك این تغییر و تبدیل و تحول اساسی بمعنای واقعی کلمه در این زمان صورت گرفته است.

در نظر هیتلر موضوع تساوی دول که در سازمان ملل در ژنو حکمفرما و برقرار است بهمان درجه سست و ضعیف مینماید که عقیده بتساوی افراد بشر بنظر او فاقد ارزش است. بر خلاف بعقیده او يك نژاد بر تر و موافق بر سایرین وجود دارد که همان نژاد آریین است و در آلمان بحالت تقریباً خالص باقی مانده است و موظف در تسلط بر سایرین و در صورت احتیاج محق به از بین بردن سایر نژادها میباشد. برای وصول باین هدف و نیل باین مأمول توسل بهروسیله شایسته و مجاز است بمبارت دیگر هیتلر از اقدام بهیچ امری در این راه خود داری نخواهد کرد مانند قائل نشدن ارزشی برای قراردادهای منعقد بین دول و بنظر بی اعتنائی بر آنها نگرستن و همچنین است توسل بجنک و ظلم وجود و اعتساف. بعقیده هیتلر که مانند روزنبرک

پایه گذار نظریه نازیسم (در کتاب افسانه قرن بیستم) است برای شخصیت بشری مطلقاً احترامی نباید وجود داشته باشد. بنا براین هدف سیاست خارجی هیتلر تأمین تسلط آلمان بر سایر دول بوسیله مکر و خدعه و حيله و یا بوسیله زور و فشار است و چنانکه بعداً خواهیم دید این سیاست متدرجاً یا در آن واحد چندین صورت بخود گرفته است بدین ترتیب که هیتلر ابتدا تصمیم گرفت که قدرت نظامی سابق آلمان را بدو برگرداند و سپس بآلمانی که حدود و ثغور آن طبق قرارداد ورسای بوجود آمده بود سایر مناطق و واحی که مردمش آلمانی نژاد بودند و دویچروم آن را مینامیدند (۱) ملحق نماید و بالاخره يك فضای حیاتی وسیعی (باصطلاح آلمانها لبن سروم) مخصوصاً در مشرق اروپا (که بنظر اودارای ارزش بیشتری از افریقا است) برای آلمانها تأمین کند تا بتوانند مواد اولیه و مواد خوراکی و اراضی وسیعی برای مهاجرت مردم آلمان بدست آورند.

باید در نظر داشت که سیاست ناسیونال سوسیالیست بآن درجه ای که در بدو امر یعنی در ابتدای احراز قدرت بوسیله هیتلر بنظر میرسد بخوبی رهبری و ارشاد نمیشده زیرا چندین رشته تمایلات متشتت و آتارشیك (باصطلاح فرانسویها) در آن وجود داشته است مثلاً با وجود وزارت امور خارجه آلمان از ۱۹۳۴ بعد از اداره ای وجود داشت که ریپن تروپ آنرا اداره و هدایت میکرد و بدوجه ای این امر حقیقت دارد که تعیین حدود مسئولیت هر يك از آن دو بسیار مشکل است و در جریان وقایع بتدریج بوجود فعالیت آن پی میبریم.

دو مقابل پیروی هیتلر از این راه و روشهایی که جنبه واقع بینی آن پس از تأمل بوضوح می پیوندد فقط در دو جنبه که بکلی از یکدیگر مجزا و متفاوت هستند موافقی وجود دارد: از یکطرف در کشورهای بزرگ دموکراسی باختری مانند فرانسه و انگلیس و ایالات متحده آمریکای شمالی که بعلمت عدم تفاهم یا فقدان انرژی و اراده لازم در سیاستمداران و اولیا، امور یا باز هم قناعت به تنها ضمانتی که ممکن است وجود داشته باشد یعنی امنیت دسته جمعی مینمایند و یا بتعقیب و پیروی از سیاست

انزوا و انفراد و اعتزال میبرد از ند. از طرف دیگر اتحاد جماهیر شوروی در این وقت تحت رهبری دسته سیاستمدارانی قرار گرفته که بدرجه آلمانهای نازی واقع بین هستند و در عین حال از شمات آنان خود داری نمیکنند ولی مانند آنان اعمال خود را مقید بر رعایت اصول اخلاقی ننموده و هم از آلمانهای نازی و هم از دموکراسی های بورژوازی نفرت دارند .

بنا بر مراتب بالا سال ۱۹۳۳ در تاریخ روابط بین المللی بمنزله موقع بسیار حساس و خطرناکی بنظر میرسد و تأثیر آن در وقایع و حوادث بین المللی حتمی و قطعی است زیرا علاوه بر حادثه مهم آن سال که واقعه عمده در جهان نیز بشمار میرود و همان عروج هیتلر بقدرت در آلمان است در خاور دور هم مردم جهان شاهد و ناظر بسط و توسعه سیاست تجاوزی ژاپن در چین شمالی و در منچوری میگردند و در ایالات متحده آمریکای شمالی نیز پریزیدنت روزولت قدرت را در دست میگیرد. شاید بیمناسبت نباشد بگوئیم که یکی از مسائل جالب توجه آنست که نفوذ روزولت فقط در همان دورانی که هیتلر در رأس آلمان قرار داشت در انازونی حکمفرما بوده زیرا روزولت در ۱۲ آوریل ۱۹۴۵ مرد و هیتلر هم در آخر ماه آوریل ۱۹۴۵ در برلن در گذشت . در این دوران پراغتشاش که بلافاصله پس از بروز بزرگترین بحران اقتصادی قرار گرفته است کشور فرانسه که تصور میکنند قویترین ارتش جهان را در دست دارد دائماً در داخله خود دچار اغتشاشات گوناگون و شدید است که با افزایش عدم ثبات کابینه ها و هیئت های وزیران آن دولت کمک میکند و هر گونه دوام و پیوستگی را در سیاست خارجی آن کشور از بین میبرد . (۱)

(۱) برای اینکه تاحدی بعدم ثبات هیئت های وزیرانی که در این سالهای حساس سیاست خارجی و داخلی فرانسه را بیک کمایت خود میگیرند بی بریم بی مناسبت بیست بطور فهرست از کابینه های وزرائی که بسرعت در این سنوات روی کار آمده و بدون اینکه مشاء اثری باشند جای خود را بدیگری میسپارند در صفت دولت فرانسه را روز بروز بیشتر آشکار میکنند اسم بریم . در صورتیکه در سال ۱۹۲۹ در وضع داخلی فرانسه باروی کار آسمس ریون پوآنکاره تبدیلی حاصل میشود در سالهای بعد از آن تکلی بر خلاف آنست پوآنکاره با بصیرت و کیاست خاصی نظم را در دولت برقرار کرد و روح اعتماد را که در این کشور بعلت سقوط فرانک وخت پر بسته بود با تثبیت فرانک و تنزل اردهای خارجی مجدداً مستقر نمود و مورد احترام کلیه احزاب بقیه در حاشیه صفحه بعد

نتایج سیاسی بحران اقتصادی (۱۹۲۹-۱۹۳۲) در کشورهای آلمان و ایتالیا

نتایج سیاسی بحران اقتصادی مهمتر از نتایج دیگر آن بود زیرا بحران اقتصادی سالهای ۱۹۳۲ - ۱۹۲۹ در ژاپن و آلمان باعث پیشرفت تمایلات توسعه طلبی و قدرت جوئی شده است و این تمایلات امیدواری بتجدید نظر در قراردادهای صلح را در بانیان حکومت ایتالیا در این زمان زنده کرده است.

I - در آلمان: بحران اقتصادی که مخصوصاً در اواخر سال ۱۹۳۱ و در ابتدای ۱۹۳۲ در این کشور باوج شدت خود رسید باعث ورشکست شدن بنگاههای مالی و سقوط پول و بیکاری و در نتیجه پیشرفت نهضت ناسیونال سوسیالیست گردید و عروج آدولف هیتلر بعدتر در ۳۰ ژانویه ۱۹۳۳ چنانکه گذشت در نتیجه پروژای بحران امکان پذیرفت.

طبقه ارجحیه صحنه قبل

فراسه مرادگرفت ولی در اواخر ماه ژوئیه ۱۹۲۹ در نتیجه کسالت مراجع پس از آنکه طرح بانک و قراردادهای ۱۹۲۶ را راجع به فروش سهام المتفقین تصویب مجلس میرساند استعفا میدهد و در همین تاریخ است که دولت فراسه دچار بحران و تغییرات بی دردی کابینه ها میگردد چنانکه در این تاریخ (ژوئیه ۱۹۲۹) بریان وزیر امور خارجه کابینه پواتنکار هیئت دولت جدید را تشکیل میدهد ولی چند ماه کابینه او بیشتر دوام نمیکند و در ماه نوامبر همین سال هیئت وزیران دیگری بریاست آندره تاردیو تشکیل میگردد که بریان کماکان در وزارت امور خارجه آن وزیر است هیئت وزیران جدید در فوریه ۱۹۳۰ بریاست کامیل شوتان تشکیل میگردد ولی در اولین برخورد با مجلس نمایندگان مستعفی میگردد تاردیو مجدداً ریاست وزیران را بدست میآورد ولی کابینه وی در دسامبر ۱۹۳۰ در نتیجه رأی عدم اعتمادی که از طرف اکثریت مجلس سنا بدو داده شده سقوط میکند و کابینه استیک (Steeg) که در ژانویه ۱۹۳۱ سقوط میکند روی کار میآید سپس هیئت وزیران جدید بریاست بیرلاوال تشکیل میگردد و در ابتدای سال ۱۹۳۲ کابینه دوم لاوال که ترمیم شده است زمام امور فرانسه را در دست میگیرد و بالاخره در فوریه ۱۹۳۲ تاردیو برای سومین بار هیئت وزیران جدید را تشکیل میدهد.

کوفی دستگاه دولتی فرانسه که در دوران آندره موموریت و سالهای خص و نعمت توانسته است بحوبی انجام وظیفه کند برخلاف در مواقع سخت و خطیر روز بروز دچار بحرانی شدید تر میگردد و همین مسامت در سیاست بین المللی از اهمیت فراسه بران کاسته میگردد و در اتحادیه هایی که با دولتهای دیگر تشکیل داد ضعف و فتور روی میدهد و امپراطوری مستعمراتی آندولت نیرو در معرض اعتناشات شدیدی چون وقایع هند و چین در ۱۹۳۰ و ۱۹۳۱ قرار میگیرد اینست وضع فرانسه و سالهایی که منتهی به احراز قدرت هیتلر و حزب ناسیونال سوسیالیسم در آلمان میگردد

برای اینکه بوجه بهتری باین امر پی ببریم باید بوضع گسیختگی و ضعف و ناتوانی مادی و معنوی که در اینوقت آلمان بدان دچار شده است و توسعه و شدت بحران اقتصادی و مصائب و مشکلاتی که گریبان آلمانها را گرفته توجه بیشتری مبذول نماییم. زیرا در اینزمان یعنی در ابتدای سال ۱۹۳۲ در آلمان شش میلیون بیکار وجود داشته و شبرازه رندگی طبقه متوسط، کلی از هم گسیخته شده است؛ کلیه این اوضاع و احوال بایجاد محیط عدم رضایت و حتی یأس و ناامیدی شدیدی کمک کرد بعبارة آخری مردم بر علیه رژیم حکومتی یعنی دولت جمهوری آلمان که طبق قانون اساسی (وایمار) زمام حکومت را در دست گرفته بود قد علم کردند زیرا کلیه این بلیات و محن و آلام و اسقام را ناشی از عدم کفایت ایندولت میدانستند. از اسناد و مدارکی که بعد هادر دادگاه نورنبرگ ارائه داده شد معلوم گشت که از ۲۴ اوت ۱۹۳۱ آدولف هیتلر کتبا بکلیه اعضاء حزب ناسیونال سوسیالیست دستور داده بود که اقدامات و فعالیتهای خود را جمعاً برای سقوط اولیاء حکومت جمهوری وایمار از آنروز ببعد بکار ببرند و این تاریخ درست تطبیق میکند با اوج بحران اقتصادی آلمان.

در حقیقت هیتلر بخوبی پی برده است که اوضاع و احوال و سیر حوادث و مشی وقایع مساعد با سقوط و از هم گسیختگی شیرازه حکومت آلمان میباشد. سبر وقایع را هم که مطالعه میکنیم می بینیم که پس از خروج هیتلر بقدرت در ۳۰ ژانویه ۱۹۳۳ این حکومت (توتالیتار) یعنی دولتی که مایل بجهیز پیوسته و مداوم قوا و انرژی فرد فرد ملت آلمان است برای تجدید حیات ملی فعالیت میکند و در برنامه تبلیغاتی خود دو چیز را بمیلیونها افراد بیکار آلمان وعده میدهد و آن نان و کار و سپس برگشت حیثیت و اعتبار و تجدید فعالیت و حیات ملت آلمان است. البته وقایع داخلی آلمان را در جای خود تشریح و بیان خواهیم کرد و در این محل و مقام مقصود انعکاس بین المللی آنست بعبارت دیگر باید دید هدف تجدید حیات ملی آلمان که منظور نظر هیتلر است چه میباشد؟ این هدف را خود هیتلر در کتاب نبرد من (ماین کاف) که در سال ۱۹۲۵ - ۱۹۲۴ برشته تحریر در آورده بخوبی تشریح کرده

است و چنانکه میدانیم این کتاب بعداً یعنی تا پایان دوران رژیم ناسیونال سوسیالیست به همان شکل بدوی چندین مرتبه تجدید چاپ شد و میلیونها نسخ آن در هر خانواده آلمانی توزیع و منتشر گردید. بعقیده هیتلر هدف تجدید حیات ملی آلمان آنستکه قدرت جهانی را به ملت آلمان ارزانی نماید چنانکه در کتاب نبرد من میگوید

احیاء و بوجود آوردن يك دولت قوی شرط قبلی و لازم تجدید حیات ملی است تا بعداً بتوان دست باعمال و پیروی از سیاست خارجی مؤثری زد بعبارة اخری سیاستی که بتواند ملت آلمان را حافظ و نگهدار باشد و سرزمین او را توسعه و بسط دهد و در ضمن وسایل تغذیه او را فراهم نماید. اما باید دید هدفهای سیاست خارجی آلمان چه خواهد بود؟ بعقیده هیتلر منظور از نیل باین هدفها اینست که بآلمان استقلال و حاکمیت ملی حقیقی را ارزانی داشت البته در این محل در کتاب نبرد من هیتلر اشاره بمواد قرارداد و رسای میکند و میگوید این قرارداد حاکمیت ملی آلمان را از لحاظ تسلیحات محدود کرده است و همچنین خلع سلاح و با باصطلاح از وضع نظامی خارج کردن ناحیه ربانی که قرارداد های لوکارنو نیز تأیید و تصریح نموده باید از بین برود. هدف دوم آن سیاست بعقیده هیتلر این است که از بوجود آمدن دولت بزرگ دیگری که از نظر نظامی قوی باشد در سرحدات آلمان جلوگیری نمود. چنانکه وی بتصریح در نبرد من میگوید:

« دولت آلمان باید بهر وسیله ای ممکن است بر علیه تشکیل چنین دولتی قیام و اقدام بکند یا در صورتیکه چنین دولتی بوجود آمده باشد آنرا از بین ببرد. بالاخره سومین هدف او آنستکه باراضی آلمان در اروپا توسعه داده و از حدود و مرزهای آلمان ۱۹۱۴ قدم فراتر بگذارد البته نظر هیتلر این نیست که بلا فاصله و فوراً آلمان باید کلیه اراضی را که در ۱۹۱۹ از دست داده است مجدداً بتصرف خود در آورد چنانکه در کتاب نبرد من میگوید که تصرف فوری این اراضی لازم نیست بلکه معتقد است که برگشت به حدود و نفوذ و مرزهای آلمان قبل از جنگ جهانی اول (۱۹۱۴) برای زندگی ملت آلمان کافی میباشد و آلمان باید در آنطرف این حدود و نفوذ قدیمی گسترش و توسعه پیدا کند. در درجه

اول وظیفه دولت آلمان است که کلیه آلمانیهائی را که در خارج از این حدود زندگی میکنند بآلمانهای داخل خاک آلمان ملحق و منضم نماید و بخصوص باید در نظر داشت که شروع این امر باید از ناحیه آلمانهای اطیش صورت گیرد. از طرف دیگر باید بملت و نژاد آلمانی و سایل زندگی که در خوروی است و بآن احتیاج دارد عطا نمود یعنی اراضی متعلق بملت آلمان باید بنسبت تعداد جمعیت آن باشد و این عامل را هیتلر در اصطلاح خود لبنس روم (۱) یا فضای حیاتی مینامد.

حال باید دید آلمان میتواند در کدام ناحیه این فضای حیاتی را جستجو کند جواب هیتلر اینست که در شرق اروپا باید آنرا بدست آورد یعنی در روسیه.

بعقیده هیتلر هیل باین اهداف فقط بوسیله جنگ صورت میگیرد زیرا میگوید چون استقرار مجدد ملت آلمان در حدود و مرزهای آن کشور در ۱۹۱۴ بدون خونریزی بطور قطع و یقین ممکن نیست تحقق پذیرد بنا براین بطریق اولی تصرف فضای حیاتی بدون جنگ و زور و خورد امکان پذیر نخواهد بود. ولی وی معتقد است که قبل از تصرف فضای حیاتی در مشرق اروپا باید تمایلات سیادت طلبی فرانسه را از بین برد بعبارت دیگر باید بطور قطع آلمان با دشمن خطرناک ملیت آلمان که فرانسه است دست و پنجه نرم کند زیرا فقط با سقوط و از بین بردن فرانسه است که منبع آلمان خواهد توانست بدون واهمه اراضی وسیعی را در مشرق اروپا بدست آورد.

اما برای تهیه لوازم و وسایل جنگی را که بر علیه فرانسه مایل است شروع کند هیتلر امیدوار است که بیطرفی یا در صورت امکان اتحاد با ایتالیا و انگلیس را بدست آورد. بدون شك باید اعتراف نمود که صاحب چنین عقاید و افکاری تا حدودی از خصوصیات روحی ملت آلمان باخبر و آگاه است و از آن الهام گرفته است. یکی از نویسندگان فرانسوی - موسوم به ادمون ورمی (۲) در کتاب خود تحت عنوان (صاحب مسلکان انقلاب آلمان) (۳) تشریح میکند چگونه اندیشه

(۱) Lebens Raum

(۲) Ed Vermeil

(۳) Les Doctrinaires de la Révolution allemande

ناسیونال سوسیالیسم بآراء و عقاید وافکاریکه در آلمان قبل از سال ۱۹۱۴ یعنی قبل از جنگ جهانی اول بروز و ظهور نموده بود ارتباط تام و تمامی داشته است و حتی عقاید اساسی این نهضت مانند احراز قدرت و لزوم سیاست توسعه طلبی که بوسیله بکار بردن اصطلاح فضایی حیانی خواسته اند آنرا تأیید کنند بدیع و تازه نبوده است. این افکار و عقاید در نهضت (پان ژرمانیسم) یا نخله معتقد با اتحاد نژاد ژرمن قبل از ۱۹۱۴ وجود داشته است و همین عوامل است که نشان میدهد چرا عده کثیری از افراد ملت آلمان بهسپهولت د کترین هیتلری رابجان و دل قبول نموده اند. چون مهارت و فراست هیتلر در آن بوده که توانسته است از میان اندیشه های قدیمی یعنی افکار مبلغین پان ژرمانیسم و اتحاد ررمن ها آنچه را که درک و فهم آن بهسپهولت در دماغ و مغز افراد ملت آلمان میسر است جمع کند و بعد هم بآن عقاید و اندیشه ها صورتی بدهد که بهسپهولت در دسترس افکار توده مردم قرار بگیرد.

II - در ایتالیا - پیشرفت عجیب هیتلر باعث تشویق و تشجیع زمامداران و سیاستمداران ایتالیا گشت. چنانکه در پیش بتفصیل بیان شد حکومت ایتالیا از ۱۹۲۸ ببعد موافق با تجدید نظر در معاهدات صلح بود و به ماده ۱۹ میثاق جامعه ملل (۱) چه در این زمان و چه بعد از آن - برای عملی شدن این موضوع بکرات اشاره کرده و گفته است هیچ قراردادی دائمی و ابدی نیست. کلیه مطبوعات ایتالیا از ۱۹۳۳ ببعد عروج هیتلر را باریکه قدرت و حکومت باخوشحالی و مسرت فراوان استقبال نموده اند زیرا پیش بینی مینمودند که آلمان بزودی یکی از قدرت های معظم بین المللی خواهد شد و شاید در این مقام بی مناسبت نباشد بخاطر آوریم که هیتلر در کتاب نبرد من با مهارت و زیر کی فراوان ابداً ذکر از دعوای آلمان در باره ایتالیا نموده است و بآلمانها هم با صراحت گفته است که بهیچوجه در صدد منظم کردن آلمانهای ساکن ناحیه تیرویل جنوبی که در جنوب برنر واقع شده بکشور آلمان برنیآیند.

(۱) عین ماده ۱۹ چنین است: مجمع عمومی میتواند گاه گاهی اعضاء جامعه را دعوت نکند که در عهدنامه هایی که غیر قابل اجرا شده و همچنین در اوضاع بین المللی که ادامه آن برای صلح عمومی دنیا موجب خطر شده است تجدید نظر نماید

بهر صورت عروج هیتلر بقدرت حکومت ایتالیا را تشویق و تشجیع نمود که اندیشه تجدید نظر در معاهدات صلح را که قبلاً نیز خواهان آن بود با قوت بیشتری بخواهد و در ۱۹ ماه مارس ۱۹۳۳ یعنی شش هفته پس از آنکه حکومت آلمان بوسیله هیتلر و حزب ناسیونال سوسیالیست در دست گرفته شد (بنیتو موسولینی) در ضمن ملاقاتی که در رم بانگست وزیر انگلیس یعنی (رمزی ما کدونالد) نمود میگوید برای از بین بردن علل جنگ در اروپا حتماً باید ماده ۱۹ میثاق جامعه ملل را اجرا نمود زیرا هیچ قراردادی دائمی نیست و جنبه ابدیت برای آن نباید قائل شد. لیکن بعقیده موسولینی تجدید نظر در معاهدات صلح را نمیتوان در شورای جامعه ملل عملی نمود زیرا در شورای جامعه ملل کوچک نیز دارای نمایندگان هستند و چون همین دولتهای کوچک باید قربانی تجدید نظر در قرارداد های صلح بشوند نباید رأی و نظر آنها را در این موضوع دخالت داد. بالنتیجه تجدید نظر در معاهدات بعقیده موسولینی باید تحت نظرهیئت مدیره ای صورت گیرد که اعضاء آن دول بزرگ چهار گانه یعنی فرانسه و انگلیس و ایتالیا و آلمان باید باشند ولی در عین حال که ایتالیا و آلمان جزء اعضاء این هیئت اند خواهان بعضی مزایا و محسناتی بنفع خود هستند مثلاً ایتالیا خواهان تصرف کشورهای اروپائی که در منطقه رود دایوب واقع شده اند میباشد و بهمین مناسبت است که روابط دوستانه ای بین ایتالیا و هنگری برقرار شده است. همچنین موسولینی نظر بمنطقه بحرالروم داشته و متصرفات و مستعمراتی خارج از اروپا نیز میخواهد زیرا معتقد است که در زمان انعقاد قرارداد صلح و رسای ایتالیا بهره ای از متصرفات مغلوبین نبرده است.

حال باید دید اندیشه انعقاد قراردادی بین دول بزرگ چهار گانه که آنرا پیمان چهار دولت بعداً نامیدند چگونه استقبال شد؟

البته آلمان موافق با آن بود و حتی ویس شانسلیه آلمان فن پاپن این فکر را اندیشه نابغه ای نامید. در انگلستان نیز روی مساعدی باین فکر نشان دادند. لیکن عکس العمل دولی که باید قربانی این قرارداد شوند در مقابل آن بسیار شدید بوده است. از جمله دول عضو اتفاق صغیر در ۲۵ ماه مارس ۱۹۳۳ اعلامیه ای منتشر

کردند که در آن میگفتند بهیچ وجه امکان پذیر نیست که اقدام دول بزرگ در تصرف نواحی آنها مجاز شمرده شود و وزیر امور خارجه لهستان هم اعلامیه مشابهی در این موضوع انتشار داد. بهمین جهت حکومت فرانسه در عین حال که اصولاً با انعقاد قرارداد چهار دولت موافق بود قائل بشروط و قیودی در این راه گردید و با کمال احتیاط قدم برداشت تا متفقین خود را که دول عضو اتحاد صغیر بودند و یا مثلاً لهستان را مأیوس نکند. بنا بر این امکان این تجدید نظر بوسیله تحمیل اراده هیئتی از دول بزرگ اروپا بدول کوچک امکان پذیر نبود.

بهر صورت ایرادات و اعتراضاتی که دولت فرانسه در این موضوع نمود حکومت ایتالیا را مجبور کرد که پیشنهاد خود را با اصطلاحاتی عرضه بدارد و بالاخره در ۷ ژوئن ۱۹۳۳ در رم سند سیاسی مهمی که معروف بقرار داد یا پیمان ۴ دولت است و اصولاً برای مدت ده سال منعقد شده بود امضاء گردید. طبق متن این قرارداد دول چهار گانه یعنی فرانسه و انگلیس و آلمان و ایتالیا متعهد میشدند که سیاست همکاری مؤثری را بین خود برای نگاهداری صلح در جهان اعمال و از آن پیروی و تعقیب نمایند. ضمناً نمایندگان چهار دولت تصمیم گرفته بودند که مطالعه کنند و به بینند چه نتایجی بماده ۱۹ پیمان جامعه ملل که درباره تجدید نظر در قرارداد های مربوط بحدود و نفوذ دولتها است مترتب خواهد شد. لیکن در متن قرارداد چهار دولت بتصریح گفته شده است که نیت دول امضاء کننده این قرارداد بر اینست که حقوق هر دولتی را محفوظ بدارند و بدون رضایت آنان تصمیماتی بر علیه این دول گرفته نخواهد شد و بالاخره در آن اشاره شده بود که تصمیم قطعی و نهائی بوسیله سازمانهای قانونی جامعه ملل یعنی شورای جامعه گرفته خواهد شد نه بوسیله هیئت مدیره دول اربعه پس ملاحظه میشود که در طرح بدوی تغییر و تبدیل تام و تمامی داده بودند. لیکن بلافاصله معلوم شد که قرارداد چهار دولت در جهاتی کاملاً متباین تفسیر میگردد بدین معنی که اگر اعلامیه موسولینی را در مجلس سنای ایتالیا در نظر بگیریم ملاحظه میکنیم که دولت ایتالیا کماکان نظریه سابق خود را اعلام میدارد بدین معنی که میگوید نتیجه اجرای پیمان ۴ دولت همانا تجدید نظر تدریجی در

قراردادهای صلح میباید. اما حکومت فرانسه در نامه ای که در تاریخ ۷ ژوئن ۱۹۳۳ برای حکومت چکوسلواکی فرستاد تصریح کرد که در موقع تعاضای تجدید نظر در سرحدات دولتی از طرف دولت دیگر جامعه ملل فقط در صورت حصول اتفاق آراء اعضا، حاضر و همچنین بادر نظر گرفتن آراء دو طرف دعوا باید اظهار نظر بکند.

بنا بر این اگر تقاضای تجدید نظری مثلا در سرحدات کشور چکوسلواکی یا لهستان از طرف دولتی میشود از نمایندگان دولتبین چکوسلواکی و لهستان تقاضا خواهد شد که رأی خود را در این موضوع حیاتی اظهار نمایند و بدون رضایت این دولت ها عملی صورت نخواهد گرفت. چنانکه ملاحظه میکنیم این طرز تفسیر پیمان کاملاً متباین با طرز تفسیری که موسولینی از پیمان چهار دولت مینماید میباشد. بنا بر این بادر نظر گرفتن اختلاف نظر بین دولتها دولت فرانسه تصمیم گرفت که پیمان چهار دولت را برای تصویب به پارلمان فرانسه نفرستد و متن پیمان فقط بر روی کاغذ ماند. دولت ایتالیا البته اعلام نمود که شکست و عدم موفقیت در این موضوع حیاتی بسیار خطرناک است زیرا اگر مانع تجدید نظر در قراردادها بوسیله آرام و صلح جویانه بشوند بگفته موسولینی بطور قطع تجدید نظر صورت خواهد گرفت منتها بازور و توسل بجنگ و رئیس دولت ایتالیا در مقاله ای که در یکی از روزنامه های آمریکا بتاريخ ۳۱ دسامبر ۱۹۳۳ نوشت عقیده خود را در عبارات زیر چنین بیان نموده است:

«در صورت عدم تجدید نظر در قراردادها صلح بوسیله پیمان ۴ دولت نوبت باظهار عقیده و اهلیحضرت توپ خواهد رسید». اما دولت فرانسه هم بدون اینکه خطراتی را که متضمن محترم شمردن قراردادها صلح بدون قید و شرط میباشد از نظر دور بکند یا آنرا انکار نماید معتقد است که در صورت مساعدت و کمک به تجدید نظر در قراردادها مزبور متفقین خود را در کشورهای اروپای مرکزی و شرقی از خود خواهد رنجانید و در نتیجه بادر دست خود اساس اتحادیه هائی را که بازحالت بسیار بنا کرده از بن بر خواهد کند و البته بندها برای او غیر ممکن خواهد

بود که در مقابل فشار ایتالیا و آلمان مقاومتی ابراز ننماید .

بنا بر این در مقابل تأیید این قبیل تمایلات از طرف سیاستمدارانی که هدفشان تغییر دادن وضع ارضی موجود در دولتها میباشد و بالتجیه معتقدین بدان در نظر دارند بعضی از دولتها را که از قراردادهای صلح ۱۹۱۹ استفاده کرده بترك مزایا و محسناتی که بدست آورده اند مجبور کنند باید دید آیا دول استفاده کننده از این پیمانها میتوانند مقاومت مؤثری ابراز دارند ؟

وقوف باین مسئله بسیار مهم است زیرا نباید از نظر دور داشت که بین سالهای ۱۹۳۳ و ۱۹۳۵ فرانسه گرفتار بحران داخلی بسیار خطرناکی شده است و بهمین مناسبت در سالهای بعد ما ناظر و شاهد اقدامات و فعالیتهای دولتهائی هستیم که سعی میکنند وضع موجود ارضی دنیا را بطرز خطرناکی بهم زنند و این فعالیتهاست که بدون شك صلح جهان را بخطر انداخته . البته مقصود اشاره بسیاست تجاوزی ژاپون در منچوری و در چین شمالی و کوششهای آلمان و ایتالیا برای تغییر دادن و از هم گسیختن قراردادهای ورسای است . چون سیاست ژاپون باموضوع بحث ما در این کتاب ارتباط و مناسبتی ندارد لذا توجه خود را بموضوع دوم معطوف میکنیم یعنی از سیاست خارجی دولت آلمان بین سالهای ۱۹۳۳ و ۱۹۳۵ بحث نموده و مراحل مختلف آنرا تشریح و بیان خواهیم کرد

فصل نهم

سیاست دولت آلمان بین سالهای (۱۹۲۲) و (۱۹۳۵)

حال باید دید که هیتلر پس از قبضه کردن قدرت در آلمان در ژانویه ۱۹۳۳ چه کرد و سیاست دولت آلمان چه جهتی را در پیش گرفته است؟ در این مورد نیز باید برنامه‌ای را که هیتلر در کتاب (ماین کامف) یعنی نبرد من بیان کرده و خود او آنرا بارها اعلام داشته است بخاطر آورد. هیتلر گفته است که اجرای این برنامه جز با توسل بجنک صورت نخواهد گرفت ولی در این برنامه سیاسی دو نکته قبل از تحقق یافتن سایر نکات باید صورت عمل بخود بگیرد که یکی تجدید قدرت نظامی آلمان علیه غم مواد قرارداد ورسای مربوط بخلع سلاح آلمان است و دیگری ملحق نمودن کلیه آلمانیهای که در خارج از سرحدات این کشور زندگی میکنند بآلمانیهای داخل آن مملکت. اما این عمل یعنی منضم و متحد کردن آلمانیهای خارج از آن سرزمین بامردم کشور آلمان ابتدا از آلمانیهای اطریشی باید شروع شود حال باید دید بچه وسایلی متوسل شده اند و چگونه با چه روشی و بچه طریقی اولیا، سیاست آلمان بین سالهای ۱۹۳۳ - ۱۹۳۴ این مسائل را حل کرده اند؟ و بچه نتایجی رسیده اند؟ برای نیل بدین مقصود باید سه موضوع اساسی را که متدرجاً صورت عمل بخود گرفته تشریح کرد که یکی خروج و قطع رابطه آلمان با جامعه ملل است در ماه اکتبر ۱۹۳۳ دوم مسئله آلمانیهای که در خارج از آلمان بسر میبرند در ۱۹۳۴ و بالاخره تصمیم دولت آلمان در خصوص تعقیب سیاست تجدید تسلیحات این کشور که از مارس ۱۹۳۵ شروع شد.

۱ - قطع رابطه آلمان و جامعه ملل . این قطع رابطه بر سر مسئله خلع سلاح صورت گرفت در فصول پیش گفته شد که در سال ۱۹۳۳ کنفرانس خلع سلاح منعقد گردید و دولت آلمان بدین کنفرانس دعوت شده بود لذا نماینده ای بدانجا

فرستاد زیرا چنانکه گفته شد آلمان از سال ۱۹۳۶ عضو جامعه ملل بود. به محض انعقاد کنفرانس خلع سلاح و حتی قبل از آنکه هیئت قدرت را در آلمان قبضه کند حکومت آلمان توانسته بود اعضاء جامعه ملل را راضی کند که بنفع آن دولت تصمیم اصولی زیر را اتخاذ نمایند. بدین معنی که کنفرانس رأی بقبول فرمولی داد و بموجب آن این مجمع تصمیم گرفت که تساوی حقوق از لحاظ تسلیحات را برای کلیه ملل بطرزی عملی نماید که امنیت را نیز شامل بشود. لیکن بر سر تعبیر این فرمول که عبارت از تساوی در موضوع تسلیحات باشد اختلاف نظر پیش آمد زیرا می گفتند آیا مفهوم این جمله آنست که آلمان هم حق دارد همه گونه و هر نوع اسلحه و بهمان مقداری که سایر دول دارا هستند داشته باشد یا خیر؟ علاوه بر این باید ملاحظه نمود که مقصود از ذکر کلمه امنیت (۱) در این جمله چیست؟ آیا مقصود آنست که نظارت بین المللی را در مسئله خلع سلاح بر قرار نماید؟ بدون شك نظر این بوده است ولی در این صورت چنانچه ملاحظه شود مصادر اموری که نظارت بین المللی بر خلع سلاح مینمایند اظهار کنند که دولتی مخفیانه شروع بتجدید تسلیحات کرده آیا مجازاتهایی بر علیه او اجرا خواهند نمود؟ آیا این تخطی وعدول از مقررات را بمنزله اقدام تجاوزی تلقی خواهند کرد؟ آیا بر علیه متجاوز خود بخود ترتیبات و نکاتی که در میثاق جامعه ملل موجود میباشد بموقع اجرا گذاشته خواهد شد؟ در باره این نکات مختلف دو کنفرانس خلع سلاح نتوانسته بودند تصمیمی اتخاذ نمایند. لیکن در این بین مسئله دیگری بمیان آمد و آن این بود که دولت آلمان اعلام نمود که حق خواهد داشت قبل از تحقق یافتن شرط دوم یعنی قبل از تحقق پذیرفتن (امنیت) حق تساوی در موضوع تسلیحات را بدست آورد (۲). و برای اینکه ماهیت این موضوع روشن شود باید بطاخر سپرد که نظر دولت آلمان در این امر این بود که قرار داد ورسای خلع سلاح کلیه دولتها را بیش بینی نموده ولی این خلع سلاح هنوز بوسیله دولی که در ۱۹۱۸ پیروز شده بودند اجرا نشده است در نتیجه آلمان میگفت حق دارد که مجدداً مسلح شود

(۱) Sécurité

(۲) تساوی حقوق در موضوع تسلیحات را آلمانها Gleichberechtigung مینامیدند

و مایل نیست دولتها در این باب تمیز و تشخیصی قائل شوند. چنانکه هیتلر در نطقی که در ۱۷ ماه مه ۱۹۳۳ ایراد نمود باین مسئله اشاره کرد و این جمله یعنی تشخیص و تمیز قائل شدن از لحاظ تسلیحات را بر زبان آورد. اما نظر حکومت فرانسه در مقابل ادعای آلمان این است که: قبل از حل مسئله خلع سلاح باید برای مسئله امنیت راه حلی پیدا کرد و همینکه برای این مسئله یعنی امنیت طریق حلی بدست آوردند آنوقت میتوان از خلع سلاح گفتگو و بحث نمود.

بهر صورت عروج هیتلر بحکومت آلمان بهیچوجه عامل مساعدی از لحاظ قبول کردن نظریات حکومت فرانسه نمیشد زیرا بهیچوجه مایل نیست که در این مسئله کوچکترین گذشت و عقب نشینی اختیار بکنند. در فرانسه بخوبی میدانستند که علیرغم خلع سلاح اصولی آلمان در این کشور بیش از يك میلیون نفر قوای زیر پرچم وجود دارد منتهی بصورت قوای (پارامیلتر) یعنی نیمه نظامی. همچنین اطلاع داشتند که آلمان مخفیانه مجدداً مسلح شده است. لیکن این تجدید تسلیحات که بطور مخفی صورت میگرفت بمیزان و به تناسب زیادی نبوده است. بنا بر این چه نفعی دولت فرانسه داشت که در صدد برآید تجدید تسلیحات آلمان را بصورت قانونی هم بدهد یعنی رسماً این تجدید تسلیحات را قبول نماید.

بالاخره طرحی از طرف انگلیسها تهیه شد و در کنفرانس خلع سلاح در سال ۱۹۳۳ این طرح باعضاء کنفرانس تقدیم و در دسترس مطالعه آنها قرار گرفت طبق این طرح قرار شده بود که تسلیحات چه در فرانسه و چه در آلمان تقلیل یافته و يك ارتش دویست هزار نفری محدود شود بشرط اینکه فرانسه فقط علاوه بر این دویست هزار نفر قوا حق نگاهداری قوای مستمراتی نیز داشته باشد. لیکن طبق تقاضای دولت فرانسه پیش بینی شد که این طرح خلع سلاح فقط پس از يك دوره آزمایش اجرا شود که چهار سال طول خواهد کشید و در جریان این چهار سال کنفرانس خلع سلاح مصمم است که يك نوع نظارت بین المللی بر تسلیحات برقرار سازد تا بتواند در حین رسیدگی پی ببرد که آیا هر دولتی وظایف خود را در این مورد انجام داده است یا خیر. در نتیجه حکومت فرانسه اصرار تام و تمام در انجام نظریه خویش (یعنی ابتدا

باید امنیت تحقق پذیرد و سپس خلع سلاح صـورت بگیرد (مینمود . لیکن دولت آلمان در ابتدای ماه سپتامبر ۱۹۳۳ اعلام کرد که او مخالف این دوره آزمایش چهارساله میباشد بلکه خواهان فوری تساوی حقوق در موضوع تسلیحات است. ولی سایر دول بزرگ مانند انگلیس و ایتالیا همان نظر فرانسه را قبول کردند. بهمین مناسبت است که در ۱۴ اکتبر ۱۹۳۳ حکومت آلمان اعلام نمود که چون دولتهای دیگر مخالف با نظر آلمان در موضوع خلع سلاح میباشد آلمان تصمیم بخروج از کنفرانس خلع سلاح گرفته و در همین ضمن از جامعه ملل نیز کناره گیری اختیار میکند.

در حقیقت باید گفت که دولت آلمان خود را از جامعه ملل نجات داد میگویم و نجات داد، زیرا تازمانی که در جامعه ملل حضور داشت در میان سایر دول عضو قرار گرفته بود و بالنتیجه تحت نظر آنها قرار داشت بنابراین خود را از مجمع نجات داد بدون اینکه خسارتی بدو وارد شود و بدون اینکه هیچگونه عکس العملی از جانب سایر دول ابراز شود.

ضمناً باید در نظر داشت که حکومت آلمان در همین موقع اعلام نمود با آنکه از کنفرانس خلع سلاح و جامعه ملل کناره گیری اختیار میکند معذلت حاضر است که مذاکرات با فرانسه را در باره مسئله خلع سلاح ادامه بدهد و این امر بدین طریق صورت گرفت که در ۲۴ نوامبر ۱۹۳۳ مسیو فرانسوا پونسه که از ماه اکتوبر ۱۹۳۱ ببعد بسمت سفیر کبیر فرانسه در برلین انجام وظیفه مینمود ملاقاتی با هیتلر نمود و در حضور فن نورات وزیر امور خارجه آلمان هیتلر طرح جدید آلمان را در باره خلع سلاح پیشنهاد کرد که بدین ترتیب شامل نکات زیر بود: پیمانهای عدم تجاوز یکبارگی برای مدت ده سال اعتبار داشته باشد بین کشورهای مختلف منعقد شود. آلمان مجدداً وفاداری خود را نسبت به پیمان لوکارنو اعلام میدارد. جنگ شیمیایی و میکربی و بمباردمان نواحی مسکونی تحریم خواهد شد. در مقابل فرانسه و آلمان هر یک دارای ارتشی بتعداد سیصد هزار نفر خواهند شد براساس نظام وظیفه کوتاه مدت و مجهز به سلاحهایی که سایر کشورهای جهان در دست دارند. بعبارة آخری آلمان

دارای یکصد هزار نفر سرباز بیش از تعدادی که ضُرح ما کدو نالد (یعنی طرح پیشنهادی انگلیسیها) بیش بینی میکرد و دوست هزار نفر بیش از آنچه مقررات معاهده و رسای برای ارتش رایشوهر آلمان معین کرده بود خواهد شد. آلمان نظارت بین‌المللی را نیز قبول خواهد کرد. بالاخره هیتلر تقاضای الحاق ناحیه سار را با آلمان بدون مراجعه بآراء عمومی مینمود و در عوض فرانسه میتواند ادامه با استخراج ذغال‌سنگ از بعضی معادن آن بدهد. این اظهارات را آلمان در یادداشتی که بفرانسه در ۱۷ آوریل ۱۹۳۴ فرستاد مجدداً و کتباً اعلام داشت و قرار شد مذاکراتی بر این اساس تا ۱۷ آوریل ۱۹۳۴ صورت بگیرد. فرانسه در اول ژانویه ۱۹۳۴ بیادداشت آلمان جواب داد و اظهار نمود که قبل از هر گونه بحث و مذاکره‌ای باید حکومت آلمان مجدداً بژنو مراجعت بکند و همینکه این امر صورت تحقق بخود گرفت فرانسه قبول خواهد کرد که ارتشهای فرانسه و آلمان بشکل پلیس متحدالشکلی که افراد آن مدت کوتاهی انجام وظیفه نمایند درآید و از حیث تعداد نفرات نیز ارتش آلمان و ارتش فرانسه (بدون در نظر گرفتن قوای مستعمراتی آن) مساوی خواهند شد. ولی اشکال عمده آن بود که دولت فرانسه مایل است نظارت بین‌المللی قبل از انجام خلع سلاح اجرا شود و آلمان برعکس مایل بود که بدو تساوی تسلیحات صورت بگیرد و سپس نظارت بین‌المللی معمول گردد. در جوابی که در ۱۹ ژانویه ۱۹۳۴ آلمان بدولت فرانسه ارسال داشت علاوه بر این موضوع اعلام داشت که نه عدم تساوی تسلیحات و نه برگشت بجامعه ملل و نه عدم تساوی بین دو ارتش را (بواسطه تعداد اضافی ارتش مستعمراتی فرانسه) قبول نمیکند بلکه بر اساس همان پیشنهادات ۱۸ دسامبر خویش که مجدداً بترتیب زیر بطور وضوح و مشروحاً بیان میکنند مذاکرات را مایل است ادامه بدهد: یعنی تعداد نفرات ارتش آلمان سیصد هزار نفر است که مجهز بتوپخانه‌ای میباشد که تا کالیبر ۱۵۵ میتواند برسد و دارای عرابه‌های جنگی ۶ تنی میگردد. تعداد هواپیماهای آن مساوی با نصف هواپیماهای فرانسه یا مطابق ثلث هواپیماهای فرانسه و متفقین مجموعاً باید باشد.

جواب فرانسه در ۱۴ فوریه خیلی تند و شدید تر بود زیرا در این بین یعنی

در تاریخ ۲۶ ژانویه آلمان پیمان عدم تجاوزی با لهستان که متفق فرانسه بود منعقد کرده بود و در ۶ فوریه هم در پایتخت فرانسه در شهر پاریس اغتشاشات انقلابی پدید آمد و رئیس سابق جمهوری گاستون دو مِرک کابینه‌ای تشکیل داد که دارای تمایلات ملی بود و لویی بارتو وزیر امور خارجه آن گردید.

در حقیقت در فرانسه برای ادامه مذاکرات با آلمان مدتی دچار شک و تردید گردیدند. سفیر فرانسه در برلن فرانسوا پونسه چنانکه در کتاب خاطرات دوران سفارت خود بیان نموده است معتقد بود که اگر قراردادی در موضوع خلع سلاح بین فرانسه و آلمان منعقد شود حتی اگر این قرارداد ارزش متوسطی داشته باشد و با آنکه فرانسه نتواند کاملاً نظر خود را در آن قرارداد بکند چنانچه بهتر است تاهیه‌چگونه قراردادی بین دو دولت وجود نداشته باشد.

بنظر می‌رسد که لویی بارتو هم با عقیده فرانسوا پونسه موافقت داشت لیکن نخست وزیر وقت دو مِرک با این امر مخالفت نمود زیرا تصور می‌کرد که امضاء قرارداد در باره خلع سلاح باعث استحکام رژیم ناسیونال سوسیالیست و تثبیت قدرت هیتلر خواهد شد چون در ۱۹۳۳ هنوز معتقد بودند که حکومت هیتلر دوامی نخواهد کرد و بدین ترتیب در ۸ آوریل ۱۹۳۳ دولت فرانسه اعلام نمود که مذاکرات در باره خلع سلاح با آلمان بنظر او خاتمه یافته تلقی می‌شود.

لیکن قبل از این تاریخ انگلستان برای آنکه از قطع مذاکرات بین فرانسه و آلمان جلوگیری کند اقدام به میانجیگری نمود بر این اساس که برابری بین ارتش فرانسه و آلمان را با قبول تعداد نفراتی که بین ۲۰۰ هزار نفر طبق طرح ما کدونالد و ۳۰۰ هزار نفر طبق طرح آلمان است برقرار کنند مستر ایدن که در این تاریخ لرد مهرداد مخصوص بود مسافرتی به پایتخت‌های عمده اروپا نمود و در ۱۷ فوریه پاریس و در ۲۱ این ماه به برلن رفت و با هیتلر ملاقاتی کرد و در نتیجه مذاکراتی که صورت گرفت قرار شد که طرح جدید ماک دونالد مورد قبول قرار بگیرد بشرط آنکه پیشنهادات مورخ ۱۹ ژانویه هیتلر در باره قوای هوایی نیز قبول بشود. در ۲۶ فوریه مستر ایدن موسولینی را ملاقات کرد و او هم قسمتهای عمده طرح پیشنهادی

انگلیسی‌ها را قبول نمود. لیکن یافتن راه حل بستگی با نظر دولت فرانسه داشت و چنانکه گذشت اختلاف عقیده در این باره بین اعضاء کابینه فرانسه وجود داشت. بارتو و سفیر فرانسه فرانسوا پونسه که در تاریخ ۱۹ آوریل برای مذاکره و تعاطی افکار پاریس آمده بود مایل بقبول این پیشنهادات اند با آنکه بدون شك اعتماد بس اندکی بقول و قرار با هیتلر دارند معذلك معتقد اند که انعقاد قراردادی بین این دو دولت اقلا این مزیت را دارد که آلمان را پایبند قیود حقوقی مینماید چون در صورت فقدان این قیود هیچ عاملی نمیتواند تجدید تسلیحات را که مدتی بود در آلمان شروع شده محدود بکند. در مقابل دو مرك و تاردیو بامضاء قرارداد مخالفت مینمودند زیرا معتقد اند که رژیم هیتلری در شرف سقوط است و بالنتیجه با جانشینان هیتلر با سهولت بیشتری میتوان مذاکره نمود.

بالاخره در کابینه فرانسه صاحبان این نظریه پیش بردند و در ۷ آوریل ۱۹۳۴ در یادداشتی که دولت فرانسه برای حکومت آلمان ارسال داشت اعلام نمود که رسماً از قانونی شناختن تجدید تسلیحات آلمان امتناع مینماید زیرا این امر هر گونه مذاکرانی را بیفایده نموده است و فرانسه امنیت خویش را بوسیله‌ای که خود صلاح میدانند تأمین خواهد نمود. پس بدون شك مذاکرات قطع شده است ولی در شرایطی این امر انجام گرفته بود که برای فرانسه نفعی در بر نداشت زیرا در انتظار انگلوسا کسونها مسئولیت قطع مذاکرات بعهده فرانسویها بوده است و آنهم بستگی با اشتباهان رئیس ستاد ارتش فرانسه دارد که بفرانسوا پونسه چنین میگفت: «بسیار مایل هستم به بینم در چه مدتی آلمان خواهد توانست بیست میلیاردی را که فرانسه تا کنون صرف تسلیحات خود کرده بدست آورد و صرف اینکار بنماید». لیکن همه میدانستند که هیتلر مبالغی که براتب بیشتر از این مقدار است صرف تسلیحات آلمان خواهد نمود. علاوه بر این نه فرانسه و نه انگلیس مایل بقبول فکری را که موسولینی در روز نامه (ایل بوپولو دیتالیا) بقریب ۱۳ مه ۱۹۳۴ بآنها تلقین مینمود نبودند. موسولینی در این روز نامه نوشته بود که برای ممانعت از تجدید تسلیحات آلمان باید بجنگ بر علیه آلمان دست زد. در حقیقت هیتلر بسیار خوشحال شد که مذاکرات در باره خلع سلاح قطع گردید

زیرا منطق هیتلر در این موقع چنین است که چون خلع سلاح عمومی صورت نگرفته آلمان محق است که بتجدید تسلیحات بپردازد .

۴- مسئله آلمانی‌هایی که خارج از آلمان می‌زیستند .

پس از این پیشرفت سیاسی توجه اولیاء امور آلمان از ۱۹۳۴ به بعد با جرای موضوع دوم یعنی مسئله الحاق آلمانی‌هایی که در خارج از حدود و نفوذ آلمان مستقر شده بودند بدرم آنکشور پرداخت. لیکن سیاست دولت آلمان در این موقع جانب احتیاط را بسیار رعایت نمود یعنی چنانکه خواهیم دید در صدد بر نیامد که در این مورد طریق زور و فشار را در پیش بگیرد . بخصوص که چون هنوز ارتش آلمان تجدید سازمانی نکرده بود امکان نداشت که بتوان از ارتش در این موضوع استفاده کرد بلکه فقط بوسیله دیپلماسی میسر بود در صدد حل این مسئله بفرنج بر آیند بنا بر این بجاست که در سطور زیر مراحل مختلف اجرای چنین سیاستی را بوسیله دیپلماسی آلمان از ۱۹۳۴ به بعد مطالعه نماییم .

۱- تعدیل روابط آلمان با لهستان - چنانکه میدانیم در روابط آلمان با لهستان از ۱۹۱۹ به بعد مستمرأ مراحل صعب و مشکلی وجود داشته است : از جمله مسئله بسیار معضلی که در این زمینه وجود داشت مسئله دانتزیک و دالان لهستان بوده است. در پایان سال ۱۹۳۳ این مسئله وضع سختی را بخود گرفته بود زیرا در دانتزیک حوادث و تصادمات فراوانی بین آلمانها و لهستانها بوقوع میپیوست چنانکه عموم چنین تصور میکردند که اگر جنگی بین دول اروپا در گیرد بهانه و علت این جنگ همین قضیه خواهد بود .

هیتلر در ابتدای سال ۱۹۳۴ در روابط آلمان و لهستان بقول خود - مرحله آسایش و آرامشی را بوجود آورد و باند کی غور و تأمل علل تعقیب و پیروی از این سیاست را بسهولت ما میتوانیم درک کنیم : هیتلر مایل است در ابتدای امر از بدگمانی حکومتها و از روش احتیاط آمیزی که دول اروپا در مقابل رژیم هیتلری در پیش گرفته اند بکاهد و از عامل مدت و زمان نیز برای تحکیم قدرت خویش در داخله کشور بفع خود استفاده بکند . بالنتیجه مایل است بسایر دول تلقین و بلکه آنها را

قانع بکند که آلمان دولتی است صلح طلب. بنابراین معتقد است چنانچه در مسئله روابط لهستان و آلمان که در اینموقع مشکلتترین مسائل اروپا بنظر میآید راه سازی در پیش گیرد دلیل محکمی دال بر این نیت خود در مقابل سایر دول اروپا آورده و در عمل حسن نیتی از خود نشان داده است. لیکن هیتلر مقصود دیگری نیز داشت و آن این بود که با اصطلاح در دستگاه سیاست فرانسه در مورد پیمان هائی که با دول اروپای مرکزی و شرقی منعقد نموده ضعف و فتوری ایجاد بکند و حداقل اتحاد بین لهستان و فرانسه را از بین ببرد و بالنتیجه لهستان را برای مدتی تبدیل بشعور ییطرفی بکند. از این نیت هیتلر امروز اطمینان کامل داریم زیرا بلافاصله قبل از جنگ جهانی دوم یعنی در سال ۱۹۳۹ میلادی یکی از مؤلفین آلمانی موسوم به فریتاک لورینگهون (۱) در کتابی « باسم سیاست خارجی آلمان » (۲) (دویچ اوسن پلیتیک) بطور وضوح تشریح کرده که چه عللی در ۱۹۳۳ هیتلر را بر این امر تشویق نمود که با لهستان سیاست سازش و نزدیکی را در پیش گیرد.

لیکن مسئله ای که فهم آن مشکلتتر است اینست که چرا حکومت لهستان موافقت با نزدیکی با آلمان نمود؟ حکومت لهستان در ۱۹۳۴ تحت رهبری و اراده دو نفر است: پیلسودسکی و کلنل بک، پیلسودسکی از دوران جنگ ۱۸ - ۱۹۱۴ در لهستان دشمن سرسخت آلمان بوده و حتی در شهر ماگدبورگ مدت چندین ماه اسیر آلمانها و در زندان بسر برده و هم اوست که از ۱۹۲۶ ببعدر سماً آرباب و فرمانفرمای لهستان گردیده. البته عنوان او فقط فرماندهی کل قوا و وزیر جنگ است ولی پیلسودسکی دیکتاتور حقیقی لهستان میباشد و رئیس جمهور و نخست وزیر لهستان را او معین میکند. اما سرهنگ بک (۳) از ۱۹۳۳ وزیر امور خارجه اینکشور گردید و شناختن شخصیت و نظریات و نیات او مشکل است. سفیر فرانسه در ورشو در اینزمان که موسوم به لئون فوئل میباشد با آنکه بشدت از سیاستی که بک تعقیب نموده شکایت داشته اما هیچگاه او را بعنوان یک نفر خائن معرفی نکرده است. پس در مراتب میهن پرستی بک نمیتوان شک داشت لیکن وی دارای تجارب زیادی در جهان و سیاست بین المللی نبوده و بنظر

(۱) Freytag Loringhoven

(۲) Deutsche Aussenpolitik

(۳) Beck

میرسد که در این زمینه مرتکب اشتباهاتی شده باشد.

از جمله تصور کرده که چون هیتلر پروسی الاصل نیست بلکه اطریشی الاصل میباشد نسبت بسایر آلمانیها آن احساسات ضد لهستانی را دارا نیست. همچنین معتقد شده بود که لهستان میتواند سیاست مستقلی در پیش بگیرد زیرا آلمان و روسیه شوروی هیچگاه نخواهند توانست بضرر لهستان بایکدیگر اتفاق و اتحادی منعقد نمایند. اما عاملی که بیش از همه او را در تعقیب نمودن سیاست نزدیکی با آلمان مصمم نمود آنستکه شخصاً در این تاریخ دیگر اعتمادی باتحاد فرانسه نداشت. علت این امر آنستکه عقاید عمومی فرانسه در این زمان درباره مسئله دانتزیک ودالان لهستان بشدت دچار تشویش و تردید شده است از جمله عده زیادی از فرانسویان بصدای رسا میگفتند در صورتی که جنگی بین لهستان و آلمان بر سر دانتزیک ودالان لهستان بوقوع پیوندد باوجود قرارداد اتحاد فرانسه و لهستان دولت فرانسه نباید دخالت در آن جنك نماید و لهستانیها بخوبی از این موضوع آگاه بودند.

علاوه بر این اولیاء حکومت لهستان از طرح بیمان چهار دولت که در سابق بتفصیل گذشت در ابتدا مضطرب و سپس رنجیده خاطر شدند بخصوص که این طرح بر اساس فکر موسولینی تکوین و توسعه یافت و این قرارداد بدون اطلاع لهستان امضاء گردید. بالاخره آخرین علت این امر آنستکه سرهنگ بك نفرت زیادی نسبت بهر نوع رژیم دموکراتیک در خود احساس میکند و بخصوص نسبت بر رژیم پارلمانی فرانسه نفرت و اشمئزاز شدیدی ابراز مینمود یعنی بك بالطبع از پیروان بکار بردن روشهای استبدادی بوده است بطور خلاصه اینها عللی هستند که بك را مجبور به پیروی از سیاست نزدیکی با آلمان نمود.

برای شروع مذاکرات بین دو دولت هیتلر شخصاً اقدام نمود یعنی در سپتامبر ۱۹۳۳ بحکومت لهستان پیشنهاد کرد که اعلامیه را در باره روابط آلمان و لهستان امضاء نمایند و سرانجام در ۲۶ ژانویه ۱۹۳۴ این اعلامیه برای مدت ده سال امضاء گردید. در متن این اعلامیه دو حکومت آلمان و لهستان بدو از تمایلات و حسن نیت خود در حفظ صلح پایداری بین دو دولت شرح مبسوطی داده و تأیید میکنند که بهیچوجه دخالت

در مسائلی که فقط مربوط با مورد داخلی هریک از دو کشور است نخواهند نمود . مقصود از ذکر این جمله اینست که آلمان دخالتی در موضوع اقلیت های آلمانی ساکن لهستان نخواهد کرد و بالاخره دو دولت در این اعلامیه تعهد می کردند که در هیچ موردی برای حل اختلافات خود بجنک متوسل نخواهند شد .

مدتهای مدیدی سیاستمداران جهان تصور میکردند که همراه اعلامیه مورخ ۲۶ ژانویه ۱۹۳۴ يك قرارداد مخفی نیز امضا گردیده است ولی بعداً لهستانیها همیشه وجود قرارداد مخفی را انکار کرده اند و فعلاً هم هیچ دلیلی در دست نیست که بکمک آن بتوان این انکار لهستانیها را تکذیب نمود .

بهر صورت باید در نظر داشت که قرارداد آلمان و لهستان در ژانویه ۱۹۴۴ جنبه فوق العاده کلی داشته است . در حقیقت میتوان گفت که حل مسائل اساسی معلق بین دو کشور را این قرار داد ببعده موکول مینمود و در جریان مذاکراتی که منتهی بامضاء متن این اعلامیه گردید وزیر امور خارجه آلمان فن نورات بنمایندگان لهستان که مشغول مذاکره بانمایندگان آلمان بودند علناً اظهار داشت که امضاء چنین اعلامیه بهیچوجه دال بر این مطلب نیست که سرحدات سال ۱۹۱۹ بین لهستان و آلمان بطور قطعی برسمیت شناخته شده باشد . بالنتیجه بامضاء اعلامیه مورخ ۲۶ ژانویه ۱۹۳۴ آلمان حق بحث در مسئله دانزیک و بادالان لهستان را بعداً برای خود محفوظ میداشت ، در حقیقت میتوان گفت که این اعلامیه ایجاد آرامش موقتی در روابط این دو دولت نمود ، است .

معذک آلمانها بهر گونه وسایلی در این تاریخ متوسل شده اند تا لهستانیها را تحت تأثیر قرار دهند و آنها تصور کنند که دوره آرامش و سازشی که شروع شده پایدار خواهد بود . گوربینک که در این تاریخ مهمترین همکار هیتلر بشمار میرود و در ژانویه ۱۹۳۵ برای شکار سفری بلهستان نموده بوزیر امور خارجه لهستان چنین اظهار کرد : آلمان احتیاج دارد که لهستان قوی بماند تا سندی در مقابل اتحاد جماهیر شوروی بوجود آید ، و در ضمن همین مذاکرات پیشنهادی بلهستانیها نمود که بر علیه روسیه بعداً قرارداد اتحادی با آلمان دست بزنند و چنین وانمود میکرد که در

اینصورت او کرائین بشکل منطقه نفوذ لهستان در خواهد آمد و هیتلر هم در اظهاراتی که بتاريخ ۱۹۳۵ در مجلس رایش تاخ نمود اعلام کرد که مایل است لاینقطع روابط دوستی و حسن همواری بین آلمان و لهستان صمیمی تر و عمیق تر وریشه دار تر گردد. بنظر می آید که اولیای حکومت لهستان هم برای این اظهارات و اقوال زمامداران آلمان ارزشی قائل شده اند و بالنتیجه میتوان گفت آلمان بنتایجی که امیدوار بودنایل گردید بعبارة آخری برای مدتی لهستان را بصورت کشور بیطرفی در آورد.

۲- جنبه دیگر سیاست آلمان : مسئله اطریش - چنانکه میدانیم هیتلر اطریشی الاصل بوده و بنا براین برای الحاق آلمان های اطریش بکشور آلمان اهمیت خاصی قائل شده و معتقد بود که حل این مسئله بسیار مهم است و از سال ۱۹۲۰ یعنی هنگامیکه نخستین برنامه حزب ناسیونال سوسیالیست را تنظیم کرده بود این مطلب را بارها اظهار نموده و در نخستین صفحه کتاب نبرد من نیز بدان اشاره کرده است. لیکن مردم اطریش که قبل از سال ۱۹۳۳ چنانکه در پیش گذشت با کثرت رأی به الحاق با آلمان داده بودند برعکس پس از احراز قدرت هیتلر در آلمان تغییر عقیده دادند زیرا سیاست داخلی هیتلر در این کشور مورد مخالفت اطریش اقرار گرفته بود. بدین معنی که هیتلر در آلمان خود را دشمن سرسخت اشتراکیون اعلام کرده و صحت این مطلب را بدفعات نشان داده بود بنابراین کمونیستهای اطریش مخالف او هستند. همینطور در آلمان هیتلر حزب سانترکاتولیک را منحل کرده بود در حالیکه در اطریش حزب سوسیالیستهای مسیحی که کاملاً مشابه سانترکاتولیک آلمان است قوت را در دست دارد و در نتیجه کلیه پیروان و اعضاء حزب سوسیالیستهای مسیحی مخالف هیتلر می باشند. بالاخره هیتلر در آلمان سدیها یعنی اتحادیه کارگران سوسیالیست را منحل نموده است و بالنتیجه سوسیالیستهای اطریشی ضد هیتلر می باشند و چون او با اقدامات شدیدی علیه یهودیها مبادرت کرده است از جمله قوانین سختی معروف بقوانین نورنبرگ را بر علیه آنها در آلمان وضع نمود و تعداد یهودیان دروین مخصوصاً در موسسات مالی و در بنگاههای داد و ستد و معاملات نیز زیاد است و نفوذ عمده ای در حیات اقتصادی این کشور دارند مخالفت آنها را نیز در اطریش بر علیه هیتلر باید در نظر گرفت.

بنابر این چهار دسته و طبقه از طبقات مهم نفوس اطریش بعلت سیاستی که هیتلر در آلمان پیش گرفته بود متمایل بنزدیکی آلمان هیتلری و اطریش نمی باشند: حکومت اطریش مدعی است که حداقل ۶۰٪ اطریشی ها مایل بالحق اطریش بآلمان نیستند و صدراعظم اطریش دو نفوس که از اعضاء حزب سوسیالیست های مسیحی است از مارس ۱۹۳۳ یعنی دو ماه پس از عروج هیتلر بقدرت اعلام نمود که با این الحاق بکلی مخالف است و هیچگاه نخواهد گذارد این مسئله صورت تحقق بخود بگیرد.

لیکن دولتی که دو نفوس بررأس آن قرار دارد حکومت ضعیف و ناتوانی است زیرا در مقابل او و بر علیه دولت وی از نظر سیاست داخلی اطریش دودسته مخالفین قد علم کرده اند بدین معنی که از یک طرف بامخالفت حزب ناسیونال سوسیالیست اطریش که موافق الحاق اطریش بآلمان اند و از طرف دیگر بامخالفت سوسیالیست ها رو برو میشود و با آنکه سوسیالیست ها مخالف با الحاق اطریش بآلمان هستند معذک روابط خصمانه ای با حکومت دو نفوس که از اعضاء حزب سوسیالیست های مسیحی تشکیل شده دارند. بنا به مراتب مذکور فقط حزب سوسیالیست های مسیحی و حزب ده اقلین پشتیبان حکومت دو نفوس اند و مجموع افراد این احزاب هم فقط شامل ۳۰٪ نفوس اطریش میشود و بنابر این دو نفوس مجبور است بوسایل و طرق دیکتاتوری متوسل شده و بکمک آن حکومت کنند. بهمین مناسبت است که در اول ماه مارس ۱۹۳۴ قانون اساسی را که جنبه استبدادی داشت قبول نمود و بمورد اجرا گذاشت و همین امر نشان میدهد که چرا دو نفوس این قبیل روشها را در سیاست داخلی بکار بسته است از جمله تکیه بروی میلیسی یا پلیسی که مشابه بامیسی فاشیسم میباشد باسم هایموهرن (۱) میکند.

بنا بر این همین تشمت و تفرق و اختلافاتی که در داخله اطریش وجود دارد امکاناتی را برای دخالت دادن سیاست آلمان در امور اطریش ایجاد میکند.

حال باید دید در این اوضاع و احوال حکومت آلمان چه روشی را در پیش گرفته است؟ دولت آلمان از حزب ناسیونال سوسیالیست اطریش که علناً بمبارزه بر علیه شانسلیه دو نفوس ادامه میدهد طرفداری میکند و از کلیه عملیات و اقدامات آنها

بمنظور ساقط کردن حکومت دو لفوس پشتیبانی مینماید. بدون شك بین نازیهای اطریش و حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان روابط صمیمانه و بسیار نزدیک یعنی اشتراك مساعی بمعنای واقعی کلمه وجود دارد بطوریکه تماس دائم بین رؤسای حزب ناسیونال سوسیالیست اطریش وزعما ناسیونال سوسیالیست آلمان برقرار میباشد. در حقیقت نازیهای اطریشی تشکیل حوزه در حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان (باصطلاح نازیها يك گوئی) (۱) داده بودند. از طرف دیگر اداره رادیوی آلمان اغلب اوقات بمقصد اطریش مطالبی بخش میکرد و در این سخن رانیها دستگاه رادیوی آلمان بهیچوجه از حملات شدید بحکومت دولفوس خود داری نمینمود. بالاخره آلمانها شروع بفراستادن اسلحه برای مسلح کردن نازیهای اطریش کردند. کلیه این نکات از مجموعه اسنادی که موسوم « بکتاب قهوه » (۲) است و در اواخر سال ۱۹۳۳ بوسیله حکومت اطریش منتشر شده معلوم گشته و به ثبوت پیوسته است.

بادر نظر گرفتن این اوضاع و احوال طبیعی است که حوادث و تصادمات زیادی بین حکومت اطریش و حکومت آلمان صورت خواهد گرفت که عمده آن از اینقرار است: در مه ۱۹۳۳ وزیر دادگستری آلمان هانس فرانک بویں مسافرت کرد تا برای نازیهای اطریشی سخن رانیهای بنماید. دولت دولفوس بشدت هر چه تمامتر و بااصرار از فرانک تقاضا نمود که از اطریش بیرون رود و هر چه زودتر با آلمان برگردد. هیتلر هم عمل متقابلی نمود و در ۲۷ مه ۱۹۳۳ تصمیم گرفت که بکلیه آلمانیهای که مایل بمسافرت به اطریش هستند در مقابل پرداخت مبلغی معادل یکهزار مارک ویزای مخصوصی باید داده شود در حقیقت بدینوسیله هیتلر میخواست از کثرت مسافرت جهانگردان آلمانی باطریش بکاهد و از این امر جلو گیری کند و صنعت جهانگردی اطریش را از بین ببرد چه در سابق این مسئله کمک زیادی باقتصاد اطریش مینمود. کمی بعد در همین سال ۱۹۳۳ یک نفر آلمانی دیگر باسم هایچ (۳) بعنوان بازرس حزب ناسیونال سوسیالیست باطریش آمد و در همین ضمن دولت آلمان این شخص را بر تبه وابسته مطبوعاتی سفارت آلمان در وین مرفع ساخت و بدینطریق او میتواندست از حقوق

(۱) Gau

(۲) Livre Brun

(۳) Habitch

برون مرزی و مصونیت سیاسی استفاده کند. لیکن حکومت دولفوس که در جریان فعالیت‌های هاینریش وارد بود از شناسایی او بعنوان عضو سفارت آلمان در وین امتناع نمود و سپس او را توقیف کرد و حکومت آلمان هم اعتراض شدیدی باین عمل حکومت اتریش بعنوان تجاوز بحقوق بین‌المللی نمود.

لیکن در نتیجه این امر در اراده دولفوس ضعف و فتوری روی نداد و حتی از این لحاظ سیاست او روز بروز محکمتر و سخت‌تر و شدیدتر شد. در ماه نوامبر ۱۹۳۳ در نتیجه سوء قصد هائی که از طرف ناسیونال سوسیالیست‌های اتریشی صورت گرفت دولفوس ابراز هر گونه فعالیت را از طرف آنها قدغن کرد و تصمیم گرفت که کلیه کارمندان دولت را که قبول عضویت این حزب را نموده اند از کار برکنار کند. در ژانویه ۱۹۳۴ هم اعتراض رسمی بحکومت آلمان نمود و شکایت کرد که سیاستمداران آلمان در امور داخلی اتریش دخالت میکنند طبیعی است که هیتلر در جواب این مسئله را انکار نمود و بالاخره دولفوس این مطلب را با اطلاع دولتهای فرانسه و انگلستان و ایتالیا نیز رسانید و به نتیجه هم نایل شد بدین طریق که بوسیله امضاء پروتکلی در تاریخ ۱۷ مارس ۱۹۳۴ با ایتالیا و هنگری موقعیت خود را محکم نمود. در متن این پروتکل البته بیشتر بموضوعات اقتصادی اشاره شده بود که بدین وسیله فیصله می‌یافت ولی دول امضاء کننده تعهد نمودند که بمنظور نگاهداری استقلال اتریش «مشاوره متقابل» نیز بنمایند.

برای اینکه مقاومت دولفوس را نازیها از بین ببرند در ژوئیه ۱۹۳۴ کودتائی بر علیه دولفوس ترتیب دادند. هنوز اسناد و مدارك متقن و مسلمی در باره اوضاع و احوالی که کودتا در آن شرایط صورت گرفت در دست نداریم. بدون شك از حوادث کودتا اطلاع داریم ولی نیات بانیان کودتا بر ما معلوم نیست. معینا چنین بنظر میرسد که نازیهای اتریش یک مرتبه تصمیم بعمل گرفتند تا از حادثه مساعدی که در این ضمن پیش آمده بود یعنی قطع کامل روابط بین صدر اعظم اتریش (دولفوس) و سوسیالیست‌ها در فوریه ۱۹۳۴ استفاده نمایند.

چنانکه گفته شد دولفوس از مدت‌ها قبل روابط خصمانه‌ای با سوسیالیست‌های اتریش داشت. لیکن در ماه فوریه ۱۹۳۴ این مسئله وضع خطرناکی بخود گرفت

بدین ترتیب که در نتیجه تفتیشی که پلیس اطریش در شهر لینز نمود دولت اطریش اطمینان پیدا کرد که سوسیالیست ها بر علیه او توطئه ای ترتیب داده اند. بنابراین دستور به پلیس داده شد که در مرکز حزب سوسیالیست در شهر وین تفتیش کند و در عین حال اعلام نمود که انبارهای اسلحه ای را که فراهم آورده و در دست دارند بمحض کشف دستور توقیف آن داده خواهد شد. مبارزه کنندگان یعنی اعضای حزب سوسیالیست هم اعتصاب عمومی را اعلان نمودند و حکومت اطریش به پلیس و هایموهر (۱) دستور داد که بنواحی کارگری حومه وین وارد شوند و تفتیش کنند زیرا بیم آن میرفت که سوسیالیست ها انبارهای اسلحه خود را در آنجا مخفی کرده باشد در ضمن برای اجرای این عمل بجای استفاده از روش و طرق خاص یعنی اعمال فشار غیر مستقیم مثل صدور دستور قطع آب و برق نواحی کارگری (تاکارگران دست از دفاع این نواحی بردارند) دولفوس بدون اینکه تردیدی بخود راه بدهد دستور داد که قوا و توپخانه در آن منطقه وارد عملیات شود و در نتیجه صدور این حکم توپخانه دولتی شروع به بمباردمان شهرهای کارگری حومه وین نمود. بدون شک در این نواحی اعضای مسلح حزب سوسیالیست وجود داشتند لیکن اکثریت ساکنین آنجا زنها و اطفال بودند. اگرچه سوسیالیست ها در نتیجه این بمباردمان بکلی تار و مار شدند ولی هیچگاه حادثه فوریه ۱۹۳۴ را فراموش نکردند و ارتکاب این عمل را بدلفوس نبخشیدند و گذشت نمودند همچنین سوسیالیست های فرانسه و انگلیس همین احساسات را نسبت بصدر اعظم اطریش ابراز داشتند.

اما اعضای حزب ناسیونال سوسیالیست اطریش که در تمام ماه فوریه ۱۹۳۴ و در جریان این وقایع آرام مانده بودند از اینکه دولفوس سوسیالیست ها را معدوم نمود بسیار خوشحال شدند ولی چون در این ضمن پی بردند که ممکن است نبردی که بین دولت اطریش و سوسیالیست ها در گرفته بنفع حزب تمام شود از همین زمان شروع به تهیه توطئه ای بر علیه حکومت دلفوس نمودند.

از تفصیلات این توطئه بطور دقیق اطلاع نداریم همچنین نمی توان سهم دولت آلمان را در تهیه مقدمات این کودتا بدقت تعیین نمود ولی یقین است که حزب ناسیونال

سوسیالیست آلمان در جریان این توطئه دست داشته است و دلیل این مدعا آنست که در روز وقوع کودتای ۲۵ ژوئیه ۱۹۳۴ صبحگاهان حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان برای برای روزنامه‌های این کشور عکس‌هایی از دلفوس و ساختمان و عمارت نخست‌وزیری اتریش فرستاد با قید این جمله «استفاده نکنید مگر آنکه این دستور تأیید شود». بنا بر این قبل از آنکه حادثه‌ای در وین بوقوع پیوسته باشد روزنامه‌های آلمان اطلاع پیدا کرده بودند که واقعه‌ای در آن شهر روی خواهد داد.

حال باید دید جریان وقایع بچه طریق صورت گرفته است، بعد از ظهر روز ۲۵ ژوئیه ۱۹۳۴ تعدادی کامیون در جلوی عمارت شانسلیری یعنی مقر نخست‌وزیر اتریش توقف کرده و ۱۵۰ نفر افرادی که کلیه ملبوس باونیفرم پلیس اتریش بودند ولی در حقیقت همه از اعضای حزب ناسیونال سوسیالیست اتریش انداز کامیونها خارج شدند. چون همه ملبوس لباس متحد الشکل پلیس اتریش بودند به‌سخت و بدون برخورد بمابعی توانستند بمقر اقامت نخست‌وزیر وارد شوند و مستقیماً بدفتر شانسلیه دولفوس راه یافتند و یکی از اعضاء این دسته با اسم پلاتنا (۱) که سابقاً سرژان مازور بود با گلوله طپانچه صدراعظم اتریش را بقتل رسانید بدین طریق که بلافاصله شانسلیه کشته نشد بلکه مدت دو ساعت با مرگ دست بگریبان بود و در تمام مدت احتضار این مردنایزهای اتریش از اینکه کوچکترین کمکی از خارج بدولفوس برسد جلو گیری کردند.

همینکه دولفوس بقتل رسید نازیها تصور کردند که قدرت را در دست گرفته اند. لیکن رئیس جمهور اتریش میکلاس (۲) نخست‌وزیر دیگری انتخاب نمود یعنی شوشنیک (۳) که عضو کابینه دولفوس بود و مانند او از اعضاء حزب سوسیالیت های مسیحی است بعنوان شانسلیه اتریش انتخاب گردید. از طرف دیگر پلیس اتریش و قوای هایموهر عمارت صدارت عظمی را احاطه کرده و ۱۵۰ نازی را که در آنجا بود مجبور به تسلیم کردند. تسلیم نازیها پس از مذاکره با آنها صورت گرفت بدین طریق که رئیس پلیس اتریش بنازیها قول داد که پس از تسلیم بآنها امان نامه خواهد داد تا بآلمان بروند و بنا بر این آنها تسلیم شدند. لیکن حکومت اتریش

(۱) Planetta

(۲) Miklas

(۳) Schuschnigg

بقولی که رئیس پلیس داده بود و فانونم و سیزده نفر از نازیها محکوم بمرك و دیگران بحبس بمدت های مختلف محکوم گردیدند .

بنا بر این کودتا دچار شکست گردید زیرا مردم وین دخالتی در این امر نمودند و حتی طبق روایاتی که از این روز تاریخی باقیمانده بعضی از مردم بایتخت اطریش حتی از آنچه در مقر صدارت عظمی میگذشت هیچ گونه اطلاعی نداشتند. عدم موفقیت در کودتا سپس بعلت آن بوده که آلمان ها هم تکان نخوردند و دخالتی در این امر نکردند زیرا نازیهای اطریشی انتظار داشتند که هیتلر از آنها پشتیبانی نماید در صورتیکه هیتلر بهیچ اقدامی دست نزد. زیرا بعد از ظهر ۲۵ ژوئیه ۱۹۳۴ وی اطلاع پیدا کرده بود که موسولینی بلافاصله پس از اینکه از سوء قصد و قتل دولفوس باخبر شده دستور داده است که چهار دیویزیون یعنی چهار تیپ از قوای ایتالیا در سرحد اطریش و ایتالیا در محل برنر (۱) متمرکز شوند یعنی بدینوسیله نشان داد که مصمم است بهرنحو باشد از الحاق اطریش بآلمان مانع گردد .

در حقیقت با اوضاعی که در جریان کودتا پیش آمد دولت آلمان با عجله هر گونه دخالتی را در این توطئه انکار کرد و حتی رادیو آلمان اقدام نازیهای اطریش را بکودتا مزمت و سرزنش نمود و سفیر خود در وین را که در جریان کودتا بدنام شده بود احضار و بجای او فن پاپن را فرستاد و هیتلر شخصاً دستورانی باو داد تا در روابط بین اطریش و آلمان دوره صلح و صفا و سلم و آرامشی پدید آورد. بنا بر این در مسئله اطریش موقتاً آرامشی پدید آمد بخصوص که حزب نازی اطریش در نتیجه شکستی که در کودتا دچار آن شده بود بکلی از هم پاشیده شد و مدت چندین ماه این وضع ادامه پیدا کرد .

از نکات و ملاحظات فوق بخوبی بوضعی که سیاستمداران آلمان در این مورد اختیار کردند بی میبریم : در ابتدای امر آلمانها از نازیهای اطریشی پشتیبانی و تقویت نمودند ولی بهیچوجه علناً باین اقدام دست نزدند . معذلك بدون شك هیتلر در این واقعه بمانعی بزرگ برخورد و آنهم قبل از هر چیز بعلت سیاستی بوده است که

موسولینی در قضیه اطریش در پیش گرفت. زیرا در بطنی که دوچ دو میلان در ۶ اکتوبر ۱۹۳۳ نمود اعلام کرد که مصمم است «بهر وسیله‌ای» شده از استقلال اطریش دفاع بکند.

۴- حال باید دید در همین سال ۱۹۳۴ هیتلر چه روشی در مقابل فرانسه در پیش گرفت: مسئله‌ای که در روابط فرانسه و آلمان در این زمان پیش آمده مسئله اراضی سار است که طبق قرارداد ورسای از آلمان جدا شده و برای مدت پانزده سال تحت اداره جامعه اتفاق ملل قرار گرفته بود. این مدت (پانزده سال) در سال ۱۹۳۵ خانمه میبافت. بموجب قرار داد و ورسای مقرر شده بود که پس از خانمه ۱۵ سال باید مراجعه بآراء عمومی اهالی نمود تا آلمانیهای ناحیه سار اگر مایل اند مجدداً بآلمان ملحق شوند و یا کماکان تحت اداره بین‌المللی بسر ببرند و یا جزء فرانسه باقی بمانند و بهر صورت بدین طریق وسیله ابراز نظریه خود را داشته باشند. البته این موضوع در روابط فرانسه و آلمان مسئله بسیار حساسی بوده است زیرا هیتلر در نطقی که در ۱۴ اکتوبر ۱۹۳۳ نمود تقاضای برگشتن آلمانیهای ناحیه سار را بآلمان بدون مراجعه بآراء عمومی کرده بود و حکومت فرانسه هم جدا از آن تجاشی نمود.

بالنتیجه در تابستان سال ۱۹۳۴ محیط سوء طن و عدم اعتماد شدیدی در روابط فرانسه و آلمان حکم فرماست. حکومت فرانسه در صدد بود که احتیاطهای لازم را بکند و تصمیماتی در مقابل قدرت روز افزونی که آلمان روز بروز احراز مینمود بگیرد و سیاست وزیر امور خارجه وقت فرانسه لوئی بارتو نیز بر این محور دور میزند. باید در نظر داشت که در سیاست بارتو تا کنون مطالعه عمیقی صورت نگرفته زیرا ما هنوز با سند سیاسی فرانسه در این تاریخ دسترسی نیافته ایم. ولی بهر صورت چنین بنظر میرسد که لوئی بارتو يك طرح کاملی برای سیاستی که باید اجرا کند در نظر گرفته و تنظیم کرده بود یعنی از یکطرف میخواهد روابط و مناسبات فرانسه را با اتحاد صغیر بنحو مطلوب و بطور دقیق معلوم کند. دیگر آنکه بانگلستان بقبولاند که در زمینه تجدید تسلیحات خود کوشش بکند - بین فرانسه و ایتالیا میها نیز سازش بیشتری بر قرار سازد و بالاخره اتحاد جماهیر شوروی را در جرگه دول اروپائی وارد کند. لیکن لوئی بارتو در شهر ماری در تاریخ ۹ اکتبر ۱۹۳۴

بهنگام بازدید رسمی که پادشاه یوگوسلاوی از دولت فرانسه می نمود کشته شد و پیرلاوال که جانشین او شد بکلی سیاستی متفاوت با سیاست وی در پیش گرفت یعنی سیاست نزدیک شدن فرانسه و آلمان و کمک به دیگر. مثلاً برای حل موضوع سار بابمذاکرات را با آلمان مفتوح نمود و بهیتلر قبولانید که در خصوص سار مراجعه بآرای عمومی صورت بگیرد و البته این گذشتی بود از طرف آلمان اگر نظریه هیتلر را در این مورد که یکسال قبل اظهار نموده بود بحساب بیاوریم. ولی در عین حال باید در نظر گرفت که لاوال شفهاً بهیتلر قول داده است که هیچگونه اشکالی در زمان مراجعه بآراء عمومی در ناحیه سار فرانسه ایجاد نخواهد کرد هر چند در این موضوع اطلاعات موثقی در دست نداریم.

بهر صورت چنانکه میدانیم مراجعه بآراء عمومی در ۱۳ ژانویه ۱۹۳۵ صورت گرفت و با کثرت ۹۰٪ آلمانهای سار رأی بالحاق بآلمان دادند و نتیجه برخلاف امیدهایی که در فرانسه در مورد مراجعه بآراء عمومی اهالی سار وجود داشت گردید زیرا میگفتند بعزت تنفروا شمر از شدیدی که اهالی سار نسبت بر رژیم ناسیونال سوسیالیست دارند موافقت حفظ اداره بین المللی رأی خواهند داد. این مراجعه بآراء عمومی با وجود تحریکات شدیدی که در نتیجه تبلیغات آلمان بعمل آمده و عصیانی که بروح اهالی غالب شده بود بدون حوادث و وقایع صعب و دشواری انجام گرفت.

البته خاتمه دادن بمسئله ای مشکل مانند حل مسئله سار بدین ترتیب نشانه بروز آرامش در روابط فرانسه و آلمان بود و هیتلر هم از این امر استفاده کرده و اظهارات مطمئن کننده ای در این موقع نمود از جمله چنین گفت: اقدام ۱۳ ژانویه باید بمنزله قدم قطعی در راه سازش و ایجاد صفا و آشتی در بین ملل باشد... منبعه دولت آلمان هیچگونه دعاوی ارضی از فرانسه نخواهد داشت، ولی چنانکه میدانیم هیتلر چندین مرتبه از این قبیل اظهارات نمود ولی در فرانسه مردمی بودند که باین اظهارات هیتلر اعتقاد پیدا کرده بودند بنا بر این سیاست خارجی آلمان نازی با وجود عدم موفقیت و شکستی که در قضیه اطریش دچار شده بود باز هم بنتایج قابل توجهی نایل شده است یعنی هم توانسته بود اولیاء امور لهستان را از آلمان مطمئن کند و هم وسایل اطمینان عقاید عمومی فرانسه را فراهم سازد.

III - استقرار مجدد نظام وظیفه در آلمان

(۱۶ مارس ۱۹۳۵)

لیکن پس از این دوره آرامش حکومت آلمان در ماه مارس ۱۹۳۵ تصمیم فوق العاده شدیدی میگیرد یعنی تصمیمی که نقض بین و مسلم مقرراتی چند از معاهده ورسای بودجه در ۱۶ مارس ۱۹۳۵ هیتلر اعلام نمود که سرویس نظام اجباری را در آلمان برقرار میکند و ارتشی را که از ۳۶ تیپ یادیویزیون تشکیل میشود ایجاد خواهد نمود در حالیکه در آینده موقع ارتش فرانسه فقط از ۳۰ دیویزیون مرکب میشد و بهانه این امر یا عبارت دیگر علت اتخاذ چنین تصمیمی را خلع سلاح نشدن سایر دول اروپا همچنانکه قرارداد ورسای معین نموده بود اعلام میکنند و میگویند بنا بر این آلمان در تصمیم خود محق است.

باید دید دول اروپا در مقابل چنین تصمیمی چه اقدامی نمودند؛ البته دولتی که بیش از همه مستقیماً باین تصمیم در معرض خطر قرار میگرفت فرانسه بود بنابراین بسیار جالب توجه است ملاحظه کنیم که فرانسه در مقابل نقض قرارداد ورسای چه رویه ای در پیش میگیرد. آیا سفیر خویش را از برلن احضار میکند؟ زیرا خود فرانسوایونسه نیز این رویه را بزماداران فرانسه گوشزد کرده بود.

ولی حکومت فرانسه چنین اقدامی ننمود و بنظر میرسد که در هیچیک از محافل فرانسه در این موقع عکس العمل شدیدی ابراز ننموده اند. اگر خاطرات ژنرال گاملن را که در اینوقت رئیس ستاد کل ارتش فرانسه بود مطالعه نماییم ملاحظه میکنیم که مسئله تجدید تسلیحات آلمان در ۱۹۳۵ در اروپا سه سطر بیشتر مورد توجه مؤلف (در صفحه ۱۵۹ این کتاب) قرار نگرفته. بنا بر این حتی در محافل نظامی که معذک از سایر محافل فرانسه بهتر با اهمیت این تصمیم آلمان واقف بودند هیچگونه عکس العملی نشان داده نشده است.

بدون شك حکومت فرانسه جرئت نمیکرد که تنها و بطور انفرادی اقدامی بعمل آورد و حداکثر قدرتی که بکار برد این است که سعی کرد جبهه مشترکی بر علیه آلمان تشکیل دهد باین معنی که اقداماتی نزد انگلستان و ایتالیا بعمل آورد و از آنها

تقاضا نمود که اعتراض مشترکی بر علیه تصمیمی که حکومت آلمان گرفته و اجرا نموده است بنمایند. لیکن سه دولت معظم اولاً هریک منفرداً اعتراض نمودند بدین معنی که انگلیس و فرانسه و ایتالیا هریک از طرف خود بین ۱۸ و ۲۱ مارس اعتراضاتی نمودند که از حیث شدت لحن در درجات مختلف قرار داشته است. بعلاوه باید در نظر داشت که در هیچیک از یادداشتها آلمانرا تهدید با اعلام جنگ بر علیه او ننمودند و هیتلر که در این موقع قادر به جنگ نبود بنابراین از این لحاظ فارغ الباب و خاطر جمع شد و فقط پس از باز دیدی که وزیر امور خارجه انگلیس و وزیر امور خارجه ایتالیای فاشیست در پاریس از اولیاء حکومت فرانسه بعمل آوردند تصمیم گرفته شد که کنفرانس سه دولت در استرزا در کنار دریاچه ماژور منعقد شود و در ۱۴ آوریل ۱۹۳۵ در آنجا قراردادی بین انگلیس و فرانسه و ایتالیا منعقد گردید که بموجب آن سه دولت معظم تعهداتی را که در پیمان لوکارنو نموده بودند مجدداً تأیید کرده و بعلاوه اعلام داشتند که مصمم اند با همکاری صمیمانه یکدیگر اقداماتی کنند و بر علیه هر گونه نقض یکطرفه قراردادهائی که ممکن است صلح اروپا را در خطر بیاندازد قیام نموده و بهر وسیله ای شده از آن جلوگیری بعمل آورند. شورای جامعه اتفاق ملل هم به نوبت خود در ۱۸ آوریل تصمیمی گرفت که در متن آن چنین اعلام شده بود: «آلمان با اتخاذ تصمیم در مورد تجدید تسلیحات خویش از انجام وظایف خود شانه خالی کرده است و در جای دیگر همین تصمیمی که جامعه اتفاق ملل گرفت این جمله گنجانیده شده است که در آتی مجازاتهای بر علیه آلمان بکار برده خواهد شد یعنی مجازاتهای اقتصادی و مالی (نه مجازاتهای نظامی) چنانکه بزودی از این بابت هم هیتلر خاطر جمع شد که این تهدید معنا و مفهومی ندارد.

از طرف دیگر فرانسه شروع با اقداماتی کرد تا از پشتیبانی اتحاد جماهیر شوروی برخوردار بشود. چنانکه گفتیم لونی بارتو در سال ۱۹۳۴ مایل بود این فکر را در معرض عمل بگذارد ولی وزیر امور خارجه فرانسه پیرلاوال نیز در ۱۹۳۵ در همین اندیشه است. و در ۱۹ مارس روسها از پیرلاوال دعوت کردند که مسافرتی به سکو بنماید و در ۲ ماه مه ۱۹۳۵ پیمان فرانسه و روسیه منعقد گردید. اساس این پیمان ماده ۲ آن میباشد که میگوید: در صورت تجاوز بدون جهت علیه فرانسه یا علیه

روسیه دو دولت امضاکننده این قرار داد بلافاصله از یکدیگر کمک و پشتیبانی خواهند نمود و در ماده ۳ این قرارداد نیز گنجانیده شده بود که این تعهدات در هیچ موردی وظایفی را که میثاق جامعه ملل بهمه دو دولت گذارده محدود نخواهد نمود.

نتیجه آنی امضاء، پیمان فرانسه و روسیه این بود که استالین بطور رسمی کوشش و فعالیتی را که حکومت فرانسه برای توسعه تسلیحات خود میبذول میداشت مورد تأیید و تمجید قرارداد و اظهار داشت که فرانسه باید وسایل دفاع ملی خود را بهمان میزانی که برای امنیت کشور لازم است برساند. این پشتیبانی روسیه از حکومت فرانسه باعث تقویت سیاست خارجی آن دولت گردید زیرا کمونیست های فرانسه که تا این موقع خویش را مخالف سرسخت سیاست تقویت تسلیحات فرانسه نشان داده بودند طرز فکر و روش خود را پس از اظهارات استالین تغییر دادند. معذک باید ملاحظه کرد و دید که آیا قرار داد فرانسه و روسیه بفر از نتیجه آنی که در زمینه سیاست داخلی فرانسه داشته باعث تحقق یافتن کلیه نتایجی که بر آن مترتب میگردد شده است یا خیر؟ بدون شك جواب این سؤال منفی است زیرا مثلاً در ماه ژوئیه ۱۹۳۵ حکومت اتحاد جماهیر شوروی بدولت فرانسه پیشنهاد انعقاد و امضاء يك قرارداد نظامی را نمود تا موجبات تکمیل پیمان ۲ مه ۱۹۳۵ در حقیقت فراهم شود. ولی دولت وقت فرانسه یعنی کابینه پیرلاوال عطف توجهی باین مسئله ننمود و مذاکرات برای انعقاد این قرارداد را شروع نکرد زیرا بیم آن داشت که بدین طریق سر نوشت صلح در جهان منبعده بستگی بانظریات روسیه داشته باشد. علاوه اوبخوبی آگاه بود که قسمتی از عقاید عمومی ملت فرانسه باتحاد باروسیه موافق نبوده و نیست.

معذک باید در نظر داشت که موقعیت سیاسی آلمان در این ماههای مارس و آوریل ۱۹۳۵ وضع بسیار مناسب و مساعدی ندارد. بدون شك حکومت آلمان نازی توانسته بود یکی از نتایج مهم اقدامات و عملیاتش برسد یعنی رسماً بدنیا اعلام کرده بود که نسبت بمواد قرارداد و ریسای مربوط بمحدودیت قوای مسلح آلمان توجهی نخواهد نمود. لیکن اعلام چنین امری فقط باعث اعتراضات شفاهی از طرف دول ذینفع شده بود معذک دولت آلمان بخوبی پی برده است که دول دیگر دوصدداند «جبهه

مشرقی» بر علیه آلمان تشکیل دهند و کنفرانس استرزا از یک طرف و پیمان فرانسه و روسیه از طرف دیگر بخوبی نشان میداد که در آتیه آلمان دچار مشکلات بیشماری خواهد شد و در همین تاریخ فرانسوا پونسه سفیر فرانسه در برلن بژنرال گاملن رئیس ستاد ارتش فرانسه چنین مینوشت: (۱) از نظر سیاست خارجی آلمانها در وضع خوبی نیستند و دلیل تأیید این مطلب آنست که هیتلر طبق نقشه و تاکتیک محبوب و مطبوع خود در ۲۱ مه ۱۹۳۵ نطق مهمی ایراد کرد و در آن رسماً و یکدفعه دیگر از میل و علاقه شدید خویش بصلح یاد کرد، چه در حقیقت وی احساس کرده و پی برده است که باید وسایل اطمینان خاطر سایر دول را فراهم نماید و از سوء ظن شدید آنها نسبت بآلمان ناسیونال سوسیالیست بکاهد.

لیکن در همان موقعیکه وضع برای تشکیل یک جبهه مشترک بر علیه آلمان مساعد شده بود حادثه تازه ای پیش آمد که اهمیت فوق العاده ای بعدها در روابط بین المللی پیدا کرد و موقعیت سیاسی را بکلی تغییر داد یعنی بین ایتالیا و حبشه جنک در گرفت و نتایج این واقعه در روابط بین دول اروپا بسیار شدید و خطرناک بوده است. چون جنک ایتالیا و حبشه و تصرف این کشور بوسیله حکومت ایتالیای فاشیست با موضوع این کتاب تماس مستقیمی دارد لذا به تشریح آن و نتایج حاصل از این بحران در سیاست دول اروپائی تا آنجائی که با موضوع آلمان مربوط میشود اکتفا میکنیم.

(۱) عین جمله سفیر فرانسه اینست. Les Allemands sont à plats.

فصل دهم

موضوع حبشه و بحرانی که در روابط بین‌المللی در سالهای ۱۹۳۵ - ۱۹۳۶ پیش آمد.

حادثه جدیدی که در سال ۱۹۳۵ در روابط بین‌الملل بوقوع پیوست و انعکاس شدیدی در مناسبات بین دول معظم داشته جنگی است که بمنظور تصرف حبشه از طرف دولت ایتالیا شروع شد. چنانکه میدانیم حبشه در این تاریخ تنها دولت نسبتاً مهمی است که استقلال خود را هنوز حفظ کرده ولی بیش از یک قرن است که از دسترسی بدریا محروم شده زیرا دول اروپائی نواحی ساحلی این کشور را تصرف کرده اند و بدین طریق ایتالیا ناحیه اریتره و فرانسه بنادر جیبوتی و ابوخ و انگلستان قسمتی از سواحل شمالی را بدست آورده. معیناً بمناسبت مجاورت حبشه بادره نیل و دریای احمر این کشور کماکان دارای موقعیت جغرافیائی مهمی است.

بدون اینکه بجزئیات وقایع اشاره کنیم بطور خلاصه باید بخاطر داشت که استقلال حبشه قبل از جنگ جهانی اول (۱۹۱۴) بعزت دست اسدازی ایتالیائیها باین نواحی در معرض خطر قرار گرفت. اقدامات ایتالیائیها بمنظور برقرار کردن تحت حمایتی خود در حبشه بین سالهای ۱۸۹۱ و ۱۸۹۵ صورت گرفته است ولی بالاخره در اول مارس ۱۸۹۶ در جنگ آدوا شکست سختی خوردند و عقب نشستند. از طرف دیگر در سال ۱۹۰۶ بین دولتهای فرانسه و ایتالیا و انگلستان قراردادی منعقد شد که بموجب آن حبشه از لحاظ اقتصادی بمناطق نفوذی بین سه دولت تقسیم شد ولی چه بسا ممکن بود که این مناطق نفوذ اقتصادی روزی تبدیل بتقسیم سیاسی حبشه بشود.

لیکن در ۱۹۲۳ این کشور بعضویت جامعه ملل در آمد و چون بموجب ماده دهم میثاق استقلال و تمامیت ارضی دول عضو جامعه ملل تضمین شده بود بنظر میآمد

که بدین ترتیب موقعیت امپراطوری حبشه تحکیم یافته باشد ولی حقیقت امر غیر از آنست زیرا دولت ایتالیا از سال ۱۹۲۳ بعد دست یك رشته اقدامات منظمی برای استقرار نفوذ و سلطه خود بر حبشه زد .

در دسامبر ۱۹۲۵ قراردادى بین ایتالیا و انگلستان منعقد شد که بموجب آن انگلیس مجاز بساختن سدی در محل خروج آب دریاچه تانا (۱) گردید و این دریاچه بمنزله مخزن عظیمی است که یکی از شعبات نیل با سم بحرالارزق (نیل آبی) از آن سرچشمه میگیرد و در نتیجه اهمیت بسزائی در وضع آب شط نیل در مصر نیز دارد. به علاوه بموجب همین قرارداد ایتالیا میتواند بالانحصار نفوذ اقتصادی خود را در تمام نواحی غربی حبشه بسط دهد بصورتی که بین متصرفات ایتالیا چه در ناحیه اریتره و چه در سومالی، يك نوع ارتباطی، از راه زمین برقرار شود .

در نتیجه انعقاد این قرارداد ایتالیا تمام مساعی خود را معطوف توسعه نفوذ اقتصادی خود در مغرب حبشه نمود چون در این تاریخ بریتانیای کبیر مناطق نفوذی با ایتالیا در این کشور برقرار کرده است . لیکن دولت ایتالیا در بسط نفوذ اقتصادی خود مصادف با مقاومت شدیدی از طرف حکومت حبشه گردید که از انعقاد قراردادی که مورد علاقه ایتالیائیها بود سر باز زدند و برای بهره برداری و استفاده از کشور خود از سرمایه های آمریکائی کمک خواستند .

در این موقع دولت ایتالیا در صدد برآمد که با زور این مقاومت را از بین ببرد و تصمیم در این موضوع چنانکه از کتاب مارشال دبو نو ایتالیائی بنام «تصرف امپراطوری» (۲) معلوم میشود در پاییز ۱۹۳۳ در محافل دولتی ایتالیا گرفته شد چون در همین تاریخ است که موسولینی نیت خود را مبنی بر حل موضوع حبشه حد اکثر در سال ۱۹۳۶ با سرداران خویش در میان گذارد . بلافاصله در مستعمره اریتره شروع بساختن اسکله برای پیاده شدن قوا و طرق و شوارع و خطوط آهن نمودند تا بتوانند قوای خود را بحبشه وارد کنند و بدون شك از این فعالیتها بسیاری از دولتها باخبر شدند.

(۱) Tana

(۲) La Conquista del Impero

البته در اتخاذ این تصمیم از طرف حکومت ایتالیا مسائل اقتصادی نقش بسزایی داشته است ولی مسئله مهم افزودن حیثیت و اعتبار دولت فاشیست میباشد زیرا موسولینی برای تحکیم رژیم فاشیسم علاقه دارد بدینا نشان بدهد که توانایی ایجاد امپراطوری مستعمراتی برای ایتالیاییها و از بین بردن خاطره شکست آدوارا دارد.

اما موضوع حبشه از نظر تماسی که با سیاست دول معظم اروپا داشته بخصوص باید مورد توجه قرار بگیرد و بدین مناسبت در این کتاب از آن ذکری بمیان میآید. این مسئله از دو جهت حائز اهمیت است.

۱- اگر ایتالیا تجاوز بخاک حبشه بکند لطمه‌ای باستقلال یکی از دولی که عضو جامعه ملل است وارد آورده و بالنتیجه این امر بمنزله لطمه دیگری است که «باصول امنیت دسته جمعی» و بضمانتهائی که به دول عضو میثاق جامعه ملل داده وارد میشود بعبارت اخری این عمل یکنوع تحریک آنان بجنبش میباشد و باید دید آیا جامعه ملل جوابی باین موضوع خواهد داد؟ و باهمانطوریکه در مورد تجاوز دولت زاپن بخاک چین و تصرف منچوری (۱۹۳۳) پیش آمد لطمه دیگری بحیثیت و اعتبار جامعه ملل در قضیه حمله به حبشه وارد خواهد شد.

۲- علاوه بر این بسط نفوذ ایتالیا در حبشه مخالف منافع بریتانیای کبیر و در درجه دوم منافع فرانسه می باشد البته منافع فرانسه اساسی و چندان مهم نیست زیرا علاوه بر مستعمره فرانسه (جیبوتی و ابوخ) این دولت خط آهنی از آنجا تا آدیس آبه بابا با سرمایه شرکت فرانسوی کشیده است. لیکن منافع انگلیسها مهمتر میباشد زیرا وضع آب نیل تا حدودی بستگی بدریاچه تانا دارد که در سطور قبل گذشت. از آن گذشته بموجب قرارداد ۱۹۲۵ انگلیسها حق ساختن سدی را در مخرج دریاچه تانا بدست آورده اند ولی اگر ایتالیا حبشه را متصرف شود معلوم نیست چه وضعی پیش خواهد آمد؟ دریای احمر نیز یکی از مهمترین طرق ارتباط بریتانیای کبیر با امپراطوری وی میباشد و اگر در افریقای شرقی امپراطوری مستعمراتی ایتالیا بوجود آید با سواحل که در بحر احمر در ناحیه اریتره دارا خواهد شد برای روابط امپراطوری مستعمراتی انگلستان خطرناک خواهد بود.

از طرف دیگر اگر فرانسه و انگلیس در صدد مخالفت با سیاست توسعه نفوذ ایتالیا در حبشه بر آیند چگونه خواهند توانست روح همکاری را که در موضوع حفظ اطیش بکمک ایتالیا ایجاد کرده اند ادامه دهند .

بنا بر این آنچه مورد توجه ما در این مقام است همین انعکاسات بین المللی تصادم بین حبشه و ایتالیا میباشد . البته بکلیه اسنادی که در این موضوع در آرشیوهای انگلیس موجود میباشد و شاید دو الی سه سال دیگر منتشر گردد دسترسی نداریم بعبارۀ آخری اطلاعات ما تا حدودی ناقص است و قضاوت ما بر روی مدار کی که موجود میباشد قرار دارد .

(I)

اگر موضوع حبشه را از نظر بین المللی بخواهیم مورد توجه قرار بدهیم باید وفایعی را که بین ماه دسامبر ۱۹۳۴ و اوایل ماه اکتوبر ۱۹۳۵ حادث شده بررسی نموده و آن واقف شویم .

در ماه دسامبر ۱۹۳۴ در سرحدات سومالی ایتالیا و حبشه در ناحیه موسوم به (وال وال) حادثۀ بوقوع پیوست که باعث شروع جنگ بین حبشه و ایتالیا گردید . در این منطقه سرحد بین این دو ناحیه هیچ زمانی بطور دقیق معین نشده بود و ایتالیاییها پست نگهبانی و تعداد کمی نفرات بعنوان ساخلودروال وال مستقر کرده بودند ولی در جریان عملیاتی که برای تعیین سرحد صورت میگرفت قوای حبشه در صدد تصرف وال وال برآمدند و ناگهان نبرد کوچکی بین قوای حبشه و قوای بومی که تحت فرماندهی افسران ایتالیایی بودند در گرفت و دولت ایتالیا این حادثه را عمل تجاوزی تلقی کرد و تقاضای تنبیه نفرات خاطی و غرامت نمود . جواب دولت حبشه این بود که این حادثه عمل تجاوزی تلقی نمیشود زیرا وال وال همیشه جزء اراضی حبشه بوده و بنا بر این تقاضای ارجاع این امر را بحکمت کرد . حکومت ایتالیا از قبول حکمت سر باز زد و از قبول هر گونه بحث مجددی در این باره امتناع نمود زیرا می گفت در حقیقت تصادم بین قوای دو دولت پیش آمده است . موسولینی در ماه ژانویه ۱۹۳۵ اعلام نمود اگر در این حادثه رضایت خاطر اولیاء دولت ایتالیا جلب نشود ایندوات بمنظور تأمین منافع خویش تصمیمات مقتضی اتخاذ خواهد کرد و از همین تاریخ در ایتالیا بتمرکز و

دست میزنند و امپراطور حبشه هایلله سلاسیه نیز از جامعه ملل استمداد نمود و کمک خواست .

اما جامعه ملل نیز موضوع را بدفع الوقت گذرانید و طریق تسامح را پیش گرفت بطوریکه رسیدگی باین موضوع مدت هشت ماه طول کشید و در این دوران انتظار همه میداشتند که ایتالیا در تهیه مقدمات جنگ بر علیه حبشه میکوشد ولی معلوم نبود در کدام نقطه این تصادم بوقوع خواهد پیوست . حال باید ملاحظه نمود که بریتانیای کبیر و فرانسه و جامعه ملل چه روشی در پیش گرفتند ؟

در ژانویه ۱۹۳۵ حکومت فرانسه (کابینه پیرلاوال) شروع بمذاکراتی با ایتالیا نمود . فکر شروع بمذاکرات با این دولت از لاوال نیست بلکه ابسکار آن با بارتو وزیر امور خارجه فرانسه میباشد ولی همینکه لاوال به روم رفت در اوایل ماه ژانویه ۱۹۳۵ ملاقاتی با موسولینی نمود و قرارداد ۷ ژانویه ۱۹۳۵ را با وی منعقد کرد که شامل نکات زیر است

در ابتدای اعلامیه بطور کلی ملاحظه میشود که از اراده دو دولت مبنی بر توسعه سیاست دوستانه حکایت میکنند و سپس در اعلامیه نکته دیگری در باره ادوای مرکزی مشاهده میگردد بدین معنی که دو دولت در صورتیکه حادثه بوقوع پیوندد و خطری متوجه استقلال و تمامیت خاک اطیش نشود بمشاوړه خواهند پرداخت . بالاخره در این اعلامیه نکته ثالثی است در باره مسائل مربوط با فریقا که دلالت بر آن دارد که در این مسائل سازش نموده اند زیرا میگویند دولتهای فرانسه و ایتالیا موافقت میکنند که کلیه مسائل مورد اختلاف در باره افریقا را مخصوصاً مسئله ایتالیائیها بیکه در تونس سکونت دارند دوستانه حل نمایند بدین طریق که قراردادهائی که در سال ۱۸۹۶ بین ایتالیا و فرانسه منعقد شده برای مدت ده سال دیگر نیز معتبر خواهد بود و پس از گذشت ده سال مزایائی که برای ایتالیائیها در تونس منظور کرده اند متدرجاً لغو و بالاخره پس از گذشتن سی سال (یعنی در ۱۹۶۵) این مزایا بکلی از بین خواهد رفت . از طرف دیگر فرانسه متعهد شده است که در سرحدات بین طرابلس و تونس و در اریتره و ساحل سومالی فرانسه تغییراتی برفع ایتالیا در سرحدات این نواحی بدهد . و در منطقه سرحدات تونس و ترابلس ایتالیا طبق قرار داد های ۷ ژانویه

۱۹۳۵ ناحیه وسیعی را که در روی نقشه ملاحظه میشود و ۱۱۴ هزار کیلو متر مربع مساحت دارد ولی بکلی ناحیه صحرایی و بی آب و علفی میباشد بدست میآورد. در سرحدات ارتیره و مستعمره جیبوتی فرانسه نیز تغییرات کوچکی در سرحدات بنفع ایتالیا داده شده (۸۰۰ کیلومتر مربع) ولی آنچه مهم بود در بحر احمر است که جزیره دومیراح را که در تنگه باب المندب قرار گرفته و بالنتیجه موقعیت سوق الجیشی دارد ایتالیا بدست میآورد.

بالاخره دو دولت موافقت نموده بودند که خط آهن جیبوتی به آدیس آبه بابا کماکان در تصرف شرکت فرانسوی که آنرا اداره میکند باقی خواهد ماند ولی بابتالیایها سهمی در سرمایه این شرکت داده خواهد شد.

بنا بر این اغلب مشکلاتی که در این زمان بین فرانسه و ایتالیا وجود داشت بموجب متن این قراردادها فیصله یافت. در نظراول چنین ملاحظه میشود که در عوض امتیازات ارضی بسیار ناچیز و بی اهمیتی فرانسه مزیتی مهم در آتیه بدست میآورد و آن لغو مزایایی است که ایتالیائی های مقیم تونس از آن برخوردار و متمتع میشدند. بهمین مناسبت همه از خود میپرسیدند چگونه دولت فرانسه توانسته است چنین موافقت نامه در مسائل مستعمرات که مزایایی بسیار در بردارد با ایتالیا منعقد کند. ولی بلافاصله همه پی بردند که (ما به ازایی) در مقابل آن وجود دارد که در متن قرارداد آنرا سکنجانبیده اند. البته بعدها حکومت ایتالیا مدعی شده که پیرلاوال در مذاکراتی که باشخص موسولینی نموده بود در صبح ۶ ژانویه ۱۹۳۵ مخفیانه متعهد شد که فرانسه در مسئله حبشه مداخله نخواهد کرد و بالنتیجه از این لحاظ مانعی در راه پیشرفت سیاست ایتالیا ایجاد نمیکند.

باید دید آیا چنین ادعایی از طرف ایتالیائیها مقرون بصحت است یاخیر؟ زیرا بعداً یعنی در دسامبر ۱۹۳۵ هنگامیکه ازلاوال در مجلس نمایندگان فرانسه در این باره سؤال کردند وی اعتراف نمود در مذاکراتی که با موسولینی نمود از حبشه سخنی به میان آورده ولی این موضوع بدین طریق حل شد که او (یعنی پیرلاوال) حق بدست آوردن همه گونه مزایای اقتصادی را در حبشه برای ایتالیا برسمیت شناخت لیکن بهمیچوجه رضایت بلشگرکشی و عملیات نظامی در حبشه نداده است و موافقتی در این مسئله

نکرده است و لاوال بعدها نیز این استدلال را نموده است.

فعلا امکان ندارد که بین این دو عقیده صحیح را از سقیم تشخیص داد و شاید هیچ وقت نتوان بحل این مسئله نایل شد زیرا از این مذاکرات صورت مجلسی که دو طرف محاوره تأیید کرده باشند وجود نداشته است. بنا بر این حتی اگر در آرشیو اسناد سیاسی فرانسه صورت مجلسی از لاوال (اگر چه بنظر میرسد که چنین سندی وجود ندارد) و در آرشیو اسناد سیاسی ایتالیا نیز صورت مجلسی بامضاء موسولینی در باره این مذاکرات بدست آید بدون شك این دو صورت مجلس یکسان و متحدالشکل نخواهد بود.

بهر صورت دولت ایتالیا از این زمان بعد یقین نمود که در لشکر کشی بحبشه رضایت دولت فرانسه را جلب کرده است و بهمین مناسبت فوراً (یعنی از ۲۹ ژانویه ۱۹۳۵) دست دوستی بطرف انگلستان دراز کرده و اظهار داشت که در موضوع حبشه با فرانسه بموافقتی رسیده است و اکنون بفکر جلب موافقت دولت انگلیس بر آمده است. لیکن انگلیسها با مهارت از جواب دادن به تقاضای ایتالیا اجتناب نمودند.

بدین طریق در حالی که سیاستمداران ایتالیا معتقد شده بودند که در مذاکرات خود با فرانسه به نتیجه رسیده اند (با وجود آنکه این موافقت متکی به سندی نمیباشد) در مذاکرات با انگلستان بهمین نتیجه نتوانستند نایل شوند. لیکن همه میدانیم که موسولینی در عین حال وسیله خوبی برای فشار وارد آوردن بدولتهای فرانسه و انگلیس در دست داشت و آن موضوع روابط با آلمان است. چنانکه ملاحظه شد در کنفرانس استرزا (۱) دولتهای فرانسه - بریتانیای کبیر و ایتالیا در ماه مارس ۱۹۳۵ در باره روشی که در مقابل مسئله تجدید تسلیحات آلمان باید پیش گرفت بموافقتی نایل شدند. تصمیمی که در استرزا دولثانه مذکور اتخاذ نموده بودند حاکی از این است که بکمک کلیه وسایل و طرق مناسب بر علیه هر گونه لغو قرار دادهائی که با نسخ آن صلح در اروپا بخطر خواهد افتاد قیام و اقدام خواهند نمود و در این امر همه موافقت داشتند.

اما اگر این تصمیم فقط محدود باروپا بوده است بعلت آنست که موسولینی مایل بود آزادی عمل در خارج از قاره اروپا (یعنی مثلاً در حبشه) را برای خود حفظ کرده باشد و نماینده اتحاد جماهیر شوروی در کنفرانس استرزا یعنی لیتوینف نیز باین موضوع اشاره کرد و گفت چرا در اعلامیه کنفرانس استرزا فقط بحفظ صلح در اروپا اشاره شده و از استعمال جمله «حفظ صلح در جهان» بجای آن خود داری گردیده است. لیکن نه نماینده انگلستان و نه نماینده فرانسه از این اظهارات لیتوینف پشتیبانی ننموده اند. خود داری نمایندگان فرانسه و انگلیس در این مسئله در استرزا موسولینی را در اجراء تصمیمات خود تأیید کرد چنانکه در نطقی که در ۲۵ مه ۱۹۳۵ در مجلس نمایندگان ایتالیا ایراد نمود و دانستن آن برای تحلیل و تجزیه این بحران سیاسی بسیار مهم است پس از اشاره بکنفرانس استرزا که تازه منعقد شده بود اعلام نمود که موضوع اطریش در عین حال که مسئله مربوط باطریش است بصورت موضوعی اروپائی نیز درآمده. از نظر اینکه موضوعی است اروپائی البته مورد توجه ایتالیا هم میباشد ولی فقط مورد توجه این دولت نیست زیرا بعضی از دولتها مایل اند که الی الابد و کماکان ایتالیائیها در سرحد برنر بنگهبانی خود ادامه دهند تا نتوانند در قسمت دیگری از جهان بقعالیت بپردازند. و در آخر نطق خویش موسولینی چنین نتیجه میگرفت: ایتالیای فاشیست علاقه ندارد که مأموریت تاریخی خود را فقط محدود بدفاع از سرحدی (هرچند که این سرحد بدرجه اهمیت برنر باشد) بنماید زیرا از کلیه سرحدات حتی سرحدات مستعمرات باید دفع شود و این اظهارات اشاره ایست بسرحد سومالی ایتالیا و بحادثه (وال وال). روزنامه پوپولو دیتالیا که ارگان رسمی موسولینی است در تفسیری که بر نطق موسولینی در ۲۶ مه نگاشت چنین اظهار عقیده نمود: «موضوع حبشه سنگ محکی است که ارزش روش و سیاست دول دیگر را در مقابل ایتالیا نشان خواهد داد و خط مشی و روشی که دولت ایتالیا بعنوان دولت بزرگ در پیش خواهد گرفت نیز تحت تأثیر آن قرار خواهد گرفت.

در حقیقت ایتالیا دولتهای فرانسه و انگلیس را مخیر در دو امر میکند یا آزادی عمل برای ایتالیا در تصرف حبشه قائل شوند و یا ایندولت فرانسه و انگلیس را در حل موضوع اطریش و سایر مسائل اروپای مرکزی تنها خواهد گذارد. دولت انگلستان

بخوبی پی بخطرری که از این راه متوجه او میگردد برده است و بنا بر این ترجیح داد که با ایتالیا شروع بمذاکرانی بکنند حساس ترین و مهم ترین مرحله این مذاکرات از ۱۵ تا ۱۸ اوت ۱۹۳۵ بوده که نمایندگان انگلیس و فرانسه و ایتالیا در پاریس در کنفرانس بزرگی مجتمع شدند. پیشنهاد انگلستان که مورد موافقت فرانسه نیز واقع شد این بود که قیمومیت فرانسه و انگلیس و ایتالیا را بر حبشه قبول بکنند. البته این راه حل بسیار غریب بنظر میآید زیرا حبشه دولت مستقلی است که عضو جامعه ملل میباشد و بسیار مشکل است که تحت قیمومیت درآید. ولی در این صورت ایتالیاییها در حبشه عملاً موقعیت برتر و مرجعی نسبت بسایر دول احراز مینمودند چون انگلستان نه تنها از نظر اقتصادی بلکه از لحاظ اداری و حتی نظامی نیز این ترجیح و تقدم را قبول می نمود از نظر اداری بدین طریق که نظارت در پست و تلگراف حبشه بعهده ایتالیاییها واگذار میشد و از نظر نظامی تقدم ایتالیا بدین ترتیب عملی میشد که مشاورین فنی ایتالیا در ارتش حبشه گماشته میشدند. لیکن موسولینی از قبول این پیشنهاد امتناع نمود زیرا گفت علاقه براه حل ناقصی ندارد و تنها راه حل ممکن قبول سلطه کامل ایتالیا بر حبشه میباشد.

در این موقع دولتهای فرانسه و انگلیس که تا آنوقت از اقدامات جامعه ملل خود داری کرده بودند شورای جامعه ملل را آزاد گذاردند که بنوبه خود در این موضوع مهم تصمیمی بگیرد و شوری در ۶ سپتامبر ۱۹۳۵ اصلاح ذات البین را بر اساسی که بسیار مشابه آنچه گفته شد میباشد قائل شد. لیکن حکومت ایتالیا از قبول آن امتناع نمود و معلوم شد که بطور قطع از قبول هر گونه سازشی خود داری خواهد کرد.

در اینوقت حکومت انگلیس بدون مشاوره بادولت فرانسه تصمیم گرفت که بمنظور مرعوب ساختن ایتالیا تصمیماتی بگیرد و در نیمه ماه سپتامبر جهازات انگلیس در دریای شمال به بحر الروم بمنظور انجام مانورهای در این دریا وارد شدند و در بندر اسکندریه متمرکز گردیدند سپس متدرجاً در مدت پانزده روز بعد از آن از کلیه نقاط دنیا جهازات جنگی انگلستان به بحر الروم آمدند و در آنجا متمرکز شدند بطوریکه در آخر ماه سپتامبر انگلستان در بحر الروم شرقی ۱۴۴ کشتی جنگی که

مجموعاً ۸۰۰ هزار تن ظرفیت داشت گرد آورد در صورتیکه مجموع ظرفیت بحریه ایتالیا بیش از (۵۰۰) هزار تن نبود و چنانکه ملاحظه میشود انگلستان از این لحاظ تفوق کاملی بر ایتالیا داشت .

بدون شك انگلیسها معتقد بودند که با تمرکز جهازات رئیس دولت ایتالیا تأمل بیشتری در تصمیمی که میخواست بگیرد خواهد نمود و از لشکر کشی بحبشه و منصرف خواهد شد زیرا از زمانی که ایتالیا بصورت سلطنت نشین در آمده بود یعنی از ۱۸۶۱ هیچگاه سیاستمداران ایتالیا جرئت تحقیر کردن انگلستان را ننموده بودند. سپس اولیاً بریتانیای کبیر گمان کردند در مقابل خطری که ناشی از حضور بحریه انگلستان در مدیترانه میباشد ایتالیا تسلیم خواهد شد .

در صورتیکه برخلاف آن و علیرغم تجمع جهازات و قوای بحری انگلیس موسولینی بتصرف حبشه دست زد و روز دوم اکتوبر بقوای آندولت که در ارتبه مجتمع شده بود فرمان داد که شروع بحمله بخاک حبشه بنمایند . در حقیقت موسولینی آشکارا بانگلیس اعتنائی ننموده و ایندولترا حقیر و ناچیز میشمرد . در همین ضمن سه دیویزیون قوا در ناحیه لیبی متمرکز کرد در مجاورت مرز مصر و باصطلاح امروز به جنگ سرد ایتالیا دست زد و در این تاریخ تا حدود زیادی در این راه پیش رفت لیکن انگلیسها از این مرحله دیگر قدمی بجلو نگذاشتند و بعبارة اخری همینکه ملاحظه کردند که تجمع قوای بحری در بحر الروم مانع از اقدام ایتالیا و لشکر کشی به حبشه نشد در این موضوع دخالت دیگری ننمودند .

(II)

شروع جنگ در حبشه در ۱۲ اکتوبر ۱۹۳۵ بمنزله مرحله دوم این بحران میباشد . قبل از آن تاریخ یعنی در مدت هشت ماهی که بتپیه معدمات این امر برداشتند موسولینی در حدود دویست هزار نفر قوا گرد آورده بود . بدون شك انجام عملیات نظامی در این کشور بصورت ممکن نبود و مانع عمده آن ناهمواری و کوهستانی بودن حبشه و نوع آب و هوای این کشور میباشد . ولی قوای ایتالیایی از نظر فنی تفوق عظیمی بر قوای حبشه داشتند و مخصوصاً دارای تانک و عرابه های

جنگی و هواپیماهای زیاد بودند. کارشناسان نظامی در این زمان در فرانسه و انگلیس تصور میکردند که حمله ایتالیاها بحبشه مدت زمانی بطول خواهد انجامید ولی در این پیش بینی خود بکلی اشتباه نموده بودند زیرا در لشکرکشی بحبشه در مدت کوتاهی ایتالیاها بموقعیتی بزرگ نایل شدند چنانکه در سوم مارس ۱۹۳۶ پس از نبرد دریاچه آشیانجی (۱) که عملیات نظامی در جبهه بطول ۲۰۰ کیلو متر صورت میگرفت و ایتالیاها کلیه قوای خود را بکمک تانک و زره پوش و هوا پیما وارد مبارزه نمودند سرنوشت حبشه معلوم گردید.

حال باید پی برد که انعکاس بین المللی جنگ حبشه چه بوده است؟ دولتهای انگلیس و فرانسه ولی بخصوص انگلستان فشار زیادی بایتالیا وارد آوردند و البته این امر موجب میثاق جامعه ملل بوده است. زیرا حبشه عضو جامعه ملل میباشد و ایتالیا دولت متجاوز است. بنا بر این بموجب ماده ۱۶ میثاق جامعه ملل و طبق تقاضای بریتانیای کبیر و فرانسه این مجمع تصمیم گرفت که مجازات هارا بر علیه ایتالیا اجرا کند. البته مقصود از مجازات مجازاتهای اقتصادی و مالی است نه مجازاتهای نظامی زیرا حتی صحبتی هم از مجازاتهایی که اجرای آن مستلزم بکار بردن وسایل بحری است نمیشود، عبارت دیگر باوجود آنکه انگلیسها وسایل محاصره سواحل ایتالیا را در دست داشتند، زیرا تفوق آنها از لحاظ قوا و جهازات بحری در بحر الروم امری مشهود و بین بود معینا تصمیم بدین امر نگرفتند.

حال باید دید چرا انگلیسها راه حل محدودی را در پیش گرفتند و با اجرا مجازاتهای اقتصادی و مالی فقط رضایت دادند و از اجرای مجازاتهای نظامی کواهی کردند؟ مطالعه وقایع نشان میدهد که پیرلاوال در صدد محدود نمودن مجازاتها بر آمد زیرا معتقد بود که در مسئله اروپای مرکزی دوستی حکومت ایتالیا را باید حفظ کند و در صدد بر نیامد که فشار شدیدی باین دولت وارد بکند. لیکن از طرف دیگر نیز نباید فراموش نمود که انگلیسها هم در این امر مصمم نبوده اند چه-ون اقدامی را که برای آنها میسر بود عملی نمایند همان بستن قرعه سوئز بود. بدون تردید قرارداد ۱۸۸۸ مقرر داشته است که کانال سوئز در هراوضاع و احوالی چه

در زمان صلح و چه در جنگ باید باز و مفتوح بماند .

اما آیا نمیتوانستند از جامعه ملل تقاضا بکنند و تصمیم بگیرند که بعنوان مجازات علیه ایتالیا کانال سوئز را ببندند ؟ خاصه که بستن کانال سوئز بمعنی انهدام قوای جنگی ایتالیا در حبشه بود . ممکن است سؤال بکنند که ایتالیائها در صورت عدم امکان عبور از کانال سوئز آیا نمیتوانستند سواحل افریقای جنوبی را دور بزنند ؟ البته این امر میسر بود ولی در این صورت کشتی بیشتری (سه برابر) از این راه مورد احتیاج آنان بود تا از راه سوئز که آنهم بعلت دوری راه است و زمانی که برای رسیدن بحبشه لازم میباشد . اما ایتالیائها از لحاظ کشتی ظرفیت لازم برای نیل بدین هدف را نداشتند و رسانیدن لوازم و تدارکات ارتش ایتالیا در حبشه بـرای آنان ممکن نمیشد . در حقیقت فقط این مجازات مؤثر بود و بس پس اگر تصمیم بدین امر نگررفتند بدانجهت بوده است که حقوقدانان پادشاهی اظهار کردند که طبق قرارداد ۱۸۸۸ بستن کانال سوئز امکان ندارد . لیکن اگر باتعمق توجه کنیم ملاحظه میکنیم که در بعضی موارد حقوقدانان درست بهمان نتیجه رسیده اند که مورد علاقه و تمایل دولتها بوده است بالنتیجه اگر حکومت انگلستان تصمیم به بستن کانال سوئز گرفته بود شاید حقوقدانان نیز باستدلالی دست یافته بودند که بخوبی بستن کانال را توجیه مینمود بهبارة اخری حکومت بریتانیای کبیر جرئت نکرده است که با اقدام مؤثر و کاملی در این زمینه دست برند .

بنا بر این فقط با اجرای مجازاتهای اقتصادی پرداختند . البته باید ملاحظه کرد که در این زمینه ایتالیا عکس العملی نشان داده اس یا خیر ؟ بدون شك ابراز چنین عکس العمل از طرف ایتالیا ممکن بود و انگلیسها نیز از خود پرسیده اند که در صورت ابراز عکس العملی از طرف ایتالیائها چه تصمیماتی باید بگیرند و بهمین مناسبت قراردادهائی با مصر و یونان و فرانسه منعقد کردند چنانکه در ۱۸ اکتوبر ۱۹۳۵ پیرلاوال که ریاست حکومت فرانسه را داشت اظهار کرد :

فرانسه در صورتی که ایتالیا در نتیجه اجرای مجازاتهای اقتصادی دست بعملیات متقابل بر علیه بحریه انگلستان که کما کان در بندر اسکندریه متمرکز شده بود بزند از آن دولت پشتیبانی خواهد نمود . در حقیقت ملاحظه میشود که خط مشی و روش

حکومت فرانسه عجیب است بدین معنی که چون احتیاج به انگلستان از لحاظ سیاست خود در اروپا دارد نمیتواند از انعقاد قرار دادی بابریتانیای کبیر در باره اج-رای مجازاتها بر علیه ایتالیا سر باز زند ولی چون در ضمن مایل نیست که در روابط فرانسه با ایتالیا کدورت ورنجش و قهری بوجود آید چنان اقدام میکند که حتی الامکان اجرای مجازاتها بر علیه دولت متجاوز کمتر عملی شود و این امر در سیاست ایتالیا مؤثر نبوده و ایجاد مزاحمت کمتری ب-رای آن دولت بنماید. در حقیقت وی راه متوسطی را در پیش میگیرد.

در مرحله دوم یعنی پس از آن دورانی که انگلستان و فرانسه فشارهایی بدولت ایتالیا آوردند دو دولت مذکور درصدد برآمدند که در طریق سازش و آشتی با ایتالیا قدم بگذارند چنانکه رئیس دولت فرانسه پروال و سرساموئل هور (۱) در ماه نوامبر ۱۹۳۵ بمطالعه طرحی پرداختند و در ۸ دسامبر ۱۹۳۵ پیشنهاداتی بمنظور استقرار صلح و صفا بین دو دولت متجارب یعنی حبشه و ایتالیا تنظیم و باین دو دولت فرستادند. این پیشنهادات متضمن نکات زیر بود:

اولا - واگذار کردن در حدود دو ثلث اراضی حبشه که شامل تمام ایالت اوگادن (۲) و قسمتی از شهرستان تیگره (۳) بود.

ثانیاً - ایتالیا مجاز است در ناحیه جنوب غربی حبشه یعنی آن منطقه که بطور قطع به آن دولت واگذار نشده شروع به بهره برداری و حتی اسکان مهاجرین ایتالیایی بنماید.

ثالثاً - در عوض سایر نواحی حبشه (که در حقیقت بسیار مختصر و ناچیز بود) از راه بندر عصب که متعلق با ایتالیا و در ناحیه ارتیره واقع شده دست رسی بدریا پیدا میکند.

پس از دریافت این پیشنهادات دولت ایتالیا جواب رد نداد بلکه اظهار نمود که مهلتی میخواهد تا در این باب مطالعه و تأمل نماید ولی در ضمن اعلام نمود که شاید پس از مطالعه تاحدودی تغییراتی را در این پیشنهادات لازم بداند. اما حکومت

(۱) S. Samuel Hoare

(۲) Ogaden

(۳) Tigré

حیشه از قبول این پیشنهادات بکلی امتناع نمود و اعلام کرد که طرح لاوال - هور بمنزله تشویقی است که از دولت متجاوز بعمل میآید .

ولی این طرح بمقاومت سختی برخورد از جمله در فرانسه مخالفت شدیدی با آن بعمل آمد چنانکه در جلسه ۱۷ دسامبر ۱۹۳۵ مجلس نمایندگان فرانسه دولت مورد اعتراض واستیضاح قرار گرفت و در مورد مشی کلی سیاست خارجی فرانسه و کلام ملت بحث و مذاکراتی نمودند. این انتقادات از طرف نمایندگان احزاب کمونیست و سوسیالیست و رادیکال سوسیالیست صورت گرفت یعنی جمله نمایندگان بلاوال اعتراض میکنند که از ایتالیا که دولت متجاوز است تشویق میکند که بتجاوز خود بخاک حبشه ادامه دهد. در جواب نخست وزیر فرانسه اظهار کرد که هدف اقدامات و عقایدوی در این مسئله آنست که صلح در اروپا برقرار و حفظ شود بعبارة اخری مایل است به صورتی که میسر خواهد شد بسازشی برسند و خاتمه باین جنگ داده شود و بالاخره با کثرت ۳۰۴ رأی در مقابل ۲۵۲ رأی کابینه پیرلاوال تثبیت میشود . لیکن عکس العمل این طرح در انگلستان بهراتب شدیدتر بوده است چنانکه اعتراضاتی سخت در مطبوعات سوسیالیست و جراید وابسته بحزب لیبرال و حتی در عدهای از روزنامههای محافظه کاران منتشر شد و روز دهم دسامبر در مجلس عوام بحثی شدید در این باب دو گرفت زیرا مخالفین کابینه سرساموئل هور را متهم میکنند که بجامعه ملل خیانت نموده و متجاوز را تشویق کرده و در نتیجه این استیضاح وزیر امور خارجه بریتانیای کبیر مستعفی شد. از این گذشته هیئت وزیران لاوال نیز دوامی نیاورد و بنوبت خود در ۲۲ ژانویه ۱۹۳۶ لاوال مجبور باستعفا گردید .

در نتیجه طرح لاوال - هور که بدون شك مورد قبول ایتالیا قرار میگرفت عملی نشد زیرا عقاید عمومی فرانسه و بیشتر از آن عماید عمومی و مردم انگلیس مخالفت شدیدی با آن نمودند . البته بطور قطع نمیتوان گفت که دولت ایتالیا این طرح را قبول مینمود ولی از ظواهر امر چنین مشهود میشود که این نظر مقرون بحقیقت است. پس در چنین اوضاعی که اجرای مجازاتهای اقتصادی مانع لشکرکشی ایتالیا بحبشه شده بود و طرح سازشی هم که مورد قبول متهاجمین قرار گیرد دولتها نتوانسته بودند تنظیم نمایند بچه عملی باید دست زد ؟ بهمین مناسبت در مرحله سوم

این بحران بفکر افتادند که مجازات‌ها را در باره ایتالیا تشدید نمایند.

در بین مجازات‌های اقتصادی که در بدو جنگ حبشه اجرا شده بود از اجرای مجازات مهمی سخن به‌یاد نیامده بود و آن موضوع نفت می‌باشد. البته احتیاجی نیست که با اهمیت این مسئله اشاره شود زیرا قوای ایتالیا در حبشه همه نوع وسایل موتوری داشتند و بکمک هواپیماهای قوی در نبرد پیش می‌رفتند که جمله احتیاج به بنزین داشت و اگر نفت را نیز جزء کالانی که در عداد قاچاق جنگی می‌باشد منظور می‌کردند ایتالیا نمی‌توانست در شرایط موفقیت آمیزی قوای خویش را در جنگ حبشه بکاربرد. اعضاء جامعه ملل نیز باین فکر افتادند و کمیته از کارشناسان که مأمور اجرای مجازات‌ها بود در ۲۱ ژانویه ۱۹۳۶ گزارشی تنظیم کرد و در آن پیشنهاد کرد که از وصول نفت بایتالیا جلوگیری بعمل آید. اما بلافاصله دیده شد که عکس العمل ایتالیا نسبت باین تصمیم بسیار شدید بوده است چنانکه جراید ایتالیا اعلام نمودند که در اینصورت اینکشور دست به عملیات نظامی متقابلی خواهد زد و جنگ باروپا نیز سرایت خواهد کرد. بعبارۀ آخری موسولینی تهدید کرد که بفرانسه و انگلستان اعلان جنگ خواهد داد. اما در صورت اتخاذ تصمیم مساعدی نسبت باین مجازات مسئله مهم اجرای آن در باره ایتالیا بود. لیکن قسمت اعظم نفتی که باین کشور می‌رسید نه از فرانسه و نه از انگلستان بود بلکه از ایالات متحده آمریکای شمالی می‌آمد چنانکه از ابتدای جنگ حبشه صادرات نفت از اتانزونی بایتالیا چهار برابر شده بود.

بنا بر این لازم بود بدانند آیا میتوان بایالات متحده آمریکا بقولاند که صدور نفت را بایتالیا عقدن بکنند. در حالیکه پس از مذاکرات در این موضوع عدم موفقیت کاملی دچار شدند زیرا در این موقع در کنگره آمریکا تمایلات نمایندگان سلطه و تفوق داشت که معتقد به پیروی اتانزونی از سیاست اعتزال و انزوا بودند و همینکه دول اروپا بی‌بردند که کنگره آمریکا مخالف قدغن نمودن صدور نفت بایتالیا می‌باشد از طرح اجرای آن دست برداشتند زیرا میدیدند این سیاست در عین حال غیر عملی بوده و مؤثر نیست و از طرف دیگر خطرناک نیز بنظر می‌آید.

پس پیروزی ایتالیا در جنگ حبشه بعلت عدم کفایت مجازات‌هایی است که بر علیه او اجرا نمودند و پس از فتح و پیروزی قوای ایتالیا در حبشه دولتهای فرانسه و

انگلیس تصمیم گرفتند که از اجرای مجازات‌ها منبهد صرف نظر بکنند و در سیاست ایندو دولت این امر شکستی بوده که نمیتوان اهمیت آنرا انکار نمود. حال باید دید که مسئولیت این شکست متوجه چه دولتی میشود؟ عقاید عمومی انگلیس کلیه مسئولیت را متوجه سیاستمداران فرانسه نموده‌اند زیرا معتقداند که کلیه این اقدامات که منتهی به شکست گردیده بستگی با سیاست پیرلاوال دارد که بهنگام اجـرای مجازات‌ها سوء نیت بسیاری بکار برده و از هر گونه عملی بمنظور کمک و مساعدت با ایتالیا در اینراه خود داری ننموده است؛ لیکن نباید فراموش کرد که انگلستان نیز جرئت نکرد در این راه دور تر رود و از جمله به بستن راه کانال سوئز دست نزنند. زیرا سیاستمداران انگلیس معتقد بودند که فقط با تهدید و ترکز قوای بحری عظیمی در دریای مدیترانه دولت ایتالیا عقب نشینی خواهد کرد ولی در این عقیده مرتکب اشتباهی بزرگ گردیدند.

(III)

حال باید توجه به نتایج بحرانی که بین حبشه و ایتالیا پیش آمد بنمائیم. این بحران دو نتیجه داشته است یکی در سیاست دولتها در بحرالروم و دیگری در سیاست عمومی دول اروپا.

۱- در سیاست دول درمديترانه - چون سرانجام ایتالیا نتوانست حبشه را متصرف و در آنجا مستقر شود نفوذ وی در بحر احمر بخوبی بعدها احساس خواهد شد زیرا در اواخر جنگ بین ایتالیا و حبشه قریب سیصد هزار نفر سرباز ایتالیائی در حبشه و ۸۰ هزار نفر در لیبی متمرکز گردیده بود و اگر نظری به نقشه جغرافیای افریقا بنمائیم بخوبی پی خواهیم برد که این امر برای استقلال مصر خطر بزرگی بشمار میرود بخصوص اگر در نظر بگیریم که بالاخص در ناحیه دلتای مصر در حدود پنجاه و پنج هزار نفر ایتالیائی وجود دارد. پس حکومت انگلستان مجبور شد که باین وضع توجه خاصی مبذول دارد.

چنانکه میدانیم از ۱۹۲۲ بعد در روابط مصر و انگلستان مشکلات زیاد و مراحل بسیار بحرانی پیش آمده بود بنا بر این در ۱۹۳۶ بفکر افتادند که برای این مشکلات راه حلی بیاندیشند و چون مصریها هم از ترکز و استقرار ایتالیائیها

در حبشه دچار اضطراب شده بودند پس از مذاکراتی که بین دودول صورت گرفت قرارداد ۲۶ اوت ۱۹۳۶ منعقد شد. بموجب این قرارداد انگلستان استقلال مصر را برسمیت می‌شناخت و مصر هم با انگلیس اتحاد دائمی برقرار می‌ساخت یعنی تعهد می‌نمود که در سیاست خارجی همان راهی را در پیش گیرد که با این اتحاد و اتفاق دائمی مطابقت داشته باشد.

معذک این قرارداد مانع از این نمیشد که انگلستان در مصر باشغال نظامی خود کماکان ادامه دهد منتهی بوضع مجرماه‌ای و آنهم در منطقه کانال سوئز. زیرا بموجب قرارداد ۱۹۳۶ انگلستان حق داشت برای مدت بیست سال ده هزار قوای ساخلو و چهار صد خلبان و هواپیما در آنجا مستقر نماید. بالاخره بحریه جنگی انگلیس حق توقف در بندر اسکندریه را برای مدت هشت سال برای خود حفظ کرده است. از طرف دیگر مذاکراتی بین جمهوری ترکیه و انگلستان در همین تاریخ صورت گرفت: در زمان وقوع جنگ بین ایتالیا و حبشه انگلستان احتیاج بترك‌ها داشت و بنا بر این پس از یکرشته مذاکرات توافق نظرهایی با ترکیه در مورد وقایعی که احتمالاً ممکن است در بحرالروم صورت بگیرد نمودند و بالطبع ترکیه هم در مقابل این گذشت تقاضایی داشتند و مابه‌ارائی در حقیقت می‌خواستند بالنتیجه در ۳۰ ژوئیه ۱۹۳۶ قرارداد مونتر و (سوئیس) منعقد گردید. این قرارداد تجدید نظری در مقررات معاهده معروف لوزان مربوط به بغازهای بسفر و داردانل می‌نمود. بموجب قرارداد مونتر و مقرر شد که عبور از تنگه‌ها در مواقع صلح آزاد و بدون مانع خواهد بود ولی در زمان جنگ بسته خواهد شد در صورتیکه ترکیه وارد در جنگ شود و در صورت وقوع جنگی که ترکیه در آن وارد نگردد کشتی‌های دول متخاصم حق عبور از بسفر و داردانل را نخواهند داشت مگر آنکه موظف بکمکی باشند که طبق میثاق جامعه ملل معین شده یا بموجب پیمان کمکی باشند که دولت ترکیه هم تعهداتی در آن مورد داشته باشد. در حقیقت نتیجه انعقاد قرارداد مونتر و آن شد که ترکیه بتواند نظارت مستقیم در تنگه‌ها بنماید و بالنتیجه مقام مهمتری را در سیاست بین‌المللی بتواند احراز کند.

۲ - لیکن نتایجی که بحران بین حبشه و ایتالیا در سیاست عمومی داشته بمراتب

مهمتر است : اولین نتیجه تضعیف جامعه ملل بوده است چنانکه در طی صفحات این کتاب ملاحظه شد در فضیه منچوری و تجاوز ژاپن چنین ضربت سهمگینی به حیثیت جامعه ملل وارد شده بود لیکن منچوری در خاور دور یعنی در نواحی دور دستی نسبت بارو با قرارداد داشت و اعضاء مجمع میگفتند که وسائلی برای جلوگیری از تجاوز ژاپن در دست ندارند ولی در فضیه جنک بین ایتالیا و حبشه وسایل ممانعت و جلوگیری از ایتالیا موجود بود زیرا انگلستان در مدیترانه قوای بحری عظیمی داشت که بمیزان يك ثلث اقلا ارفوای بحری ایتالیا بیشتر بود . معذلك دولت ایتالیا توانسته بود به هدف نهائی خود برسد و در جامعه ملل تصمیم بمجازاتهائی جزئی گرفته بودند ولی این مجازاتهها مؤثر در سیر وقایع نبوده است .

بنابر این خود این امر باعث انحطاط قدرت معنوی جامعه ملل گردید اما هر چند این مطلب از لحاظ جامعه ملل خطرناک است ولی برای دول کوچک اروپا به مراتب خطرناکتر میباشد زیرا همه میترسند که روزی بسر نوشت حبشه دچار شوند . حبشه که عضو جامعه ملل بود بدین سهولت بتصرف دولت ایتالیا در آمد بدون اینکه این مجمع بتواند با اقدامات لازمی برای جلوگیری از این واقعه مبادرت نماید . پس اولیاء دول کوچک اروپا بخود میگویند که میثاق جامعه ملل دیگر کافی برای حمایت نمودن از آنان نخواهد بود .

بالاخره آخرین نتیجه مهم این بحران بهم خوردن و قطع رشته همکاری و اشتراك مساعی است که بین دولتهای ایتالیا و فرانسه و انگلستان در مسائل اروپای مرکزی برقرار شده بود . باره آخری جبهه استرزا بواسطه اینکه فرانسه و انگلیس مجازاتهائی را بر علیه ایتالیا اجرا کرده اند از هم پاشیده شده است . از جمله در این تاریخ در مطبوعات ایتالیا مینویسند که ایتالیا هیچگاه خود خواهی و بیشراقتی این دول را که نخواسته اند بیاحتیاجات توسعه طلبی ایتالیا بپردازند فراموش نخواهد کرد و همینطور فراموش نخواهد کرد که فرانسه و انگلیس در انجام وظیفه اخلاقی خود در مقابل ایتالیا قصور ورزیده و کوتاهی کرده اند . در همین جراید ایتالیا بسیاری از نویسندگان اشاره باین موضوع نیز میکنند که در چنین وضعی فقط بکراه برای ایتالیا باقیمانده و آن برگشتن بطرف آلمان نازی و همکاری نمودن با اوست یعنی از منافع ایتالیا در اروپای مرکزی باید چشم پیوشد بعبارة آخری اطریش را متوکل بر نوشت خود تنها و بی پشتیبان باید رها بکند !

فصل یازدهم

بحران ماه مارس ۱۹۳۶

اولیا، سیاست آلمان در همان موقعی که جنگ ایتالیا و حبشه با تصرف این کشور بوسیله ایتالیا خاتمه پذیرفت قدم تازه‌ای در راه اجرای برنامه‌ای که هیتلر در کتاب نبرد من تشریح و بیان کرده بود برداشتند. گام تازه‌ای که در این راه آلمانها برداشتند تجدید استقرار حاکمیت آلمان در منطقه رنایی که غیر نظامی اعلام شده بود میباشد. در حقیقت تحقق یافتن این امر نه تنها بمنزله نقض قرارداد و رسای بلکه پاره کردن قراردادهای لوکارنو نیز بوده است.

برای اینکه به بهترین وجهی بچگونگی بحران ماه مارس ۱۹۳۶ پی ببریم باید بدو آید در چه اوضاعی هیتلر تصمیم با اجرای این امر گرفت و سپس عکس العمل دولتهای امضاکننده قرارداد های لوکارنو چه بوده و بالاخره این امر منتج بچه نتایجی در سیاست کلی اروپا گردیده است ؟

(۱)

اولین پرسشی که در این مسئله پیش می‌آید اینست که چگونه هیتلر جرئت انجام این امر را بخود داد و چرا تصمیم به تجدید اشغال ناحیه رنایی و بوضع نظامی در آوردن آن گرفت ؟ برای پی بردن باین مطلب باید تغییراتی را که در وضع روابط بین المللی در جریان سال ۱۹۳۵ روی داد و موقعیت آلمان را بمراتب بهتر نمود در نظر گرفت .

اولین تغییر و تطور در روابط بین المللی چنانکه اشاره شد از بین رفتن اتحاد و اتفاقی بود که در استرزا بین دولتهای فرانسه و انگلستان و ایتالیا برقرار شده بود. دومین واقعه‌ای که بر حسن موقعیت سیاسی آلمان افزود قرارداد موافقت بحری آلمان و انگلستان بوده است که در ژوئن ۱۹۳۵ منعقد شد بدون شك انعقاد این

موافقت نامه بحری میان آلمان و انگلستان مربوط بجنک ایتالیا و حبشه بوده زیرا هنگامیکه انگلستان تصمیم بتمرکز قوای عظیم بحری خویش در مدیترانه گرفت منافعش اقتضا میکرد که اگر موقتاً هم ممکن است با آلمان سازشی نماید. دولت آلمان هم بوسیله نطقی که هیتلر در ۳۱ مه ۱۹۳۵ ایراد نمود اعلام کرد که بعقیده وی مسئله تجدید تسلیحات بحری آلمان وضعی کاملاً متفاوت بانجدید تسلیحات بری اینکشور دارد و در این زمینه حاضر است که با انگلستان در باره محدود کردن تسلیحات بحری مذاکراتی را شروع نماید. حکومت انگلستان هم با شروع این مذاکرات موافقت نمود و در لندن بوسیله فنرین تروپ (که در این موقع هنوز در رأس وزارت امور خارجه آلمان قرار نگرفته است) با انگلیسها این مذاکرات شروع گردید و در ۱۸ ژوئن ۱۹۳۵ منتهی به عقد قرارداد موافقتی بین دو طرف شد. بموجب این موافقت نامه دولت آلمان با انگلستان قول داد و تعهد نمود که بحریه جنگی آلمان از ۳۵٪ مجموع ظرفیت بحریه امپراطوری انگلستان تجاوز نخواهد کرد و این نسبت ۳۵٪ برای هر طبقه ای از سفاین یعنی برای کشتیهای زره پوش - کروآزر - ضد تریبی وزیر دریایی. جداگانه اجرا خواهد شد.

لکن انگلستان با قبول مذاکرات مستقیم با آلمان در حقیقت بدون تصویب سایر دول مقررات بحری معاهده و رسای را ملغی کرده بود و حکومت فرانسه در همانوقت نتوانست از اظهار تعجب از این امر خود داری کند و حتی در این باره انگلستان را بیاد سرزنش و ملامت گرفت. ولی هیئت وزراء انگلیس در این تاریخ باین جواب متوسل شدند که موقع و زمان برای از بین بردن رقابت بحری بین دو دولت آلمان و انگلستان مناسب بوده و در صورت کوتاهی از اقدام باین امر آلمان شروع بر رقابت بحری با بریتانیای کبیر مینماید. بهر صورت ایندو امر یعنی جهت تازه ای که سیاست ایتالیا در پیش گرفت و نزدیکی آلمان و انگلیس در زمینه تسلیحات بحری در نیمه سال ۱۹۳۵ امکان استقرار اساس و سیاستی را که منتهی به بحران ماه مارس ۱۹۳۶ شد برای هیتلر فراهم نمود.

با آنکه اسناد محاکمه نورنبرگ تادریجه ای اطلاعات جالب توجهی در دسترس ما قرار داده لیکن به جزئیات و مراحل تهیه و تدارک این امر و باصطلاح ساخته و

پرداخته شدن این فکر هنوز پی نبرده ایم و آنچه تاکنون معلوم شده اینست که هیتلر از بهار سال ۱۹۳۵ شروع به تهیه مقدمات امر و توجیه دیپلماتی این تصمیم نموده است. عبارت آخری لازم بود که دلایل و مدار کی بدست آورد تا نسخ قرارداد های لوکارنو را توجیه کند و در نتیجه عقاید عمومی را چه در فرانسه و چه در بریتانیای کبیر تحت تأثیر قرار بدهد و این دلایل با انعقاد پیمان فرانسه و روسیه در تاریخ دوم مه ۱۹۳۵ فراهم شد.

از ۲۵ مه ۱۹۳۵ به بعد یعنی سه هفته پس از امضاء این پیمان دولت آلمان اعلام نمود که پیمان فرانسه و روسیه با مواد قرارداد های لوکارنو و بالاخص با پیمان رن موافق نمیباشد. دولت فرانسه در مقابل این اعتراض و این سنخ استدلال یادداشتی در ۲۵ ژوئن ۱۹۳۵ بحکومت آلمان فرستاد و از این دولت تقاضا نمود که مشترکاً شروع بمطالعه وضعی که پیش آمده بنمایند ولی هیتلر جوابی باین یادداشت فرانسه نداد و البته این سکوت برای آنست که هیتلر مایل بود کماکان این بهانه را در دست داشته باشد

بنظر میآید که از همین لحظه حکومت آلمان شروع بمطالعه طرح اشغال مجدد نواحی رنانی مینماید چنانکه طبق اسناد و مدار کی که در محاکمه نورنبرگ تشریح گردیده معلوم میشود که در ۲۹ ژوئن ۱۹۳۵ کمیسیون دفاع آلمان برای اولین مرتبه مقدمات امر و آنچه را که باید اجرا بشود مطالعه کرد ولی در فوریه ۱۹۳۶ است که هیتلر تصمیم با اجرای این امر گرفت. حال باید دید چرا این تاریخ را برای این اقدام تاریخی انتخاب کردند؟

این امر ظاهراً بعلمت آنست که حکومت فرانسه که تا این تاریخ پیمان فرانسه و روسیه را بتصویب پارلمان نرسانیده تصمیم گرفت که پیمان را از تصویب مجلس شورای بگذرانند. لیکن علاوه بر آن عامل دیگری هم در این جریان دخالت داشته است یعنی تاریخ فوریه ۱۹۳۶ موقعی است که در جامعه ملل راجع با اجرا یا عدم اجرای مجازات مربوط به نفت در باره ایتالیا بحث و گفتگو میشود. در حقیقت موقع بسیار بحرانی و خطرناک غائله حبشه را هیتلر برای اجرای این نقشه انتخاب کرد زیرا فکر کرد که بهترین و مساعد ترین مواقع برای آلمان است.

معدنك همینكه هیتلر این تصمیم را گرفت رؤسای ارتش آلمان اعتراضات و

مخالفت های شدیدی ابراز نمودند و از آنچه در جریان محاکمه نورنبرگ گذشت اینطور مشهود میشود که رؤسای ارتش آلمان می گفتند اگر در مقابل این امر یعنی اشغال مجدد ناحیه رنانی (که غیر نظامی اعلام شده است) دولت فرانسه عکس العمل نشان دهد دولت آلمان نمیتواند بچنگ دست زند زیرا دارای هواپیماهای بمباران نمیباشد و ارتش هم در حال تجدید سازمان کامل است و بنا براین حد اکثر ضعف و فتور در این ارتش روی داده است . در مقابل اعتراضات تیمساران ارتش آلمان هیتلر جواب داد که هیچ خطری متوجه آلمان نمیشود زیرا فرانسه بوسیله قوه قهریه در مقابل استقرار حاکمیت آلمان در ناحیه رنانی اقدامی نخواهد نمود و بنا براین این تصمیم باید اجرا شود . محض اینکه حکومت فرانسه در ۲۵ فوریه ۱۹۳۶ پیمان فرانسه و روسیه را برای تصویب بمجلس شوری عرضه داشت (تصویب قرار داد در ۲۷ فوریه با ۳۵۳ رأی در مقابل ۱۶۴ رأی صورت گرفت) هیتلر فرمان داد که ارتش آلمان نواحی رنانی را که خلع سلاح گردیده و غیر نظامی اعلام شده بود مجدداً اشغال کند .

در دوم مارس فرماندهی عالی ارتش آلمان فرمانهای مربوط باین امر را بهمه و امضا کرد و برای سران ارتش فرستاد . معذک بنظر میآید که در آخرین لحظه باز چهار تردید گردیدند مثلاً در ۶ مارس در شورای جنگی تیمساران آلمان اعتراضات جدیدی بهیتلر کردند . طبق اظهارات شهودی که در محاکمه نورنبرگ حضور بهم رسانیده اند و بیاناتی که کرده اند اینطور معلوم میشود که هیتلر در مقابل این اعتراضات جواب داده بود در صورتیکه فرانسه عکس العمل نظامی نشان دهد بقوای آلمان که در صدد ورود بمنطقه رنانی هستند دستور داده خواهد شد که فوراً عقب نشینی نماید . در نتیجه هیتلر تصدیق میکرد که در صورت مقاومت فرانسه برای اینکه دچار چنگ نشوند نباید در این باره ابرام و اصرار کرد و بهمین مناسبت ست که رئیس ستاد ارتش قوای آلمان گفته است که تصمیم هیتلر در ماه مارس ۱۹۳۶ بمنزله بازی نرد و کعبهتین بوده است که هم برد و هم باخت دارد .

پهره - ورت این تصمیم را صبحگاهان هفتم مارس ۱۹۳۶ بوسیله یادداشتی

دولت آلمان با اطلاع جهانیان رسانید . در این یادداشت این دولت اعلام مینمود که پیمان فرانسه و روسیه مورخ ۴ مه ۱۹۳۵ بانکالیف و وظایف و تعهداتی که طبق قرارداد لوکار نو فرانسه برعهده گرفته موافقت ندارد زیرا طبق نظر آلمان ها در جنگ احتمالی بین آلمان و روسیه به موجب پیمان فرانسه و شوروی ارتش فرانسه کمک خود را بر روسیه وعده داده است بهیاباره آخری ارتش فرانسه بر علیه آلمان وارد جنگ خواهد شد حتی در صورتیکه این عمل طبق سفارش یا تصمیم قبلی شورای جامعه ملل صورت نگرفته باشد . دومین دلیلی که در یادداشت آلمان راجع به تباین این دو قرارداد اشاره شده آن است که در قرارداد لوکار نو در مورد ناحیه رنانی فرانسه قبول کرده بود که بجزنگ بر علیه آلمان متوسل نشود مگر در دو مورد که در قرارداد های لوکار نو بطور وضوح معلوم گردیده :

یک مورد آن مربوط بچکواکسی و دیگری مربوط بلهستان است . دولت آلمان با امضاء قرارداد های لوکار نو این دو مورد استثنائی را یعنی راجع بچکواکسی و لهستان قبول کرده است . اما دولت فرانسه با امضاء پیمان فرانسه و روسیه علاوه بر این دو مورد مورد ثالثی هم بدان اضافه کرده که مربوط به اتحاد جماهیر شوروی است . ولی فرانسه در این امر محق نبوده زیرا با قبول این مورد استثنائی در حقیقت از قرارداد های لوکار نو منحرف شده است . در نتیجه بعقیده تهیه کنندگان یادداشت آلمان حکومت رایش منبعد خود را ملزم بر عایت قرارداد لوکار نو درباره ناحیه رنانی نمیداند و آلمان حق دارد ناحیه رنانی را که طبق قرارداد لوکار نو کماکان غیر نظامی اعلام شده است مجدداً اشغال بکند .

معینا در همین یادداشت مورخ ۷ مارس ۱۹۳۶ دولت آلمان پیشنهاد میکند حاضر است مذاکراتی بمنظور انعقاد قرارداد جدیدی که جانشین قرارداد لوکار نو گردد با فرانسه شروع بکنند و این قرارداد جدید بشرح زیر ممکن است تنظیم گردد . پیمان عدم تجاوزی برای مدت ۲۵ سال بین آلمان از یکطرف و فرانسه و بلژیک از طرف دیگر منعقد شود . ایجاد یک منطقه متقابل که خلع سلاح شده باشد یعنی یک منطقه که این وضع را داشته و هم در خاک آلمان و هم در اراضی فرانسه واقع شده باشد و بالاخره قرارداد های عدم تجاوزی بین آلمان و کشور های هم سرحد اینکشور

(آلمان) در مشرق باید منعقد گردد.

چنانکه ملاحظه میشود کلمه همسرحد قابل توجه است زیرا بدین طریق شوروی که همسرحد با آلمان نیست در جر که کشورهای که قرارداد عدم تجاوز با آلمان منعقد میکنند قرار ندارد بالاخره در صورت عملی شدن این امور آلمان وارد جامعه ملل خواهد شد و جلوگیری از تبلیغاتی که جنبه ملی افراطی دارد و استعمال گاز خفه کننده و بمباردمان مردم غیر نظامی نیز خواهد نمود.

در این شرایط است که در ۸ مارس ۱۹۳۶ صبحگاهان قوای آلمان تعداد کمی نواحی رنانی را برخلاف مقررات مؤکد قرارداد های لوکارنو اشغال کردند. (۱) در موقع مطالعه مبانی این تصمیم آلمان مسئله ای که بالطبع بخاطر خطور میکند اینست که آیا حکومت فرانسه انتظار این اشغال نظامی را داشت یا خیر؟ هنوز نمیتوان جزئیات این مسئله را مورد مطالعه قرار داد زیرا اسناد و مدارک لازم در دسترس ما نیست.

معذک یک رشته اطلاعات جالب توجهی بدست ما آمده است از جمله در تلگرافی بتاريخ ۳۱ دسامبر ۱۹۳۵ سفیر فرانسه در برلن مسیو فرانسوا پونسه پیش بینی کرده است که در جریان سال ۱۹۳۶ آلمان قرارداد های لوکارنو را نقض خواهد کرد و خود را ارقیود مربوط به خلع سلاح شدن ناحیه رنانی آزاد میکند. از طرف دیگر اولیاء ستاد ارتش فرانسه طبق گزارشانی که از اداره اطلاعات خود بدست آورده پیش بینی کرده بودند که بفاصله کوتاه یعنی در آتیۀ نزدیکی آلمانها منطقه رنانی را که غیر نظامی اعلام شده است اشغال خواهند کرد.

هیئت وزیران فرانسه که ریاست آلبر سارو (۲) تازه تشکیل شده بود بفاصله مشغول رسیدگی باین مسئله مهم گردید و در کمیته عالی نظامی که اعضاء آن مرکب از نخست وزیر و وزیر دفاع ملی و رؤسای ستاد ارتش بری و بحری و هوایی بودند تقاضا

(۱) این قوا مرکب بود از ۱۹ گردان و ۱۲ باطری توپخانه یعنی مجموعاً ۳۰ هزار مر و مردم رنانی با مسرت و شغف را بدالوصف آنها را استقبال کردند و سپس قوای بیشتری بمنطقه روانی وارد شد و در ۲۰ مارس در مراجعه به آراء عمومی ۴۴ میلیون آراء یعنی ۹۹٪ رأی دهندگان عمل هیتلر را تصویب و تأیید کردند

کردند پس از مطالعه کامل در اطراف این موضوع در باره تصمیماتی که باید اتخاذ کرد کمیته نظر بدهد. طبق اظهارات شهودی که در این جلسه حاضر بودند وزراء جنگ و بحریه و هواپیمائی در اظهارات خود فوق العاده جانب احتیاط و ایهام را رعایت کرده اند. از جمله وزیر جنگ فرانسه اظهار کرد که چون سازمان ارتش فرانسه بر اساس مأموریت خاصی که همان دفاع از خاک فرانسه است تشکیل شده نمیتواند بهسویت و بلافاصله در اراضی مجاور رودخانه رن دست بعمل تجاوزی زند. وزیر دریاداری اظهار داشت که بحریه فرانسه باندازه کافی قوی نیست تا بتواند بشنهایم بنادر آلمان را محاصره نماید و بدون شك باید در این مأموریت قوای بحری انگلستان از آن پشتیبانی بکند. اما نظر وزیر هواپیمائی فرانسه این بود که البته قوای هوایی فرانسه قدرت بمباران کردن شهرهای آلمان را دارد ولی این عمل جنگ است و بنابراین بدو باید باین نکته واقف شد که در فرانسه آیا مصمم بجنگ با آلمان هستند یا خیر؟

در نتیجه گزارشی که کمیته عالی نظامی تنظیم کرد هیئت وزراء فرانسه تصمیم گرفت که در صورت اشغال مجدد ناحیه رانی (که غیر نظامی اعلام شده است) بوسیله آلمان دولت فرانسه قوای دری و دریایی و هوایی خود را تحت اختیار جامعه ملل خواهد گذارد. بنابراین با اتخاذ چنین تصمیمی از طرف هیئت وزراء این دولت فرض اینکه فرانسه تنها و بطور انفرادی پس از وقوع این حادثه اقدامی در این باره بعمل خواهد آورد معنی و مفهومی ندارد. همینطور موافقت شد که حکومت فرانسه با دولت انگلستان مذاکره کند تا از نظر آن دولت در این موضوع با خبر و آگاه گردد. وزیر امور خارجه وقت فرانسه پیراتین فلاندن (۱) مسافرتی بژنو کرد و در آنجا با وزیر امور خارجه انگلیس اتوئی ایدن ملاقات نمود و در ضمن این مذاکره ایدن قول داد که با هیئت وزراء انگلیس مشاوره نماید ولی بنظر میرسد که هیئت دولت بریتانیا هیچگاه جوابی بپاسخ فرانسه نداده است علاوه بر این طبق مطالبی که در کتاب خاطرات سفیر انگلیس در برلن سیر بویل هندرسن مندرج است ملاحظه میشود که سفیر انگلیس در پاریس شخصاً بدون اینکه دستوری از دولت مطبوع خود دریافت بکند در مذاکراتی که با وزیر امور خارجه فرانسه بعمل آورد باین مسئله اشاره کرد که در صورت اشغال مجدد ناحیه رانی بوسیله آلمان دولتهای فرانسه و انگلیس بچه اقدامی دست باید بزنند و در این

مورد گزارشی بدولت مطبوع خود فرستاد و در جوابی که دریافت نمود انگلستان بدو گوشزد نموده بود که بجه مناسب باحکومت فرانسه در باره مسائل احتمالی مذاکره کرده است؛ بنابراین چنین بنظر میآید که در این موضوع مانند بسیاری مسائل دیگر انگلیسیها نخواستند آنطور که شایسته است وقایع را روشن در نظر بگیرند

در هر صورت بنظر میرسد که دولت فرانسه قادر نبوده و نتوانسته قبلا طرحی در این باره تهیه کند. همچنین نمیتوان از عدم پیوستگی و عدم ارتباط سیاست فرانسه در این واقعه دچار تعجب شد بدینمعنی که حکومت فرانسه میدانند که بمحض اینکه قرارداد بین فرانسه و اتحاد جماهیر شوروی به تصویب پارلمان آنکشور برسد آلمانها پاسخی باین اقدام دولت فرانسه خواهند داد و عکس العمل آنها هم بدون شك اسفغال ناحیه رنانی خواهد بود معینا وسایل تصویب این پیمان را در مجلس شورا فراهم میکنند. لیکن در همین ضمن مطلقاً پیش بینی نکرده اند که پس از آن یعنی همینکه آلمانها عکس العمل خود را نشان دادند و منطقه رنانی را مجدداً تصرف نمودند چه خواهند کرد و چه تصمیمی اتخاذ خواهند نمود.

شرحی که تیمسار گاملن در این موضوع در خاطرات خود نوشته و توجهی که از آن نموده چنین است. هیئت وزرای فرانسه بخوبی پی برده و واقف است که در این مسئله خطری وجود دارد و حادثه ای ممکن است بوقوع پیوندد لیکن در تصمیم خود دراینکه پیمان فرانسه و اتحاد جماهیر شوروی را بتصویب پارلمان برساند مصر بوده و تغییری نداده است.

زیرا اگر در تصویب این پیمان تردیدی منمود این امر بمنزله یکنوع عقب نشینی بود. این مطلب بدون شك صحیح است ولی آیا شورای وزیران فرانسه در این تاریخ فکر نکرده بود که اگر عکس العمل آلمان که منتظر آن بودند صورت میگرفت و فرانسه عکس العملی در مقابل آن انجام نداد عقب نشینی فرانسه بمراتب بدتر و شدیدتر جلوه خواهد نمود؛ متأسفانه عین این پیش بینی صورت تحقق بخود گرفت یعنی وقایع صحت آنرا نشان داد.

(۲)

حال باید دید دول امضاء کننده معاهدات لوکارنو در زمانی که آلمان (در

اوضاع و احوالی که بیان شد) این قرارداد هارا نقض کرد و بوسیله قوای نظامی خود اراضی رنانی را که غیر نظامی اعلام شده بود مجدداً اشغال کرد چه اقداماتی بعمل آوردند؟ برای این منظور باید ابتدا وقایع و حوادث را مطالعه نمود و سپس بتفسیر آن پرداخت.

وقایع را نمیتوان هنوز بطور دقیق و کامل بیان نمود بعبارة آخری فقط بکمک شهادت شهود اسب یعنی خاطرات کسانی که در فرانسه یا در انگلستان در این وقایع بنحوی از انحاء شرکت داشته اند که میتواند بآنها پی برد زیرا در این تاریخ هنوز صورت مجلسی ارمسائلی که در شورای وزیران فرانسه مطرح میگردد تهیه نمیشد و شهادت شهودی را که در دست داریم مانند خاطرات پل بونکور و فلاندرن و ژنرال ماملن در اغلب جزئیات امر بایکدیگر متضاد و مخالف است و بهمین مناسبت تشریح وقایعی را که در زیر خواهد گذشت بطور موقتی باید قبول نمود.

پس وقایع و حوادث چگونه بوده است؟

اولاً- در ۸ مارس در نخستین شورای وزیران فرانسه وزیر امور خارجه فلاندرن وضع سیاسی را تشریح نمود و اظهار کرد که فرانسه از شورای جامعه ملل تقاضا کرده که باین موضوع رسیدگی نمایند ولی دولت فرانسه بدون اینکه بانتظار اخذ تصمیمی در این باره از طرف جامعه ملل بنشیند در صورت تمایل حق دارد که بتنهائی با اقداماتی دست بزند تصمیمات نظامی بر علیه آلمان بگیرد زیرا این موضوع مربوط به نقض قرارداد لوکارنو میباشد و در بحثی که در این مورد در شورای وزیران پیش آمد دو نکته اساسی مورد توجه آنان قرار گرفت

نخستین نکته که باتفاق آراء جمله شهود غیر نظامی بدان شهادت داده اند آنست که وزیر جنگ فرانسه ژنرال مورن (۱) اعلام نمود برای آنکه ارتش فرانسه بتواند در منطقه رنانی دخالت کند قوای آلمان را که وارد این منطقه شده اند بیرون نماید حتماً بسیج عمومی باید صورت گیرد ولی اعلام این خبر باعث برانگیختن خشم و غضب کلیه وزراء گردید زیرا در این تاریخ فقط شش هفته بانتخابات عمومی کشور مانده است و افکار عمومی مردم فرانسه پی نخواهد برد که بچه مناسبت فرمان بسیج عمومی که

بهیچوجه برای آن ملت حاضر و مهیا نشده اعلام گردیده است بعقیده ژنرال گاملن (هر چند گاملن جزء شهودی که مستقیماً در این موضوع اظهار عقیده کرده باشند نیست زیرا در جلسه شورای وزیران حضور نداشته است) وزیر جنگ از بسیج عمومی سخنی بمیان بیاورده بلکه تقاضای احضار بعضی از طبقات فوای ذخیره را نموده است .

دومین نکته آنست که در جریان جلسه شورای وزیران (طبق شهادت پل بسکور) وزرای فرانسه از تلگرافی که وزیر امور خارجه انگلیس مسرر ایدن فرستاده بود اطلاع پیدا کردند. در این تلگراف ایدن از حکومت فرانسه خواهش میکرد که در این موضوع مهم خونسردی خود را حفظ نموده و بهیچگونه عملی که غیر قابل ترمیم باشد متوسل نشوند. متأسفانه متن صحیح این تلگراف که انگلیسها فرستاده اند هنوز بدست نیامده است .

نتیجه این شد که اعضاء شورای وزیران در این موضوع اختلاف عقیده پیدا کردند . از یکطرف عده ای موافق اعمال عکس العمل مستقیمی بلا فاصله از طرف فرانسه بر علیه آلمان هستند یعنی فرانسه بتنهائی وبدون اینکه انتظار تصمیم جامعه ملل را بکشد شخصاً اقدام بکنند . از طرف دیگر کسانی هستند که معتقد اند باید منتظر تشکیل شورای جامعه ملل تا آن تاریخ گردید و دید عکس العملی که مراجع بین المللی در این باره از خود نشان خواهند داد چه خواهد بود ولی وزرائی که موافق با اقدام فرانسه هستند که بتنهائی وفوراً صورت بگیرد در اقلیت میباشند .

لیکن عصر همین روز هشتم مارس رئیس الوزراء فرانسه آلبر سار و در مقابل رادیو نطقی ایراد کرد و در آن اعلام نمود تصمیمی که آلمان اتخاذ نموده برای فرانسه غیر قابل تحمل است و در این ضمن جمله ای ذکر کرد که تأثیر فوق العاده بخشیده است بدین معنی که گفت :

« ما نخواهیم گذارد استراسبورگ زیر توپهای آلمان قرار بگیرد ، آیا معنی این جمله این نبود که قوای فرانسه فوراً وارد منطقه رنانی خواهند شد تا قوای آلمان را از آنجا بیرون کنند . در صورتیکه بنظر میآید که این نطق برای آن ایراد شده که زمینه عقاید خارجی را سنجیده و ببینند این مراجع چه عکس العملی در مقابل نشان

خواهند داد؛ ولی این عکس العمل مساعد با این موضوع نبوده است زیرا همینکه در دهم مارس درباریس کنفرانسی از امضاء کنندگان قراردادهای لوکارنو منعقد شد مستر ایدن مجدداً تکرار کرد که فرانسه نباید بهیچ عملی دست بزند که غیرقابل جبران باشد بلکه باید منتظر انعقاد شورای جامعه ملل بشود و از مجرای دیپلماسی این موضوع را حل نماید و نخست وزیر بلژیک فان زیلند هم از نظر وزیر امور خارجه انگلیس پشتیبانی میکند. اما رفتار حکومت لهستان که با فرانسه قرارداد اتحادی منعقد کرده بود ولی در این بین یعنی در ژانویه ۱۹۳۴ نیز قراردادی با آلمان امضاء نموده است در ابتدای امر بنظر عجیب و شگفت آور میآید بدین معنی که روز هفتم مارس همینکه اشغال مجدد ناحیه رنانی از طرف آلمان معلوم شد وزیر امور خارجه لهستان سر هنک بک بسفیر فرانسه اظهار هود که لهستان مصمم است در صورت لزوم تعهدات ناشی از اتحاد خود را با فرانسه انجام دهد.

بنابر این لهستان مایل است که بر علیه آلمان وارد میدان عمل شود لیکن ۴۸ ساعت بعد در اعلامیه رسمی دولت که در مطبوعات لهستان انتشار یافت نظر آلمان را موجه شمردند زیرا اعلام میکردند که اشغال ناحیه رنانی بعلت تصویب قرارداد فرانسه و شوروی موجه بنظر میآید. درباریس چنین تصور کردند که لهستانها دو جانبه بازی کرده اند معذک امکان دارد که اظهارات نماینده حکومت لهستان در هفتم مارس صادقانه بوده است. منتها همینکه مشاهده کردند که فرانسه فوراً اقدامی در اینخصوص بعمل نیآورد آنها نیز «تغیر جهت» داده و نظر دیگری ابراز داشتند و خواستند با مهارت خویش را از این امر خطیر بطور دقیق بیرون بکشند.

در دهم مارس دومین شورای وزیران فرانسه برای رسیدگی باین موضوع تشکیل شد. در این شوری وزیر امور خارجه اتین فلاندین گزارش کامل کنفرانسی را که بین امضاء کنندگان قراردادهای لوکارنو صورت گرفته بود بشورای وزیران فرانسه داد و شوروی با کثرت نصیم گرفت که باید سعی کرد آلمان ناحیه رنانی را بوسیله مذاکرات سیاسی تخلیه کند. بدون شك در کتاب خاطرات ژنرال گاملن هم بشرح جلسه ای بر میخوریم که در حضور نخست وزیر در شب دهم مارس تشکیل شد و در آن وزیران دفاع ملی و رؤسای ستاد ارتش هم حاضر شده بودند و موضوع بدست آوردن يك

نوع و نیفه و هزینه‌ای مورد بحث قرار گرفت یعنی می‌گفتند دو شهر کهل (۱) و سار بروک (۲) را فرانسه تصرف بکند لیکن اینطور تصمیم گرفتند که با موافقت جامعه ملل این امر صورت بگیرد نه اینکه به تنهایی فرانسه اقدام باین عمل نماید.

دلیل این تغییر تصمیم کابینه فرانسه اعلامیه‌ای است که در مجلس شورای نخست وزیر آلبر سارو در یازدهم مارس بسمع نمایندگان رسانید و اظهار کرد که فرانسه از مذاکره با آلمان در اینخصوص امتناع می‌کند زیرا آلمان است که قراردادها را نقض نموده. آلبر سارو سپس اضافه کرد که در کادر جامعه ملل فرانسه مصمم است قوای بری و بحری و هوایی خود را بضمیمه قوای سایر اعضا جامعه ملل علیه این سوء قصد واقعی که لطمه بروح اعتماد و اطمینان بین‌المللی زده است بکار ببرد. با وجود آنکه لحن این نطق شدید می‌باشد معذک بخوبی معلوم است که حکومت فرانسه از اقدام فوری و انفرادی بر علیه آلمان صرف‌نظر کرده و حال آنکه اصل موضوع در همین بود.

بالنتیجه حکومت فرانسه ناچار بفکر افتاد که بوسیله اعراض دسته‌جمعی علیه حدوث این واقعه عکس‌العملی نشان دهد و حال آنکه این عمل فرانسه را بهیچ راهی و مقصدی نمی‌رساند. شورای جامعه ملل که در لندن منعقد گردید در تاریخ ۱۹ مارس بالاخره تصویب کرد که باتفاق آراء روش آلمان را در مورد تخطی و تجاوز و نقض قراردادهای لوکار نو محکوم نماید یعنی فقط بمحکومیت اخلاقی و معنوی متجاوز اکتفا کردند.

البته دولتهای شرکت‌کننده در کنفرانس که قراردادهای لوکار نو را امضاء نموده بودند اعلام کردند که مذاکراتی را بین ستاد‌های ارتش خود شروع می‌کنند و منظور آنهم پیش‌بینی کردن اقداماتی است که بر علیه آلمان باید بعمل آورد در صورتیکه این دولت مجدداً قراردادها را بخواهد نقض بکند. معذک باید در نظر داشت که در این مورد خطر دوری را پیش‌بینی می‌کنند یعنی تهدیدی است بر علیه اقدامات آلمان در آتیه. حال باید دید چگونه این وقایع را که نتایج فوق‌العاده خطرناکی داشته است میتوان تفسیر کرد؟ دلیل عمده کسانی که مسئول عدم فعالیت فرانسه در این مورد

بوده اند اینست که میگویند در صورتیکه حکومت انگلیس مایل با اقدام خشنی بر علیه آلمان نبوده چه میتوانستیم بکنیم؟ همین نظر را در اینموقع دبیر کل وزارت امور خارجه فرانسه الکسیس لهژه (۱) اظهار کرده است که بعد ها در خاطرات پلرینو نیز مورد استناد قرار گرفته است بدون شك حکومت انگلستان جنبه ایهامی به جواب های خود در این مورد داده ولی باید دید آیا این امر مانع و رادعی بوده که مطلقاً جلوی هر گونه اقدامات را میکرشته است؟

اگر فرانسه بر علیه آلمان وارد عمل میگردد مقرون بحقیقت است اگر بگوئیم انگلستان هم در این موضوع در مقابل کار انجام شده قرار گرفته و مجبور میشد از عمل فرانسه پیروی کند. لیکن مسئله عمده آنستکه بدانیم آیا بریتانیای کبیر فوراً این اقدام را مینمود یا اگر هم از عمل فرانسه پیروی میکرد پس از مدتی این امر صورت میگرفت و حال آنکه برای فرانسه در صورتی میسر بود که بدون اطمینان و اعتماد داشتن به پشتیبانی انگلیس یعنی بلافاصله وارد عمل شود که بعضی شرایط و اوضاع و احوال وجود داشته باشد که در اینموقع وجود ندارد. از جمله حکومت وقت فرانسه باید دولتی مصمم و وزیران صاحب اراده قوی بوده و باتفاق آراء معتقد بلزوم این اقدام باشند در صورتیکه چنانکه شرح داده شد اختلاف نظر و عقیده در این موضوع در هیئت وزیران حکم فرماست. همچنین لازم بود که عقاید عمومی فرانسه متمایل بنشان دادن عکس العمل شدیدی باشد و از دولت خود در این موضوع پشتیبانی نماید ولی همه اذعان دارند که در محافل نمایندگان و وکلای پارلمان فرانسه در ماه مارس ۱۹۳۶ فقط روح تسلیم و رضا در مقابل و قایع و حوادثی که در سیاست بین المللی پیش میآید حکم فرما بوده است. در حقیقت آنها بیشتر متمایل بودند که کار را که آلمانها انجام داده اند قبول بکنند بدون اینکه شدت بر علیه آن عکس العمل نشان بدهد. اما عکس العمل مطبوعات فرانسه در این موقع چه بود، است؟

در محافل مطبوعاتی فرانسه بملاحظاتی که بستگی با سیاست داخلی داشته موافق با اعمال سیاست شدیدی در برابر آلمان نیستند مثلاً مطبوعات دست راست پس از وقوع این قضیه اظهار داشتند اگر قرارداد فرانسه و شوروی را برای تصویب

بمجلس نبرده بودند این امر پیش نیامد. ولی سوسیالیست‌ها که موافق با قرارداد روسیه و فرانسه بودند نیز تقویتی از حکومت نکردند و او را بعکس العمل شدیدتری تشویق نمودند و برعکس بدو اندرز دادند که با کمال احتیاط عمل کند حقیقت امر آنستکه بواسطه نزدیک بودن انتخابات عمومی فرانسه این امر در محافل سیاسی تأثیر زیادی داشته و هیچکس نخواسته است قبول این مسئولیت را بکند و با کمال صراحت لهجه بمردم فرانسه بگوید که باید عکس العمل شدیدی در مقابل عمل آلمانها نشان داد زیرا این لحظه آخرین لحظه‌ایست که فرانسه میتواند در شرایط مساعدی بچنین عملی دست بزند.

علاوه بر این لازم بود که ستاد ارتش فرانسه هم مصمم باشد و در این راه تقویت و پشتیبانی از دولت بنماید در صورتیکه میدانیم اینطور نبوده: البته مشکل است که از جزئیات برخوردی که سران ارتش در این موضوع با محافل حکومت فرانسه نموده اند سرپوش برداشت و این موضوع در روشن نمودن ایراد در مقابل شهادت شهودی که نقیضه گوئی کرده اند قرار گرفته ایم. چنانکه پاره‌ای معتقداند که ستاد ارتش برای نشان دادن عکس العمل در مقابل آلمانها بسیج عمومی را لازم دانسته است در صورتیکه میدانیم قوای آلمانی در ناحیه رن زیاد نبوده و بنا بر این احتیاجی به بسیج عمومی در فرانسه نبوده است. عده‌ای دیگر میگویند که ستاد ارتش بسیج عمومی را لازم ندانسته است بلکه احتیاج به بسیج سه طبقه از قوای ذخیره را لازم شمرده ولی آنچه از مجموع اظهارات این شهود استنباط میشود ستاد ارتش بیشتر سعی کرده مشکلات این وضع را بدولت فرانسه گوشزد کند پس باید دید آیا این طرز رفتار خردمندانه بوده است؟

ژنرال گاملن در خاطرات خود جواب این سؤال را اینطور داده است: برای ستاد ارتش امکان داشت که برای نشان دادن عکس العمل در مقابل آلمانها تفاضی اقدامات نظامی پر دامنه‌ای را از دولت ننماید و حکومت فرانسه را در میان مشکلات تصمیمی که اتخاذ شده بودند تنها بگذارد چون همینکه دولت فرانسه در این وضع قرار گرفت البته مجبور است جلو برود. لیکن گاملن میگوید که در موقعیت خطرناکی مانند حادثه مارس ۱۹۳۶ خردمندانه نبود که حکومت را با جبار وارد این جریان نمود.

اما در ضمن بنظر می‌رسد که ستاد ارتش فرانسه هیچگاه پی نبرده بود که اگر در این واقعه فرانسه عکس العمل شدیدی از خود نشان دهد آلمان فوراً قوای خویش را عقب خواهد کشید در حقیقت بجای اینکه ستاد ارتش بدولت فرانسه اظهار کند که موقع نشان دادن عکس العمل شدیدی است فقط گفته اگر عمل شدیدی می‌خواهید انجام دهید باین اقدامات باید دست بزنید .

بهر صورت آنچه از سیر حوادث و وقایع استنباط می‌شود اینست که نمیتوان مسئولیت وقایع مارس ۱۹۳۶ را بگردن یکفرد گذاشت بلکه در این مورد ما ناظر یکنوع عجز و ناتوانی و سستی دسته جمعی هستیم و در این اظهار عجز و ناتوانی نه فقط فرانسه بلکه انگلستان هم ذی سهم است. زیرا اگر مطبوعات انگلستان را در تاریخ ۹ تا ۱۰ و یا ۱۱ ماه مارس مطالعه بکنیم می‌بینیم که کلیه مطبوعات انگلیس متحد القول اند در اینکه عملی که آلمان انجام داده یعنی اشغال مجدد ناحیه رانای غیر قابل قبول می‌باشد. معذرت می‌گویند که بالاخره هیتلر در این ضمن فرصت مذاکره باما را بر اساس جدیدی مانند انعقاد قرارداد عدم تجاوز بمدت ۲۵ سال و غیره می‌دهد و بدون مطالعه و مذاقه در آن نمیتوان از مذاکره در اطراف این قبیل پیشنهادات امتناع نمود بالنتیجه باید گفت که عقاید ملت انگلیس تقریباً باتفاق آراء معتقد است که بجای دست زدن با اقدامات شدید نظامی باید باب مذاکرات را با آلمان مفتوح گذاشت و تعقیب کرد .

۳- نتایج اشغال مجدد منطقه رن بوسیله هیتلر .- مطالعه نتایج این بحران از حیث تأثیراتی که در روابط بین المللی داشته بسیار مفید است . اولین امری که اهمیت زیادی در این جریان داشته اینست که عجز و ناتوانی و فقدان تصمیم در اولیاء حکومت فرانسه در مارس ۱۹۳۶ و پیروی از سیاست تسلیم و رضا و قبول وقایع بهر نحو که پیش آید نتایج شدیدی در روحیه دول کوچک اروپا داشته و آنها را فوق العاده مشوش و مضطرب کرده است زیرا قاطبه زمامداران این دول در این واقعه از خود می‌پرسند هنگامی که منافع مستقیم و حیاتی و اساسی دولت فرانسه در معرض

خطر قرار میگیرد و این دولت عکس العمل شدیدی ابراز نمیدارد چگونه میتوان باور کرد که دولت فرانسه روزی که منافع دوستان و متحدین اونیز در معرض خطر قرار بگیرد عکس العملی از خود نشان خواهد داد و در صدد کمک بآنان بر خواهد آمد ؟

از طرف دیگر موقعیت نظامی و سوق الجیشی جدیدی که پس از دخول قوای آلمان در منطقه رن بوجود آمده و امکاناتیکه آلمانها برای ایجاد استحکامات منظم و پیوسته در این ناحیه دارند مسئله دخالت نظامی فرانسه را احتمالاً بنفع متفقین خود در اروپای شرقی مشککتر میکند . حتی اگر فرانسه بعدها تصمیم بابرار عکس- العمل شدیدی بگیرد وجود این استحکامات آلمانی در منطقه رن مانع و رادع بزرگی در مقابل مداخله ارتش فرانسه ایجاد خواهد کرد . بنا براین باید دید چه نتایجی بر این واقعه مهم تاریخی مترتب گردیده است ؟

نتیجه اول - تطورات و تغییراتی است که در دولت اطریش پیش آمده ؟ در پیش بتفصیل گفته شد که پس از قتل صدر اعظم این کشور (دلفوس) در ماه ژوئیه ۱۹۳۴ سیاستی را که دلفوس تعقیب میکرد - بوسیله جانشین وی شانسلیه شوشنیک نیز تعقیب شد یعنی شوشنیک قهرمان استقلال و تمامیت خاک اطریش گردید. علاوه براین دیدیم چگونه پیروی از چنین سیاستی که هدفش حفظ استقلال اطریش بود از طرف دولتهای فرانسه و بریتانیای کبیر و ایتالیا در ابتدای سال ۱۹۳۵ مجتمعاً تأیید گردید و از آن در موقع انعقاد قرارداد استرزا مدافعه شد و تقویت و پشتیبانی بعمل آمد و لیکن در بهار سال ۱۹۳۶ حکومت اطریش حس کرد که تاجه درجه در وضع اضعف روی کرده است. زیرا اشغال مجدد ناحیه رن بوسیله قوای آلمان دفاع از استقلال اطریش را بوسیله دول باختری بمراتب مشککتر مینمود چون در عمل ارتش فرانسه است که باید بکمک اطریش بشتابد و در اینصورت یعنی اگر تجاوز و حمله از طرف آلمان نازی بخاک اطریش بعمل آید شوشنیک میتواند فقط از یک دولت انتظار کمک داشته باشد و آنهم ایتالیاست ولی بعلت جنگ حبشه در سیاست و طرز رفتار دولت ایتالیا نسبت بمسئله اطریش بکلی تغییر راه یافته زیرا از زمانیکه روابط بین موسولینی و حکومت های فرانسه و انگلیس دچار مشکلات گردید حکومت

ایتالیا احتیاج به نزدیک شدن با آلمان را احساس کرده است و نطق موسولینی در ۱۹۳۵ نیز حاکی از این امر می باشد.

بنا بر این سیاست ایتالیا در مسئله اطریش جهت دیگری را اختیار کرده است یعنی موسولینی در صدد سازشی نسبت با آلمان است که تا حدی بتواند رضایت آن دولت را بدین وسیله جلب بکند.

در پنجم ژوئن ۱۹۳۶ در ملاقاتی که بین موسولینی و شوشنیک صورت می گرفت موسولینی به صدر اعظم این کشور نصیحت می کند که حتی الامکان قرارداد اتحادی با آلمان منعقد کند زیرا بعقیده موسولینی (چنانکه صریحاً در این تاریخ بشوشنیک اظهار کرده) چون اطریش کشوری است آلمانی نژاد و بسیار ضعیف لذا نمیتواند ادامه سیاست ضد آلمانی که در پیش گرفته است بدهد.

شوشنیک هم نمیتواند توجهی باین پیشنهاد بنموده یا از آن صرف نظر بکند زیرا ایتالیا تنها دولتی است که اطریش میتواند بر روی کمک آن حکومت تکیه کند. بهمین مناسبت شوشنیک مذاکراتی را با آلمان شروع میکند که بالاخره منتهی بعقد قرارداد اطریش و آلمان در ۱۱ ژوئیه ۱۹۳۶ میشود. مواد این قرار داد که در همان وقت انتشار پیدا کرد بقرار زیر است.

دو دولت طبق جملات متن این قرارداد مصمم اند که روابط دوستانه بین خود برقرار کنند و چنانکه میدانیم این روابط صمیمانه از ۱۹۳۳ به بعد وجود خارجی ندارد. آلمان حاکمیت کامل اطریش را برسمیت می شناسد و اطریش هم از طرف خود متعهد میگردد از سیاستی تعقیب و پیروی بکند که موافق با این اصل که اطریش کشوری است آلمانی نژاد باشد. از این فورمول که جنبه ابهام و ابهام دارد چنین مستفاد میشود که در مسائل اساسی بین دو دولت اختلافی وجود ندارد که باعث جدایی اطریش و آلمان بشود. بالاخره دو دولت متعهد میشوند که متقابلاً در مسائل داخلی خود دخالت نکنند.

لیکن علاوه بر این مواد که انتشار پیدا کرد قرارداد مورخ ۱۹ ژوئیه ۱۹۳۶ دارای مواد مخفی نیز بوده که هنوز هم بطور کامل چاپ و منتشر نشده ولی چنانکه میدانیم بطور کلی حاوی دو نکته بوده است :

یکی اینکه حکومت اطریش تعهد می‌کرد برای کلیه نازیهای اطریشی که بزدان افتاده بودند و تعداد آنها بهزاران نفر می‌رسد عفو عمومی اعلام بنماید. البته این امر شامل آنها نیست که مستقیماً در سوء قصد بر علیه سانشلیه دلفوس دخالت داشته‌اند. از طرف دیگر حکومت اطریش اجازه ورود و توزیع کتب آلمانی (مقصود اشاره بکتاب نبرد من است) و بعضی از روزنامه‌های آلمان را می‌دهد و در نتیجه تبلیغات نازی در اطریش مجدداً قوت می‌گرفت در صورتیکه پس از قتل سانشلیه دلفوس این امر تقریباً بکلی خامه یافته و از آن جلوگیری شده بود.

بدون شك بوسیله انعقاد قرار داد ۱۱ ژوئیه ۱۹۳۶ اطریش از هیتلر قول گرفته است که استقلال اطریش را محترم بشمارد ولی باید دید چه ارزشی برای این قول باید قائل شد؟

آیا حقیقتاً شوشنیک نیز اهمیتی و ارزشی برای آن قائل شده است؟ بنظر می‌رسد که در نخستین هفته‌های بعد از امضاء قرارداد شوشنیک برای این قول ارزشی قائل بوده است ولی در این امر اشتباه کرده زیرا طبق اسنادیکه در جریان محاکمه نورنبرگ کشف و ارائه شده از ۶ ژوئیه همان سال یعنی چند روز پس از امضاء این قرارداد هیتلر رؤسای نازی اطریشی را احضار نمود و برای ادامه مبارزه علیه حکومت شوشنیک دستورات صریح و مؤکدی بآنها داد. در حقیقت سیاست آلمان همان وضعی را که تا اینزمان در باره اطریش اختیار کرده بود باز هم ادامه می‌دهد. از طرف دیگر با امضاء این قرارداد در روح نازیهای اطریشی اطمینان و اعتمادی مجدداً حلول می‌کرد یعنی در واقع این سیاست باعث تمهیل تبلیغات آنان می‌گردید و امکان ایجاد اغتشاشات در اطریش مجدداً قوت می‌گرفت. و در مقابل این مشکلات داخلی روز افزون شوشنیک به مراتب بیش از سابق فاقد و سایل است زیرا حزب سوسیالیست‌های مسیحی که وی در رأس آن قرار دارد کماکان اختلافات شدید با سوسیالیست‌ها دارد و بمخالفت خود ادامه می‌دهد.

شوشنیک در این تاریخ بخوبی به بی‌ثباتی وضع خود پی برده و بهمین مناسبت است که در ۱۹۳۶ جداً بفکر برگشت سلسله‌ها بسور گها و اعاده رژیم سلطنتی سابق در اطریش افتاد زیرا معتقد بود که اعاده رژیم سلطنتی در اطریش راه را برای نهضت الحاق اطریش با آلمان بطور قطع می‌بندد لیکن پیروی از سیاست اعاده رژیم سلطنتی

در اطریش و رسانیدن آن بحسن ختام ممکن نبود ادامه یابد زیرا ایتالیا و چکواسلواکی ودول عضو اتفاق صغیر نیز مخالف آن بودند مثلاً ادوار بنش رئیس وقت جمهوری چکواسلواکی معتقد است همان روزی که رژیم سلطنتی در اطریش بر قرار شود هنگری هم بآن رژیم ملحق خواهد شد و همینکه دو دولت اطریش و هنگری دارای حکومت سلطنتی شدند و بطور یقین از يك پادشاه اطاعت کردند هدف دولت اطریش و هنگری هم بزودی همانا اعاده امپراطوری سابق اطریش و هنگری بنحوی که در ۱۹۱۴ وجود داشته خواهد بود. موسولینی نیز معتقد بود که اعاده رژیم سلطنتی در این کشور مخالف با منافع ایتالیاست زیرا این اعاده رژیم بدون شك بنفع سلسله سلطنتی ها بسبوركها صورت خواهد گرفت و آنها هم احساسات ضد ایتالیائی دارند و مخالف با پیشرفت نظریات ایتالیا در این ناحیه میباشند.

نتیجه دوم این واقعه سیاست جدید دولت بلژیک است :
چنانکه میدانیم دولت بلژیک در ۱۹۲۰ ازوضع دولت بیطرفی که از ابتدای تأسیس خود اختیار کرده بود خارج شده است و در دهم سپتامبر ۱۹۲۰ قرارداد نظامی با فرانسه منعقد کرده بود که بموجب آن در صورتیکه فرانسه یا بلژیک مورد تجاوز بدون علت و سببی قرار بگیرد اقدام مشترکی دو دولت در این مورد بعمل خواهند آورد. البته اسم این قرارداد را نمیتوان قرارداد اتحاد گذارد ولی بسیار بآن شبیه است. بحران مارس ۱۹۳۶ زمامداران بلژیک را بتفکر وتامل بیشتری واداشت زیرا بلا فاصله از حکومت فرانسه تعاضا کردند که قرارداد نظامی منعقد با فرانسه را ملغی شده و کان لم یکن به پندارند و در تاریخ ۱۴ اکتوبر ۱۹۳۶ پادشاه بلژیک لئوپلدم سوم بطقی ایراد نمود در آن به جهت جدیدی که سیاست بلژیک منبعده تعقیب خواهد کرد اشاره نمود. لئوپلدم میگوید که اشغال مجدد ناحیه رن قرارداد های لوکارنو را مغشوش نموده و مخصوصاً اشاره میکند که تکیه گاههای شروع حمله احتمالی آلمان در سرحدات بلژیک قرار گرفته است.

بنابراین نسبت بسابق وضع بمراتب برای بلژیک خطرناك تر گردیده پس باید دید در این اوضاع و احوال و در شرایط فعلی چه راهی را بلژیک باید در پیش بگیرد؟ بعقیده پادشاه بلژیک این کشور کماکان باید دارای ارتشی قوی باشد تا بتواند جلوی عبور ارتش

متجاوزی را در خاک خود بگیرد ولی نباید بهیچوجه تعهداتی برعهده بگیرد و هیچ گونه قرارداد اتحادی (حتی اگر کاملاً جنبه دفاعی داشته باشد) نباید با دولت دیگری منعقد نماید بالاخر در خانمه نطق خود پادشاه بلژیک اعلام نمود که بلژیک منبعده باید سیاستی که منحصرراً و کاملاً متضمن منافع بلژیک باشد و این امر را در نظر گرفته و تأمین بکند تعقیب نماید. از جمله میگوید بلژیک یکی ها باید بخاطر آوردند که قبل از ۱۹۱۴ آنها وضع دولت بیطرفی را داشته اند و این وضع بیطرفی محاسن و مزایای بزرگی را در بر داشته است. در حقیقت لئوپلده سوم قرارداد اتحاد با فرانسه را بدور میافکند و بطور صریح اظهار میدارد که بلژیک باید رعایت سیاست انزوای بیطرفی را نماید.

در نتیجه ایراد این نطق از طرف پادشاه بلژیک یکرشته مذاکرات سیاسی و نظامی بین فرانسه و بلژیک صورت گرفت و بموجب این مذاکرات در ۲۴ آوریل ۱۹۳۷ بلژیک از کلیه تعهداتی که بموجب قرارداد های لوکارنو برگردن گرفته بود خود را آزاد نمود و فقط اعلام کرد که کماکان نسبت بميثاق جامعه ملل وفادار خواهد ماند یعنی در صورتیکه بموجب ماده ۱۶ ميثاق جامعه ملل از آنکشور تقاضای عبور قوای خارجی از خاک بلژیک بشود بلژیک آنرا قبول خواهد کرد.

بنا بر این منبعده بلژیک هیچگونه قرارداد نظامی با فرانسه نداد و بعبارة آخری پس از این برای ستاد ارتش های فرانسه و بلژیک غیر ممکن است که در صورت حمله آلمانها طرح عملیات نظامی مشترکی بریزد و همینطور برای قوای فرانسه دخول در خاک بلژیک برای ایجاد یک خط دفاعی و اشغال آن پس از اعلام بسیج عمومی غیر ممکن میباشد. پس برگشتن بلژیک بوضع کشور بیطرفی فرانسه را در موقعیت سوق الجیشی که براتب از پیش مشککتر شده است قرار میدهد و نتایج این امر در جریان جنگهای ۴۰ - ۱۹۳۹ بخوبی معلوم خواهد شد.



بنا بر این در ماه مارس ۱۹۳۶ حکومت فرانسه بهترین موقع را برای شکست دادن سیاستی که هیتلر پیش گرفته است از دست داد زیرا در این زمان فرانسه نمیتوانست با سهولت بیشتری باین مقصود نایل گردد چون ارتش آلمان حاضر بـرای مقابله نبود و تیمساران و فرماندهان ارتش این کشور در این موضوع شدیدترین اعتراضات

را بوی نموده‌اند و حتی هیتلر هم تصدیق و تأیید کرده بود که اگر از طرف فرانسه عکس‌العمل شدیدی نشان داده شود بلافاصله باید قوای آلمان که برنانی وارد شده بودند عقب‌نشینی نمایند. پس در این تاریخ اگر فرانسه عکس‌العملی از خود نشان داده بود می‌توانست جلوی سیاست توسعه‌طلبی هیتلر را در مارس ۱۹۳۶ بگیرد. ولی باید دید در صورتی که این دولت باین اقدام دست زده بود می‌توانست بکلی از خطر آلمان جلوگیری نماید و از این حیث فارغ‌البال می‌گردید؟

البته این مطلب صحیح نیست زیرا بدون شك اگر فرانسه اقدامی نموده بود آلمان هم مقاومتی از خود نشان نمیداد بالنتیجه بین فرانسه و آلمان جنگی صورت نمی‌گرفت و قوای آلمان که وارد منطقه رن شده بودند عقب‌نشینی می‌نمودند لیکن بهیچوجه قطعی نیست که بگوئیم چنین شکست و عدم موفقیتی باعث سقوط رژیم ناسیونال سوسیالیست در آلمان می‌گردید زیرا علت اشغال مجدد ناحیه رن در نظر اکثریت مردم آلمان موجه شمرده میشد و آنها هیتلر را محق باعمال چنین سیاستی میدانستند و حتی اشتیاق باین امر داشتند.

فصل دوازدهم

تشدید خصومت بین دول اروپا

و تشکیل بلوکهای متخاصم (۱۹۲۷-۱۹۳۶)

وقوع جنگ حبشه و اشغال مجدد ناحیه رنانی در مارس ۱۹۳۶ باعث افزایش خصومت بین دودسته از دول اروپا شده است یعنی بین یکدسته از دولتهائی که با اصطلاح سیر اندواز طرف دیگر دولی که راضی از وضع و سرنوشت خود نیستند مانند آلمان و ایتالیا. حال باید چگونه این خصومت در دو مین نیمه سال ۱۹۳۶ و در ۱۹۳۷ تشدید یافت برای اینکه به لعل تشدید روابط خصومت آمیز بین این دولتهایی ببریم باید از سه رشته حوادث واقف شویم:

اولا سیاست توسعه و بسط تسلیحات دوم جنگ «سربسته» که بین دول بزرگ بمناسبت جنگ داخلی اسپانی در گرفت و بالاخره ایجاد بلوکهای متخالف و متخاصم بین این دول.

I- سیاست توسعه و بسط تسلیحات

در این مبحث باید تا حدود امکان از سیاست توسعه تسلیحاتی که هر یک از دولتها در پیش گرفتند سخن گفت.

در آلمان - چنانکه میدانیم مقصد و مقصود رژیم ناسیونال سوسیالیست اعاده قدرت سابق آلمان و اعمال و تعقیب نوعی سیاست خارجی بود که در کتاب نبرد من به هدف های آن اشاره شده است یعنی تهیه وسایل جنگ و این مطلب همچنانکه هیتلر هیچگاه آنرا مخفی ننموده موضوع اساسی برای او بشمار میرفته است. ولی در سال ۳۷ - ۱۹۳۶ برای نیل باین مأمول و انجام این مقصودی دست بفعالیت بیمانندی زده است. از نظر تهیه و توسعه تعداد نفرات و درجه داران و افسران برخلاف نظریات تیمساران ارتش آلمان هیتلر عمل کرد زیرا طبق شهادت شهودیکه در محاکمه نورنبرگ حاضر شده و بیاناتی ایراد نموده اند فرماندهان ارتش نه هیتلر گفته

بودند که برای آلمان مدت ۸ یا ۱۰ سال لازم است تا سازمان قوای مسلح خود را تکمیل کند.

اما او برعکس معتقد است که باید بسرعت عمل کرد و همینطور هم اقدام نمود. بطوری که حساب کرده بودند در عمل ارتش آلمان در ۱۹۳۵ یعنی تاریخی که سرویس نظام اجباری برقرار شد باید دارای ۳۶ دیویزیون بشود و حال آنکه در ۱۹۳۸ توانسته بودند ۴۲ دیویزیون برای آن ایجاد نمایند.

با این حساب آلمان در ۱۹۳۸ یعنی در زمان صلح دارای ارتشی شده بود مرکب از یک میلیون و نیم نفرات. البته قوای پلیس هم در این رقم گنجانیده شده ولی در عوض قوای شبه نظامی بابارا میلتر یعنی قوای حمله (S.A.) و دستجات مأمور امنیت (S.S.) که تعدادشان به ۴۰۰ هزار نفر میرسد در این صورت محسوب نشده است. ارتش اتحاد جماهیر شوروی هم در این زمان در حدود بیش از یک میلیون و نیم بود اما ارتش فرانسه در اواخر سال ۱۹۳۶ بیش از ۶۲۰ هزار نفر که ۲۰۰ هزار نفر آن در مستعمرات بود قوای زیر پرچم نداشت.

اما از نظر اقتصادی هم به تهیه و تدارک جنگ پرداختند یعنی بطرح برنامه اقتصادی اجرای آن از ۱۹۳۳ بعد دست زدن دولتی از ۱۹۳۶ بعد این برنامه بطور وضوح در راه مستعد و حاضر کردن ملت و اقتصاد آلمان برای جنگ سبب میکند. هدف برنامه دوم چهار ساله که اداره عمومی آن بهمه گورینگ سپرده شده بود توسعه صنعت تسلیحات و صنایع که محصولات مصنوعی را میسازد که جانشین منابع مواد خام و مواد اولیه میشود مانند نفت و بنزین ترکیبی معروف بسنتتیک (۱) و لاستیک، ترکیبی و شبه مصنوعی زیرا آلمان احتیاج به مواد خام و مواد اولیه داشت و باید آنها را از خارج بخرد و در صورت بروز جنگ این کشور نمیتوانست از خارج وارد کند و حکومت آلمان چندین مرتبه بوسیله گورینگ اعلام نمود که هرملتی اگر میخواهد قدرت قابل توجهی در تسلیحات احراز کند باید با کمال میل جیره بندی مواد خوراکی و آذوقه را قبول کند و چنانکه همه میدانیم تکیه کلام گورینگ نیز این بود که ملت آلمان احتیاج بکره ندارد بلکه احتیاج بتوپ دارد.

از طرف دیگر از لحاظ معنوی و روحی هم ملت آلمان را برای جنگ حاضر کردند و مظاهر این سیاست ابتداء در بسط و توسعه سازمان جوانان صورت گرفت: نظام وظیفه در دستگاه هیتلری مرحله نهائی تربیت مدنی و غیر نظامی افراد است ولی تربیت جسمانی افراد از سنینی شروع میشود که با سن افرادی که بزیر پرچم خوانده میشوند بسیار متفاوت است بدین ترتیب که اطفال از سن ۱۴ سالگی در سازمان جوانان هیتلری وارد میشوند و این سازمان از نظر تمرینات ورزشی جنبه نظامی هم دارد مثلاً افراد را عادت به پیاده روی و پریدن و جستن از موانع و زندگی در هوای آزاد در دشت و دهات و شناسائی نقشه و علامات و غیره میدهند و در بیست سالگی همین جوانان در سازمان معروف بجبهه کار وارد میشوند و ورود آن برای کلیه جوانان آلمانی ذکور پس از تصویب قانون ۲۶ روئن ۱۹۳۵ اجباری بوده است.

مدت تمرین در سازمان کار شش ماه است و هدف آن اصولاً اجرای کارهایی است که جنبه نفع عمومی دارد مانند در وی محصول و علف کندن و وچین کردن و کارهای مربوط بقواید عامه و راه سازی و غیره. لیکن نفراتی که در سازمان کار وارد میشوند در اردوها مجتمع میشوند و هر روز مدت دو ساعت باین کار گران دروس تعلیمات میهنی و دروس نظامی یاد میدهند. طبق قانون آلمان سرویس کار برای دختران اجباری نبود بلکه اختیاری بوده است.

در ضمن حکومت ناسیونال سوسیالیست بطور مرتب و منظم برنامه را برای توسعه آئین ضد کمونیستی در روح جوانان اجرا میکند و بالاخص نطق هیتلر در کنگره حزب ناسیونال سوسیالیست در نورنبرگ در سپتامبر ۱۹۳۶ جدید و کوشش حکومت آلمان را در اینراه بخوبی نشان میدهد. در این نطق هیتلر اعلام نمود که آلمان یک توده ضد بلشویک است و باید که اکان عامل عمده و مهمی در مبارزه با بلشویک باقی بماند و باین سیاست خود ادامه بدهد.

بالاخره برای اینکه از نظر روحی حاضر نمودن افراد برای جنگ تکمیل گردد باید با اقداماتی که حکومت هیتلر برای از بن کندن روحیه دشمنان خود دست زده عطف توجه نبود بعبارة آخری باید هدف اختلافات داخلی را در هر کشوری دامن زده و تشدید بکنند و باختلافاتی که درباره سیاست خارجی کشورها پیش آمده است جنبه

شدید تری بالاخص در فرانسه و بریتانیای کبیر بدهند یعنی بفعالیت هائی که باصطلاح بستون پنجم معروف است توسعه داد همچنین باید بخاطر داشت که در ملاقات و مذاکراتی که بین وزیر امور خارجه ایتالیا کنت چیانو (داماد موسولینی) در ۲۴ اکتوبر ۱۹۳۶ و هیتلر روی داد رئیس دولت آلمان بدو چنین گفت: تا سه سال وحد اکثر و بطور کامل در چهار سال و اگر بنحوا حسن بخوانند در پنج سال آلمان برای جنگ حاضر خواهد شد. بنا بر این باید معتقد شد که در این تاریخ هیتلر هنوز تصور نمیکرد که جنگ در ۱۹۳۹ بروز خواهد کرد. بدون شك امکان آنرا در این تاریخ در نظر میگرفت ولی معتقد بود که ملت و کشور آلمان بطور تحقیق بین سالهای ۱۹۴۰ و ۱۹۴۲ حاضر برای این امر مهم خواهد شد.

در ایتالیا - در ایتالیا در دوران بین سالهای ۱۹۳۵ و ۱۹۳۹ طرق و روشهای کار خود را حکومت فاشیست تأیید و تکمیل کرد. در این تاریخ است که بموجب قانون ۱۷ اکتوبر ۱۹۳۸ مجلس شورای ایتالیا که وکلای آن در نتیجه انتخاباتی باصطلاح آزاد در آنجا گرد آمده بودند منحل گردید و بجای آن مجلس دستجات و اصناف، که اعضاء آن جزء کمیته ملی حزب فاشیست یا کمیته های مدیره اصناف فاشیست بودند و کلیه بوسیله حکومت فاشیست منصوب میشدند معمول گردید.

لیکن در این مقام مقصود ما تشریح و بیان سیاست داخلی حکومت فاشیست نیست بلکه از توسعه قوای مسلح آن باید گفتگو کرد و بدون شك در این زمینه حکومت فاشیست اقدامات جدی و بزرگی نموده است. از نظر ارتش بری و ملت فقدان منابع و مأخذ نمیتوان ارقامی ذکر کرد ولی بطور کلی میتوان گفت که اگر وضع ارتش ایتالیا را در ۱۹۲۶ و ۱۹۳۷ بایکدیگر مقایسه کنیم در حدود ۷۰٪ افزایش در آن حاصل شده است.

اما از نظر بحریه اطلاعات دقیق و موثقی در این موضوع داریم. در ۱۹۳۸ بحریه جنگی ایتالیا دارای هشت کشتی زره پوش جدید بود که ساختمان و عدد آن کاملاً تمام نشده است در صورتیکه در ۱۹۲۶ ایتالیا فقط ۵ زره پوش قدیمی دارا بود همچنین در ۱۹۳۷ اینکشور ۱۹ ناوشکن داشت و در ۱۹۲۶ تقریباً و اساساً ناوشکن

در بحریه ایتالیا وجود خارجی نداشت در همان تاریخ ۱۴۴ تری انداز وضد تری و ۱۰۵ زیر دریائی داشته است در صورتیکه در ۱۹۲۶ فقط در حدود ۳۰ کشتی ضد تری و بیست زیر دریائی دارا بوده .

همچنین توسعه و ترقی که از نظر تعداد هواپیماها حاصل شده نیز کمتر از آن نبوده است زیرا در ۱۹۳۲ ارتش ایتالیا در حدود یکصد هواپیما داشت و در ۱۹۳۸ این مقدار اصولاً به دوهزار هواپیما رسید. اگر کلمه اصولاً را بکار بردیم بعلمت آنستکه در سپتامبر ۱۹۳۹ یعنی در تاریخی که جنگ جهانی دوم شروع شده موسولینی به کنت چینانو میگوید که از وضع حقیقی صنعت هواپیما سازی ایتالیا اطلاعی ندارد زیرا بنظر موسولینی همکاران او حقیقت را از وی پنهان مینمایند و کنت چینانو راهی را که برای نیل باین مقصود نشان میدهد اینستکه کارمندان کشوری مربوط را بفروغ گاهها بفرستد تا خود آنها هواپیماها را بشمارند ولی در هر صورت هواپیماهای ایتالیا تشکیل قوه هوایی نسبتاً مهمی را میدهد .

از طرف دیگر حکومت فاشیست برای اینکه سازمان کشور را برای جنگ حاضر کند بفعالیت دامنه داری دست میزنند یعنی در اینراه هم از نظر معنوی و هم اقتصادی اقدام میکند همانطوریکه در آلمان نیز بهمان طریق عمل کرده بودند . منتهی بدرجه کمتری توانسته اند ایتالیا را حاضر برای جنگ بکنند . از نظر معنوی برای حاضر نمودن مردم کشور باین سازمان جوانان را بوجود آورده اند و مخصوصاً روح نظامی و اندیشه فداکاری و گذشت در مقابل منافع دولتی را در آنان راسختر و عمیق تر نموده اند . علاوه بر این نباید فراموش نمود که در تعلیمات متوسطه این کشور طبق برنامه های دولتی مورخ ۲ مارس ۱۹۳۴ مواد را که بقول فاشیستها بفرهنگ نظامی معروف بود در دروس مدارس وارد کردند بدینمعنی که استادان و دبیران تاریخ بیشتر تاریخ جنگها را باید مورد توجه داشته باشند و در تعلیم و تدریس جغرافیا نیز شاگردان را باید متوجه نمایند که وضع برجستگی یا امتداد رودخانه ها چه تسهیلاتی را برای دفاع منطقه ای ایجاد میکند و حتی در تعلیم زبان لاتین طبق این دستورات به دبیران و معلمان سفارش شده است که بیشتر به تفسیر و ترجمه متون تاریخی که مربوط بقیصر (ژولیوس سزاره) بود پردازند .

اما از نظر توسعه و ترقی اقتصادی ایتالیا نیز باید توجه داشت که از حیث تهیه و تدارکات مواد خوراکی و مواد خام و زغال سنگ این کشور احتیاج تام و تمامی کشورهای خارجی داشت و این مسئله تابع خارج بودن کشور در صورت بروز جنگ باعث مشکلات بزرگی برای ایتالیا میگردد. پس برای رفع این محذور حکومت فاشیست کوشش تام و تمامی در ارشاد اقتصادی کشور و پیروی از سیاست معروف باو تارشی مبدول داشته است. از جمله موسولینی نبردی با اصطلاح را بمنظور تحصیل گندم بیشتری شروع کرد و مقصود وی از آن توسعه دادن بکشت گندم در سراسر کشور بوده. از نظر صنعتی نیز اهمیت زیادی با افزایش تولید ذغال سفید یعنی ازدیاد نیروی برق حاصل شده از آب و تهیه نفت ترکیبی و غیره دادند و در کلیه این امور بعلمت رژیم اصناف تسهیلات زیادی پیش آمد زیرا شرکت تولید کنندگان که بصنف معروف است بدین وسیله عملاً تحت نظر نمایندگان دولت قرار گرفته بودند. ولی در کلیه این قبیل فعالیتها و کوششها همانطوریکه موسولینی در یکی از مقالات دائرة المعارف ایتالیا نوشته هدف جنگ بوده زیرا بعقیده موسولینی جنگ است که فعالیتها و نیروی بشری را بعد اکثر توسعه و توانائی خود میرساند و یکنوع آثار بزرگی و اصالت در مللی که شهادت مقابله با آن را دارند بوجود میآورد. همچنین موسولینی در نطقی که بتاريخ ۱۴۴ اوت ۱۹۴۴ ایراد کرد چنین گفت:

«سایه و شبج جنگ در افق اروپا مشاهده میشود و ایتالیا ایها باید منبع برای جنگ حاضر باشند و بصورت يك ملت سلحشور و جنگجویی در آیند، لیکن برای اینکه این موضوع صورت تحقق بخود بگیرد میبایستی روح ایتالیائیها و طرز فکر آنها را تغییر داد ولی این امر کار آسانی نیست.

درفرانسه - چنانکه در سابق اشاره شد در سنوات ۱۹۳۶ و ۳۷ فرانسه دچار بحران داخلی شدیدی گردیده که عبارت از تشکیل حکومت «جبهه مردم» است بدین معنی که از ابتدای ماه ژوئن ۱۹۳۶ برای نخستین بار در تاریخ فرانسه حکومتی که از نهضت سوسیالیسم الهام میگرفت و در رأس آی لئون بلوم قرار داشت بروی کار آمده و قدرت را در دست گرفته است.

چون موضوع بحث در این کتاب مطالعه روابط بین المللی میباشد بچگونگی

پیدایش این حکومت و برنامه آن اشاره نمیشود و فقط در این مقام از سیاستی که این دولت در مقابل مسئله تجدید تسلیحات فرانسه پیش گرفت سخن میگوئیم. در سال ۱۹۳۶ از طرف رئیس ستاد ارتش فرانسه ژنرال گاملن برنامه تسلیحاتی طرح شد و این برنامه با بعضی محدودیتهایی که بهنگام تأمین اعتبار برای آن قائل شدند بوسیله مجلس شورای فرانسه تصویب شد. دولت هم این برنامه را قبول کرد و مقصود از آن ساختن عرابه‌های جنگی وزره پوش و تانک و وسایل جدید توپخانه و تجهیزات تازه و مخصوصی برای پیاده نظام فرانسه بوده است.

معذک در اواخر سال ۱۹۳۷ (یعنی در تاریخی که دیگر حکومت جبهه مردم (۱) بر سر کار نبود) رئیس ستاد ارتش شکایت میکند و میگوید که اجرای این برنامه و تأمین تسلیحات بنحو دلخواه و بسرعتی که لازم است صورت نمیگیرد. زیرا فقط تصویب و تأمین اعتبارات مخصوص این برنامه مسئله مهمی میباشد بلکه امر مهم آنست که باید در موقع خود این اعتبارات مورد استفاده قرار بگیرد اما هم آهنگی و سرعت در دستگاه تولیدی فرانسه (که قانون هشت ساعت کار در آنجا معمول است) و در آلمان که روز کار طولانی تر است یکسان نیست در نتیجه برنامه تجدید تسلیحات کاملاً عملی نمیگردد و عدم کفایت و نقائص زیادی موجود میباشد.

از طرف دیگر در این دوران عقاید عمومی مردم فرانسه دچار تفرق و تشتت شدید و عمیقی شده و نتیجه این تشتت و تفرق آنست که عمل دولت در تعقیب سیاست خارجی خویش دچار مشکلات شده و در حقیقت فلج گردیده است.

هیتر هم منتظر همین جریانات است و امیدواری خود را بر این اختلافات داخلی فرانسه استوار نموده چنانکه در ملاقات و مذاکراتی که با کنت چیانو در اکتوبر ۱۹۳۶ روی داد وی اظهار کرد که فرانسه نمیتواند در روابط بین المللی نقش مهمی داشته باشد زیرا کشوری است در حال تجزیه و از هم پاشیدن که دستخوش اختلافات داخلی شدیدی نیز گردیده است.

اتحاد جماهیر شوروی - بدون تردید رژیم اتحاد جماهیر شوروی از سال ۱۹۳۴ - ۱۹۳۵ بعد بیش از سابق جنبه ملیت خواهی و نظامی پیدا کرده است.

چنانکه در این تاریخ است که برای درجه داران و افسران اونیفورم مخصوص و نشانهای در نظر گرفتند.

لیکن موضوعی که در این محل مورد توجه ماست بسط و توسعه ای میباشد که در تسلیحات شوروی صورت گرفته ولی در باره اوضاع و احوال اینکشور بالاخص از این لحاظ بعلمت عدم دسترسی بآمار و احصایه اطلاعات دقیقی نداریم و فقط میتوان گفت که در شروع سال ۱۹۳۷ طبق مندرجات جراید شوروی معلوم میشود که در ارتش سرخ برای توسعه توپخانه کوشش زیادی مصرف میگردد و بعلمت ترقیات و پیشرفتی که در صنعت فلز سازی اینکشور در این دوران پیش آمد این امر بوجه شایسته تحقق یافت. همچنین در تعداد درجه داران و افسران ارتش و ایجاد قوای هوایی قوی که سرعت تمام رو بافزایش گذاشت بهبود و توسعه حاصل شد. معینا همان طور که در بالا گذشت بعلمت نبودن اسناد و مدارك اطلاعات ما در این باره بسیار ناقص است.

اما در عین حال نباید فراموش نمود که دولت شوروی در این زمان دچار بحران شدیدی شده است و آن فعالیت های ضد دولتی میباشد که از طرف تروتسکی ها صورت گرفت و بالاخره منتهی به تصفیه عظیم سال ۱۹۳۸ در اینکشور گردید و فقط بیک نکته در این باره که از نظر روابط بین المللی اهمیت بسیار زیادی داشته است اشاره میکنیم و آن موضوع توقیف و اعدام مارشال توخاچفسکی است که کفیل سابق دفاع ملی و فرمانده ناحیه نظامی ولگا بوده و در همان تاریخی که او توقیف شد هفت نفر از شخصیت های بزرگ شوروی که افسران عالی رتبه و تیمسار بودند نیز توقیف شدند.

مطبوعات و جراید شوروی در این تاریخ نوشتند که متهمین باستاد ارتش دولت بیگانه که سیاست غیردوستانه با اتحاد جماهیر شوروی داشته (در نتیجه معلوم شد که ایندولت آلمان ناسیونال سوسیالیست است) ارتباط داشته اند و اطلاعاتی که دارای جنبه کاملاً مجرمانه بوده در باره وضع ارتش سرخ بایندولت داده اند و بالاخره هدف نهائی این دسته افسران استقرار قدرت « سرمایه داری » در اتحاد جماهیر شوروی بوده است.

نابراین بعقیده اولیاء شوروی و طبق مندرجات مطبوعات ابن امریک توطئه فاشیستی شمار می‌رود. هتیه بی‌افاصله محاکمه و محکوم بمرک از طرف محکمه مخصوص دیوان عالی اتحاد جماهیر شوروی شد بدو طبق مندرجات جراید شوروی بگناهان خود اصرار و اعتراف نمودند. البته در جراید جزئیات اعترافات آنان را ننوشتند ولی امکان دارد که مارشال توخاچفسکی تماسهایی با ستاد ارتش آلمان گرفته باشد زیرا چنانکه در پیش گذشت همیشه در ستاد ارتش دولت آلمان دسته بودند که متمایل بحفظ روابط دوستانه با روسیه بودند.

البته روزیکه تحقیقات کافی در این باره بشود و به آرشو ستاد ارتش آلمان که در ضمن جنگ و شکست آلمانها بدست آمریکائیها افتاد و فعلا این اسناد در واشنگتن تر کز یافته دست یافتیم بکنه آن خواهیم رسید هر چند که نباید فراموش نمود از این قبیل تماسها همیشه آثار کتبی باقی نمیماند.

بهر صورت در خارج از روسیه موضوع توخاچفسکی چنین نشان داد که اتحاد جماهیر شوروی ببحران بسیار شدیدی گرفتار شده و از نظر معنوی در حال تجزیه و خرابی است البته این عقیده صحیح نبود زیرا وقایع بعدی نشان داد که رژیم شوروی در روسیه تحکیم یافته است. لیکن نباید فراموش نمود که در اواخر سال ۱۹۳۷ و اوایل ۱۹۳۸ در کشورهای فرانسه و بریتانیای کبیر بعلمت موضوع توخاچفسکی بسیاری از مردم مطمئن شده بودند که ارتش سرخ بوضعی دچار شده که نمیتواند در صورت وقوع جنگ پیروز شود و یا از عهده دفاع سرزمین اتحاد جماهیر شوروی برآید.

در انگلیس - بر خلاف فرانسه روشی که بریتانیای کبیر در قضایای بین المللی در پیش میگردد برای هیئت بسیار اهمیت داشته و مورد توجه او میباشد بنا بر این باید دید در این دوران وضع انگلستان چگونه است ؟

حکومت انگلیس در این تاریخ از حزب محافظه کاران تشکیل شده یعنی در نتیجه انتخابات عمومی انگلیس که در نوامبر ۱۹۳۵ صورت گرفت در مجلس عوام اکثریت بامحافظه کاران گردید و این اکثریت از ۱۹۳۲ بعد بهمین حال باقی ماند. هیئت وزیران محافظه کار ابتدا تحت ریاست استفلی بالدوین و بعداً یعنی از مه ۱۹۳۷ بعد تحت ریاست سرنویل چمبرلین بوده است که قدرت زیادی در

سراسر کشور و در عقاید عمومی انگلیس داشته و دلیل آن اینست که با سهولت تام و تمامی بحرانی را که در مسئله تعیین جانشینی برای سلطنت انگلیس پیش آمده بود حل کرد لیکن در مقابل گرفتار مشکلاتی در امپراطوری مستعمراتی انگلیس گردید و از آنجمله در فلسطین و در هندوستان است که باین مشکلات برخورد .

حال باید دید آیا حکومت محافظه کار انگلیس در این تاریخ به سیاست

تجدید تسلیحات دست زده است یا خیر ؟

البته این دولت نیز از این سیاست متابعت و پیروی نمود ولی زمانیکه باین کار دست زد بسیار دیر شده بود یعنی در بایز ۱۹۳۶ است که پی برده و اعتراف نمود که وضع ارتش چه قوای دری و چه هوایی (باستثنای بحریه انگلیس که کماکان قوی و با عظمت مانده است) اسف انگیز است و حکومت انگلیس باین مسئله در مجلس عوام در نوامبر ۱۹۳۶ و در فوریه ۲۷ اشاره نمود و بالاخره تصمیم گرفت که برنامه تسلیحات عظیمی را برای تصویب بپارلمان تقدیم کند . هر چند در این زمان بیش از دو سال از آلمان از این لحاظ عقب است مع هذا طبق این برنامه مقرر شده بود که در مدت پنج سال يك میلیارد و پانصد میلیون لیره انگلیسی صرف تسلیحات شود و مجلس عوام هم این برنامه را تصویب کرده است .

لیکن فقط با تصویب چنین بودجه این امر سر و صورتی بخود نمیگرفت بلکه امر مهم آنست که این مقدار اسلحه باید ساخته شود و برای تحقق یافتن آن بدو باید کارخانهای اسلحه سازی تازه ای بنا گردد و بنا بر این فقط دو سال بعد یعنی در ۱۹۳۹ تجدید تسلیحات انگلیس حقیقتاً شروع میشود و بهمین مناسبت روحیه و طرز فکر رؤساء نظامی انگلیس در سنوات ۱۹۳۷ - ۳۸ چنین بوده است که پیوسته بدولت انگلیس اندرز میدهند و خاطر نشان میکنند چون با سرعت مطلوب اجرای برنامه تسلیحاتی انگلیس صورت نمیگیرد بنا بر این ارجح است که در قضایای بین المللی دولت بریتانیای کبیر بادشمنان احتمالی خود را سازشی در پیش بگیرد و حتی الامکان جنگ را عقب بیاورد .

حال باید دید آیا همه مردم انگلیس موافق با این سیاست تجدید تسلیحات

بوده اند ؟

الته خیر زیرادر بین اعضا، حزب کار گره در این موضوع تردید و دودلی وجود داشته است مثلاً در فوریه ۱۹۳۷ حزب کار گر طبق معمول تصمیم گرفت که بر علیه اعتبارات نظامی و جنگی رأی بدهد و سر استافورد کریس در این تاریخ در ضمن نطقی که در مقابل کار گران کارخانه های جنگی ایراد کرد اظهار نمود که از ساختن مهمات و تسلیحات سرباز زنی و امتناع ننمائید. لیکن حزب کار گر باین طرز عمل خود ادامه نداد و در ژوئن ۱۹۳۷ تصمیم گرفت تغییر تاکنیک دهد چنانکه منبعد بر علیه اعتبارات جنگی رأی نمیداد بلکه در این باره از دادن رأی امتناع میکرد و این تصمیم هم با اکثریت بسیار قلیلی در حزب کار گر گرفته شد یعنی با ۲۵ رأی در مقابل ۳۹ رأی. ولی مسئله شگفت آور آنستکه در همین موقع که حزب کار گر دچار چنین تردید و دودلی شده برآب شدید تر و سخت تر از سایر احزاب اعمال سیاست فعالی را از دولت انگلیس خواهان است و حکومت محافظه کار را ملامت میکند که از مبارزه در مقابل دیکتاتور ها به معنای واقعی کلمه مضایقه میکند و از طرف دیگر رسماً مسئولیت موافقت با سیاست تجدید تسلیحات را هم بگردن نمیگیرد و این امر بس شگفت آور است.

از نکات و ملاحظاتى که گذشت بعدم تساوى که از لحاظ تعقیب سیاست تجدید تسلیحات و حاضر نمودن کشور و مردم آن از نظر معنوی و اقتصادی برای جنگ در سال ۱۹۳۹ بین آلمان و ایتالیا از یک طرف و دول غربی وجود دارد پی میبریم حتی آلمان و ایتالیا از اتحاد جماهیر شوروی و از انگلیس و فرانسه هم سریعتر و بطرز کامل ترى خود را برای جنگ حاضر کرده اند و نتایج این عقب ماندگی از لحاظ تسلیحات در جنگ داخلی اسپانی مشهود و معلوم شد.

۲- جنگ داخلی اسپانی یعنی جنگ غیر مستقیم

بین دول معظم (۱۹۳۶-۳۸)

از مهم ترین وقایع این زمان جنگی میباشد که بشکل غیر مستقیم بین دول بزرگ بمناسبت جنگ داخلی اسپانی روی داده است. بدون اینکه وارد جزئیات و ریانات خصوصی جنگ داخلی اسپانی بشویم برای روشن شدن موضوع باید در نظر داشت

که از ماه آوریل ۱۹۳۱ یعنی پس از سقوط و استعفای آلفونس سیزدهم پادشاه اسپانی حکومت جمهوریخواهان در اسپانی قدرت را در دست گرفته بود و در فوریه ۱۹۳۶ در نتیجه انتخابات عمومی اکثریت باجبهه مردم معروف (فرنٹ پوپولار) (۱) شده است که تمایلات کاملاً ضد مذهبی و ضد روحانیون داشت. از همین زمان اغتشاشات شدیدی مخصوصاً علیه مؤسسات روحانی در اسپانی بروز کرد از جمله دیرها و کلیساها دستخوش غارت و چپاول گردید و سپس در مقابل حکومت جمهوریخواهان اسپانی نهضت مقاومتی بوجود آمد و بکمک این نهضت شورشیان در خفا نفوذ گرفتند. ولی ژنرال سان جورجو که قرار شده بود در رأس این نهضت انقلابی قرار بگیرد در يك حادثه هوائی شب آروزی که شورش مقرر شده بود علناً شروع شود کشته شد و بدین جهت ریاست و هدایت شورشیان بژنرال فرانکو که سابقاً رئیس سنا ارتش بود و حکومت جمهوریخواهان او را معزول نموده بود واگذار گردید.

شورش در ۱۷ ژوئیه ۱۹۳۶ در مراکش اسپانی شروع شد و از فردای آروز یعنی ۱۸ ژوئیه با اسپانی همسرایت کرد و در مدت شش هفته تقریباً نیمی از اسپانی بتصرف فرانکو در آمد ولی در نقاط حساس مانند مادرید و بارسلون دچار شکست شد و حکومت جمهوریخواهان شدت مقاومت نمود.

این جنگ داخلی تا مارس ۱۹۳۹ ادامه پیدا کرد و در این تاریخ اولیاء حکومت جمهوریخواهان که پیوسته شکست میخوردند سرانجام بناحیه کاتالونی بناه برده و بالاخره از سرحد اسپانی و فرانسه در ناحیه پیرنه گذشته و بفرانسه ملتیجی شدند. لیکن دخالت دول خارجی در جریان این جنگ وضع را سخت و مشکل کرد زیرا نه تنها آنها با اسپانی اسلحه میفرستادند (اگرچه در تمام جنگهای داخلی اسپانی در قرن ۱۹ دول خارجی مخفیانه اسلحه بدانجا فرستاده اند) بلکه متخصص و حتی داوطلب برای پیوستن بصغوف جنگجویان دو طرف گسیل داشتند بطوریکه بحقیقت میتوان گفت جنگ داخلی اسپانی صورت واقعه بین المللی را بخود گرفت بعبارت دیگر در این جنگ چندین دولت بزرگ و از جمله آلمان نمونه های جدید اسلحه های خود را فرستادند تا در معرض آزمایش قرار بگیرد و ملاحظه کنند در میدان جنگ بچه وضعی این

سلاحها مورد استفاده واقع میشود و چگونه با آن عمل میکنند .

اگر تأثیرات و نتایج بین المللی جنگ داخلی اسپانی را در نظر بگیریم باید گفت این جنگ بعلمت تصادم مسلک های سیاسی مختلف پیش آمده یعنی بمنزله نبرد بین فاشیسم (زیرافرانکو و نهضت فالانشری نماینده این نوع تمایلات سیاسی است) و کمونیسم میباشد هر چند حکومت جبهه مردم در اسپانی حکومت کمونیستی نیست ولی کمونیستها در آن بشدت اعمال نفوذ نموده و پشتیبانی از آن میکردند . البته منافع استراتژیکی یعنی سوق الجیشی دولتها را نیز در نظر باید گرفت و بنا براین باید پی برد که منافع دول بزرگ در جریان جنگ داخلی اسپانی بر چه محوری دور میزند .

منافع ایتالیا - ایتالیا در حقیقت محرك اصلی دخالت در جنگ داخلی اسپانی
است زیرا از همان ابتدای امر موسولینی اعلام نمود که پیروزی عقاید کمونیستی در اسپانی بمنزله لطمه ایست که بتعادل قوا در بحرالروم وارد میشود . لیکن سیاست ایندولت در اسپانی سیاست دفاعی نبوده بلکه جنبه تجاوزی داشته است بعبارة اخری موسولینی در این فرصت سعی کرده بر نفوذ خود در مدیترانه بیافزاید .

ولی باید و اوف شد که هدف های ایتالیا در این امر چیست ؟

البته ممکن است حکومت ایتالیا در صدد بدست آوردن پایگاههای هوایی یا بحری در جزایر بالئار (۱) از دولت جدید اسپانی بر آید و بدون شك این مسئله برای فرانسه بسیار خطرناك میباشد زیرا این جزایر بر خطوط ارتباطی بین فرانسه و الجزایر مسلط است . همچنین ایتالیا میخواهد بدینوسیله ناحیه جبل الطارق را که فقط شش کیلو متر مربع وسعت دارد تهدید نمایند و یا مجدداً مسئله مراکش را بمیان آورند و این پرونده را از نو مفتوح نمایند .

حقیقت امر اینست که فعلاً و بامنابع و اسنادی که در دست است از نیات حقیقی موسولینی و هدفهایی که در نظر داشته نایل شود نمیتوان نظر متقنی اظهار نمود . بدون شك پس از دسترسی بمنابع و مآخذ روزی باین موضوع پی خواهند برد ولی در وضع حاضر فقط بامطالعه اسناد موجود یعنی شرحی که از ملاقات هیتلر و موسولینی بدست آمده میتوان اظهار نظر نمود و گفت که در ضمن همین مذاکرات موسولینی بهیتلر

اظهار داشته است که تنها هدف و منظور وی از دخالت در اسپانی استقرار يك حکومت متمایل بفاشیسم در این کشور می باشد و بهمین جهت بفرانکو کمک میکند .

منافع آلمان - اما آلمان معتقد است که افزایش نفوذ ایتالیا در مدیترانه و بالاخص در اسپانی موافق با منافع آلمان است . لیکن بسیار امکان دارد که آلمان از دخالت در اسپانی هدفهای مخصوص بخود نیز داشته باشد مثلاً با پشتیبانی از فرانکو میتواند مزایای اقتصادی بدست آورد از جمله بعضی مواد اولیه مانند آهن بیلباتو و منگروم و پیریت و غیره را از اسپانی تهیه کند علاوه محقق است که هیتلر این نکته را نیز در نظر گرفته که اگر حکومت فاشیستی در اسپانی روی کار آید در صورتی که بین فرانسه و آلمان جنگ در بگیرد برای نگاهداری و حفظ سرحدات خود در ناحیه پیرنه فرانسه مجبور بتمرکز قوا در آن منطقه میشود و همین استدلال را بیزمارک در ۱۸۷۰ نموده و سعی کرد داوطلبی را از خانواده سلطنتی هوهانزلرن بتخت اسپانی بنشانند .

منافع فرانسه و انگلیس

منافع فرانسه و انگلیس نیز تا حد زیادی ایجاب میکرد که در سازمان و وضع موجود در مدیترانه غربی تغییراتی روی ندهد. همچنین ایندولتها مایل نیستند که نوعی حکومت فاشیستی در اسپانی پیروز شود زیرا در این صورت چنین دولتی توجه بیشتری بایتالیا و آلمان معطوف خواهد داشت در فرانسه در این تاریخ حکومت جبهه مردم یعنی دولت لئون بلوم قدرت را در دست داشت و بعضی روزشورش در اسپانی و شروع جنگ داخلی در عقاید عمومی مردم تشمت و اختلافی روی داد و کنفدراسیون ژنرال دوتروای (۱) یا اتحادیه عمومی کار و حزب کمونیست فعالیت زیادی مبذول داشتند که اسلحه و تجهیزات و داو طلب بکمک جمهوریخواهان اسپانیولی بفرستند ولی احزاب دست راست مخالف این موضوع بودند . دولت هم در حالیکه تمایل خود را بحکومت جمهوریخواهان اسپانی نشان میدهد اظهار داشت که از کمک نظامی خود داری خواهد نمود چنانکه لئون بلوم صریحاً اعلام کرد : علل بروز و ایجاد جنگ در

جهان بقدری زیاد است که دولت فرانسه مایل نیست این علل را با نظریات خصوصیت آمیز و جنگ جویانه مسلکی نیز تشدید کند .

اما حکومت محافظه کار انگلیس چه روشی در پیش گرفت ؟

در مجلس عوام اکثریت و کلاً موافق با حکومت فرانکو هستند برعکس مخالفین دولت که از حزب کارگران موافق با حکومت جمهوریخواهان اسپانی اند ولی این تمایلات تاحدی مجازی است زیرا در کنگره اتحادیه کار تصمیم به پیروی از سیاست عدم دخالت در اسپانی گرفته اند . بطور خلاصه تنها هدف انگلیس آنست که ایتالیا در مدیترانه در ضمن جریانات جنگ داخلی اسپانی مزایا و محاسن سوق الجیشی بدست نیاورد .

روش اتحاد جماهیر شوروی - روش دولت روسیه در جنگ داخلی اسپانی تحت الشعاع علل ایدئولوژیکی یعنی مسلکی قرار گرفته و روسیه میکوشد حتی الامکان نهضت فاشیسم را دچار عدم موفقیت بنماید و مخصوصاً برای ایجاد کانون فعالیت کمونیست ها در اروپای غربی سعی وافری مبذول میدارد ولی محققاً (همچنانکه موسولینی در مذاکرات خود با هیتلر اشعار داشته) میزان دخالت شوروی در جنگ داخلی اسپانی هیچگاه بهمان میزان و درجه اهمیتی که دخالت و کمک ایتالیا بخود گرفت نرسیده . در حالی که حکومت ایتالیا داوطلبانی که در ظاهر داوطلب بودند و در حقیقت بشکل فوج های ارتش ایتالیایی در آمده و تحت نظر فرماندهان ایتالیایی ترین مینموده اند و به تیپ های مستقلی تقسیم شده و تیمساران ایتالیایی در رأس آنها قرار داشتند و تعدادشان بگفته موسولینی در ابتدای سال ۱۹۳۷ به چهل و چهار هزار نفر رسیده و بعد از این میزان هم بیشتر شد با اسپانی فرستادن شورویها هیچگاه نتوانسته اند چنین فعالیتی مبذول دارند و فقط بفرستادن اهل فن و مخصوصاً خلبانان اکتفا کرده اند و اگر ملاحظه شده که تعداد زیادی داوطلب روسی در صفوف هنگ های بین المللی بکمک جمهوریخواهان اسپانی آمده اند هیچگاه بسر بازان روسی که تحت تعلیمات و فرماندهی افسران روسی جنگ نمایند بر نخورده اند .

بنا بر این خطر عظیم و مشکل مهم در آن بود که چون از هر دو طرف ولی

مخصوصاً از طرف حکومت‌های ایتالیای فاشیست و آلمان نازی بوسیله ارسال انواع اسلحه و هواپیما و اهل فن و حتی بافرستادن داوطلبان کمک فوق العاده چه به پیروان فرانکو و چه به جمهوری خواهان میشود بسهولت ممکن بود جنگ اسپانی تبدیل به جنگ عمومی در اروپا گردد و چون حکومت فرانسه بخوبی متوجه این خطر شده است در اول ماه اوت ۱۹۳۶ تصمیم گرفت پیشنهاد کند قرارداد بی‌دول بزرگ منعقد شود تا همه آنها از سیاست عدم دخالت در جنگ داخلی اسپانی پیروی کنند و پس از سه هفته مذاکرات کلیه دول معظم این موضوع را قبول کردند ولی هیچکدام از آنها این تعهد خود را محترم نشمردند مثلاً ایتالیا با فرستادن داوطلب ادامه داد و حکومت فرانسه هم با وجود اینکه مبتکر این پیشنهاد یعنی عدم دخالت بوده معذلت تعدادی هواپیما و تجهیزات برای جمهوری خواهان فرستاده است و مخصوصاً بوسیله بنا در فرانسه مقداری وسائل نظامی و اسلحه روسی را با اسپانی رسانیده اند و حکومت ایتالیا بخصوص از این جهت دولت فرانسه را سرزنش و ملامت نمود هر چند دخالت ایتالیاییها بیش از دخالت کلیه دول بوده است.

بنا بر این چون از یک طرف دول بزرگ اصل عدم دخالت در امور اسپانی را اعلام و قبول کرده اند و از طرف دیگر همه میدانستند که این اصل محترم شمرده نشده باید دید چه اقدام اساسی دیگری دولتها میتوانند بنمایند؟

در این بین بفرکرایجادیک کمیسیون نظارت افتادند. کمیسیون نظارت هم بزودی ایجاد شده و شروع بعمل کرد ولی هر موقعی که منعقد میشد در وضع وضع مشابهی قرار میگرفت یعنی حکومت جمهوری خواهان اسپانی بقض اصل عدم مداخله را از طرف دولتهای آلمان و ایتالیا اعلام میکرد و نمایندگان آلمان و ایتالیا هم بدون اینکه ارسال اسلحه و فرستادن خلبان را با اسپانی انکار کنند همین سرزنش را پدیدگران میکردند. بنا بر این باید گفت که سیاست عدم مداخله باعتراف سرنویل چمبرلین نخست وزیر انگلیس وجود خارجی نداشته است. اگر چه سیاست عدم مداخله قبل از سایرین بنفع ایتالیا و بنا بر این بنفع فرانکو بوده و هیچکس در این موضوع شک نمی‌نهاد و معذرت این اصل محترم شمرده نشد.

در همان زمان که جنگ داخلی اسپانی بسط و توسعه میگرفت ایتالیا از فرصت و وقایع استفاده کرد تا حقوق خود را در مدیترانه بوسیله دولت انگلیس بشناساند.

شناسانیدن دعاوی ایتالیا البته موجب بروز اشکالات شدیدی شده بود و حکومت انگلیس بعضی اوقات بر علیه اقدامات ایتالیا بشدت عکس العمل نشان داده است . چنانکه از این لحاظ ماه سپتامبر ۱۹۳۷ خطرناکترین اوقات بوده زیرا کشتیهای تجارتی انگلیس که برای جمهوریخواهان اسپانی کالا میآوردند (نه اسلحه) مورد حمله تحت البحری هائی که بحکومت فرانکو تعلق داشت قرار گرفتند . بمقیده انگلیسها این تحت البحریها به ایتالیائیها تعلق داشت و بنظر میرسد که این مطلب صحت داشته باشد زیرا در مکاتبات کنت چیانو باین جمله برمیخوریم :

« در صدد هستیم که تحت البحریهای بیشتری برای فرانکو بفرستیم ، در این اوضاع فوراً انگلستان پس از مذاکراتیکه با فرانسه نمود به بحریه جنگی خویش دستور داد که در بحر الروم بکشت بیردازد و بهر زیر دریائی که حمله بکشتیهای تجارتی بکنند تیراندازی نماید و بعضی اینکه این دستور داده شد حملات زیر دریائی خانمه یافت .

لیکن حکومت انگلیس فقط باین امر قناعت نکرد بلکه باب مذاکرات را بایتالیائیها مفتوح کرد و بالاخره در ۱۶ آوریل ۱۹۴۸ قراردادی با ایندولت منعقد کرد که بموجب آن ایتالیا نفوذ تام و تمام بریتانیای کبیر را در نواحی جنوبی عربستان برسمیت میشناخت و انگلیس هم در عوض بایتالیا قول میداد که آزادی حمل و نقل را در مدیترانه در هر اوضاعی محترم بشمارد و همچنین آزادی عبور کشتی از کانال سوئز را در هر شرایطی چون ایتالیا قبل از این تاریخ یعنی در ۱۹۳۵ و اهامه بسیار داشت که انگلیسها معبر کانال سوئز را ببندند و روابط بین ایتالیا و ارتش وی در حبشه قطع شود . پس معنی و مفهوم این قرارداد این بود که انگلیسها منبع ادعای سیادت و اولویت در مدیترانه نمینمایند . بدون شك تصمیم باین امر پس از برخورد بمشکلات زیادی در لندن گرفته شد زیرا در هیئت وزیران انگلیس سرنویل چمبرلین معتقد بلزوم امضاء قراردادی در این باره بایتالیا بود و اما وزیر امور خارجه انگلیس ایدن مخالف این نظر است و بالاخره ایدن مجبور باستعفا گردید و نویل چمبرلین سیاست خود را عملی کرد و تقییب نمود .

۲- تشکیل بلوگهای مخالف بین دول بزرگ .

جنگ داخلی اسپانی باعث تشدید خصومت بین دول بزرگ شد و همین موضوع دنیا را بتشکیل بلوگهای مخالف بین اینکشورها میکشاند . پس واقعه عده در اواخر سال ۱۹۳۶ تشکیل بلوک آلمان و ایتالیا بوده است و سایر دول نتوانسته اند در مقابل این امر پاسخ مؤثری بدهند و جبهه که بهمان درجه متحد و متفق باشد تشکیل دهند . باید دید چگونه نزدیکی بین آلمان و ایتالیا صورت گرفت ؟

برای پی بردن باین امر باید جریانات جنگ حبشه و جنگ داخلی اسپانی را در نظر گرفت . موسولینی حس کرده بود که در عین حال نمیتواند سیاست فعالی در مدیترانه و در اروپای هر کزی اعمال نماید . بنا براین در اواخر سال ۱۹۳۶ مجبور گردید که از سیاست سابق خود در اروپای مرکزی دست بکشد یعنی تصمیم میگرفت که متدرجاً اطیش را بسر نوشت خود وا گذارد و حال آنکه تا اینموقع از استقلال اطیش حمایت کرده بود ولی در عوض امیدوار است که از پشتیبانی آلمان در سیاست خود در مدیترانه برخوردار گردد .

حکونه این نزدیکی بسط و توسعه گرفت ؟

در ۲۳ سپتامبر ۱۹۳۶ طبق مندرجات خاطرات کنت چیانو که چند سال پیش منتشر شده هیتلر یکی از وزرایش با اسم فرانک را بایتالیا فرستاد و او از موسولینی و کنت چیانو دعوت نمود که ملاقاتی از هیتلر بنمایند . موسولینی قبول نمود که وزیر امور خارجه و داماد وی کنت چیانو به برلن برود و در این ملاقات طرح يك سیاست مشترکی بین دو دولت ریخته شد و هدف این سیاست مشترک بعقیده موسولینی باید با وضوح تمام توجه بمغرب و مشرق و شمال گردد . در حقیقت موسولینی مایل است که بین ایتالیا و آلمان اروپا بمناطق نفوذی تقسیم شود .

بالاخره چیانو ببرلن مسافرت نمود و در ۲۱ اکتوبر ۱۹۳۶ وزیر امور خارجه آلمان فن فورات را ملاقات کرد و سپس در ۲۴ اکتوبر بملاقات هیتلر به برتچگاند رفت . در ابتدای این مذاکرات از مسائل سیاسی بطور کلی بحث کردند و هیتلر با دقت لزوم ایجاد اتحادی بین ایتالیا و آلمان را گوشزد کرد و زمینه تاکتیکی را که

باید برای این ما نور سیاسی در پیش بگیرند همانا اعمال سیاست ضد بلشویسم دانست. زیرا بعقیده هیتلر اگر فقط اعلامیه ای حاکی از نزدیکی که بین آلمان و ایتالیا صورت گرفته است منتشر سازند سوء ظن کلیه اشخاصی که از امپریالیسم آلمان و امپریالیسم ایتالیا بیم دارند تشدید خواهد شد ولی اگر بنام مبارزه برضد بلشویسم شروع باعمال سیاست، مشترک خود بنمایند شاید در فرانسه و در بریتانیای کبیر بتوانند عده ای از مردم را از بیات خود مطمئن بسازند و اعتماد دسته ای از عقاید عمومی را بخود جلب نمایند. بالاخره بعقیده هیتلر نتیجه اتحاد ایتالیا و آلمان احتمالاً این خواهد شد که انگلیس هم بفکر انعقاد قرارداد اتحادی با این دودولت که بلافاصله در انتظار بسیار قوی جلوه گر خواهند شد بیافتد و در صورتیکه بریتانیای کبیر نخواهد باین اتحاد بیبویند در آنصورت آلمان و ایتالیا سریعتر از انگلستان تسلیحات خود را توسعه خواهند داد.

بنسبست این ملاقات و مذاکرات کنت چیانو در خاطرات خود یادداشتی باقی گذارده بدینمعنی که صورت مجلسی از این مذاکرات برداشت و امضا شد ولی مخفی ماند. بهر صورت پس از این ملاقات است که در اول نوامبر ۱۹۳۶ موسولینی در نطقی که ایراد نمود بوجود محور برلن - رم اشاره کرد و در ۲۳ ژانویه ۱۹۳۷ وزیر هواپیمائی آلمان مارشال هرمان گورنیک بروم مسافرتی نمود و اوضاع سیاسی را باموسولینی مورد بحث قرار داد و در ضمن توافق میکنند که تماس دائمی بین دو کشور برقرار باشد و درباره برنامه ای که حتی الامکان در اجرای آن کوشش وسیعی و انری مبدول باید بنمایند نیز توافق نظر حاصل میشود.

در خاطرات خود کنت چیانو در این مورد مینویسد :

موسولینی میگفت آنچه از همه بیشتر مورد لزوم است از بین بردن هر گونه نفوذ شوروی در باختر میباشد یعنی باید سعی نمایم پیمان فرانسه و شوروی را از بین ببریم و از طرف دیگر حتی الامکان از تقویت صمیمیت و دوستی بین فرانسه و انگلیس با احتیاط هر چه تمامتر جلوگیری بعمل آوریم زیرا در صورت تظاهر و اصرار و ابرام زیاد در این امر اقدامات ما مستقیماً علیه هدفی که در نظر داریم تمام خواهد شد. چنانکه مشاهده میکنیم به هیچگونه تعهد و نکته دقیقی در این ملاقات اشاره نشده و هنوز

مسئله اتحاد نظامی بین ایتالیا و آلمان پیش نیامده زیرا این اتحاد نظامی فقط در سال ۱۹۳۹ عملی خواهد شد.

از طرف دیگر در ۲۳ اکتوبر ۱۹۳۷ دولت آلمان از ایتالیا تقاضا نمود که به پیمان ضد کمینترن که قبلاً بین آلمان و ژاپون منعقد شده بود به پیوند دودر ۶ نوامبر همین سال ایتالیا باین پیمان پیوست.

حال باید دید دولتهائی که دستگاه سیاسی جدید یعنی اتحاد آلمان و ژاپون و ایتالیا علیه آنان روز بروز تقویت میگردد در مقابل این خطر روز افزون و عظیم چه اقداماتی بعمل آورده و چه عکس العملی نشان داده اند؟ حائل و سدی که از جامعه ملل در مقابل متجاوز تشکیل شده بود تقریباً در این تاریخ وجود خارجی ندارد زیرا مجمع پس از شکست ها و عدم موفقیت هائی که در مسئله منچو کئو و تجاوز ژاپون بچین و در قضیه حبشه خورده است بسیار ضعیف شده و بنا بر این تنها امکان عکس العمل بسته بانعقاد پیمانهای دوجانبه میباشد.

بدون شك در نتیجه این حوادث روح همکاری بین فرانسه و بریتانیای کبیر تقویت یافت چنانکه حكومت انگلیس در اعلامیه ای که در مجلس عوام بتاريخ ۲۱ نوامبر ۱۹۳۶ قرائت نمود و در حقیقت جوابی در مقابل اعلام تشکیل محور برلن - روم میباشد در ضمن اظهار کرد که برنامه تسلیحاتی انگلستان که هم اکنون در دست اجراء است برای دفاع مشترك فرانسه و بلژیک در صورت بروز تجاوز بدون علت و سبب از طرف هر دولتی مورد استفاده قرار خواهد گرفت. حكومت فرانسه هم از طرف خود از این اعلامیه اتخاذ سند نمود و بوسیله وزیر امور خارجه خود اظهار کرد که فرانسه نیز کلیه قوای مسلح خود را برای دفاع از انگلستان در مقابل تجاوز بدون علت و سببی اگر پیش آید بكار خواهد برد.

البته این اظهارات را نمیتوان قرارداد اتحادی تلقی نمود ولی ممکن است اعلامیه های رسمی این دو دولت را معادل قرارداد اتحادی دانست.

اما نکته جالب توجه آنست که به بینیم مقصود انگلیسها از جمله « تجاوز بدون علت و سبب » چه میباشد؟ زیرا در مجلس عوام انگلستان این موضوع مطرح گردید و سؤال شد که آیا تهنیدی که برای کمک بفرانسه دولت انگلستان نموده در صورتی

که آن کشور بموجب پیمان شوروی و فرانسه یا پیمانهای که ایندولت با دول اتحاد صغیر یا پیمانی که با لهستان منعقد نموده مجبور بجنک بر علیه آلمان شود انجام خواهد شد یاخیر؟ وزیر امور خارجه وقت انگلیس جواب داد که دولت انگلستان بقرارداد لوکارنو مراجعه خواهد نمود و چنانکه میدانیم در این قرارداد فقط در مورد تجاوز بسرحدات فرانسه بوسیله آلمان اشاره باین موضوع شده است. اما باید بدیه در صورتیکه حکومت فرانسه مجبور شود که تصمیم بعملیات نظامی بر رای کماک کردن به چکوسلواکی یا لهستان بگیرد تعهد خود را انگلستان باز هم محترم شمرد و اجرا خواهد کرد یاخیر؟ بدون شك طبق متن قرار داد های لوکارنو بعید بنظر میرسد که در اینصورت انگلستان به تعهدات خود وفا نماید.

از طرف دیگر چنانکه در پیش ملاحظه شد اتحاد جماهیر شوروی با فرانسه از سال ۱۹۳۵ بعد پیمانی منعقد کرده است ولی باید ملاحظه کرد که ارزش حقیقی این پیمان چیست؟

در زمان حکومت جبهه مردم عده زیادی از مردم فرانسه کینه شدید و نفرت عمیقی در خود نسبت به مرام بلشویسم حس میکردند. علاوه بر این باوقایعی که در اسپانی در این تاریخ حادث شده بود پیمان منعقد بین فرانسه و شوروی بنظر آنها بسیار خطرناک مینمود زیرا شوروی از سیاست مداخله در جنک داخلی اسپانی بشت پیروی میکرد و در نتیجه ممکن بود بعزت انعقاد پیمان فرانسه و روسیه فرانسه مثلا مجبور شود دورتر از آن هدفی که تعقیب میکنند در عرصه پیکار کشانیده شود از طرف دیگر دولت انگلیس یعنی کابینه محافظه کار هیچگونه تمایل و علاقه بطرز حکومت شوروی ندارد و مؤکداً اعلام نموده بود که مایل بقبول هیچگونه تعهداتی در اروپای شرقی نمیشد.

بنا بر این همکاری بین شوروی از یکطرف و فرانسه و بریتانیای کبیر از طرف دیگر بوجه مؤثری برقرار نگردید. اما در دورانی که اروپا بدو دسته از دول متخاصمه یعنی ایتالیا و آلمان از یکطرف و فرانسه و انگلیس از طرف دیگر تقسیم شده باید دید آیا اولیاء حکومت ایالات متحده آمریکا نمیتوانند نقش مهمی اعمال نمایند و

آیا متمایل به بیان عقاید و نظریات خود در این موضوع هستند ؟

علیرغم تمایلات شخصی پرزیدنت روزولت که در ۱۹۲۰ موافق سیاست ویلسن بود اعضا، کنگره اتازونی بین سالهای ۱۹۳۵ و ۱۹۳۷ برخلاف متمایل به پیروی از سیاست اعتزال و عدم دخالت در امور اروپا هستند و واقعه مشخص این دوره هم تصویب قانون بیطرفی (نوترالیتی آکت) (۱) مورخ ۳۱ اوت ۱۹۳۵ است که کمی بعد در ۲۹ فوریه ۱۹۳۶ و اول مارس ۱۹۳۷ تقریباً با همان نکات قانون بدوی تجدید شد .

هدف این قانون محدود کردن تجارت خارجی اتازونی در صورت وقوع جنگ بین دول خارجی است تا از دخول اتازونی در جنگ جلوگیری شود . از جمله فروش وسایل و تجهیزات جنگی را از طرف آمریکا به متخاصمین مطلقاً قلعن میکند و حتی اجازه بر رئیس جمهور میدهد که از فروش کالای آمریکائی جلوگیری بعمل آورد مگر اینکه بهاء این کالا نقداً پرداخت شود و بوسیله خریدار حمل و نقل گردد . البته این اوضاع برای فرانسه و انگلیس که در صورت بروز جنگ در اروپا احتیاج فوری برای دریافت وسایل و تجهیزات و مواد اولیه با اتازونی دارند بسیار خطرناک است و موجب اضطراب و وحشت کشورهای باختری میشود ولی در مقابل روش و سیاستی که آلمان و ایتالیا و ژاپن در پیش گرفته اند و برای فرانسه و انگلیس و سایر دول متضمن خطراتی است بدین طریق مشاهده میکردند که هیچگونه مقاومتی از طرف آنان ابراز نمیشود و سیاست خارجی حزب ناسیونال سوسیالیست و شخص هیتلر هم از این اوضاع و احوال استفاده شایانی میکنند .

فصل سیزدهم

بحرانهای سال ۱۹۳۸: آنشلوس دیالوگ اطریش با آلمان و قرارداد مونیخ

در تاریخ پنجم نوامبر ۱۹۳۸ طبق اسناد و مدارکی که در دادگاه نورنبرگ هنگام محاکمه مسئولین جنگ ارائه داده شد هیتلر عمده ترین همکاران نظامی و مشاورین غیر نظامی خود را بکنفرانسی دعوت نمود تا گزارشی از سیاست خارجی آلمان بسمع آنها برساند. عقاید و نظریاتی که هیتلر در این سخن رانی بیان نمود بقرار زیر بوده است:

نکته اول: آلمان احتیاج دارد که بمسئله فضایی حیاتی توجه تامی میندول داشته و راه حلی برای انجام آن بیاندیشد بنا براین باید دید در چه نقطه از این لحاظ بارزاترین بهاء میتواند وسیعترین اراضی را تحت تصرف خود در آورد. هدف آنی این سیاست اتخاذتصمیم درباره مسئله آلمانهای ساکن اطریش و چکواسلواکی است. نکته دومی که در این جلسه مورد مذاکره قرار گرفت اینست که بعقیده هیتلر دورترین تاریخ اجرای این برنامه باید سال ۱۹۴۳ باشد زیرا اگر دیرتر از این زمان آلمان تصمیم با اجرای آن بگیرد تفوقی را که از نظر تسلیحات داراست از دست خواهد داد. ولی درضن وی اضافه میکند اگر عوامل مساعدی پیش بیاید مخصوصاً اگر حکومت فرانسه در نتیجه بحران داخلی خود ضعیف و فلج شود یا تصادمی در مدیترانه با ایتالیا پیش آید (مثلاً در مورد جنگ داخلی اسپانی) باید قبل از سال ۱۹۴۳ آلمان شروع باین عمل بکند.

بنابر این اصولاً تصمیم اجرای این عمل یعنی حل موضوع اطریش و مسئله آلمانهای چکواسلواکی در این تاریخ بوسیله حکومت آلمان گرفته شده لیکن تاریخ آن هنوز تعین و تثبیت نشده است. اما عملاً این دو مسئله در نتیجه اقدامات هیتلر در سال

۱۹۳۸ حل شده است . بنا براین باید دید چه گونه و چه طرق حلی برای این مسائل پیدا نمودند ؟

مسئله الحاق اطریش بآلمان : (مارس ۱۹۳۸)

حل مسئله اطریش یعنی الحاق آن بآلمان در ماه مارس ۱۹۳۸ و فقط تحت تهدید آلمان بمتوسل شدن بعملیات نظامی صورت گرفت و این فشار از طرف هیتلر بطریق زیر بحکومت اطریش وارد آمده است . در ژوئیه ۱۹۳۶ چنانکه درپیش اشاره شد دولت اطریش تحت هدایت و نظر شوشنیک مصمم به انعقاد قراردادی با حکومت آلمان گردید و این موافقت نامه اصولاً استقلال اطریش را حفظ و حمایت مینمود . لیکن بمقیده دولت آلمان نتیجه منطقی این قرارداد (۱۱ ژوئیه ۱۹۳۶) دخول اعضا، حزب ناسیونال سوسیالیست اطریش در هیئت وزیران دولت اطریش میباشد لیکن شوشنیک حاضر برای قبول این پیشنهاد نیست و بنظر میآید که علت اساسی تشدید تدریجی روابط بین آلمان و اطریش در اواخر سال ۱۹۳۷ همین موضوع است . در ژانویه ۱۹۳۸ دولت اطریش در نتیجه تفتیشی که پلیس بعمل آورد سندی بدست آورد که موسوم بطرح تاوس (۱) (بعلمت اسم شخصی که این سند نزد او کشف شد) است و طبق مندرجات آن معلوم شد که حکومت آلمان درصدد ایجاد اغتشاش در اطریش میباشد بامید آنکه این اغتشاشات سرانجام موجبات سقوط دولت شوشنیک را فراهم نماید .

البته این خبر موجب اضطراب شدید اولیاء حکومت اطریش شد معذالک شانسلیه اطریش شوشنیک يك ماه بعد قبول کرد که ملاقاتی با هیتلر در برتچگادن بنماید .

برای توجیه این امر و دانستن علت قبول این ملاقات دلایل زیادی آورده اند که هیچیک کاملاً قاطع نیست . بنظر میآید که در این زمان شوشنیک چنین تصور میکرد که در شرایط مساعدی میتواند با هیتلر مذاکراتی بنماید پس در حالی که تصورات کاملاً بی اساسی مینماید بملاقات هیتلر به برتچگادن رفته است .

معدنك رئيس حكومت اطریش در این تاریخ در عین این توهمات تاحدی از روحیه هیتلر خبر داشته است زیرا طبق شهادت بعضی شهود در همان لحظه ای که از سرحد اطریش برای ملاقات هیتلر میگذرد برای همکاران خود دستورات بسیار دقیق در باره اقداماتی که باید انجام دهند در صورتیکه وی نتواند از آلمان برگردد نوشته و بآنها سپرده است.

بهر صورت در تاریخ ۱۲ فوریه ۱۹۳۸ ملاقات شوشنیک و هیتلر صورت گرفت و از این ملاقات اطلاعات زیادی که با هم مطابقت داشته و بوسیله شهودی باقی گذارده شده در دست داریم. شوشنیک البته اطمینان باین امر داشت که در شرایط مساعدی خواهد توانست مذاکراتی با هیتلر بنماید در صورتی که پس از ورود به برتچکادان وضع را کاملاً متفاوت و مخالف آنچه تصور میکرد مشاهده کرد یعنی هیتلر شروع بملامت و سرزنش شدیدی بدو نمود و سپس با شدت و حدت غیر قابل تصویری او را تهدید کرد بطوریکه در نتیجه مجموع این حرکات و سرزنش ها و فشارهایی که بدو وارد شد شوشنیک کنترل اعصاب خود را از دست داده و از خود بیخود شد و پس از آن هیتلر شوشنیک را وادار بترمیم کابینه و هیئت وزراء اطریش نمود تا وزارت داخله را بیک نفر ناسیونال سوسیالیست اطریشی واگذار کند.

در ابتدای امر البته وی تسلیم نشد یعنی شوشنیک شروع ببجث و مجادله با پیشوا نمود لیکن هیتلر عده ای از تیمساران ارتش آلمان و از جمله رئیس ستاد کل ارتش تیمسار فن کاپتل را نزد خود فراخوانده بود که همگی در جریان مباحثه حاضر اما هیچ گونه دخالتی نکرده اند ولی حضور آنها بسیار بر معنی بوده است بدین طریق که هیتلر بشوشنیک فهمانید که در صورت امتناع وی آلمان ممکن است هر لحظه دست بعملیات نظامی بزند. شوشنیک در ساعات آخر بعد از ظهر ۱۲ فوریه شرایطی را که هیتلر پیشنهاد نموده قبول کرد - رد منتها بقید احتیاط یعنی بشرط تصویب آنها از طرف رئیس جمهور اطریش میکلاس و سه روز بعد میکلاس هم پس از تردید زیاد بالاخره این شرایط را قبول نمود.

نتیجه این ملاقات بنا بر این ورود سایش اینکوارت (۱) بعنوان وزیر داخله در

هیئت وزیران اطریش بوده است. سائس اینکوارت از اعضاء حزب ناسیونال سوسیالیست اطریش بوده ولی رئیس این حزب محسوب نمیشده و این موقعیت بسیار شگفت آور است زیرا از یکطرف سائس اینکوارت وزیر داخله اطریش بود و از طرف دیگر تعلیمات و دستورات رئیس حزب خود را فرا گرفته و اجرا میکرد. با تشریح این نکات سیاست آلمان در اطریش بخوبی معلوم میشود.

مقصود آلمانها این است که بدون ابراز عمل خصمانه ای اطریش را تصرف کنند به عباره آخری از داخل دولت اطریش را تحت اطاعت خود در آورند و بصورت ظاهر بگویند الحاق اطریش با آلمان از روی میل و اشتیاق و باراده اطریشی ها عملی شده است زیرا همینکه پست وزارت داخله که پلیس را در حیطه قدرت و فرمانمائی خود در بدست آورد و در رأس آن یک نفر نازی قرار دهند هیتلر و نازیها تصور میکنند که بزودی بهدفعهای خود نایل خواهند شد.

معذلك شوشنيك در این امر مقاومتی سخت از خود نشان داده است بدینمعنی که اولاً در ۲۴ فوریه ۱۹۳۸ نطقی ایراد کرد و در ضمن این نطق گفت که تصمیماتی را که پس از ملاقات با هیتلر گرفته است نباید باعث دخالت آلمان در امور داخلی اطریش شود زیرا خط مشی حکومت اطریش در این بوده که تا این حدود بموافقتی با آلمان نایل شود ولی از آن تجاوز نخواهد نمود، عبارت دیگر شوشنيك میگوید که با آخرین حد گذشتها ئیکه در باره آلمان ممکن بود بنماید رسیده و اراده غیر قابل تغییر ملت اطریش بر اینست که اطریش کشوری مستقل باقی بماند.

علاوه بر این شوشنيك در ابتدای ماه مارس ۱۹۳۸ یعنی ششم با هفتم مارس تصمیم گرفت که بآراء عمومی در اطریش مراجعه کند و تاریخ آنرا برای روز ۱۳ مارس معین کرده است. در این مراجعه بآراء عمومی ملت اطریش باید بسؤال زیر نفیاً یا اثباتاً جـواب بدهد: آیا مایل بحفظ استقلال اطریش میباشد یا خیر؟ شوشنيك (طبق شهادت شهودی که راجع باین موضوع خاطراتی از خود باقی گذاشته اند) مطمئن بود که ۷۰٪ رأی دهندگان موافق با حفظ استقلال اطریش رأی خواهند داد و بدینطریق وضع و موقعیت حکومت وی استحکام خواهد یافت و برای تأمین این مقصود در آخرین روز های قبل از مراجعه بآراء عمومی شوشنيك سعی نمود

که با سوسیالیست های اطریشی تماس بگیرد. چنانکه میدانیم پس از وقایعی که در فوریه ۱۹۳۴ روی داده است مناسبات و روابط حکومت اطریش با آنهاسخت تیره و تار شده بود و بنظر میرسد که سوسیالیست ها هم موافق با این نزدیک شدن با شوشنیک بوده اند.

اما در اینوقت هیتلر تصمیم گرفت که بعمل دست بز نذیرا یقین داشت که اگر مراجعه بآراء عمومی صورت بگیرد نتیجه آن موافق با نظر آلمان نخواهد بود. بنابراین قبل از مراجعه بآراء عمومی مصمم شد که این مسئله را با زور حل کند. در باره روز ۱۱ مارس ۱۹۳۸ که سر نوشت ملت اطریش در آنروز تاریخی تعیین شد یکمرتبه اسناد و مدارك ذیقیمتی در دست است که در جریان دادگاه نورنبرك ارائه داده شد و وقایعی را که در این روز فراموش نشدنی ساعت بساعت صورت گرفت تشریح و بیان کرده است.

اگر وقایع را بطور خلاصه مطالعه کنیم چنین استفاده میشود که ساعت ده صبح اینروز سائس اینکوارت وزیر داخله و عضو حزب ناسیونال سوسیالیست اطریش که از بیست و چهار ساعت قبل تماس با حکومت آلمان گرفته و تعلیمات و دستورات دقیق در جریان شب قبل از آنجا دریافت کرده بود نامه ای به شوشنیک میفرستد و در آن از او میخواهد که از مراجعه بآراء عمومی که قرار شده است در روز ۱۳ مارس صورت بگیرد صرف نظر بکند. علاوه بر این بشوشنیک اعلام میکند که هیتلر خواهان جلوگیری از مراجعه بآراء عمومی است و در صورتی که حکومت اطریش از این امر امتناع ورزد دولت آلمان دست با اقدامات نظامی خواهد زد. شوشنیک جلسه هیئت وزراء اطریش را دو ساعت بعد از ظهر آنروز منعقد نمود و سه ساعت بعد تصمیم میگیرد که از مراجعه بآراء عمومی صرف نظر بکند و بوسیله تلفن چند دقیقه پس از ساعت سه بعد از ظهر مراتب به برلن اطلاع داده میشود.

لیکن سه ساعت و پنج دقیقه بعد از ظهر مارشال هرمان گورینگ از برلن بیکی از رؤسای حزب ناسیونال سوسیالیست اطریش تلفن میکند که راه حلی که شوشنیک انتخاب کرده بنظر کافی نمی آید بلکه باید شوشنیک استعفا بدهد. علاوه طبق مندرجات این

اسناد اطلاع پیدا میکنیم که دو ساعت بعد از ظهر آنروز هیتلر فرمان مجرمانه را امضا کرده بود خطاب بآرتش آلمان که برای ورود باطـریش در روز ۱۲ مارس بحال حاضر باش در آید و در صورتیکه بوسایل دیگری بدین هدف نایل نشدند سه ساعت و چهل و پنج دقیقه بعد از ظهر شوشینک پس از مذاکره باهمکارانش که باتفاق آراء اظهار میدارند که مقاومت مسلح در مقابل آلمان غیر ممکن است استعفا میدهد و بلافاصله ناسیونال سوسیالیست های اطریش میخواهند که بجای شوشینک سایش اینکووارت بعنوان صدر اعظم اطریش منصوب شود و قدرت را را در دست نگاهدارد.

لیکن رئیس جمهور اطریش میکلاس از این امر امتناع میکند و در اینوقت یعنی ساعت پنج و بیست و پنج دقیقه بعد از ظهر هرمان گورینک مجدداً از برلن تلفن میکند و میگوید اگر در ساعت هفت و نیم بعد از ظهر هیئت وزیران جدید اطریش تشکیل نشده باشد و سایش اینکووارت ریاست این کابینه را نداشته باشد آرتش آلمان وارد خاک اطریش خواهد شد.

معذک میکلاس مقاومت میکند ولی در ضمن اظهار میکند که اگر قوای آلمان وارد اطریش شود او فرمان عدم مقاومت را بقوای اطریش خواهد داد. بنا بر این بین ساعت هفت و نیم و هشت بعد از ظهر عمارتی که محل اقامت رئیس جمهور اطریش بود از طرف اعضاء حزب ناسیونال سوسیالیست اطریش محاصره میشود و بالاخره او آخر شب در ساعت ۲۳ (۱۱ از شب رفته) میکلاس تسلیم میشود و سایش اینکووارت را بعنوان صدر اعظم اطریش انتخاب میکند.

سرنوشت اطریش در همین روز تاریخی ۱۱ مارس تعیین شد زیرا بقیه حوادث که صورت گرفت گویی جنبه تشریفات داشته بدین معنی که صبح روز ۱۲ مارس قوای آلمان بنا بر تقاضای صدر اعظم جدید اطریش سایش اینکووارت وارد خاک اطریش شدند ولی امروزه طبق همان اسنادیکه در محاکمه نورنبرک ارائه داده شد معلوم میشود که سایش اینکووارت بدو از صدور چنین دستوری امتناع ورزیده است و پس از چندین ساعت مقاومت و امتناع از آن و بعد از آنکه از طرف حکومت

آلمان بدو اخطاریه مبنی بر تسلیم داده شد بالاخره تسلیم گردید و تقاضای دخول قوای آلمان را باطریش نمود.

در ۱۳ مارس طبق قانونی که در اطریش تصویب گردید الحاق اطریش بآلمان برسمیت شناخته شد و در همین روز نیز قانونی در آلمان تصویب میشود که بموجب آن الحاق اطریش را بآلمان برسمیت می‌شناسند و پس از آن اولیای امور آلمان تصمیم میگیرند که مراجعه بآراء عمومی بنمایند تا اطریشها این تصمیمی را که قبلاً گرفته شده و اجرا گردیده است تصویب نمایند. البته مراجعه بآراء عمومی هم تحت اختیاراتی که حکومت آلمان اشغال کننده بدست آورده صورت گرفت و بنا بر این ۹۷٪ آراء رأی دهندگان موافق با این امر یعنی الحاق اطریش بآلمان بوده است.

در نتیجه ملاحظه میشود که شوشنیک و رئیس جمهور میکلاسی که بیش از شوشنیک مقاومت نمود در مقابل فشاری که مستقیماً از جانب حکومت آلمان ابراز شد تسلیم شدند و بدانعلت تسلیم شدند که میدانستند قوای آلمان بحال حاضر باش برای ورود بخاک اطریش در آمده است. بعلاوه امید دریافت هیچگونه کمکی را از خارج نداشتند و این مسئله اخیر از نظر بین المللی بسیار مهم است زیرا باید پی برد بچه جهت دول معظم سه گانه اروپا در مقابل چنین وقایعی که در روز ۱۱ مارس ۱۹۳۸ دروین میگذشت هیچگونه عکس العملی نشان نداده اند و آرامش خود را کماکان حفظ کرده اند و چگونه و بچه علت این سیاست را تعقیب نموده اند؟

سیاست ایتالیا - چنانکه در پیش گذشت حکومت ایتالیا از استقلال اطریش بهنگام قتل دولفوس در ۱۹۳۴ دفاع نمود و این کشور را نجات داد چه موسولینی چند تیپ قوا بمعبر برنر فرستاد و همین اقدام کافی برای متوقف ساختن آلمان بوده است. بدون شك از ۱۹۳۵ بعد ایتالیا در سیاست خود در اطریش تغییراتی داد و بنا بر سفارش موسولینی است که موافقت نامه اطریش و آلمان در ۱۹۳۶ منعقد شده لیکن در ابتدای سال ۱۹۳۷ رئیس حکومت ایتالیا بطور وضوح بدولت آلمان اخطار کرده است که از اینجود تجاوز نکند و مخصوصاً بهرمان گورینک اظهار داشته بود که مایل نیست در مسئله اطریش « غافلگیر شود » ولی چون ایتالیا بوجه تام و تمامی در جنگ داخلی اسپانی مدخله نموده و از نظر سیاسی حد اقل در معرض خطر

تصادم بافرانسه و بریتانیای کبیر در آمده بود در این تاریخ بیش از گذشته احتیاج بکمک و پشتیبانی آلمان داشته است.

بهین مناسبت از نوامبر ۱۹۳۷ موسولینی در صدد از دست دادن اطریش بوده چنانکه در ۶ نوامبر ۱۹۳۷ به فن رین تروپ گفته بود که از نگهبانی دائمی برای دفاع از استقلال اطریش، خسته شده و فقط از حکومت آلمان تقاضا مینماید که دست عمل ناگهبانی نزند و مخصوصاً بدون اطلاع قبلی و مشاوره که باید متقابل باشد، در این خصوص اقدامی نکند. در حقیقت ایتالیا به صادر امور آلمان خاطر نشان میساخت که بدون شك امروز با فرداست که ایتالیا اطریش را بر سر نوشت خود تنها و بدون پشتیبان رها خواهد کرد منتها شما باید با نزاکت اقدام کنید و قبلاً از این لحاظ با ایتالیا اطلاعی داده شود. بهر صورت در ۱۲ فوریه ۱۹۳۸ شوشنیک با هیتلر در برتچکادان ملاقات کرد و از این تاریخ همه پی برده بودند که استقلال اطریش مدتی مدید حفظ و نگاهداری نخواهد شد و ایتالیا هم از این جریان بسیار ناراضی شده بود و دلیل این عدم رضایت در خاطرات کنت چیانو وزیر امور خارجه ایتالیا آنجا که چیانو به پرنس دوهس در ۱۸ فوریه اظهار میکند که الحاق قطعی اطریش بدون شك در عقاید عمومی جهان ایجاد عکس العمل های خطرناك و شدیدی خواهد نمود موجود است. در همین تاریخ کنت چیانو بسفیر ایتالیا در لندن مینویسد :

در روز الحاق اطریش آلمان بزرگ قدر تیرا که مبتنی بر ۷۰ میلیون نفوس خویش میباشد در سرحدات ایتالیا نشان خواهد داد. در نتیجه به عقیده کنت چیانو الحاق اطریش بآلمان برای ایتالیا بمنزله واقعه خطیری خواهد بود معذالك طبق اسناد موجود میدانیم که در ۷ مارس شوشنیک در لحظه ای که تصمیم بر ارجعه بآراء عمومی میگردد قبلاً موسولینی را از این موضوع آگاه میکنند ولی موسولینی هم در جواب بعد مینویسد که این امر اشتباه است و این بمب روزی در دست شما منفجر خواهد شد ، (۱) .

بنابر این حکومت ایتالیا بسیار گرفتار و سردرگم و دچار وضع ناگواری در

این قضیه بوده است. در ساعات آخر - بعد از ظهر و ساعات اوایل شب ۱۱ مارس ۱۹۳۸ موسولینی پیغامی از هیتلر دریافت کرد که در آن هیتلر بدو میگفت: آلمان در شرف ملحق کردن اطریش بخویش میباشد و موسولینی تسلیم گردید یعنی در ساعت ۱۰ شب موسولینی بوسیله تلفن الحاق اطریش با آلمان را قبول کرده - بود و هیتلر با جملاتی که پراز مدح و ثنای موسولینی است مسرت خود را اعلام نموده و در ضمن میگوید: «دوچه هیچگاه من این موضوع را فراموش نخواهم کرد و ما تا پایه جان چه در حیات و چه در ممات با یکدیگر متحد باقی خواهیم ماند».

بطور خلاصه در این موضوع ایتالیا تسلیم شده است و موسولینی هم این امر را پنهان نموده زیرا در نطقی که در ۱۶ مارس ۱۹۳۸ ایراد نمود سعی کرد علل رفتار خود را در این قضیه حیاتی توجیه بکند بدین ترتیب که ابتدا اشاره باین مطلب میکند که ایتالیا هیچگاه نه شفاها و نه کتباً تعهد دفاع از استقلال اطریش را نموده (حقیقتاً هم پس از استرزا این موضوع واقعیت دارد) و سپس اضافه میکند

«هنگامیکه واقعه ای خواه ناخواه صورت خواهد گرفت بهتر است که آن حادثه بارضایت شخص صورت گیرد نه بدون رضایت وی و حتی بر خلاف میل او». بالاخره موسولینی تأیید میکند که این حادثه برای ایتالیا متضمن خطری نیست زیرا ایتالیا روابط حسنه با آلمان دارد و در نتیجه سرحد برنر یعنی سرحد جدید ایتالیا و آلمان بدون شك دستخوش تغییری نخواهد گردید. مع هذا این جهلات حاکی از اینست که ایتالیا ناچار و از روی اکراه چنین راه حلی را در این مسئله قبول کرده است.

سیاست فرانسه و انگلیس - نباید فراموش کرد که وضع دولت در ایندو کشور در این زمان بسیار ناپایدار و بی ثبات است زیرا در فرانسه هیئت وزیرانی که بریاست شوتان (۱) بود در تاریخ ۸ مارس یعنی سه روز قبل از وقایع و حوادث وین استعفا داده و تا ۱۱ مارس هنوز کابینه جدیدی تشکیل نشده است در حقیقت در فرانسه در این تاریخ فقط حکومتی وجود داشت که متکفل اجرای امور جمهور است نه دولت حقیقی. در بریتانیای کبیر نیز وضع به مراتب از این بهتر نبود زیرا کابینه محافظه کار نویل

فصل چهاردهم بحرانهای سال ۱۹۳۸ مسئله الحاق آلمانیهای چکواسلواکی بآلمان و کنفرانس مونیخ

بمحض اینکه اطریش بآلمان ملحق گردید سر نوشت آلمانیهای ساکن چکواسلواکی شدت مورد توجه آلمانها قرار گرفت زیرا بوسیله الحاق اطریش بآلمان اولیاء این کشور میتوانند چکواسلواکی را نه فقط از شمال و از مغرب بلکه از سمت جنوب هم احاطه نمایند. از سال ۱۹۱۹ در چکواسلواکی مسئله مهمی وجود داشت که در باره آن تا این تاریخ بحث زیادی شده و مطالب فراوانی در اطراف آن نوشته و گفته اند و آن مسئله آلمانیهای ساکن ناحیه سودت است. از قریب ۱۵ میلیون ساکنین چکواسلواکی در ۱۹۳۸ در حدود ۳ میلیون و ۲۰۰ هزار نفر نفوس آلمانی زبان وجود داشت که هیچگاه جزء مردم کشور آلمان نبوده اند زیرا قبل از ۱۹۱۴ هم این نفوس امپراطوری اطریش و هنگری میزیسته اند و همه در مناطقی که در سرحدات چکواسلواکی در شمال و در مغرب واقع شده ساکن بوده اند ولی مخلوط بامردمی که بزبان چکی صحبت میکردند زندگی میکردند.

تا ۱۹۳۷ این قبیل آلمانیهای چکواسلواکی از نظر سیاست داخلی در اینکشور تشکیل يك توده متجانسی را نداده بودند چنانکه در موقع اخذ آراء در انتخابات عمومی جزء چهار حزب مختلف بوده اند یعنی حزب ارضی آلمان یا آگرارین (۱) و حزب سوسیالیست های مسیحی آلمان و حزب سوسیال دموکرات آلمان و بنابر این باحکومت چک در مسائل کشوری همکاری میکردند ولی حزب رابعی هم وجود داشت باسم حزب سودت آلمانی که رئیس آن کنراد هنلاین (۲) نام داشت و از همکاری باحکومت چکواسلواک امتناع میورزیدند و بر علیه قدرت و تسلط چکها

همیشه اعتراض میکردند.

بعضی اینکه اطریش بآلمان ملحق شد اکثریت عظیمی از آلمانهای ناحیه سودت وارد حزب هنلا بن شدند زیرا تا آن زمان تصور میکردند که دولت چکواسلواکی دوام خواهد داشت و بنا بر این تشخیص داده بودند که ارجح است که با این حکومت همکاری نمایند لیکن همینکه مشکلات عظیمی را در راه ادامه حیات دولت چکواسلواکی مشاهده کردند وارد حزبی که تمایلات مخالف با آن داشت شدند و بدین طریق در چکواسلواکی مسئله ملیت به میان آمد یعنی مسئله مهم و خطیری زیرا بدین مناسبت آلمانهای ناحیه سودت میتوانند بنام اصولی که برزیدنت ویلسن رئیس جمهور وقت آمریکا در ۱۹۱۸ در مواد چهارده گانه خود گنجانیده بود از حق خودمختاری ملل در تعیین هر نوع حکومتی که برای خود مایل باشند استفاده کنند و بوسیله مراجعه بآرای عمومی از آن استعانت جویند.

بهر صورت این وضع را در این ناحیه باید در نظر گرفت زیرا در افکار و عقاید عمومی ملل اروپا بخصوص در بریتانیای کبیر تأثیر و نفوذ زیادی داشته است. ولی مسئله مهم فقط این نبوده که آلمانهای ناحیه سودت جز، چکواسلواکی باقی خواهند ماند یا خیر بلکه در نظر حکومت این کشور مسئله ملیت ها بوضع دیگری در آمده است و جنبه وسیعتری برای آن قائل میشوند یعنی میگویند آیا دولت چکواسلواکی خواهد توانست با این وضع مقام خود را کماکان در اروپا حفظ کند یا خیر یعنی نسبت به قرارداد های اتحادی که با فرانسه و با اتحاد جماهیر شوروی منعقد کرده وفادار و صادق بماند و یا چکواسلواکی هم مانند اطریش در جز، اتحادیه کشور های تابع آلمان در آید.

بنا بر این باید ملاحظه نمود که بحران در روابط آلمان و چکواسلواکی بجه نحو ایجاد و توسعه یافته است و سپس تأثیرات و انعکاس بین المللی آن را مورد توجه و مطالعه قرار داد.

۱- بحران در روابط آلمان و چکواسلواکی و مراحل مختلف آن.

بطور خلاصه سیر وقایع و مشی حوادث بقرار زیر بوده است :

در ۲۴ آوریل ۱۹۳۸ کنراد هنلاین رئیس آلمانهای نواحی سودت در نطقی که در شهر کارلسباد (کارلوی واری) (۱) ایراد نمود دعای خویش را بدینقرار تشریح کرد. خود مختاری اداری برای نواحی سودت که آلمانی نشین است و برسمیت شناختن حق آلمانها در پیروی و تعقیب اصول ناسیونال سوسیالیسم یعنی فلسفه رایج در کشورهای متعلق بآلمان نازی.

بسیار جالب توجه است که به بینیم در این تاریخ چرا هنلاین تقاضای جدا شدن آلمانهای ناحیه سودت را از چکواسلواکی نینماید هر چند طبق اسنادیکه در محاکمه نورنبرگ ارائه داده شده است امروزه واقف شده ایم که تقاضاهائی را که کنراد هنلاین در شهر کارلوی واری نموده باموافقت حکومت آلمان ناسیونال سوسیالیست تهیه شده است. بهر صورت حکومت چکواسلواک اعلام نمود که براین اساس مذاکرات را شروع نخواهد نمود. ولی معذک حاضر است که یکرشته گذشته هائی نسبت بآلمانهای ناحیه سودت بنماید و امتیازائی برای آنان در نظر بگیرد.

در این جا بدون اینکه بتفصیل بدین موضوع اشاره شود کافیت بداییم که حکومت چکواسلواکی قبول میکرد که قانون اساسی اینکشور را تغییر داده از نظر اداری خود مختاری را برای ولایات مختلف چکواسلواکی و از جمله نواحی سودت آلمانی نشین برسمیت شناسد ولی در ضمن اظهار میکرد که باوجود آمدن خود مختاری ازاری اعمال قدرت پلیس و اداره قوای تأمین در تمام این نواحی باید در دست حکومت مرکزی پراک باشد و کنراد هنلاین برعکس تقاضا میکرد که پلیس در دست حکومتهای محلی باشد بعبارة اخیری آلمانهای ناحیه سودت فعال مایشا، در این نواحی باشند. در حقیقت مسئله اساسی این بود که آیا اعطاء خود مختاری مقدمه جدائی و تجزیه این نواحی از چکواسلواکی است و یا برعکس امکان تجدید سازمان دولت چکواسلواکی طبق قانون اساسی جدیدی موجود میباشد!

علیرغم میانجیگیری که در تابستان ۱۹۴۸ بوسیله لرد ونچیمان (۲) وزیر بازرگانی انگلیس صورت گرفت و این شخص پیراک مسافرت نمود تا بین چکها و آلمانهای ناحیه سودت صلح و صفا برقرار سازد معذک در پنجم سپتامبر معلوم شد

که رنجیمان دچار عدم موفقیت در این موضوع شده است .

حقیقت مطلب آنستکه موضوع اساسی و مورد توجه فقط مذاکرات بین هنلاین و حکومت چکواسلواکی نمیباشد بلکه اراده حکومت آلمان و نیت اولیای امور این کشور در این مسئله مهم است . طبق اسناد محاکمه نورنبرگ معلوم شده که از ۲۸ مه ۱۹۳۸ هیتلر تصمیم گرفته بود که بر علیه چکواسلواکی دست به عملیات نظامی بزند . در ابتدای ماه سپتامبر در این مسئله تغییری حاصل شد بدین ترتیب که در سوم سپتامبر هیتلر بطور مخفی دستور حاضر باش با ارتش آلمان برای حمله به چکواسلواکی داد و قرار بود که برای ۲۸ سپتامبر ارتش آلمان به چکواسلواکی حمله کند . از طرف دیگر در ۱۲ سپتامبر در نطقی که هیتلر در نورنبرگ ایراد نمود برای آلمانهای ناحیه سودت نه تنها تقاضا کرد خود مختاری بدانها داده شود بلکه خواهان حق تعیین حکومتی که سودت ها مایلند بوسیله خود آنها بر قرار گردد یعنی جدائی از دولت چکواسلواکی میباشد و بدین طریق هدف سیاست آلمان آشکار شد .

حال باید چکوبه سیاست آلمان توانست به هدف خود برسد ؟

در ۱۴ سپتامبر نخست وزیر انگلیس نویل چمبرلن تصمیم خود را به حرکت به برتچکادان برای مذاکره با هیتلر اعلام کرد . البته این تصمیم را پس از مذاکره و بدست آوردن موافقت دولت فرانسه اتخاذ کرد ولی باید گفت از همان زمان که چمبرلن مصمم بملاقات با هیتلر گردید تصمیم بگذشت هائی که در باره آلمان باید بنماید گرفته بود در ملاقات برتچکادان که در ۱۵ سپتامبر صورت گرفت هیتلر به چمبرلن اعلام کرد که آلمان ها مصمم بمحقق کردن نه واحی آلمانی نشین سودت بکشور آلمان هستند و اگر مسئله بصورت آرام و صلح جویانه حل نشود به عملیات نظامی متوسل خواهند شد . فرانسه و بریتانیای کبیر در مقابل تصمیمات هیتلر تسلیم شدند و تصمیم گرفتند که بدولت چکواسلواکی ایدرز دهند که این اراضی را با آلمان واگذار کند . بعد از ظهر روز ۲۱ سپتامبر پس از مذاکرات بسیار شدید و تندى که صورت گرفت و بعد از فشار بسیار سختی که از طرف حکومت فرانسه و انگلیس به چکواسلواکی وارد شد دولت چکواسلواکی مجبوراً تسلیم گردید .

چمبرلن پس از این امر فوراً برای ملاقات هیتلر به سودسبرگ که در کنار رودخانه

رن در مجاورت شهر بن واقع شده رفت تا بدو اطلاع دهد که حکومت چکواسلوا کی تسلیم شده ولی همینکه چمبرلن قبول تقاضاهای هیتلر را از طرف چکواسلوا کی بوی اعلام نمود هیتلر بر تقاضاهای خود افزود بدین ترتیب که گفت واگذار کردن اراضی ناحیه سودت بوسیله چکواسلوا کی بآلمان باید فوراً و بدون مهلت صورت گیرد یعنی بدون اینکه بچک‌هائی که در این نواحی ساکن اند زمان و وقت لازم برای بردن اموال شخصی خود بدهند.

بعلاوه اظهار نمود که این اراضی را تا تاریخ اول اکتوبر چکها باید تخلیه نمایند و استحکامات را که در این نواحی ساخته اند خراب نکنند. بالاخره هیتلر تقاضا میکرد که اراضی که قبلاً تقاضا کرده بود یعنی نواحی که آلمانها اکثریت نفوس آنرا تشکیل میدادند شامل چند ناحیه دیگر نیز بگردد.

اینده حکومت انگلیس شرایط جدیدی را که هیتلر تقاضا میکرد با اطلاع حکومت چکواسلوا کی رسانید بدون اینکه قبول کردن آنها را بداند دولت سفارش و توصیه کند و حکومت چکواسلوا کی نیز تصمیم بمقاومت گرفت و فرمان بسیج عمومی ارتش را صادر نمود و اعلام کرد که شرایط هیتلر غیر قابل قبول است. دو این وقت یعنی در شب ۲۶ سپتامبر در نطقی که هیتلر در برلن در اشپر پالاس ایراد نمود اعلام کرد که حوصله او تمام شده و دیگر جایی برای صبر و تحمل او باقی نمانده و برای آخرین مرتبه تاریخ واگذار کردن اراضی آلمانی نشین سودت و الحاق آنرا بآلمان اول اکتوبر تعیین میکند. روز بعد در ۲۷ سپتامبر دو ملاقاتی که بانماینده نخست وزیر انگلیس نمود اعلام کرد که ساعت ۲ بعد از ظهر روز ۲۸ سپتامبر آلمان بسیج عمومی ارتش خود را شروع خواهد کرد و اگر تا آن تاریخ دولت چکواسلوا کی تسلیم نشده باشد بعملیات نظامی متوسل خواهد شد بطوری که در شب ۲۷ سپتامبر ۱۹۳۸ همه مردم در اروپا تصور میکردند که روز بعد جنگ عمومی در خواهد گرفت و فرانسه و انگلیس از چکواسلوا کی پشتیبانی خواهند نمود.

معذک در نطقی که چمبرلن در مقابل رادیو خطاب بملت انگلیس در این شب ایراد نمود بطور وضوح اشاره باین مطلب کرد که با کمال بی میلی وارد این جنگ میشود و معتقد است که بهر طور ممکن باشد باید از آن جلوگیری بعمل آورد.

لیکن همین شب حکومت انگلیس دست بیکرشته اقدامات احتیاطی برای بسیج بحریه خود زد یعنی فرمان حاضر باش و حالت هشدار را در بحریه انگلیس اعلام نمود. آیا این تصمیم هیتلر را بتأمل و تفکر بیشتری در تصمیمات آتی خود دعوت کرد؟ بهر صورت نمیتوان بطور قطع اظهار نظری در این باره نمود ولی صبح ۲۸ سپتامبر هیتلر قبول کرد که این مسئله در کنفرانسی که در شهر مونیخ منعقد باید گردد مورد مطالعه قرار گیرد و حاضر شد ۲۴ ساعت عملیات نظامی را که قرار بود در باره چکواسلوا کی اجرا گردد عقب بیندازد. حقیقت مطلب آنست که هیتلر بخوبی میدانست که در این کنفرانس آنچه مایل است بدست خواهد آورد و البته شرط عقل نبود در صورتیکه بدون جنگ بدین هدف نایل میشود دست به عملیات جنگی بزند.

کنفرانس مونیخ روز ۲۹ سپتامبر در حضور هیتلر و موسولینی و چمبرلین و دالادیه منعقد گردید ولی نه نماینده ای از چکواسلوا کی و نه نماینده ای از اتحاد جماهیر شوروی بدین شهر دعوت شده بود و بالاخره پس از مذاکرات زیاد در شب ۳۰/۲۹ سپتامبر موافقت نامه ای امضا گردید مبنی بر واگذار نمودن کلیه نواحی آلمانی نشین سودت بآلمان در حقیقت در مقابل اراده آلمان دولتهای باختر اروپا تسلیم شدند و این دولت توانسته بود اراضی را که دارای ۲۸۰۰۰۰ نفوس آلمانی و همچنین ۷۰۰ هزار نفر چک بود بخود ملحق بکند. البته کلیه اراضی آلمانی نشین چکواسلوا کی از زیر بار حکومت این کشور خارج نشده است زیرا در حدود ۳۰۰ تا ۴۰۰ هزار نفر آلمانی در چکواسلوا کی هنوز باقی مانده بودند ولی هیتلر کلیه نواحی را که آلمانهای چکواسلوا کی اکثریت اهالی را تشکیل میدادند تصرف کرد

بین تصمیماتی که در شهر مونیخ گرفته شد و تقاضاهای هیتلر در گودسبرک دو اختلاف جزئی وجود داشته: یکی آنکه هیتلر قبول کرد که اشغال کامل این نواحی را تا دهم اکتوبر عقب بیندازد در صورتیکه در ابتدا مهلتی که قائل شده بود فقط تا اول اکتوبر بود دوم آنکه برای نفوسی که از نژاد چک بودند و در اراضی که بآلمان واگذار میشد اقامت داشتند حق اختیاری قائل شدند بدین معنی که در انتخاب اقامت در این نواحی یا مهاجرت بچکواسلوا کی شش ماه برای آنها مهلت قائل شدند تا بتوانند در این مدت ششماه ضیاع و عقار و اموال خود را بیرون ببرند.

اما در مسئله استحضامات نواحی سودت هیتلر هیچگونه تغییری در تصمیمات خود نداد یعنی چکها در موقع تخلیه این نواحی مجبور بودند استحضاماتی را که ساخته بودند سالم تحویل آلمانها بدهند.

۲- انعکاسات بین المللی این بحران

تشریح و بیان وقایعی که در پیش گذشت به دو نتیجه مارا واقف میسازد :
اولا - چکواسلواکی در مقابل فشار فرانسه و بریتانیای کبیر تسلیم شده است یعنی در حقیقت دول باختری اینکشور را بسر نوشت خود تنها و بدون بار و پشتیبان واگذار دند. لیکن باید در نظر گرفت که فرانسه و بریتانیای کبیر در مقابل چکواسلواکی در شرایط کاملاً متفاوتی قرار داشتند زیرا انگلستان کوچکترین قولی و تعهدی در باره کمک به چکواسلواکی نداد و در صورتیکه فرانسه با چکواسلواکی قرارداد اتحاد و اتفاقی از تاریخ ۱۶ اکتوبر ۱۹۲۵ امضا کرده است.

۲- بنظر میرسد که اتحاد جماهیر شوروی در این بحران ظاهراً فقط نقش ناچیز و اهمیت فرعی داشته است زیرا نه نماینده ای در کنفرانس داشته که قرارداد مونیخ را امضا کرده باشد و حکومت چکواسلواکی هم از آن دولت تقاضای کمک و استمدادی ننموده با اینکه بین اتحاد جماهیر شوروی و چکواسلواکی قرارداد اتحادی وجود داشت. لیکن باید در نظر گرفت که در این قرارداد اتحاد که در ۱۶ مه ۱۹۳۵ امضا شده بود ماده ای وجود داشته که بموجب آن اتحاد جماهیر شوروی بشرطی چکواسلواکی را کمک مینمود در صورت بروز جنگ که فرانسه هم از چکواسلواکی پشتیبانی بنماید بنا بر این در صورتی که فرانسه به تعهدات خود رفتار نکند - قرارداد اتحاد جماهیر شوروی و چکواسلواکی هم فاقد ارزش خواهد شد. بنا بر این ترتیب بالا ملاحظه میشود که رفتار فرانسه و سیاستی را که ایندولت در این مسئله پیش میگرفت موضوع اساسی و مهمترین مسئله در این بحران میباشد.

اما باید دید حکومت فرانسه چه روشی در باره اجرای این قرارداد پیش گرفته است؟ در تابستان ۱۹۳۸ حکومت فرانسه چندین مرتبه رسماً اعلام نمود که بکلیه تعهدات خود در باره چکواسلواکی عمل خواهد کرد.

معدلك تمام این اظهارات مانع از آن نشد که فرانسه بچکواسلوا کی فشار آورد و در ضمن اندرز دهد که کلیه گذشت های ممکن را در باره آلمانهای چکواسلوا کی بنماید. با این حال همینکه از اولیاء حکومت چکواسلوا کی گذشته از خود مختاری محلی برای سودت ها تقاضای ازدست دادن قسمتی از خاک کشورش را نمودند باز هم دولت فرانسه فشار شدیدی بچکواسلوا کی وارد کرد تا دعاوی هیتلر را قبول کند. حتی در شب ۲۰ تا ۲۱ سپتامبر ۱۹۳۸ دولت فرانسه بحکومت چکواسلوا کی اعلام نمود در صورتیکه اینکشور ابرام و اجاج در نظریات خود بنماید فرانسه از پشتیبانی و تقویت و کمک چکواسلوا کی دست خواهد شست .

البته در این موضوع است که بحث زیادی نموده اند و بالاخص در باره روش وزارت خارجه فرانسه و زیر امور خارجه فرانسه که در اینوقت ژرژ بونه بود اعلام کرد که اظهارات مذکور در فوق را در باره کمک نکردن بچکواسلوا کی از طرف فرانسه او (وزیر امور خارجه) طبق تقاضای نخست وزیر چک یعنی هودزا (۱) نموده است. در حقیقت تر ژرژ بونه اینست که حکومت چکواسلوا کی چون ملاحظه میکرد که نمیتواند در مقابل آلمان مقاومت نماید ترجیح داده که حکومت فرانسه او را تحت فشار قرار دهد. ولی امروز هیچ وسیله ای نداریم که بتوانیم بحقیقت این مسئله مهم برسیم که آیا وزیر امور خارجه فرانسه راه حقیقت را پیموده یا خیر. بدون شك حکومت چکواسلوا کی در مقابل این اظهارات گفته ژرژ بونه را تکذیب کرد ولی در این تکذیب نامه دولت چک جملاتی بکار برده شده که لحن صداقت در آن ملاحظه نمیشود. بهر صورت حکومت چکواسلوا کی انکار کرد که رئیس جمهور آن کشور ادوار بنش از حکومت فرانسه چنین درخواستی نموده باشد در صورتیکه مسئله مهم آن بود که آیا بطور قطع و یقین نخست وزیر چک چنین تقاضاهائی را کرده است یا خیر !

با تمام این مطالب نباید پنهان کرد که حکومت فرانسه در ۱۹۳۸ چکواسلوا کی را بسر نوشت شوم خود بسون کمک و گذاشت و این کشور را در میان بلایا و محن بی یار و یاور ترك کرده است و در این مسئله همه متفق القول اند. بدون شك دولت فرانسه از اجرای قرار داد اتحاد خود با چکواسلوا کی امتناع نموده و رسماً

بحکومت چکواسلواکی اعلام داشته که بجنگ با آلمان مبادرت نوردد زیرا در غیر اینصورت حاضر بکمک به چکواسلواکی و ورود در این جنگ نیست و میتوان گفت که تعقیب این روش تقریباً خود بمنزله عمل نکردن بقرارداد اتحاد منعقد بین چکواسلواکی و فرانسه میباشد .

برای توجیه این طرز رفتار خود باید دید حکومت فرانسه چه استدلالی را پیش گرفته است ؟ ژرژ بونه در خاطرات خود برای توجیه آن دو علت ذکر کرده است .
 دلیل اول : ضعف وسایل نظامی فرانسه و دلیل دوم عدم وجود همکاری بین فرانسه و سایر دولتها میباشد حال باید دید ارزش این دلایل تاچه حدود است ؟
 راجع به ضعف وسایل و تجهیزات جنگی فرانسه امروز بخوبی نمیتوانیم قضاوت کنیم مگر اینکه مراجعه بآنچه رؤسای نظامی و مخصوصاً ژنرال گاملن رئیس ستاد ارتش فرانسه نوشته اند بنمائیم . ژنرال گاملن در مذاکراتی که بان نخست وزیر فرانسه دالادیه در ۱۲ سپتامبر ۱۹۳۸ نموده و در خاطرات خود با کلماتی که حاکی از لحن بسیار محتاطی است از آن یاد میکند و از جمله چنین گفته است .
 در صورتیکه اجباراً بکمک و پشتیبانی چکواسلواکی بخواهیم جنبه عملی بدهیم ارتش فرانسه باید بتجاوز و حمله بخاک آلمان دست بزند ولی باید دید در چه نقطه بدین حمله میتواند مبادرت ورزد ؟ در ناحیه رن بعلمت وجود کوهستانات معروف به جنگل سیاه (فره نوآر) این عمل غیر ممکن است . از راه بلژیک البته مطلوب است ولی بلژیک حق عبور بارتش فرانسه نخواهد داد . در این صورت فقط منطقه سارباقی میماند ولی در این منطقه نیز مواجه با استحکاماتی که آلمانها از سال ۱۹۳۶ دست بساختن آن زده اند و معروف بخط ذیکمیرید است میشویم . بنابراین بعقیده ژنرال گاملن انتظار پیشرفتهای سریعی را نباید داشت بلکه بانوعی از نبرد سوم (۱) که در جنگ بین الملی پیش آمد منتها بطرز جدیدی ارتش فرانسه رو برو خواهد شد و برای او و نخست وزیر فرانسه دالادیه که در جنگ سوم سروان بوده و در آنجا خدمت نظامی کرده اند معنا و مفهوم شوم و تأثر انگیزی این حمله دارد زیرا جنگ سوم سه ماه طول کشیده بود و ۲۷۰ هزار نفر افراد فرانسوی از حیث کشته و مجروح

من حیث المجموع در آن تلف شده اند و بالاخره این عملیات فقط منتهی به تصرف دو از ده دهکده شده بود بدون اینکه جبهه قوای آلمان در این ناحیه شکافته شود و بنا بر این ارتش فرانسه بفتح نایل نشد. سپس ژنرال گاملن در خاطرات خود مینویسد که پیشرفت و توسعه عملیات نظامی نیز بستگی دارد به رفتار و روشی که حکومت لهستان پیش خواهد گرفت و بعداً یعنی اگر جنک طول بکشد بستگی به روش روسیه شوروی دارد زیرا از انگلستان بعقیده او بهتر است سخنی بر لب نیاوریم. بنا بر این بعقیده ژنرال گاملن دست زدن به عملیات نظامی غیر ممکن نیست ولی کمک رسانیدن بچکواسلواکی بسیار مشکل است. صحیح است که بعد از ژنرال گاملن روش و نظر خود را تغییر داده است زیرا در ۲۶ ماه سپتامبر اظهار کرد که نباید گذارد چکواسلواکی در مقابل آلمان خورد شود و فرانسه بهیچ عملی دست نزند زیرا اگر فرانسه این متعق نیرومند خود را از دست بدهد این امر بمنزله آنست که کسی پیشتر عقب نشینی بکند تا در نتیجه انفجار بمب بهتر از بین برود. ولی این نظریه را گاملن در ۲۶ ماه سپتامبر اظهار کرده و حال آنکه لحظات حساس همان شب ۲۰ تا ۲۱ سپتامبر یعنی تاریخی که حکومت فرانسه فشار شدیدی بچکومت چکواسلواکی برای قبول دعای آلمان وارد آورد میباید.

مسئله دوم اینست که فرانسه چه کمکی از ناحیه سایر دول میتواند انتظار داشته باشد ؟

از طرف لهستان ؟ لهستان در بحران چکواسلواکی در ۱۹۳۸ منافعی داشته است که از بعضی جهات با منافع آلمان تطبیق میکرده زیرا از نظر سیاسی و دیپلماتیک روابط لهستان با چکواسلواکی از ۱۹۲۸ بعد در موضوع ناحیه تچن (۱) دچار مشکلات سخت شده است ولی لهستانها امیدوارند که موقعیت سخت چکواسلواکی در ۱۹۳۸ بالاخره منتهی باین امر میشود که لهستان بدون جنک بتواند ناحیه تچن را تصرف بکند بنا بر این بظاهر امر حکومت لهستان در ۱۹۳۸ بموازات سیاست آلمان عمل کرده است.

اما از طرف اتحاد شوروی چه عکس العملی ابراز شده ؟ حکومت شوروی حد اقل سه بار در سال ۱۹۳۸ اعلام کرده است که در صورت وقوع تصادم در موضوع

چکواسلواکی حاضر است وارد جنگ شود بشرط اینکه فرانسه هم در این نبرد دخالت نماید ولی اشکال مسئله در این است که اگر روسیه وارد جنگ می‌گردد باید دید از کجا باید دست به عملیات نظامی بر نداشت و قوای روسیه از لهستان و یا رومانی باید وارد میدان جنگ شوند.

در صورتیکه هم لهستان و هم رومانی مخالف با این مسئله هستند و سیاستمداران و زعمای نظامی مدت‌ها در این باره پیش‌بینیهائی نموده و فرضیات و حدسیاتی زده اند زیرا بدون شك لهستانیها مصمم اند که از عبور ارتش روسیه جلوگیری نمایند ولی در مورد رومانی موضوع تاحدی متفاوت است زیرا حکومت رومانی اظهار کرده که ارتش سرخ در صورت عبور از رومانی دچار موفقیتی نخواهد گشت زیرا وارد کشوری خواهد شد که نه خطوط آهن و نه راه‌های متعددی دارد. در ضمن آنها اظهار نظر کرده اند که اگر هواپیماهای روسی از آسمان رومانی بخواهند برای کمک بچکواسلواکی پیرواز کنند رومانی وسیله‌ای برای ممانعت از پیرواز آنها در دست ندارد. در حقیقت عملاً رومانی با عبور این هواپیماها موافق بوده نه با عبور قوای روس که بوسیله خطوط آهن اینکشور مایل بودند بچکواسلواکی برای پشتیبانی آن دولت بهنگام بروز حادثه بشتابند.

امروز انگلستان در باره روش حکومت انگلیس سند مهمی در دست داریم که اخیراً منتشر شده و عبارت از گزارش مذاکراتی است که بین چمبرلین و دلادیه در ۲۸ و ۲۹ آوریل ۱۹۳۸ در لندن صورت گرفت و در آن مسائل بین‌المللی بوجه بسیار دقیق و بطور وضوح مورد بحث قرار گرفته است. رئیس الوزرا، فرانسه در این مذاکرات با صراحت لهجه تام و تمامی گفتگو نموده از جمله اظهار کرده که باید بهر طریق ممکن است مخصوصاً از چکواسلواکی حمایت و پشتیبانی بعمل آورد و با ولیاء حکومت انگلیس گفته است که اگر از کمک و پشتیبانی چکواسلواکی کوتاهی و مضایقه نمائیم، وقوع جنگ عمومی را فقط عقب انداخته ایم ولی مانع از وقوع آن در آتیة دورتری نخواهیم شد یعنی بدون شك جنگ بالاخره وقوع خواهد یافت منتها در شرایط بدتر و نامساعدتری برای دول باختری. اولیاء امور انگلیس در جواب اظهار میدارند: باید منتظر باشیم به بینیم چه پیش می‌آید زیرا هنوز مامطمئن نیستیم که در آوریل ۱۹۳۸ مقصود هیتلر تجزیه و از بین بردن کشور چکواسلواکی باشد زیرا فعلاً او صحبت از خود

مختاری برای آلمانهای ناحیه سودت میکنند و شاید علیرغم آنچه که در باره او گفته اند هیتلر در گفتار خود صادق باشد .

از طرف دیگر باید در نظر داشت که اگر چکواسلواکی مورد تجاوز هیتلر قرار بگیرد مایه پیچ و سیله ای در دست نداریم که ممانعت از این امر نموده و این کشور را نجات بدهیم زیرا قبل از آنکه کسی بتواند با آنها کمک کند برساند ارتش آلمان قوای چکواسلواکی را خورده خواهد کرد. بدون شك همچنانکه اغلب تصور میکنند تصرف چکواسلواکی امری موقتی خواهد بود زیرا در صورتیکه جنگ عمومی بین دول اروپا در گیرد البته پس از خانه این جنگ در صورتیکه فرانسه و انگلیس پیروز شوند مجدداً چکواسلواکی احیا خواهد شد ولی (بگفته نوبل چمبرلن که در این مقام وارد بحث میشود) آیا میل داریم که در اینصورت باز هم چکواسلواکی را مانند سابق در حالیکه ۳۰,۰۰,۰۰۰ نفر آلمانی در آنجا زندگی میکنند کما فی السابق آنرا تشکیل دهیم و وجود آوریم ؟

بالاخره آخرین استدلال آنها اینست که در این جنگ عمومی که در اروپا (بعقیده نوبل چمبرلن) در خواهد گرفت بهیچوجه معلوم نیست که دولتهای باختری پیروز شوند زیرا انگلستان در موقعیتی نیست که بتواند کمک مؤثری بفرانسه بنماید و فقط میتواند تا حدود دو تیپ (دیویزیون) و در حالیکه انگلیسها در ۱۹۱۴ پنج تیپ بفرانسه فرستاده بودند، کمک بکنند و در این مقام همینکه رئیس الوزرا، فرانسه اعتراض میکنند که چرا و چگونه میگویند وضع بدتر از ۱۹۱۴ است ؟ جواب چمبرلن اینست که چون فعلاً، مجبوریم که هواپیما بسازیم لذا نمیتوانم همین فعالیت را در باره افزایش قوای بری هم بکار ببریم و در جواب دالادیه که میپرسد بالاخره آیا این دو تیپ تیپهای موتوریزه و مجهز به عرابه های جنگی است یا خیر ؟ جواب چمبرلن منفی میباشد زیرا میگوید این دو تیپ تاحدی موتوریزه است بعلاوه من نمیتوانم تعیین کنم که در چه تاریخی میتوان آنها را بمیدان جنگ فرستاد .

البته بعد از انگلیسها تاحدی تغییر رویه دادند یعنی در دهم سپتامبر اظهار نمودند که اگر آلمان بخاک چکواسلواکی تجاوز بکند و فرانسه ارتش خود را بسیج عمومی

بنماید دولت بریتانیای کبیر اجازه نخواهد داد که امنیت فرانسه هیچگاه در معرض خطر افتد. ولی باید دید مقصود از این اظهارات و بیان این فرمول چیست؟

آیا مقصود اینست که انگلستان فرانسه را در کمک کردن بچکواسلواکی تقویت و تشدید خواهد نمود؟ خیر بلکه مفهوم این جمله آنست که اگر در صورت کمک کردن بچکواسلواکی فرانسه مورد تجاوز آلمان قرار گرفت در اینصورت و در این لحظه انگلستان بکمک فرانسه خواهد شتافت بنابراین ملاحظه میشود که در هر صورت دولت فرانسه باید تنها و منفرداً بر علیه آلمان اقدام نظامی بعمل آورد. فقط در آخرین لحظه یعنی روز ۲۶ سپتامبر است که طبق اعلامیه که خبر آن از منابع انگلیسی منتشر گردید اظهار شد که در صورت بروز جنگ بین فرانسه و آلمان بطور حتم انگلستان بکمک فرانسه خواهد شتافت ولی در این موقع هم فرانسه از مقامات سیاسی انگلیس استعلام کرد که آیا مفهوم این خبر اینست که فوراً و بلافاصله انگلستان وارد جنگ خواهد شد یا خیر؟ و جواب حکومت انگلستان بهیچوجه قانع کننده نبوده است هر چند که در این باره هنوز سندی از منابع انگلیسی در دست نداریم.

اما از آنزونی آمریکا هم انتظار هیچ گونه کمکی نمیرود و میسر نمیشود زیرا همینکه سفر آمریکادر فرانسه و ویلیام بولیت در نطقی که بتاريخ ۴ سپتامبر ۱۹۳۸ در بوآنت دگراو در جنوب غربی فرانسه نزدیک شهر بردو در ساحل اقیانوس اطلس ایراد نمود اشاره کرد که در صورت وقوع جنگ عمومی محتمل است که آنزونی هم وارد در آن بشود پس از ایراد این بطق فوراً از طرف دولت آمریکا باو گوشزد شد که از دخالت آمریکا حتی در یک جنگ احتمالی هم نباید بهیچوجه صحبتی نمود.

بنا بر این باید اذعان کرد که از نظر دیپلماتیک موقعیت دول باختر در این بحران بهیچوجه موجب امیدواری نبوده است. معذک باید در نظر داشت سیاستی که باعث واگذار کردن چکواسلواکی بسر نوشت شوم خود در این بحران گردیده نتایج و تأثیرات بسیار خطرناکی نه تنها از جنبه معنوی داشته است بلکه از نظر مادی هم همینطور بوده زیرا در نفوس دولت آلمان در نتیجه الحاق اطریش و منطقه آلمانی نشین سودت بآلمان در حدود ۱ میلیون نفر افزایش حاصل شده و قدرت صنعتی آن کشور هم باتصرف کارخانه های اسلحه سازی اشکودا بعد ها بر اتب قوی تر خواهد گردید

زیرا معادن فلزات اطریش و شمال بوهم جزو آلمان شده است. علاوه بر این در نتیجه تصاحب منطقه سودت آلمان چکواسلواکی را بصورت دولت ضعیفی درآورد در صورتیکه این دولت مطمئن ترین نقطه اتکا فرانسه در بین دولتهائیکه تشکیل اتحادیه اروپای مرکزی یا اتفاق صغیر را داده اند بود و در این تاریخ میتوانستند در این منطقه سی تاچهل دیویزیون قوا برای کمک بفرانسه مسلح نمایند ولی همینکه چکواسلواکی مجبور به تسلیم در مقابل آلمان گردید این نقطه اتکا، مهم از دست فرانسه بدرشد. بالاخره آخرین تأثیر تجزیه چکواسلواکی اینست که بین دول باختری و اتحاد جماهیر شوروی گودالی عمیق بوجود آمد و (ژورنال دومسکو) در این تاریخ چنین نوشت: (باید از خود سؤال کرد که چه ارزشی برای پیمان فرانسه و شوروی منبهد باید قائل شد در حالیکه فرانسه پیمانیرا که با چکواسلواکی امضا کرده بود بهیچوجه محترم نشمرد و بتعهدات ناشی از این قرارداد عمل نکرد) و در همین تاریخ یکی از روزنامه های آلمان باسم هامبورگ فرمندن بلات اینطور مینوشت: «جنبه تاریخی کنفرانس مونیخ در اینست که آلمان توانست و موفق گردید اتحاد جماهیر شوروی را از جرگه دول معظم بدینوسیله بیرون بکند».

ضمیمه

چون در ضمن این کتاب در فصولی چند از میثاق جامعه ملل و نظریات مختلفی که نمایندگان دولتهای بزرگ در تنظیم مواد آن بکار برده اند بحث فراوان شده است مؤلف بجا و شایسته دید که عین متن میثاق را ضمیمه این کتاب نماید تا معلمان و متعلمان را موقع حاجت بکار آید .

میثاق جامعه ملل

نظر باینکه برای بسط و ترقی همکاری بین المللی و برای تضمین صلح و امنیت رعایت اصول ذیل لازم است :

قبول التزاماتی برای احتراز از توسل بجنک علنی کردن روابط بین المللی و مبتنی ساختن آن بر عدالت و شرافت رعایت کامل حقوق بین الملل که از این ببعدمدار حقیقی عملیات دول شناخته خواهد شد. حکم فرما ساختن عدالت و رعایت کامل و طایفی که بموجب معاهدات بر عهده گرفته شده در روابط بین اممی که دارای تشکیلاتی هستند. علیهذا متعاهدین معظم میثاق نامه حاضر را که اساس تشکیل جامعه ملل خواهد بود میپذیرند .

ماده اول

۱- اعضاء اصلی جامعه ملل عبارتند از :

امضاء کنندگانی که اسامی آنها در ضمیمه این اساسنامه ثبت گردیده است .
دولی که اسامی آنها نیز در ضمیمه ذکر شده و بدون هیچگونه قید این اساسنامه را بپذیرند و در ظرف دو ماه از تاریخ اعتبار یافتن آن قبول خود را بموجب اظهار نامه که بدارالانشاء تقدیم خواهند نمود اعلام نمایند. این اظهار نامه توسط دارالانشاء باستحضار اعضاء جامعه خواهد رسید .

۲- هر دولتی و نیز هر مستعمره و یا مستملکه که خود را آزادانه اداره مینماید و در ضمیمه اسم آن ثبت نگردیده در صورتی میتواند عضو جامعه بشود که دو ثلث

اعضاء مجمع عمومی به قبول عضویت وی رأی دهند به شرط آنکه تضامینات اطمینان بخشی بدهد که بابت خالص تعهدات بین المللی خود وقواعدی را که جامعه در مورد قوای بری و بحری و هوایی مقرر می دارد انجام و اجرا خواهد نمود .

۳- هر عضوی میتواند از جامعه خارج شود بشرط آنکه دو سال قبل این اراده خود را بجامعه اخطار کرده و تمام تعهدات بین المللی و وظایف ناشیه از این اساس نامه را تاموقع خروج خود ایفاء نموده باشد .

ماده دوم

عملیات جامعه که در این اساسنامه تجدید شده بوسیله يك مجمع عمومی و يك شوری با معاونت يك دار الانشاء دائمی بموقع اجراء گذاشته خواهد شد .

ماده سوم

- ۱- مجمع عمومی مرکب از نمایندگان اعضاء جامعه است
- ۲- مجمع در مواقع معینه بایر موقع دیگری که مقتضیات ایجاب مینماید در مقرر جامعه بایر نقطه دیگری که تعیین شود انعقاد خواهد یافت .
- ۳- صلاحیت مجمع عمومی شامل جمیع اموری است که داخل در دائره فعالیت جامعه ملل میباشد یا بصلاح عمومی خلل وارد میآورد .
- ۴- هر عضو جامعه بيش از سه نفر نماینده در مجمع عمومی نمیتواند داشته باشد فقط دارای يك رأی خواهد بود .

ماده چهارم

- ۱- شوری مرکب است از نمایندگان اعضاء مهمترین دول متفقہ مشترك المنافع (مقصود اتانونی و آمریکو فرانسه وانگلیس وایتالیا و ژاپن است) و نمایندگان چهار عضو دیگر جامعه و این چهار عضورا مجمع عمومی آزادانه و هر زمانی که مقتضی بدانند انتخابات خواهد کرد .
- نمایندگان بلژیک و برزیل و اسپانی و یونان تاز مانیکه مجمع عمومی برگزیدگان خود را تعیین ننموده عضو شوری خواهند بود .

- ۲- علاوه بر دولی که در شوری بطور دائم نماینده دارند شوری میتواند باتصویب اکثریت مجمع عمومی دول دیگری را از اعضاء جامعه معین کند و نماینده گی

آنها نیز در شوری بطور دائمی باشد و همچنین میتواند با تصویب اکثریت مجمع عمومی بعده اعضائی که بموجب انتخاب مجمع عمومی تعیین میشوند بیفزاید .
(بموجب این فقره دولت آلمان عضو دائمی شوری شد وعده اعضا، انتخابی به نه رسید)

۲ مکرر- قواعد راجع بانتخاب اعضا، غیر دائم شوری و بالخصوص مدت عضویت وش-رابط تجدید انتخاب آنها را مجمع عمومی با اکثریت دو ثلث آرا مقرر خواهد نمود .

۳- شوری در مواقعی که اوضاع اقتضا نماید ولا اقل سالی يك بار در مقرر جامعه یاد ر جای دیگری که تعیین شود منعقد خواهد شد .

۴- شوری برای رسیدگی بکلیه اموری که در حدود عملیات جامعه و یامربوط بصلح عمومی باشد دارای صلاحیت است .

۵- هر عضو جامعه که در شوری نماینده ندارد در مواردیکه مسائلی در شوری مطرح است که آن دولت در آنجا مخصوصاً ذی نفع میباشد باید دعوت شود که نماینده آنجا بفرستد .

۶- هر عضو جامعه که عضو شوری میباشد در آنجا فقط دارای يك نماینده و يك رای است .

ماده پنجم

۱- برای تصمیمات مجمع عمومی یا شوری جز در مواردیکه در این اساسنامه یادرمواد عهدنامه حاضر (یعنی عهدنامه و رسای) تصریح شده اتفاق آراء حاضر در جلسه لازم است .

۲- هر مسئله که مربوط بترتیب جریان امور در جلسات مجمع عمومی یا شوری باشد و همچنین تعیین کمیسیونهای تحقیق در قضایای مخصوصی در مجمع عمومی یا شوری تصفیه شده و با اکثریت آراء، اعضا، جامعه که در آنجا حاضرند قطع میشود .

۳- نخستین جلسه مجمع عمومی و اولین جلسه شوری بر حسب دعوت رئیس جمهوری ایالات متحده آمریکا انعقاد خواهد یافت .

ماده ششم

- ۱- دارالانشاء، دائمی در مقرر جامعه تشکیل میگردد و مرکب از يك رئيس و يك عده منشی و اجزاء لازم خواهد بود.
- ۲- اولین رئيس دارالانشاء، در ضمیمه این اساس نامه تعیین شده و بعد از این انتخاب آن منوط به تعیین شوری و تصویب اکثریت مجمع عمومی است.
- ۳- منشی ها و سایر اجزاء دارالانشاء را رئيس با تصویب شوری تعیین خواهد نمود.
- ۴- رئيس دارالانشاء، جامعه حقاً همین سمت را در مجمع عمومی و در شوری دارا می باشد.
- ۵- مخارج جامعه، بهی زانی که مجمع تعیین نماید بر عهده اعضا، جامعه است.

ماده هفتم

- ۱- مقرر جامعه شهر ژنو است.
- ۲- شوری میتواند در هر موقع تصمیم در تغییر مقرر مزبور بگیرد.
- ۳- کلیه مشاغل جامعه یا ادارات مربوط بآن و همچنین مشاغل دارالانشاء ممکن است بدون تفاوت به عهده مرد یا زن محول گردد.
- ۴- نمایندگان اعضا، جامعه و عمال آن در موقعی که مشغول انجام وظایف رسمی خود هستند دارای امتیازات و معافیت های دیپلماتیک میباشد.
- ۵- انبیه و اراضی که در تصرف جامعه یا ادارات آنست و یا محل انعقاد جلسات میباشد حق مصونیت دارد.

ماده هشتم

- ۱- اعضا، جامعه تصدیق میکنند که حفظ صلح، تقلیل تجهیزات نظامی ملی را ایجاب میکند و این تقلیل باید بعدی باشد که با امنیت ملی و تعهدات بین المللی که اجراء آنها عملیات مشترکی را الزام مینماید موافقت داشته باشد.
- ۲- شوری با رعایت کیفیت جغرافیائی و احوال خصوصی هر مملکت نقشه این تقلیل را برای مطالعه و مذاقه و اخذ تصمیم دولتهای مختلف تهیه خواهد نمود.
- ۳- این نقشه ها باید لا اقل در هر ده سال يك بار مورد مذاقه جدید و در صورت

لزوم موضوع تجدید نظری بشوند .

۴- پس از آنکه دول مختلف محدود بودن تجهیزات را باین ترتیب پذیرفتند تجاوز از حدود معینه بدون موافقت شوری جایز نخواهد بود .

۵- چون تهیه ذخایر و مهمات جنگی در کار خانات خصوصی مفاسدی دارد اعضاء جامعه بشوری مأموریت میدهند که وسائل لازم برای جلوگیری از آن را تدارک بنماید و باید احتیاجات اعضاء جامعه که خود نمیتوانند ذخایر و مهمات جنگی ضروری را برای تأمین مملکتشان بسازند رعایت بشود .

۶- اعضاء جامعه تعهد مینمایند که کلیه اطلاعات راجع بمیزان تجهیزات و برنامه نظامی بری و بحری خود و کیفیت آن قسمت از صنایعی را که ممکن است برای جنگ مورد استفاده واقع شود کاملاً و صریحاً باستحضار یکدیگر برسانند .

ماده نهم

يك کمیسیون دائمی تشکیل خواهد شد برای اینکه نظر خود را در طرز اجرای مندرجات ماده اول و ماده هشتم و بطور کلی در مسائل مربوط به قشون بری و بحری و هوایی بشوری تقدیم نماید .

ماده دهم

اعضاء جامعه تعهد مینمایند که تمامیت ارضی و استقلال سیاسی کنونی همه اعضاء جامعه را محترم شمرده و از هر گونه تجاوز خارجی آنرا محفوظ بدارند . در موقع تجاوز یا تهدید یا خطر چنین تجاوزی شوری و سائلی را تهیه خواهد کرد که این تعهد را تأمین بنماید :

۱- صریحاً اعلام میشود که در هر جنگ یا تهدید جنگی خواه مستقیماً مربوط بیکس ار اعضاء جامعه باشد و خواه نباشد جامعه بالتمام ذی نفع و مکلف است برای صیانت حقیقی صلح ملل اقدامات لازمه بعمل بیاورد .

در چنین موردی نظر بتقاضای هریک از اعضاء جامعه رئیس دارالانشاء بفوریت هیئت اجراییه را دعوت باجلاس مینماید .

۲- و نیز اعلام میشود که نسبت به هر قضیه که مخل روابط بین المللی بوده و صلح یا مناسبات حسنه ملل را که صلح متوقف بر آن است تهدید کند هریک از اعضاء جامعه

حق دارد جلب توجه مجمع عمومی یا شورای را بنماید .

ماده دوازدهم

۱- تمام اعضاء جامعه موافقت دارند که هرگاه فیما بین آنها اختلافی بروز کند اختلاف مزبور را بحکمیت یا تسویه قضائی محول یا رجوع به شورای خواهند نمود و نیز موافقت دارند که در هیچ موردی قبل از انقضاء سه ماه بعد از صدور حکم حکمیت یا تسویه قضائی یا راپرت شوری متوسل بجنک نشوند.

۲- در تمام مواردی که در این ماده پیش بینی شد است حکم قضیه باید در مدت مناسبی صادر شود و شورای نیز مکلف است در ظرف ششماه از تاریخ شروع برسدگی بدعوی راپرت خود را تهیه نماید .

ماده سیزدهم

۱- اعضاء جامعه موافقت دارند که هرگاه بین آنها اختلافی رخ دهد که بعقیده ایشان بوسیله حکمیت یا تسویه قضائی قابل حل بوده و تصفیه آن بطور رضایت بخش از طرف دیپلماتیکی ممکن نشود آن اختلاف را بالتام بحکمیت یا تسویه قضائی رجوع نمایند .

۲- مسائل مذکوره در ذیل از مسائلی شناخته شده که بطور کلی بوسیله حکمیت یا تسویه قضائی قابل حل است (۱) اختلاف راجع به تفسیر عهدنامه (۲) بهر مسئله از مسائل حقوق بین الملل (۳) بامری که اگر واقعیت آن محقق شود موجب نقص یکی از تعهدات بین المللی است (۴) به کمیت یا نوع جبران خساراتی که بچنین نقض عهد تعلق میگردد .

۳- مرجع دعوی دیوان داوری دائمی بین المللی است باهر محکمه و دیوانی که اصحاب دعوی اختیار کنند یا در قرارداد های سابقه پیش بینی کرده باشند .

۴- اعضاء جامعه متعهد میشوند از روی کمال صمیمیت احکام صادره را اجرا نمایند و هر عضو جامعه که با حکام مزبوره تمکین کند بر او قیام بجنک نمایند . چنانچه احکام مذکور بموقع اجرا گذاشته نشود شورای اقدامات لازمه که اجراء حکم را تامین مینماید پیشنهاد خواهد نمود .

ماده چهاردهم

شوری مامور است لایحه تأسیس دیوان دائمی داوری بین المللی را تهیه نموده

وباعضاء جامعه عرضه بدارد دیوان مزبور برای کلیه اختلافات بین المللی که اصحاب دعوی باو رجوع نمایند صالح است بهلاوه در هر اختلاف یا هر مطلبی که شوری با مجمع عمومی باو مراجعه نمایند اظهار عقیده او مشورتی بوده و الزامی نیست .

ماده پانزدهم

۱- هرگاه مابین اعضاء جامعه اختلافی رو دهد که محتمل قطع روابط باشد و برطبق ماده ۱۳ بحکمیت یا تسویه قضائی رجوع نشده باشد اعضاء جامعه موافقت دارند که آنرا بشوری رجوع کنند بنا براین بمجرد آنکه یکی از اصحاب دعوی رئیس دارالاشعار از حدوث اختلاف مطلع نمود رئیس مزبور اقدامات لازمه را برای تحقیقات و مذاقه عمل بعمل خواهد آورد .

۲- طرفین اختلاف باید هرچه زود تر شرح دعوای خود را با دلایل و اسناد مثبت بشوری بفرستند و شوری میتواند حکم بانتشار فوری آن بدهد .

۳- شوری سعی خواهد بود که رفع اختلاف را بنماید .
اگر موفق شد احوال و توضیحات و مواد تصفیة آن اختلاف را باندازه که مفید میداند انتشار میدهد .

۴- در صورت عدم موفقیت شوری بانفاق یا با کثرت آراء برای اعلام کیفیت اختلاف راپرتی انتشار داده عادلانه ترین و مناسبترین راه حلی که بنظرش میرسد در آن راپرت توصیه میکند .

۵- هریک از اعضاء جامعه که نماینده در شوری دارد نیز میتواند شرح حال، اختلاف و عقاید خود را در آن باب انتشار بدهد .

۶- هرگاه راپرت شوری بانفاق آراء صادر شود (صرف نظر از رأی نمایندگان اصحاب دعوی) اعضاء جامعه متعهدند که بهر کدام از طرفین دعوی که عقیده شوری را قبول نموده باشد اعلان جنگ ننمایند .

۷- در صورتیکه با صرف نظر از رأی نمایندگان متداعیین راپرت شوری بانفاق آراء صادر نشود اعضاء جامعه حق خواهند داشت هر قسم که برای حفظ حق و عدالت لازم میدانند اقدام نمایند .

۸- هرگاه یکی از طرفین مدعی باشد که موافق حقوق بین‌المللی قطع‌دعوی منحصرأ مربوط بخود او است و شوری نیز این نظر را تصدیق بنماید این فقره راپرت خود اظهار و از ارائه راه حل احتراز خواهد نمود .

۹- شوری میتواند در تمام مواردیکه در این ماده پیش بینی شده اختلاف را به مجمع عمومی عرضه بدارد تقاضای یکی از متداعیین نیز موجب احاله آن اختلاف به مجمع عمومی میشود ولی تقاضای مزبور باید در ظرف چهارده روز بعد از طرح اختلاف در شوری بعمل آید .

۱۰- در تمام مسائلی که در مجمع عمومی طرح میشود مقررات این ماده و ماده ۱۲ که مربوط بعملیات و اختیارات شوری میباشد در مورد عملیات و اختیارات مجمع عمومی نیز مرعی است . هر راپرتی از مجمع عمومی که باتصدیق نمایندگان اعضاء جامعه که عضو شوری نیز هستند صادر شود و اکثریت نمایندگان اعضاء دیگر جامعه هم (صرف نظر از نمایندگان طرفین) تصدیق داشته باشند دارای همان اثر راپرت شوری است که باتفاق آراء اعضاء آن (صرف نظرا از نمایندگان طرفین) صادر شده است .

ماده شانزدهم

۱- هرگاه یکی از اعضاء جامعه برخلاف التزاماتی که مطابق مواد دوازدهم سیزدهم و پانزدهم برعهده گرفته است متوسل بجنک شود مثل این است که نسبت بتمام اعضاء دیگر جامعه باب مخصوصه را باز کرده است و اعضاء جامعه ملزمند: اولاً روابط تجارتي و اقتصادي را باوی بفوریت قطع نمایند ثانیاً هرگونه رابطه رافی مابین اتباع خود و اتباع دولتی که نقض عهد نموده است منع کنند ثالثاً تمام مرادوات مالی یا تجارتي یا شخصی بین اتباع این دولت و اتباع دول دیگر را خواه عضو جامعه باشند و خواه نباشند مقطوع نمایند .

۲- در این مورد شوری مکلف است که بدول مختلفه ذی نفع تهیه مقدار قوای نظامی بری و بحری را توصیه نماید تا بوسیله آن قوی اعضای جامعه در قوای مسلحه که باید دولت متخلف را بر رعایت تعهدات جامعه الزام کند شرکت نمایند - بعلاوه

اعضاء جامعه توافق میکنند که در اجراء مقدمات اقتصادی و مالی مقرر در این ماده به یکدیگر مساعدت نمایند تا آنکه خسارات و زحمات حاصله از اقدامات مذکور حتی الامکان قلیل باشد و همچنین یکدیگر تقویت مینمایند برای جلوگیری از هراقدام مخصوصی که دولت ناقض عهد بر ضد یکی از آنها نماید - و نیز عبور قشون هر عضو جامعه را که داخل در عملیات مشترک به - رای محترم داشتن تعهدات جامعه است از خاک خود تسهیل مینمایند .

۴- هر عضوی را که بواسطه نقض یکی از التزامات اساسنامه مقصر شده باشد می توان از جامعه خارج نمود. این اخراج بحکم آراء تمام اعضاء دیگر جامعه است که در شوری نمایند داند .

ماده هفدهم

۱- در مورد اختلاف بین دو مملکتی که فقط یکی از آنها عضو جامعه است و یا در موردیکه طرفین اختلاف هیچ کدام عضو جامعه نیستند آن مملکت یا ممالک خارج از جامعه را باید دعوت کرد که بهمان تعهدات اعضاء جامعه راجع بتصفیه اختلافات با شرایطیکه شوری عادلانه بدانند عمل کنند . هرگاه دعوت مزبور پذیرفته شود مدلول ماده دوازدهم و سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم با جرح و تهدیلاتی که شوری لازم بدانند در مورد آنها اعمال خواهد گردید .

۲- شوری بمجرد ارسال دعوت نامه مشغول تحقیق در اوضاع و احوال مربوطه باختلاف میشود و اقداماتی را که رای آن مورد مخصوص بهتر و مؤثر تر بدانند پیشنهاد میکنند .

۳- چنانچه مملکتی که برای رفع دعوی بقبول تعهدات جامعه دعوت شده است استنکاف نموده و نسبت بیک عضو جامعه متوسل بجنک شود مدلول ماده شانزدهم در مورد وی مجرا خواهد گشت .

۴- در صورتیکه طرفین دعوی از قبول تعهدات جامعه برای تصفیه اختلاف استنکاف نمایند شوری میتواند اقدامات لازمه و پیشنهادهای مقتضی بنماید تا از مخاصمه جلوگیری شده و برای دعوی راه حلی یافت شود .

ماده هیجدهم

از این بپعد هر عهدنامه و پاتعهد بین المللی که یکی از اعضاء جامعه منعقد نماید اید بفوریت به ثبت دارالانشاء رسیده و بوسیله همان اداره باسرع و سایل طبع و انتشار ابد. هیچیک از این عهدنامه ها و تعهدات بین المللی قبل از ثبت گردیدن لازم الاجرا نخواهد شد .

ماده نوزدهم

مجمع عمومی میتواند گاه گاهی اعضاء جامعه را دعوت کند که در عهدنامه هایی که غیر قابل اجرا شده و همچنین در اوضاع بین المللی که ادامه آن برای صلح عمومی دنیا و جب خطر شده است تجدید نظر نمایند .

ماده بیستم

۱- اعضاء جامعه ملل این مقررات را ناسخ کلیه تعهدات یا مقاولات دات البینی خود که با مدلول این مقررات مغالفت دارد میشناسند و تعهد رسمی مینمایند که از این بپعد یچگونه تعهدی را که با مفاد مقررات حاضر مغالط باشد تقبل نمایند .
۲- هر یک از اعضاء که قبل از ورود در جامعه تعهداتی مغالط با مقررات این اساسنامه نموده باشد مکلف است اقدامات فوری برای آزاد شدن از آن بعمل آورد .

ماده بیست و یکم

از تعهدات بین المللی آنچه موجب استقرار صلح است از قبیل معاهدات راجع حکمیت و قرارداد های اختصاصی محلی مانند اصل مونرو مغالط با هیچکدام از قررات این عهدنامه شمرده نمیشود .

ماده بیست و دوم

۱- در مورد اراضی یا مستعمراتی که در نتیجه جنگ اخیرا از تحت سلطنت مالکی که قبلا بر آنها حکمرانی داشته اند خارج گردیده و سکنه آن نقاط مردمانی یباشند که با اوضاع مشکله عصر حاضر هنوز توانائی اداره کردن خود را ندارند اصول یل مجرا خواهد گشت: سعادت و ترقی این اقوام وظیفه مقدس مدنیت است و شایسته آنکه در اساسنامه حاضر تضمیناتی برای اجراء این وظیفه پیش بینی شود .
۲- بهترین طریقه عملی اجرای اصل مزبور آنست که قیمومت چنین اقوام بمعده

ملل متمدنه و اگذار شود که در پرتو قدرت و تجربه یا موقع جغرافیائی خود بهتر از سایر ملل بتوانند عهده دار این مسئولیت شده و همچنین قبول این وظیفه را بنمایند. این قیومت را بسمت دولت قیم (مانداتر) و بنام جامعه ملل اجرا خواهند نمود.

۳- کیفیت قیومت بر حسب میزان ترقی و موقع جغرافیائی و اوضاع اقتصادی و سایر خصائص قومیکه تحت قیومت واقع میگردد متفاوت باید باشد.

۴- باره اقوام که سابقاً جزء سلطنت عثمانی بوده اند بدرجه از ترقی نایل شده اند که میتوان آنها را موقتاً بسمت ملت مستقل شناخت بشرط آنکه نصایح و کمک يك دولت قیم راهنمای اداره آنها بشود تا زمانی که خودشان لایق شوند که بنهائی خود را اداره کنند. - برای انتخاب دولت قیم تمایلات خود آن اقوام باید در نظر گرفته شود.

۵- میزان نشو و ارتقاء اقوام دیگر خاصه افریقای مرکزی ایجاب مینماید که دولت قیم تعهد اداره آن حدود را بنماید بشرط اینکه جلوگیری از عادات ردیه از قبیل برده فروشی و معامله اسلحه و الکل فروشی بعمل آمده آزادی وجدان و ادیان تضمین گردیده و هیچگونه محدودیتی برای آنها نباشد بغیر از قیودیکه حفظ نظم و حسن اخلاق آنها الزام می نماید و همچنین بنای قلاع و مواقع نظامی بحری در آنجا ممنوع شده و باهل محل تعلیمات نظامی بغیر از آنچه لازمه خدمت پلیس و دفاع حدود است داده نشود و موجبات شرایط تساوی معاملات و تجارت را برای اعضاء دیگر جامعه تأمین نماید.

۶- بالاخره در قسمتهای دیگر از افریقای جنوب غربی و باره جزایر واقع در جنوب اقیانوس کبیر بواسطه قلت جمعیت یا محدود بودن مساحت یا دوری از مراکز مدنیت یا همجوار بودن با حدود خود دولت قیم بهترین وسائل اداره شدن اینست که جزء لایتنجای خاک دولت محسوب شده و قوانین آن دولت در مورد آنها معمول و مجری گردد لیکن بشرط آنکه تأمیناتی که بر عایت اهالی بومی فوق ذکر شده مجرز باشد.

۷- هر دولت قیم باید هر سال راپرتی راجع به مملکتی که در تحت قیومت اوست بشوری تقدیم دارد.

۸- هر گاه میزان تسلط یا نظارت یا کیفیت اداره دولت قیم نسبت به مملکتی که تحت قیومت واقع میشود قبلاً موضوع قراردادی بین اعضاء جامعه نشده باشد این مسائل بالخصوص باید بتوسط شورای جامعه تشخیص شود .

۹- يك کمیسیون دائمی تشکیل و مأمور خواهد شد راپرتهای سالیانه دول فیم را دریافت و ملاحظه کرده نظر خود را در قضایای مربوطه بقیه قیومت بشوری اشعار دارد.

ماده بیست و سوم

بارعایت مقررات قراردادهای بین المللی موجوده امروزه و باقراردادهایی که در آتی به منعقد بشوند و با موافقت آنها اعضاء جامعه تعهد مینمایند که :

اولاً سعی نمایند که برای کار مردان و زنان و اطفال در حدود مملکت خودشان و ممالکی که روابط تجارتي و صنعتی ایشان بر آنها بسط دارد شرایط منصفانه و انسانیت پرورانه تأمین و نگاهداری کنند و برای نیل باین مقصد مؤسسات بین المللی لازم را تأسیس و حفظ نمایند .

ثانیاً ملتزم میشوند سلوك منصفانه را نسبت باهالی بومی اراضی که در تحت اداره آنها هستند تأمین بنمایند .

ثالثاً جامعه را مأموریت میدهند که در قراردادهای راجع بخرید و فروش نسوان و اطفال و تجارت تریاک و سایر ادویه مضره تفتیش عمومی بنماید .

رابعاً جامعه را مأموریت می دهند که در تجارت اسلحه و مهمات با ممالکی که نظارت این امور در آنجا مستلزم حفظ منافع عمومی است نظارت نماید .

خامساً - وسایل لازمه اتخاذ خواهند کرد برای تأمین و حفظ آزادی خطوط ارتباط و ترانزیت و همچنین معامله منصفانه نسبت بتجارت تمام اعضاء جامعه ولیکن مسلم است که احتیاجات خاصه نواحی ویران شده در جنك ۱۹۱۴-۱۹۱۸ رعایت خواهد شد .

سادساً - سعی خواهند بود که برای جلوگیری و مدافعه از امراض اقدامات بین المللی را بعمل آورند .

ماده بیست و چهارم

۱- تمام دوائر بین‌المللی که قبلاً بموجب عهد نامه‌های جمعی تأسیس شده‌اند در صورت قبول متعاهدین در تحت حکم جامعه قرار خواهند گرفت .

همین ترتیب برای تمام دوائر و کمیسیونهائی که برای ترتیب امور بین‌المللی در آتیه تأسیس خواهند شد مجربست

۲- در مورد کلیه مسائل بین‌المللی که بوسیله قراردادهای عمومی مقرر شده‌ولی در تحت نظارت کمیسیونها یا دوائر بین‌المللی واقع نیستند دارالانشاء در صورت تقاضای طرفین و رضای شورای جامعه هر گونه اطلاعات مفیده باید جمع‌آوری نموده و به‌دول ابلاغ نماید و بعلاوه هر نوع مساعدتیکه لازم مقتضی باشد بعمل آورد .

شوری میتواند اتخاذ تصمیم نماید که مصارف هر دایره یا کمیسیون را که تحت اقتدار جامعه است جزو مخارج دارالانشاء قرار دهند .

ماده بیست و پنجم

اعضاء جامعه ملتزم میشوند که تأسیس و همکاری تشکیلات داو طلبانه صلیب احمر ملل را که بموجب قوانین مملکتی مجاز هستند و مقصودشان بهبودی حفظ‌صحت و جلوگیری امراض و تخفیف‌الام مردم باشد تشویق و ترغیب نمایند .

ماده بیست و ششم

۱- اصلاحاتی که در این اساسنامه بشود باید بتصویب اعضاء جامعه که جزو شوری هستند و همچنین بتصویب اکثریت دولی که در مجمع عضویت دارند برسد و پس از این تصویب معتبر خواهد بود و بموقع اجرا گذاشته خواهد شد .

۲- هر یک از اعضاء جامعه حق دارد از قبول اصلاحاتی که در این اساسنامه بعمل بیاید خود داری کند و در این صورت از عضویت جامعه خارج میشود (۱)

(۱) متن این میناق از (رساله در تشکیلات جامعه ملل و مقصودی که از آن در نظر است) طبع

تهران سال ۱۳۱۰ اقباس شده است

منابع وماخذ کتاب

۱- کلیات در باره سیاست دول اروپا پس از جنگ جهانی اول

Baumont (Maurice) – La Faillite de la Paix 1918– 1939
Paris (Presses Universitaires de France) 1951 2 Vols :

I– De Rethondes à Stresa 531 Pages .

II– De l'affaire éthiopienne à la guerre. Paginé–
533 à 950

Chastenet (Jacques) – Vingt ans d'histoire diplomatique ,
Genève (M. du monde) 1946–246 p.

Carr (Ed. Hallett) – The Twenty year's Crisis 1919 – 1939 .
London (Mac· Millan) 1942, 313 p.

Lee (Dwight E.) – Ten years The world on the way to war –
1930 – 1940, Boston 1942 – 443 p.

Jordan (w.m.) – Great Britain France and the German problem 1918 – 1939, London (Oxford University pr.) 1944. 232 p.

Rain (Pierre) – L'Europe de Versailles paris payot 1945 314p.

Renouvin (pierre) – Les Relations Internationales 1914–1945.
centre de documentation Universitaire) 1950–1951 paris 325 pages

۲- درباره مسئله آلمان و روابط آن دولت با فرانسه و انگلیس و بلژیک

Bréal (Auguste) – Philippe Berthelot Paris 1937. 249 P.
(Gallimard)

Chastenet (Jacques) – Raymond poincaré Paris 1948 – 313 P
(Julliard)

Churchill (Winston) – La deuxième guerre mondiale (trad .
de l'anglais. Paris Tom I. L'orage approche 2vol. 1948 - 436 + 391
P. Paris 1930

Clémenceau (Georges) – Grandeurs et misères d'une victoire
Paris 1930 Tom. IV 374p. (Plon)

Dorten (Dr. J.A) – La tragédie Rhénane Paris (R.Laffont)
1645 – 271 p.

Flandin (P.E.) – Politique française 1919- 1940 Paris (Edit. Nouvelles.) 1947 - 467 p.

François - Poncet (A.) – De Versailles à Potsdame . Paris - (Flammarion) 1948. 309 p.

Herriot (Edouard) – Jadis, tom. II D'une guerre à l'autre – 1934 – Paris 651p. (Flammarion) 1952

Jones (Thomas) – Lloyd Georges, Cambridge, (Mass.) 1951 - 330 p.

Medlicott (William M.) – British foreign Policy since Versailles 1919 - 1939 London 1942 - 344 p.

Miller (Jane K.) – Belgian Foreign Policy between two wars 1919-1940 New- york 1951 337 p.

Paul – Boncour (J.) – Entre deux guerres : Souvenirs sur la troisième République, Paris (plon) 1945-46 3vols.

Vol. II Les Lendemain de la victoire 1919 - 1934 435 p.

Vol. III. Sur les chemins de la défaite 1935 - 1940 330 p.

Stresemann (G.) – Six années de politique allemande. Les – papiers de stresemann (trad. de l'allemand) paris (plon) 1932 – 33 3 Vols .

T I. La Bataille de la Ruhr. La conférence de Londres – 1923 – 1924

T.II. Locarno et Genève 1925 – 1926

T. III. De Thoiry à la mort de Stresemann 1926 – 1929

Suarez (Georges) – Briand , sa vie Son œuvre , Paris (plon) 1938- 1941 6 vol.

T.V. L'artisan de la Paix 1918-1923

T.VI. L'artisan de la Paix 1923-1932

Tardieu (André)– La Paix, Paris (Payot) 1921 520 P.

Tirard (Paul) – La France sur le Rhin. Douze années d'occupation Rhénane Paris (Plon) 1930 518P.

Weill-Raynal (Et.) – Les Réparations allemandes et la France, Paris 1948 3 Vols. (Nouvelles édit Latines)

Wolfers (Arnold) – Britain and France between two Wars New-York 1940 467p.

٢- راجع بجامعه ملل و امنیت دسته جمعی

Brugière (Pierre F.) - La Sécurité Collective 1919-1945 Paris (A. Pedon) 1946 379p.

Claud - Albert Colliard - Droit International et histoire diplomatique 1948 Paris 527P.

La Pradelle (A. de) - La Paix Moderne (1899 - 1945)-De La Haye à San Francisco Paris (Ed. Internationales) 1947 528 p.

Murray (Gilbert) - From the League to U. N. London - (Oxford. Univ. pr.) 194 821p.

Tucker (W. Rayburn) - The Attitude of the British Labour Party towards European and Collective Security Problems, 1920-1939 Genève (Inst. Univ. Hte. Etud. Inte.) 1950 270p.

٤- دوران هیتلر بین سال ١٩٣٣ و جنگ جهانی دوم

Bonnet (Georges) - Défense de la paix, Genève 1946-1948, 2 Vol. 270 p.

Benoist - Méchin - Histoire de l'armée Allemande t. II 1919-1926 paris 1938. 696 p.

Ciano (Cte. Galeazzo) - Les Archives Secrètes du Comte Ciano 1936 - 1942 (trad. de l'italien). (Plon) 1948 501 p.

François - poncet (André) - Lettres secrètes échangées de Janv. 1940 au mai 1943 par Hitler et Mussolini (Introd. Fr. -poncet.) 1946. 191 p.

François - poncet (André) - Souvenirs d'une ambassade à Berlin Sep. 1931 oct. 1938 paris-1946. 357 p.

Freytagh Loringhoven - La politique étrangère de L'Alle - magne 1933 -1941 (traduit de l'allemand) paris 1942 332 p.

Gamelin (Général) . - Servir, Paris (Plon) 1946-1947 3vols.

Mussolini (Benito) - The Fall of Mussolini, His own story New-york 1948 212 p.

Reynaud (paul) - La France a Sauvé l' Europe, Paris - 1947 2 vols .

Toynbee (Arnold J.) - Survey of International Affairs . London (oxford University Press) tom. I 1920-1923.

Weizsacker (Ernst. Von) - Mémoires . chicago (Regnery) 1951 323 p.

فهرست مطالب کتاب

مقدمه از صفحه یکم تا بیستم

فصل اول - نکاتی چند در باره تنظیم مقررات صلح اروپا (۱۹۱۹)
از صفحه ۱ تا صفحه ۱۸

اول - مواعینی که در راه تنظیم معاهدات صلح وجود داشت دوم - راه
حلهائی که از طرف متفقین قبول شد ۷ الف اجرای اصل ملیت ها ۷ - مسئله مرز آلمان
ولهستان ۸ - ب - مسئله آلمان ۱۰ ج - مسئله روسیه ۱۲ - سوم اقداماتی که برای حفظ
سازمان ارضی که معاهدات صلح برقرار کرده بیش بینی شده بود ۱۴

فصل دوم - نظریات دو تنهای بزرگ در مسائل مهم اروپا و بالخصوص
موضوع آلمان بلافاصله پس از معاهدات صلح (۴۰ - ۱۹۱۹) از صفحه ۱۹
تا صفحه ۴۴

طرز عمل و سیاست دول فاتح جنگ جهانی اول در موقع مذاکرات صلح
۲۶ - از نظر فرانسه ۲۶ - ۲ - نظر مصادر امور ایالات متحده آمریکا ۲۸ - ۳ - سیاست
انگلستان ۳۶ - ۴ - نظر ایتالیا ۴۰ -

فصل سوم - مسئله آلمان بین سالهای ۱۹۳۰ - ۱۹۴۰ از صفحه ۴۴ تا
صفحه ۶۶

مرحله اول سیاست فرانسه در آلمان (۱۹۲۴ - ۱۹۲۰) ۱ - مسئله غرامات ۴۵ -
۲ - مسئله خلع سلاح آلمان ۵۰ -

فصل چهارم - مرحله دوم حل مسئله آلمان (۱۹۳۰ - ۱۹۴۴) از صفحه
۶۶ تا صفحه ۸۰

مرحله اول سالهای ۱۹۲۴ - ۱۹۲۵ صفحه ۷۰ - پرداخت مجدد غرامات ۷۰ -
قرارداد لوکارنو ۷۳ .

فصل پنجم - مرحله دوم روابط فرانسه و آلمان و ادامه سیاست اشتراک
۱۹۴۹ - ۱۹۴۶) از صفحه ۷۹ تا ۸۹

ملاقات توآری و ادامه سیاست همکاری بین آلمان و فرانسه در مسئله

گرامات ۸۰

فصل ششم - مسائل کلی مربوط به سازمان روابط بین دول اروپا و جهان از صفحه ۸۹ تا صفحه ۱۱۸

I - اقدامات و ابتکارات جامعه ملل برای جستجوی طرق آرام حمل و عقد اختلافات ۹۰ - الف - تقویت میثاق جامعه ملل ۹۰ - ب - مسئله خلع سلاح ۹۹ - خلع سلاح بحری ۱۰۰ - ج - صلح اقتصادی ۱۰۷ - II - سیاست اتانزونی آمریکا ۱۱۱ - سیاست آمریکا در باره اروپا ۱۱۱ - ۱ - مسئله قروض جنگ ۱۱۲ - ۲ - روش آمریکا در مسائل سیاسی ۱۱۵ -

فصل هفتم - نتایج بحران اقتصادی سالهای ۴۲ - ۱۹۴۹ در سیاست بین المللی از صفحه ۱۱۸ تا صفحه ۱۳۰

۱ - نتایج اقتصادی و مالی بحران ۳۲-۱۹۲۹ صفحه ۱۲۰-۱ - مسئله الحاق اتریش و آلمان ۱۲۰ - روش انگلستان ۱۲۳-۲ - مسئله گرامات ۱۲۴ -

فصل هشتم - عکس العمل بحران اقتصادی در آلمان و شروع دوران هیتلر (ژانویه ۱۹۳۳) از صفحه ۱۳۰ تا صفحه ۱۴۲

نتایج سیاسی بحران اقتصادی (۱۹۳۳-۱۹۲۹) در کشور های آلمان و ایتالیا صفحه ۱۳۳-I - در آلمان ۱۳۳-II - در ایتالیا ۱۳۷

فصل نهم - سیاست دولت آلمان بین سالهای ۱۹۴۳ و ۱۹۴۵ از صفحه ۱۴۲ تا ۱۶۶

۱ - قطع رابطه آلمان با جامعه ملل ۱۴۲ - ۲ - مسئله آلمانیهای که خارج از آلمان میزیستند ۱۴۹ - ۱ - تعدیل روابط آلمان با لهستان ۱۴۹ - ۲ - جنبه دیگر سیاست آلمان - مسئله اتریش ۱۵۳ - ۳ - روش هیتلر در مقابل فرانسه ۱۶۰ - ۳ - استقرار مجدد نظام وظیفه در آلمان (۱۶ مارس ۱۹۳۵) ۱۶۲ -

فصل دهم - موضوع حبشه و بحرانی که در روابط بین المللی در سالهای ۱۹۳۴-۱۹۳۵ پیش آمد از صفحه ۱۶۶ تا صفحه ۱۸۴

I - مرحله اول بحران ۱۶۹ II - مرحله دوم بحران بین حبشه و ایتالیا ۱۷۵ - طرح لاوال - هور ۱۷۸ - III - نتایج بحران بین حبشه و ایتالیا : ۱ - در سیاست دولتها در مدیترانه ۱۸۱ - ۲ - تضعیف جامعه ملل ۱۸۳ -

فصل یازدهم - بحران ماه مارس ۱۹۳۶ از صفحه ۱۸۴ تا صفحه ۲۰۵

I - علل بحران ماه مارس ۱۹۳۶ - قرارداد و موافقت نامه بحری آلمان و انگلیس ۱۸۴ - تأثیر قرارداد فرانسه و شوروی ۱۸۸ - ۲ - عکس العمل دولتهای امضاء کننده پیمان لوکارنو در مقابل این بحران یعنی اشغال ناحیه رنازی - بوسیله ارتش آلمان ۱۹۱ - ۳ - نتایج اشغال مجدد منطقه رن - بوسیله هیتلر ۱۹۷ - نتیجه اول : تطورات و تغییراتی است که در دولت اطریش پیش آمد ۱۹۹ - نتیجه دوم این واقعه سیاست جدید دولت بلویک است ۲ - ۲ .

فصل دوازدهم - تهدید خصومت بین دول اروپا و تشکیل بلو کهای متخاصم (۱۹۳۷-۱۹۳۶) از صفحه ۴۰۵ تا صفحه ۴۲۷

۱ - سیاست توسعه و بسط تسلیحات ۲۰۵ - در آلمان ۲۰۵ - در ایتالیا ۲۰۸ - در فرانسه ۲۱۰ - در اتحاد جماهیر شوروی ۲۱۱ - در انگلیس ۲۱۳ - ۲ - جنک داخلی اسپانی یعنی جنک غیر مستقیم بین دول معظم (۱۹۳۶-۳۹) ۲۱۵ - منافع ایتالیا ۲۱۷ - منافع آلمان ۲۱۸ - منافع فرانسه و انگلیس ۲۱۸ - روش اتحاد جماهیر شوروی ۲۱۹ - ۳ - تشکیل بلو کهای مخالف بین دول بزرگ ۲۲۲ - روش اولیا، ایالات متحده آمریکا شمالی ۲۲۶

فصل سیزدهم بحرانهای سال ۱۹۳۸: آنشلوس یا الحاق اطریش بآلمان و قرارداد مونیخ از صفحه ۴۲۷ تا صفحه ۴۳۸

مسئله الحاق اطریش بآلمان (مارس ۱۹۳۸) ۲۲۸ - پلان تاوس ۲۲۸ - ملاقات شوشنیک و هیتلر در برتسگادن ۲۲۹ - مقاومت شوشنیک ۲۳۰ - الحاق اطریش بآلمان ۲۳۳ - روش ایتالیا در برابر آنشلوس ۲۳۳ - روش فرانسه و انگلیس در مقابل آنشلوس ۲۳۵ .

فصل چهاردهم - مسئله الحاق آلمانهای چکواسلواکی بآلمان و

کنفرانس مونیخ (سپتامبر ۱۹۳۸) از صفحه ۴۳۸ تا صفحه ۴۴۹

تأثیر آنشلوس در آلمانیهای ناحیه سودت ۲۳۸ - ۱ - بحران در روابط آلمان و چکواسلواکی و مراحل مختلف آن ۲۳۹ - کنفرانس مونیخ ۲۴۳ - ۲ - انعکاسات بین المللی این بحران ۲۴۴ - روش فرانسه ۲۴۴ - روش لهستان ۲۴۷ - روش اتحاد جماهیر شوروی ۲۴۷ - روش انگلستان ۲۴۸ .

ضمیمه - میثاق جامعه ملل از صفحه ۴۵۰ تا ۴۶۲

منابع و مأخذ کتاب از صفحه ۲۶۸ تا ۲۷۰

غلطنامه

حالآنکه در تصحیح این کتاب دقت کافی شده است معینا بعضی اعلاط چاپی در آن ملاحظه میشود البته ذکر همه آنها در غلط نامه بنظر لازم نمیآید زیرا برخی از آنها را خوانندگان بقرینه میتواند تصحیح فرماید چنانکه فیالمثل میلیونملیون واریتره و دولوس دلفوس و طوارت نظارت و جامه ملل در بعضی صفحات مجمع اتفاق ملل یا مجمع ملل غلط ذکر شده و دستخوش دست خوش و طرف دیگر طرفدیگر و داشت که داشتکه و دول به دول و بحمله بحمله و نتیجه نتیجه و ارتش ازتش چاپ شده است و اما پاره ای اعلاط فاحش و افتادگیها را نمیتوان ندیده گرفت و از این رو مهمترین آنها ذکر گردید که ذیلا از نظر خوانندگان میگردد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۱۹	بود	بود لیکن مشکلات دیگری که ناشی از عدم اتحاد متفقین بوجود آمده است
۲	۱۳	بود	بود که بصورت کامل دولت آلمان است
۲	۲۳	امر	امری مهم چون
۲	۲۴	زیرا	زیرا عملی شدن این موضوع
۳	۱	ملیت ها میکردید	و دعاوی ملیت ها میکرد
۳	۴	و	و ایک بر متفقین شاق و مشکل بود که در تحقق یافتن این مواعید کمکی بنماید
۳	۱۷		منتفع شود و همین مناسبت از آن
۳	۲۲	در	در مورد
۵	۶	و متفقین	متفقین
۵	۷	خود دارد	وجود دارد
۶	۱۸	بایان قاطع فرانسه	و صاحب بیانی قاطع و رسا در فرانسه
۱۳	۱۵	در صورت	در غیر اینصورت یعنی بحص
۱۴	۱۲	درصد	درصد
۱۵	۱۹	بدون هیچگونه اختلاف بطری	که هیچگونه اختلاف نظری دوباره آن (با استثنای دوباره آن (با استثنای پیرینه)
۱۶	۱۵	اعضاء و مجمع	اعضاء، جامعه ملل
۱۶	۲۰	این مسئله اساسی	این مسئله يك موضوع اساسی
۱۷	۶	معنوی پیش بینی	معنوی در این مورد پیش بینی
۱۷	۹	بینا بین دو طرح آنها بود	بین بین دو طرحی که بوسیله آنها تهیه شده بود
۱۷	۱۲	که پیشتر	در آن بیشتر
۱۷	۱۲	بود نه	بودند تا
۱۹	۶	بین	از

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۳	۲۳	احد رأی اعتماد	برأی اعتماد
۲۴	۲۲	وضع نظامی وارتش	وضع عملیات نظامی وارتش
۲۵	۸	برنستدورف	برستورف
۲۵	۲۱	و مساوت احرى	معاره احرى
۲۶	۲	اؤبشى	از خلال بحثى
۲۷	۸	معروف شده بوده	معروف گردیده قرار گرفته بود
۳۰	۵	اورلاند	اورلاندو
۳۱	۱۳	که سیاست	که سر نوشت و پیشرفت سیاست
۳۲	۴	عقاید عمومى	عقاید و افکار عمومى
۳۳	۱۳	ولى	ولى این مطلب صحیح نیست زیرا
۳۳	۱۵	.	و آنها آنرا رد کردند
۳۴	۱۶	مایل انداز سال ۱۹۱۹ بعد	از سال ۱۹۱۹ بعد مایلند
۳۶	۳	بمنصه	بمنصه
۳۶	۴	انگلستان	انگلستان
۳۸	۲	استاد علوم سیاسى	استاد مدرسه علوم سیاسى
۴۰	۱	داشته باشد	داشته است
۴۰	۲۳	تقسیمى ژآسیای صغیر	تصرف قسمتى از آسیای صغیر را
۴۶	۱۱	وریر مالیه وقت	وزیر مالیه وقت آلمان
۴۹	۷	ژویه ۱۹۳۰	ژویه ۱۹۲۰
۵۳	۱۶	رایشوهر	رایشوهر
۵۴	۹	آحر ام ۱۹۲۱	آحر ماه ۱۹۲۱
۵۶	۴	عقاید عقاید عمومى	عقاید و افکار عمومى
۵۹	۲۴	امان بطرى	امعان بطریشترى
۶۸	۶	ارزش کوشش	ارزش بدل کوشش
۶۸	۱۲	تعقیب از	تعقیب و پیروى از
۶۹	۱	حمایت آلمانیهای واکه	حمایت آلمانیهایى که
۶۹	۲	بماید	باشد
۷۱	۱۲	دروماه ۳ مه	در ماه مه
۷۶	۲۳	بیچوجه بولى	بدون پیروى از سیاست سازش بهیچوجه بولى
۷۶	۲۵	از کشورهای	اولیا، کشور های
۸۱	۱۶	پس از اطلاع	پس از اطلاع از آن
۸۵	۱۱	در ترتیبى	در قبول ترتیبات
۸۶	۷	بقرارداد اصولى	بموافقت اصولى
۸۶	۱۵	قرارداد	در قرارداد
۹۸	۲۰	بجلو گذاشته شد	برداشته شد
۱۱۱	۷۵۴	عقیده عمومى	افکار و عقاید عمومى

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱۶	۱۲	دوك جهان	دول جهان
۱۱۶	۳۰	اشتول	شتول
۱۱۸	۱	فصل ششم	فصل هفتم
۱۱۹	۵	عكس الل های	عكس العمل های
۱۲۱	۱۹	همین طرح بوجود آوردن	همین طرح و بوجود آوردن
۱۲۱	۲۳	صورت گرفته	انجام گرفت
۱۲۲	۱۵	ومصری	ومصری
۱۲۳	۸	موضوع	موضوع یعنی ممانعت از الحاق اطریش با آلمان
۱۲۳	۱۳	حق انعقاد اتحاد	حق انعقاد قرار داد اتحاد
۱۲۴	۱۳	آشلوش	آشلولس
۱۲۹	۳	مطالبه نمایند	مطالبه نمایند
۱۳۰	۱۶	بحالت	بصورتی
۱۳۳	۹	ویبکاری	وشیوع بیکاری
۱۴۱	۳	موحد در دولتها	موجود دولتها
۱۴۱	۱۰	ارسی دیا	اوضی دولتها را در دنیا
۱۴۶	۷۰۶	۱۷ آوریل ۱۹۳۴	۱۸ دسامبر ۱۹۳۳
۱۴۷	۱۲۵۳	دومرك	دو مرك
۱۴۸	۳	۱۹ آوریل	۹ آوریل
۱۴۸	۱۱	۷ آوریل	۱۷ آوریل
۱۵۲	۲۱	کورمیسك	کوربینك
۱۵۳	۱۹	قدوت	قدوت
۱۵۵	۱۰	بكتاب قهوه	بكتاب قهوه
۱۶۲	۱۹	سه سطر	دو سه سطر
۱۷۲	۱۲	يفكر	در صدد
۱۷۳	۱۸	باید دفع شود	باید دفاع شود
۱۷۵	۴	جهازات	جهازات در دریای مدیترانه
۱۷۸	۴	كدورست	كدورت
۱۸۲	۱۷	بسفر	بسفر
۱۸۴	۱۴	جرمت انجام	جرمت اقدام باینكار نمود و اجازه انجام
۱۹۲	۲۴	زیرا	زیرا میگفتند
۱۹۳	۱۸	که بتهنایی	که باید بتهنایی
۱۹۶	۲	میتوانستم	میتوانستیم
۱۹۶	۷	اكر بگویم	که بگویم
۱۹۷	۵	باکمال	باکمال وضوح و
۱۹۷	۱۱	برخودی	مذاکرات و برخوردی
۱۹۷	۲۲	برای نشان دادن	بمنظور نشاندادن

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۰۰	۶	صوت میگرد	صوت میگیرد
۲۰۱	۴	مقصود اشاره	اشاره
۲۰۱	۱۸	در روح ناربهای اطیش	دروازبهای اطیش روح
۲۰۵	۷	باید چکونه	باید دید چگونه
۲۰۶	۱۴	اقتصادی هم	اقتصادی هم اولیا، حکومت آلمان
۲۰۶	۲۰	بسه مصنوعی	پنبه مصنوعی میباشد
۲۰۷	۲	حوانان	حوانان متجلی شد و
۲۰۹	۹ و ۸	چیباو	چیباو
۲۰۹	۳۳	وضع برجستگی	وضع برجستگی اراضی
۲۱۰	۶	سردی باصلاح را	اصطلاح بردی را
۲۱۰	۱۶	۱۲۴ اوب	۲۴ اوت
۲۱۰	۲۴	آی	آن
۲۱۲	۱۸	کفیل سابق دفاع ملی	کفیل سابق کمیساریای دفاع ملی
۲۱۳	۳	اصرار	اقرار
۲۱۴	۱۱	فوریه ۲۷	فوریه ۱۹۳۷
۲۱۶	۳	معروف	معروف به
۲۲۰	۱۴	دول برک	دول بروک
۲۳۱	۱۸	شرایطی	شرایطی تأمین نماید
۲۲۴	۱۱	حورده است	حورده و نصیب آن گردیده است
۲۲۷	۱۰	نقطه	نقطه اروپا
۲۳۰	۱۴	گرفته است	گرفته و اجرا بوده است
۲۳۱	۲۱	سه ساعت بعد	سه ربع ساعت بعد
۲۳۲	۲۲	بنا بر	بنا به
۲۳۸	۵	آلمانیهای	سودهای آلمانی نژاد
۲۴۱	۱۸	برچسکان	برچسکادن
۲۴۷	۱۰	بدهد	میدهد
۲۴۷	۱۱	بمنزله آنستکه کسی بیشتر	برای آنست که کسی زمانی تسلیم میشود
		عقب نشینی کند	
۲۴۷	۱۱	تادر نتیجه انفجار بمب بهتر	تا مزایای بهتری بمدأ بدست آورد
		از بین برود	
۲۴۸	۲۲	وقوع	بروز
۲۵۲	۲۰	اطهار نامه	اطهار نامه
۲۵۷	۵	انقضاء	انقضاء

انتشارات دانشگاه تهران

- ۱ - وراثت (۱) تألیف دکتر عزت‌الله حبیری « « محمود حسابی
- ۲ - A Strain Theory of Matter ترجمه « « رزوه سپهری
- ۳ - آراء فلاسفه در باره عادت تألیف « « نعمت‌الله کیهانی
- ۴ - کالبدشناسی هنری بتصحیح سعید نفیسی
- ۵ - تاریخ بیهقی جلد دوم تألیف دکتر محمود سیاسی
- ۶ - بیماریهای دندان « « سرهنگ شمس
- ۷ - بهداشت و بازرسی خوراکیها « « دیبج‌الله صفا
- ۸ - حماسه سرانی در ایران « « محمد مبین
- ۹ - مزیسنات و تأثیر آن در ادبیات پارسی « « مهندس حسن شمسی
- ۱۰ - نقشه برداری جلد دوم « « حسین گل‌گلاب
- ۱۱ - گیاه شناسی بتصحیح مدرس رضوی
- ۱۲ - اساس الاقتباس خواجه نصیر طوسی تألیف دکتر حسن ستوده تهران
- ۱۳ - تاریخ دیپلوماسی عهومی جلد اول « « علی اکبر برین
- ۱۴ - روش تجزیه وراهم آورده دکتر مهدی بیانی
- ۱۵ - تاریخ افضل - مدایع الازمان فی وقایع کرمان تألیف دکتر قاسم زاده
- ۱۶ - حقوق اساسی « « زین‌العابدین ذوالمجدین
- ۱۷ - فقه و تجارت —
- ۱۸ - راهنمای دانشگاه —
- ۱۹ - مقررات دانشگاه « « مهندس حبیب‌الله نابتی
- ۲۰ - درختان جنگلی ایران —
- ۲۱ - راهنمای دانشگاه بانگلیسی
- ۲۲ - راهنمای دانشگاه بفرانسه
- ۲۳ - Les Espaces Normaux
- ۲۴ - موسیقی دوره ساسانی
- ۲۵ - حماسه ملی ایران
- ۲۶ - زیست شناسی (۴) بحث در نظریه لامارک
- ۲۷ - هندسه تحلیلی
- ۲۸ - اصول گداز و استخراج فلزات جلد اول
- ۲۹ - اصول گداز و استخراج فلزات « دوم
- ۳۰ - اصول گداز و استخراج فلزات « سوم

- ۳۱- ریاضیات در شیمی
 ۳۲- جنگل شناسی جلد اول
 ۳۳- اصول آموزش و پرورش
 ۳۴- فیزیولوژی گیاهی جلد اول
 ۳۵- جبر و آنالیز
 ۳۶- گزارش سفر هند
 ۳۷- تحقیق انتقادی در عروض فارسی
 ۳۸- تاریخ صنایع ایران - طروف سمالین
 ۳۹- واژه نامه طبری
 ۴۰- تاریخ صنایع اروپا در قرون وسطی
 ۴۱- تاریخ اسلام
 ۴۲- جانورشناسی عمومی
 ۴۳- Les Connexions Normales
 ۴۴- کاربرد شناسی توصیفی (۱) - استخوانشناسی
 نگارش دکتر هورفر
 « مرحوم مهندس کریم ساعی
 « دکتر محمد باقر هوشیار
 « « اسمعیل زاهدی
 نگارش دکتر محمدعلی مجتهدی
 « « غلامحسین صدیقی
 « « پرویز نازل خانداری
 « « مهدی بهرامی
 « « صادق کیا
 « « عیسی بهنام
 « « دکتر فیاض
 « « فاطمی
 « « هشتروندی
 « دکتر امیراعلم - دکتر حکیم
 دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس - دکتر نائینی
 نگارش دکتر مهدی جلالی
 « « آ. وارتانی
 « « زین العابدین ذوالمجدین
 « « دکتر ضیاء الدین اسمعیل بیگی
 « « ناصر انصاری
 « « افضل بور
 « « احمد بیرشک
 « « دکتر محمدی
 « « آزر م
 « « نجم آبادی
 « « صفوی گلپایگانی
 « « آهی
 « « زاهدی
 « « دکتر فتح الله امیر هوشمند
 « « علی اکبر پریمن
 « « مهندس سعیدی
 ترجمه مرحوم غلامحسین زیرک زاده
 تألیف دکتر محمود کیهانی
 « « مهندس گوهریان
 « « مهندس میردامادی
 « « دکتر آرومین
 ۴۵- روان شناسی کودک
 ۴۶- اصول شیمی پزشکی
 ۴۷- ترجمه و شرح تبصره علامه جلد اول
 ۴۸- اکوستیک « صوت » (۱) ارتفاعات - سرعت
 ۴۹- انگل شناسی
 ۵۰- نظریه توابع متغیر مختلط
 ۵۱- هندسه ترسیمی و هندسه رقومی
 ۵۲- درس اللغة و الادب (۱)
 ۵۳- جانور شناسی سیستماتیک
 ۵۴- پزشکی عملی
 ۵۵- روش تهیه مواد آلی
 ۵۶- ماهمانی
 ۵۷- فیزیولوژی گیاهی جلد دوم
 ۵۸- فلسفه آموزش و پرورش
 ۵۹- شیمی تجزیه
 ۶۰- شیمی عمومی
 ۶۱- امیل
 ۶۲- اصول علم اقتصاد
 ۶۳- مقاومت مصالح
 ۶۴- کشت گیاه حشره کش پیرتر
 ۶۵- آسیب شناسی

۹۶- مکانیک فیزیک
۹۷- کالبدشناسی توصیفی (۴) - مفصل شناسی

۹۸- درمانشناسی جلد اول

۹۹- درمانشناسی دوم

۱۰۰- گیاه شناسی - تشریح عمومی نباتات

۱۰۱- شیمی آنالیتیک

۱۰۲- اقتصاد جلد اول

۱۰۳- دیوان سیدحسن غزنوی

۱۰۴- راهنمای دانشگاه

۱۰۵- اقتصاد اجتماعی

۱۰۶- تاریخ دیپلوماسی عمومی جلد دوم

۱۰۷- زیبا شناسی

۱۰۸- تئوری سنتیک گازها

۱۰۹- کارآموزی داروسازی

۱۱۰- قوانین دامپزشکی

۱۱۱- جنگلشناسی جلد دوم

۱۱۲- استقلال آمریکا

۱۱۳- کنجکاو یهای علمی و ادبی

۱۱۴- ادوار فقه

۱۱۵- دینامیک گازها

۱۱۶- آئین دادرسی در اسلام

۱۱۷- ادبیات فرانسه

۱۱۸- از سرین تا یونسکو - دو ماه در پاریس

۱۱۹- حقوق تطبیقی

۱۲۰- میکروب شناسی جلد اول

۱۲۱- میز راه جلد اول

۱۲۲- < < دوم

۱۲۳- کالبد شکافی (تشریح علی دست و پا)

۱۲۴- ترجمه و شرح تبصره علامه جلد دوم

۱۲۵- کالبد شناسی توصیفی (۴) - عضله شناسی

۱۲۶- < < (۴) - رگ شناسی

۱۲۷- بیماریهای گوش و حلق و بینی جلد اول

۱۲۸- هندسه تحلیلی

۱۲۹- جبر و آنالیز

۱۳۰- حقوق و برتری اسپانیا (۱۵۵۹-۱۶۶۰)

تألیف دکتر کمال جناب

< < امیراعلم - دکتر حکیم -

دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس

تألیف دکتر عطائی

< < <

< مهندس حبیب الله نابتی

< دکتر گاکیک

< < علی اصغر پورهمایون

بتمصحیح مدرس رضوی

-

تألیف دکتر شیدمر

< < حسن ستوده نهرابی

< علیقهی وزیری

< دکتر روشن

< < جنیدی

< < میمنندی ژاد

< مرحوم مهندس ساعی

< دکتر مجیر شیبانی

-

< محمود شهابی

< دکتر غفاری

< محمد سنگلجی

< دکتر سپیدی

< < علی اکبر سیاسی

< < حسن افشار

تألیف دکتر سهراب - دکتر میر دامادی

< < حسین کاژ

< < < <

< < نعمت الله کیهانی

< < زین العابدین ذوالمجدین

< < دکتر امیراعلم - دکتر حکیم

دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس

< < < <

تألیف دکتر جمشیداعلم

< < کامکار پاریسی

< < < <

< < بیانی

- ۱۰۱- کالبدشناسی توصیفی - استخوان‌شناسی اسب
- ۱۰۲- تاریخ عقاید سیاسی
- ۱۰۳- آزمایش و تصفیه آبها
- ۱۰۴- هشت مقاله تاریخی وادی
- ۱۰۵- فیه مافیه
- ۱۰۶- جغرافیای اقتصادی جلد اول
- ۱۰۷- الکتریسیته و موارد استعمال آن
- ۱۰۸- مبادلات انرژی در گیاه
- ۱۰۹- تلخیص البیان عن مجازات القرآن
- ۱۱۰- دو رساله - وضع العاط و فاعده لاضرر
- ۱۱۱- شیمی آلی جلد اول تئوری و اصول کلی
- ۱۱۲- شیمی آلی «ارگانیك» جلد اول
- ۱۱۳- حکمت الهی عام و خاص
- ۱۱۴- امراض حلق و بینی و حنجره
- ۱۱۵- آنالیز ریاضی
- ۱۱۶- هندسه تحلیلی
- ۱۱۷- شکسته بندی جلد دوم
- ۱۱۸- باغبانی (۱) باغبانی عمومی
- ۱۱۹- اساس التوحید
- ۱۲۰- فیزیک پزشکی
- ۱۲۱- اکوستیک «صوت» (۲) منحنیات صوت - لوله - تار
- ۱۲۲- حراحی فوری اطفال
- ۱۲۲- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (۱)
- ۱۲۴- چشم پزشکی جلد اول
- ۱۲۴- شیمی فیزیک
- ۱۲۶- بیماریهای گیاه
- ۱۲۷- بحث در مسائل پرورش اخلاقی
- ۱۲۸- اصول عقاید و کرائم اخلاق
- ۱۲۹- تاریخ کشاورزی
- ۱۳۰- کالبدشناسی انسانی (۱) سر و کردن
- ۱۳۱- امراض و اگیر دام
- ۱۳۲- درس اللغة و الادب (۴)
- ۱۳۳- واژه نامه فرمگانی
- ۱۳۴- آک یاخته‌شناسی
- ۱۳۵- حقوق اساسی چاپ پنجم (اصلاح شده)
- ۱۳۶- عضله و زیبایی پلاستیک
- ۱۳۷- طیف جذبی و اشعه ایکس
- تألیف دکتر میر بابائی
- « « محسن عزیزی
- نگارش « محمد جواد جنیدی
- « نصرالله فلسفی
- « بدیع الزمان فروزانفر
- « دکتر محسن عزیزی
- « مهندس عبدالله ریاضی
- « دکتر اسمعیل زاهدی
- « سید محمد باقر سبزواری
- « محمود شهابی
- « دکتر عابدی
- « « شیخ
- نگارش « مهدی تمشه
- « دکتر علیم مروستی
- « « منوچهر وصال
- « « احمد عقیلی
- « « امیر کیا
- « « مهندس شبانی
- « « مهدی آشتیانی
- « « دکتر فرهاد
- « « اسمعیل بیگی
- « « مرعشی
- « « علینقی منزوی تهرانی
- « « دکتر ضرابی
- « « بازرگان
- « « خبری
- « « سپهری
- « « زین العابدین ذوالمجدیر
- « « دکتر تقی بهرامی
- « « حکیم و دکتر گنج‌بخش
- « « رستگار
- « « مهدی
- « « صادق کیا
- « « عزیز رفیعی
- « « قاسم زاده
- « « کیهانی
- « « فاضل زندی

- ۱۳۸ - مصنفات افضل الدین کاشانی
 ۱۳۹ - روان شناسی (از لحاظ تربیت)
 ۱۴۰ - ترمودینامیک (۱)
 ۱۴۱ - بهداشت روستائی
 ۱۴۲ - زمین شناسی
 ۱۴۳ - مکانیک عمومی
 ۱۴۴ - فیزیولوژی جلد اول
 ۱۴۵ - کالبدشناسی و فیزیولوژی
 ۱۴۶ - تاریخ تمدن ساسانی جلد اول
 ۱۴۷ - کالبدشناسی توصیفی (۵ قسمت اول)
 سلسله اعصاب محیطی
 ۱۴۸ - کالبدشناسی توصیفی (۵ قسمت دوم)
 سلسله اعصاب مرکزی
 ۱۴۹ - کالبدشناسی توصیفی (۶۱) اعضای حواس پنجگانه
 ۱۵۰ - هندسه عالی (گروه و هندسه)
 ۱۵۱ - اندام شناسی گیاهان
 ۱۵۲ - چشم پزشکی (۲)
 ۱۵۳ - بهداشت شهری
 ۱۵۴ - انشاء انگلیسی
 ۱۵۵ - شیمی آلی (ارگانیک) (۲)
 ۱۵۶ - آسیب شناسی (کانکلیوت استلر)
 ۱۵۷ - تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی
 ۱۵۸ - تفسیر خواجه عبدالله انصاری
 ۱۵۹ - حشره شناسی
 ۱۶۰ - نشانه شناسی (علم العلامات) جلد اول
 ۱۶۱ - نشانه شناسی بیماریهای اعصاب
 ۱۶۲ - آسیب شناسی عملی
 ۱۶۳ - احتمالات و آمار
 ۱۶۴ - الکترایسته صنعتی
 ۱۶۵ - آئین دادرسی کیفری
 ۱۶۶ - اقتصاد سال اول (چاپ دوم اصلاح شده)
 ۱۶۷ - فیزیک (تابش)
 ۱۶۸ - فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد دوم)
 ۱۶۹ - رساله بودونمود
 ۱۷۰ - زندگانی شاه عباس اول
 ۱۷۱ - تاریخ بیهقی (جلد سوم)
 ۱۷۲ - فهرست نشریات ابوعلی سینا بزبان فرانسه

- ۱۷۴- تاریخ مصر (جلد اول) تألیف احمد بهمنش
- ۱۷۵- آسیب‌شناسی آزر دگی سیستم رتیکولو آندوتلیال > دکتر آرمین
- ۱۷۶- نهضت ادبیات فرانسه در دوره رومانتیک > مرحوم زیرک‌زاده
- ۱۷۷- فیزیولوژی (طب عمومی) نگارش دکتر مصباح
- ۱۷۸- خطوط لبه‌های جذبی (اشعه ایکس) > > زندگی
- ۱۷۹- تاریخ مصر (جلد دوم) > احمد بهمنش
- ۱۸۰- سیر فرهنگ در ایران و مغرب زمین > دکتر صدیق‌علم
- ۱۸۱- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد سوم- قسمت دوم) > محمد تقی دانش‌پژوه
- ۱۸۲- اصول فن کتابداری > دکتر محسن صبا
- ۱۸۳- رادیو الکتریسته > > رحیمی
- ۱۸۴- پیوره > > محمود سیاسی
- ۱۸۵- چهار رساله > محمد سنگلجی
- ۱۸۶- آسیب‌شناسی (جلد دوم) > دکتر آرمین
- ۱۸۷- یادداشت‌های مرحوم قزوینی فراهم آورده آقای ایرج افشار
- ۱۸۸- استخوان‌شناسی مقایسه‌ای (جلد دوم) تألیف دکتر میربابائی
- ۱۸۹- جغرافیای عمومی (جلد اول) > > مستوفی
- ۱۹۰- بیماریهای واگیر (جلد اول) > > غلامعلی بینش‌ور
- ۱۹۱- بتن فولادی (جلد اول) > مهندس خلیلی
- ۱۹۲- حساب جامع و فاضل نگارش دکتر مجتهدی
- ۱۹۳- ترجمه مبدا و معاد ترجمه آقای محمودشاهی
- ۱۹۴- تاریخ ادبیات روسی تألیف > سعید نفیسی
- ۱۹۵- تاریخ تمدن ایران ساسانی (جلد دوم) > > > >
- ۱۹۶- درمان تراخم با الکتروکواگولاسیون > دکتر پرفسور شمس
- ۱۹۷- شیمی و فیزیک (جلد اول) > > توسلی
- ۱۹۸- فیزیولوژی عمومی > > شبانی
- ۱۹۹- داروسازی جالینوسی > > مقدم
- ۲۰۰- علم‌العلامات نشانه‌شناسی (جلد دوم) > > میمنندی نژاد
- ۲۰۱- استخوان‌شناسی (جلد اول) > > نعمت‌اله کیهایی
- ۲۰۲- پیوره (جلد دوم) > > محمود سیاسی
- ۲۰۳- علم النفس ابن سینا و تطبیق آن با روانشناسی جدید > > علی اکبر سیاسی
- ۲۰۴- قواعد فقه > آقای محمودشاهی
- ۲۰۵- تاریخ سیاسی و دیپلوماسی ایران > دکتر علی اکبرینا
- ۲۰۶- فهرست مصنفات ابن سینا > > مهدوی
- ۲۰۷- مخارج الحروف تصحیح و ترجمه دکتر پرویز ناتل خانلر
- ۲۰۸- عیون الحکمه از ابن سینا - چاپ عکسی

۲۰۹- شیمی یولوژی

۲۱۰- میکربشناسی (جلد دوم)

۲۱۱- حشرات زبان آور ایران

۲۱۲- هواشناسی

۲۱۳- حقوق مدنی

۲۱۴- ماحذ قصص و تمثیلات مثنوی

۲۱۵- مکاتب استدلالی

۲۱۶- ترمودینامیک (جلد دوم)

۲۱۸- گروه بندی وانتقال خون

۲۱۸- فیزیک، ترمودینامیک (جلد اول)

۲۱۹- روان پزشکی (جلد سوم)

۲۲۰- بیماریهای درونی (جلد اول)

۲۲۱- حالات عصبانی یا بورز

۲۲۲- گالبدشناسی توصیفی (۷)

(دستگاه گوارش)

۲۲۳- علم الاجتماع

۲۲۴- الهیات

۲۲۵- هیدرولیک عمومی

۲۲۶- شیمی عمومی معدنی فلزات (جلد اول)

۲۲۷- آسیب شناسی آزرده گیهای سورنال « غده فوق کلیوی »

۲۲۸- اصول الصرف

۲۲۹- سازمان فرهنگی ایران

۲۳۰- فیزیک، ترمودینامیک (جلد دوم)

۲۳۱- راهنمای دانشگاه

۲۳۲- مجموعه اصطلاحات علمی

۲۳۳- بهداشت غذایی (بهداشت نسل)

۲۳۴- جغرافیای کشاورزی ایران

۲۳۵- ترجمه الهایه باتصحیح و مقدمه (۱)

۲۳۶- احتمالات و آمار ریاضی (۲)

۲۳۷- اصول تشریح چوب

۲۳۸- خون شناسی عملی (جلد اول)

۲۳۹- تاریخ ملل قدیم آسیای غربی

۲۴۰- شیمی تجزیه

۲۴۱- دانشگاهها و مدارس عالی امریکا

۲۴۲- پانزده گفتار

۲۴۳- بیماریهای خون (جلد دوم)

تألیف دکتر مافی

» آقایان دکتر سهراب-

دکتر میردامادی

» مهندس عباس دواجی

» دکتر محمد منجی

» » سید حسن امامی

نگارش آقای فروزانفر

» پرفسور فاطمی

» مهندس بازرگان

» دکتر یحیی بوبا

» » روشن

» » میر سپاسی

» » مبیندی نژاد

ترجمه » چهارازی

تألیف دکتر امیراعلم - دکتر حکیم

دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس

تألیف دکتر مهدوی

» فاضل تونی

» مهندس ریاضی

تألیف دکتر فضل الله شیروانی

» » آرمین

» علی اکبر شهابی

تألیف دکتر علی کنی

نگارش دکتر روشن

—

—

نگارش دکتر فضل الله صدیق

» دکتر تقی بهرامی

» آقای سید محمد سبزواری

» دکتر مهدوی اردبیلی

» مهندس رضا حجازی

» دکتر رحمتیان دکتر شمس

» » بهمنش

» » شیروانی

» ضیاء الدین اسمعیل بیکی

» آقای مجتبی مینوی

» دکتر یحیی بوبا

نگارش دکتر احمد هومن

۲۴۴- اقتصاد کشاورزی

» » میمندی نژاد

۲۴۵- علم‌العلامات (جلد سوم)

» » آقای مهندس خلیلی

۲۴۶- بتن آرمه (۲)

» » دکتر بهروز

۲۴۷- هندسهٔ دیفرانسیل

» » زاهدی

۲۴۸- فیزیولوژی گل ورده بندی تک لپه‌ایها

» » هادی هدایتی

۲۴۹- تاریخ زنده

» » آقای سبزواری

۲۵۰- ترجمه‌النهایه با تصحیح و مقدمه (۲)

» » دکتر امامی

۲۵۱- حقوق مدنی (۲)

—

۲۵۲- دفتر دانش و ادب (جزء دوم)

» » ایرج افشار

۲۵۳- یادداشتهای قزوینی (جلد دوم ب، ت، ث، ج)

» » دکتر خانبا با بیانی

۲۵۴- تفوق و برتری اسپانیا

» » احمد پارسا

۲۵۵- تیره شناسی (جلد اول)

تألیف دکتر امیر اعلم - دکتر حکیم - دکتر کیهان

۲۵۶- کالبد شناسی توصیفی (۸)

دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس

دستگاه ادرار و تناسل - بردهٔ صفاق

نگارش دکتر علیقتی وحدتی

۲۵۷- حل مسائل هندسه تحلیلی

» » میر بابائی

» » مهندس احمد وضوی

۲۵۸- کالبد شناسی توصیفی (حیوانات اهلی مفصل شناسی مقایسه‌ای)

» » دکتر رحمتیان

» » آرمین

» » امیر کیا

» » ینشور

» » عزیز رفیعی

» » میمندی نژاد

» » بهرامی

» » علی کاتوزیان

» » بارشاطر

» »

» »

» »

» »

» »

» »

» »

» »

» »

» »

» »

» »

» »

تألیف آقای دکتر عبدالحسین شای آ

» » » چهارزی

تألیف دکتر امیر اعلم - دکتر حکیم - دکتر کیهان

دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس

نگارش دکتر معین صبا

» » جناب - دکتر بازر

نگارش دکتر حسین سهراب - دکتر میمندی نوا

۲۶۹- فن انگشت نگاری (جلد اول و دوم)

۲۷۰- منطق التلویجات

۲۷۱- حقوق جنائی

۲۷۲- سمیولوژی اعصاب

۲۷۳- کالبد شناسی توصیفی (۹)

(دستگاه تولید صوت و تنفس)

۲۷۴- اصول آمار و کلیات آمار اقتصادی

۲۷۵- گزارش کنفرانس آمی ژنو

۲۷۶- امکان آلوده کردن آبهای مشروب

- ۲۷۷- مدخل منطق صورت
- ۲۷۸- ویروسها
- ۲۷۹- تالیفاتها (آلکها)
- ۲۸۰- گیاهشناسی سیستماتیک
- ۲۸۱- تیرهشناسی (جلد دوم)
- ۲۸۲- احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی
- ۲۸۳- احادیث مثنوی
- ۲۸۴- قواعد النحو
- ۲۸۵- آزمایشهای فیزیک
- ۲۸۶- پندنامه اهوازی یا آئین پزشکی
- ۲۸۷- بیماریهای خون (جلد سوم)
- ۲۸۸- جنین شناسی (روبان شناسی) جلد اول
- ۲۸۹- مکانیک فیزیک (اندازه گیری مکانیک نقطه
- مادی و فرضیه نسبی) (چاپ دوم)
- ۲۹۰- بیماریهای جراحی قفسه سینه (ریه، مری، قفسه سینه)
- ۲۹۱- اکوستیک (صوت) چاپ دوم
- ۲۹۲- چهار مقاله
- ۲۹۳- داریوش یکم (پادشاه پارسها)
- ۲۹۴- کالبدشکافی تشریح عملی سروگردن-سلسله اعصاب مرکزی
- ۲۹۵- درس اللغة والادب (۱) چاپ دوم
- ۲۹۶- سه گفتار خواجه طوسی
- ۲۹۷- Sur les espaces de Riemann
- ۲۹۸- فصول خواجه طوسی
- ۲۹۹- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد سوم) بخش سوم
- ۳۰۰- الرسالة المعینة
- ۳۰۱- آغاز و انجام
- ۳۰۲- رساله امامت خواجه طوسی
- ۳۰۳- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد سوم) بخش چهارم
- ۳۰۴- حل مشکلات معینه خواجه نصیر
- ۳۰۵- مقدمه قدیم اخلاق ناصری
- ۳۰۶- زیوگرافی خواجه نصیرالدین طوسی (بزبان فرانسه)
- ۳۰۷- رساله بیست باب در معرفت اسطرلاب
- ۳۰۸- مجموعه رسائل خواجه نصیرالدین
- ۳۰۹- سرگذشت و عقائد فلسفی خواجه نصیرالدین طوسی
- نگارش دکتر غلامحسین مصاحب
- » » فرج الله شفا
- » » عزت الله خیبری
- » » محمد درویش
- » » پارسا
- » » مدرس رضوی
- » » آقای فروزانفر
- » » قاسم تویرکانی
- » » دکتر محمد باقر محمودیان
- » » محمود نجم آبادی
- » » یحیی پویا
- » » احمد شفا
- تألیف دکتر کمال الدین جناب
- » » محمد تقی قوامیان
- » » ضیاء الدین اسماعیل بیگی
- » » بتصحیح محمد معین
- » » نگارش منشی زاده
- » » نعمت الله کیهانی
- » » محمد محمدی
- » » بکوش محمد تقی دانش پژوه
- » » نگارش دکتر هشترودی
- » » بکوش محمد تقی دانش پژوه
- » » نگارش محمد تقی دانش پژوه
- » » »
- » » ابرج افشار
- » » بکوش محمد تقی دانش پژوه
- » » »
- » » »
- » » جلال الدین همای
- » » نگارش دکتر امشاهی
- » » مدرس رضوی
- » » »
- » » محمد مدرسی (زنجان)

- ۳۴۱ - حل مسائل ریاضیات عمومی
 ۳۴۲ - جوامع الحکایات
 ۳۴۳ - شیمی تحلیلی
 ۳۴۴ - اراده معطوف بقدرت (انریچه)
 ۳۴۵ - دفتر دانش و ادب (حامد سوم)
 ۳۴۶ - حقوق مدنی (جلداول تجدید چاپ)
 ۳۴۷ - نمایشنامه لوسید
 ۳۴۸ - آب شناسی هیدرولوژی
 ۳۴۹ - روش شیمی تجزیه (۱)
 ۳۵۰ - هندسه ترسیم
 ۳۵۱ - اصول الصرف
 ۳۵۲ - استخراج نفت (جلد اول)
 ۳۵۳ - سخنرانیهای پروفمور ونه و نسان
 ۳۵۴ - کورش کبیر
 ۳۵۵ - فرهنگ غفاری فارسی فرانسه (جلد اول)
 ۳۵۶ - اقتصاد اجتماعی
 ۳۵۷ - بیولوژی (ورانت) (تجدید چاپ)
 ۳۵۸ - بیماریهای مغزو روان (۳)
 ۳۵۹ - آئین دادرسی در اسلام (تجدید چاپ)
 ۳۶۰ - تقریرات اصول
 ۳۶۱ - گالبد شکافی توصیفی (جلد ۴ - عضله شناسی اسب) تألیف دکتر میربابائی
 ۳۶۲ - الرسالة الکمالیه فی الحقایق الالهیه
 ۳۶۳ - بی حسی های ناحیه ای دردندان پزشکی
 ۳۶۴ - چشم و بیماریهای آن
 ۳۶۵ - هندسه تحلیلی
 ۳۶۶ - شیمی آلی ترکیبات حلقوی (چاپ دوم)
 ۳۶۷ - پزشکی عملی
 ۳۶۸ - اصول آموزش و پرورش (چاپ سوم)
 ۳۶۹ - پرتو اسلام
 ۳۷۰ - جراحی عملی دهان و دندان (جلد اول)
 ۳۷۱ - درد شناسی دندان (۱)
 ۳۷۲ - مجموعه اصطلاحات علمی (قسمت دوم)
 ۳۷۳ - تیره شناسی (جلد سوم)
 ۳۷۴ - المعجم
 ۳۷۵ - جواهر آلائار (ترجمه مثنوی)
 تألیف دکتر کامکاربارسی
 « « محمد معین
 « مهندس قاسمی
 ترجمه دکتر هوشیار
 مقاله دکتر مهدوی
 تألیف دکتر امامی
 ترجمه دکتر سپهبدی
 تألیف دکتر جنبیدی
 « « فخرالدین خوشنویسان
 « « جمال عصار
 « « علی اکبر شهابی
 « « دکتر جلال الدین توانا
 ترجمه دکتر سیاسی - دکتر سیمجور
 تألیف دکتر هادی هدایتی
 مهندس امیرجلال الدین غفاری
 دکتر سید شمس الدین جزایری
 « « خبری
 « « حسین رضاعی
 آقای محمد سنگلجی
 « « محمود شهابی
 تألیف دکتر میربابائی
 « « سبزواری
 « « دکتر محمود مستوفی
 « « باستان
 « « مصطفی کامکاربارسی
 « « ابوالحسن شیخ
 « « ابوالقاسم نجم آبادی
 « « هوشیار
 بقلم عباس خلیلی
 تألیف دکتر کاظم سیمجور
 « « محمود سیاسی
 -
 « « احمد پارسا
 بتصحیح مدرس رضوی
 بقلم عبدالعزیز صاحب الجواهر

